سال دوم، شماره ۵
فصلنامهٔ فکری - تحلیلی
پاییز ۲۵۸۱ (۱۴۰۱)

فریدون

کسی کاو هوای فریدون کند
دل از بند ضحاک بیرون کند

گسست از ۵۷ بازگشت ایرانیان به خویشتن است

گفتگوی «فریدون» با شاهین نجفی

انقلاب ملی ایران

نشانی‌های ایزد؛ مفاهیمی برای ایران نوین
مقاله‌ای از رضا عرب و سهراب ثلاث

انقلاب ملی ایران از کجا می‌آید؟
میزگردی با حضور امیرحسین اعتمادی، الهه بقراط، محسن بنایی، حجت کلاشی

انقلاب ملی ایران به کجا می‌رود؟
میزگردی با حضور رضا احمدی، نسیم بهروز، نجات بهرامی، فریبا داوودی مهاجر، محمد ماشین‌چیان

واپسین گفتگو در پاناما: دادخواست پادشاهی خیرخواه و انقلاب نوین ایران
مقاله‌ای از امیریحیی آیت‌اللهی

فردای براندازی

نقشه راه بازسازی اقتصادی ایران در فردای جمهوری اسلامی: از لحظه سقوط تا تثبیت
گفتگوی سعید قاسمی‌نژاد و محمدرضا جهان‌پرور

نقشه راه بازسازی سیاست خارجی ایران در فردای جمهوری اسلامی: صلح مقتدرانه و ثبات منطقه‌ای
گفتگوی سعید قاسمی‌نژاد و امین سوفیامهر

اولویت‌های محیط زیستی در ایران آزاد
یادداشتی از ناصر کرمی

دربارهٔ فریدون

جان جهان ایرانی به جوش آمده است. شبح نظمی نوین بر شهر سایه افکنده است. کوچه‌ها رنگ اضطراب گرفته‌اند و آشوب ابرهای گریزپا خبر از فصل ناگزیر تغییر می‌دهند.

سال‌هاست که امواج سنگین دریای بیرون سیلی سخت خود را بر سودای ایرانیان بازمانده از کشتی پیشرفت می‌زنند و بادهای سرد غربی با بی‌رحمی به آنان یادآوری می‌کنند که در جزیره‌ای فراموش‌شده از جهان گرفتار آمده‌اند.

روح صخره‌سای ایرانی، اما، در کنار ساحل فراموشی نیز دست را فرو نمی‌نهد و دامن از فریاد نمی‌کشد.

کاوه‌ها در خیابان‌ها منتشر شده‌اند؛ کاوه‌هایی خشمگین از خوف و اختناق ضحاکی و ذلت و زبونی «پایمردان دیو»، که محضر دروغ و ضعف و ناراستی را از هم دریده‌اند و پای به خیابان‌هایی گذاشته‌اند که از خون جوانان، تر شده‌اند. ایرانیان را به یاری می‌طلبند و در کوشش برای رهایی، از یاد بنیانگذاران امداد می‌جویند و محصور و مستاصل در میان اهالی داس و منبر بلند و رسا می‌گویند: «رضاشاه روحت شاد».

زنان و مردانی که دل از بند ضحاک گسسته‌اند و یاد نام نامیرای فریدون کرده‌اند، یک اسم رمز را داد می‌زنند؛ اسم رمز ایران‌خواهی، قانون دموکراتیک، کارآمدی اقتصادی و سرافرازی در جهان.

این‌چنین است که می‌توان گفت نشریه‌ی «فریدون» بر اساس رخدادی در بیرون، تعین یافته است و به میدان آمده است که سهم خود را در این انقلاب ادا کند؛ مرتجعان سرخ و سیاه، امواج دیداری و شنیداری را به محاصره خود در آورده‌اند و فریدون اینجاست تا به سهم خود و بر اساس جایگاهی که برای خود می‌شناسد، در این هلهله‌ی خانمان‌سوز، خلل بیفکند.

فریدون آمده است که بازتاب اندیشه بر و برای ایران باشد.

بر بنیاد چنین پیش‌درآمدی است که می‌توان گفت فریدون اگرچه سیاسی است ولی اخبار روز نیست. اگرچه گفتمان‌ساز است ولی تبلیغی-ایدئولوژیک نیست. اگرچه به اصولی فکری-سیاسی پایبند است ولی حزبی-تشکیلاتی نیست و اگرچه بنیانگذاران آن دیدگاه‌های مشخص سیاسی دارند ولی محصور در علاقمندی‌های بنیانگذاران خود نیست.

فریدون تنها یک خط قرمز دارد و آن خط قرمز، ایران است. فریدون ایران را مفهومی درهم‌تنیده از خاک و مردم آن می‌داند که در کلیدواژه‌ای به نام میهن تجلی یافته است.

بر اساس چنین خط قرمزی، فریدون از همکاری با کسانی که در یکپارچگی سرزمینی و ملی ایران تردید روا می‌دارند و در رد تمامیت جمهوری اسلامی تعارف می‌ورزند، ناتوان است ولی نیازمند یاری همه‌ی کسانی که به ایران می‌اندیشند و دل در گرو آن خاک دارند و جمهوری اسلامی را دشمن میهن می‌دانند.

فریدون

کسی کاو همرای فریدون کند
دل از بند ضحاک بیرون کند

فصلنامهٔ فکری- تحلیلی
سال دوم، شماره ۵
پاییز ۲۵۸۱ (۱۴۰۱)

ناشر:
اتحادیهٔ ملی برای دموکراسی در ایران
nufdiran.org

نشانی ناشر:
P.O. Box 60317, Potomac,
Maryland 20859-0317, USA

سردبیر:
علیرضا کیانی

شورای سیاستگذاری:
محمد ایزدی، سعید قاسمی‌نژاد، علیرضا کیانی

همکاران این شماره:
امیریحیی آیت‌اللهی، عبدالرضا احمدی، امیرحسین اعتمادی، حمید بابایی، الهه بقراط، محسن بنایی، نجات بهرامی، نسیم بهروز، محمدرضا جهانپرور، فریبا داوودی‌مهاجر، امین سوفیامهر، رضا عرب، حجت کلاشی، ناصر کرمی، محمد ماشین‌چیان، بابک مینا، شاهین نجفی

عکس روی جلد: شاهین نجفی، تجمع اعتراضی در وست‌وود، کالیفرنیا، ۲۱ سپتامبر ۲۰۲۲،
عکاس: دیوید پاشایی

تماس با فریدون:
fereydoun@nufdiran.org

فهرست

پیش‌درآمد ۲

نشانی‌های ایزد؛ مفاهیمی برای ایران نوین رضا عرب و سهراب ثلاث ۵

انقلاب ملی ایران از کجا می‌آید؟ ۱۳

انقلاب ملی ایران به کجا می‌رود؟ ۳۲

واپسین گفتگو در پاناما: دادخواست پادشاهی خیرخواه و انقلاب نوین ایران امیریحیی آیت‌اللهی ۵۵

گسست از ۵۷ بازگشت ایرانیان به خویشتن است گفتگوی «فریدون» با شاهین نجفی ٦٦

نقشه راه بازسازی اقتصادی ایران در فردای جمهوری اسلامی: از لحظه سقوط تا تثبیت ۸۷

نقشه راه بازسازی سیاست خارجی ایران در فردای جمهوری اسلامی: صلح مقتدرانه و ثبات منطقه‌ای ۱۲۱

اولویت‌های محیط زیستی در ایران آزاد ناصر کرمی ۱٤۲

زوال حکمت عملی و عرفانی‌شدن سیاست بابک مینا ۱٤٦

قدرت توتالیتر و تامین سرمایه حمید بابایی ۱۵۵

پیش‌درآمد شمارهٔ پنجم

در شماره پنجم از «فریدون» تلاش شد به تامل در انقلاب ملی ایران پرداخته شود. انقلابی که از دی ۱۳۹۶ آغاز شده است و در شهریور ۱۴۰۱ بلندترین خیز خود را برداشته است. انقلابی ملی در انقلاب اسلامی که «فتنه ۵۷» را «عامل هر فلاکت» معرفی می‌کند و بسیاری از پیش‌بران آن، خواستار بازگشت «ولیعهد» به خاک ایران هستند. انقلاب ملی، ایران را وارد مرحله‌ای بازگشت‌ناپذیر کرده است و بر این اساس، لازم است پیرامون انقلاب ملی ایران، بیشتر سخن رود.

پیرو همین دغدغه در ذیل پرونده‌ای به نام «انقلاب ملی ایران»رضا عرب و سهراب ثلاث پرده از «مفاهیمی برای ایران نوین» در پرتو «نشانی‌های ایزد» برداشتند. آنان از ایده‌ی گسست از «هانس بلومنبرگ» مدد گرفتند تا بتوانند انقلاب ملی ایرانیان را نیز به مثابه گسستی مطلق از ۵۷ و بازگشتی شکوهمند به دوران مشروطه معرفی کنند. سخن از خاستگاه انقلاب ملی اسباب تشکیل میزگردی با حضور چهار تن از کنشگران و پژوهشگران شد تا به این پرسش مشخص بپردازیم که «انقلاب ملی ایران از کجا می‌آید؟»، و در راستای دغدغه پیرامون مسلک و مسیر انقلاب ملی ایران نیز از پنج کنشگر و پژوهشگر دیگر در قالب میزگردی دیگر دعوت کردیم تا به این دغدغه بپردازیم که «انقلاب ملی ایران به کجا می‌رود؟». مقاله‌ای دیگر در همین پرونده از امیریحیی آیت‌اللهی خودنمایی می‌کند. آیت‌اللهی که بی‌گمان، از پهلوی‌شناسان جدی روزگار ماست، با گره‌زدن گفتگویی بسیار پراهمیت از محمدرضاشاه پهلوی با وضعیت امروز ما تلاش کرد هم بر آن گفتگو - که تاکنون در فارسی از آن سخن جدی نرفته است - اعتنایی شایسته بیفکند و هم اینکه از دریچه دغدغه‌های پادشاه در تبعید، از انقلاب ملی ایران، نیز تفسیری خواندنی بدست دهد. گفتگوی بلند این شماره از «فریدون» نیز به گفت و شنودی مفصل با شاهین نجفی اختصاص دارد. این هنرمند پرآوازه‌ی ایرانی که دغدغه‌های پررنگ سیاسی دارد در تکمیل این پرونده به خواست ما پاسخ مثبت داد و پیرامون انقلاب ملی و تاملات شاهین نجفی با علیرضا کیانی - سردبیر نشریه - به تفصیل سخن گفت.

کار شماره پنج از «فریدون» به تامل در انقلاب ملی ایران خاتمه نیافت؛ چه آنکه انقلاب ملی و برانداختن رژیم مسلط بر ایران، وجه سلبی ماجراست و کشور رنجور ایران نیاز به رویکردهای فوری و ایجابی برای بازسازی دارد. در این راه سعید قاسمی‌نژاد، عضو شورای سیاستگذاری «فریدون» پیرامون دو دغدغه پراهمیت ایرانیان به گفتگویی دراز با دو متخصص پرداخت. سعید قاسمی‌نژاد در آغاز، گفت‌وشنودی خواندنی با محمدرضا جهان‌پرور، اقتصاددان برجسته ایرانی، برقرار کرد و این دو تلاش کردند یک نقشه راه از چگونگی بازسازی اقتصاد ایران در بازه‌های مشخص زمانی بدست دهند. تلاشی محترم برای پاسخ به دغدغه بسیاری از ایرانیان که نگران فروپاشی کشور از پی براندازی جمهوری اسلامی هستند. سعید قاسمی‌نژاد از پی تلاش برای طرحی از چگونگی بازسازی اقتصاد ایران، با

امین سوفیامهر، پژوهشگر فلسفه سیاست و روابط بین‌الملل نیز به بحثی جدی دست یازید تا این دو نقشه راهی از بازسازی سیاست خارجی ایران در فردای جمهوری اسلامی نیز بدست دهند. اما محیط زیست آن بخش از ماجراست که تامل بر ایران بی‌ذکر و تدبر بر آن ناقص و ابتر می‌ماند و بر این اساس، ناصر کرمی، اقلیم‌شناس و کارشناس محیط زیست در یادداشتی کوتاه و پراهمیت، اولویت‌های محیط زیستی ایران در نبود جمهوری اسلامی را برای دولت ملی ایران برشمرد. دولتی که شایسته صفت ملی نیست اگر نجات محیط زیست ایران از وضعیت فاجعه‌بار کنونی، از اصلی‌ترین اولویت‌های آن نباشد.

در بخش «خارج از پرونده» نیز شاهد دو مقاله از حمید بابایی و بابک مینا هستیم. حمید بابایی، پژوهشگر ارشد اقتصاد مالی، در راستای آسیب‌شناسی اقتصادی ایران برای علاج آن در فردای براندازی به بحث پیرامون توتالیتاریسم سیاسی حاکم بر ایران و وضعیت بازار سرمایه پرداخت. از حمید بابایی پیش از این نیز در «فریدون» مقاله‌ای منتشر شده بود و پس از این نیز شاهد دغدغه‌های تخصصی و ارجمند او در «فریدون» خواهیم بود. بابک مینا، دانشجوی دکترای فلسفه در پاریس، نیز دگرباره از پنجره دغدغه‌های معرفتی خود به مشاهده و آسیب‌شناسی اندیشه و رفتار سیاسی در ایران پرداخت و از زوال حکمت عملی و عرفانی‌شدن سیاست در ایران گفت و راه‌هایی برای برون‌رفت از آن پیشنهاد کرد.

انقلاب ملی ایران

نشانی‌های ایزد؛
مفاهیمی برای ایران نوین

سهراب ثلاث و رضا عرب

تقدیم به مجیدرضا رهنورد

سهراب ثلاث محقق اندیشه سیاسی در بستر تحولات ایران معاصر است که بطور خاص به رابطه سنت‌های الهیاتی و مدرنیته تمرکز و توجه دارد. تلاش فکری او بر تثبیت و توجیه رفتار و انگیزه‌های تجددخواهانه و آزادی طلبانه ملت ایران در تار و پود اندیشه سیاسی است. «سهراب ثلاث» نام مستعاری است که این محقق برای خود برگزیده است.

رضا عرب پژوهشگر مقیم در مرکز مطالعات فرهنگی و اجتماعی در دانشگاه گریفیث استرالیاست. حوزه‌ی پژوهشی او زبان‌شناسی اجتماعی با تاکید بر کلیدواژه‌ها، مفاهیم و استعاره‌های بومی است.

مقدمه

ما در این مقاله به تبیین انقلاب ملی در حال انجام می‌پردازیم. ابتدا مختصر برخی نشانه‌ها را مرور می‌کنیم که چرا انقلاب ۵۷ از بدو شکل گیری حرکتی علیه تجدد و مفهوم ایران بود. سپس با

ایده‌ی «گسست» عصر جدید از قرون وسطا توسط بلومنبرگ در مقابل متفکرانی چون کارل اشمیت ادامه می‌دهیم و به استعاره‌های مطلق در دوره‌های تاریخی (قرون وسطا و رنسانس) اشاره می‌کنیم. در ادامه بحث می کنیم که انقلاب ملی ایرانیان اساساً بازگشت به و تکمیل‌کننده‌ی آرمان‌های تجددخواهانه‌ی مشروطه ست و تکمیل کننده‌ی گسست اندیشه ایرانی از سنت و دستگاه شیعی ست. در پایان استنباط خود از برخی از این تغییرات در استعاره‌های مطلق را مرور می‌کنیم و مقاله را به پایان می‌بریم.

انقلاب ۵۷: انقلابی علیه ایران و تجدد

در مصاحبه‌ای که کلیر بریر و پیر بلانشه با میشل فوکو پس از انقلاب ۵۷ انجام می‌دهند و تحت عنوان «ایران، روح یک جهان بی‌روح» منتشر می‌شود، بلانشه به فوکو می‌گوید «نگاه چپ میانه و حاشیه‌ای که پیرامون روزنامه لیبراسیون جمعند نسبت به انقلاب ایران یک نوع از آزردگی خاطر است... آنها می‌گویند مذهب یک حجاب، یک کهنگی و عقب افتادگی ست حداقل تا جایی که به [حقوق] زنان مربوط می‌شود». فوکو پاسخ می‌دهد که در پس این آزرده‌خاطری این افراد یک رنجش و شاید حتی یک شگفت‌زدگی هم هست: یک نوع بی‌قراری که در مواجهه با پدیده‌ای که برای ذهنیت سیاسی‌تان غریب است برشما مستولی می‌شود؛ این پدیده همان «امر انقلابی» ست (۱).

شهوت امثال فوکو برای همین «امر انقلابی» بود که در شرایطی که فاقد درک درستی از تاریخ ایران، دستگاه شیعه و حرکت ملی ایرانیان بودند، با یکی از ارتجاعی‌ترین و ضد ملی‌ترین رویدادهای تاریخ ایران همدل شدند، حتی به رغم اینکه برخی از چهره‌هاشان در چپ میانه حداقل به انقیاد زن در تفکر انقلابیون ۵۷ اشاره کرده بودند.

گروهی که در بهمن ۵۷ امور ایران را در دست گرفتند، بی‌شباهت به بیابان‌نشین‌هایی که ابن‌خلدون توصیف می‌کند نبودند. آنان که فقط نیازهای اولیه‌ی انسانی را می‌فهمیدند، برای رشد و جاه دست به تسخیر شهرها زدند و به جان ایرانشهر افتادند (سابقه بیش از چهل سال حکمرانی آن‌ها بر ایران هم گواه همین است). برخلاف انقلاب مشروطه و انقلاب ملی، ۵۷ صاحب رهبری فردی بود؛ رهبری فردی لزوماً به معنای فرهنگ بادیه نیست اما فَرهنگ بیابانی اصولاً رهبرساز است و به بزرگیِ بزرگان نیازمند. خمینی، بزرگ همان مهاجمین بَه شهر بود. آنان که با کمک روشنفکران خارپشتی (به تعبیر آیزایا برلین) که در تقویت و بسط گفتمان ۵۷ نقش مهمی ایفا کرده بودند، زیر عبای رهبری مأمن گرفتند و پس از انقلاب پا بر گلوی همانَ «روشنفکران» گذاشتند.

آنان که در ۵۷ در ایران به قدرت می‌رسند، بر ملغمه‌ای از آموزه‌های شیعه که با روح چپ زمانه آمیخته شده بود ایستادند که عملاً قطار ایران – که در پی مدرنیزاسیون باید به سکولاریسم می اندیشید – را از ریل آن خارج کرده و به بیراهه انداختند. مدعای ما این است که این امر را می‌توان از طریق بررسی استعاره‌های مطلق حاکم شده در ۵۷ و استعاره‌های مطلق جنبش انقلاب ملی تبیین کرد. پیش از این اما باید «استعاره مطلق» را در بطن گسست در تاریخ اروپا مطرح کنیم.

گسست: تجربه‌ی اروپا

ایده‌ی تداوم مسیحیت در مدرنیته، توسط هگل مطرح شد. هگل معتقد بود که روح مسیحیت در جهان مدرن ادامه پیدا کرده، چنان که حضور پدر در پسر، و آزادی‌های مدرن جلوه‌ای سکولار از روح مسیحیت است. اما همو معتقد بود در زمینه‌ی شکل‌گیری مفهوم سوژه در جهان مدرن نسبت به جهان مسیحی شاهد گسست و اختلاف هستیم. پس از هگل جدال مهمی در میان اندیشمندان عمدتاً آلمانی درباره این شکل گرفت که آیا جهان مدرن وارث نامشروع مسیحیت است یا برعکس این جهان مدرن است که بطور مشروع ایده‌هایی

نو مطرح کرده است و جهان قدیم را به کنار نهاده است.

در این جدال فکری، اندیشمندانی چون وبر، لویت و اشمیت در یک سو و هانس بلومنبرگ و لئو اشتراوس در سوی دیگر صف‌آرایی کرده بودند (گرچه بلومنبرگ تجدد را مشروع میدانست ولی در مقابل اشتراوس به احیا سنت فلسفه قدمایی معتقد بود). ماکس وبر سرمایه‌داری را وامدار شکل خاصی از مسیحیت پروتستان می‌دانست. کارل لویت نیز معتقد بود تاریخ جدید را می‌توان با تکیه بر مفاهیم الهیاتی مسیحی و رستگاری مسیحیان توضیح داد. کارل اشمیت هم تئوری دولت-ملت و تمام مفاهیم مرتبط با آن را شکل عرفی الهیات سیاسی دوران مسیحی می‌داند و در نقد لیبرالیسم و ستایش فاشیسم و دولت مطلقه می‌نویسد. راینهارت کوزلک نیز تاریخ را حاصل گسست‌ها و تداوم‌ها می‌داند و معتقد است گرچه در زمینه‌ی تاریخ سیاسی شاهد گسست هستیم اما در زمینه تاریخ زبان تداوم وجود داشته است.

در این میان سعی داریم در اینجا تنها بر بخشی از آرای هانس بلومنبرگ تمرکز کنیم. برای توضیح نظرات او با استعاره‌شناسی خاص او آغاز می‌کنیم. بلومنبرگ معتقد است سه دیدگاه نسبت به استعاره وجود دارد. استعاره از منظر دیدگاه اول تنها یک آرایه‌ی ادبی است. در دیدگاه دوم، استعاره یک پیش‌مفهوم است، یعنی تصویری گنگ و ابتدایی که در ذهن شکل می‌گیرد و نیازمند کنکاش فرهنگی است.

از نظر بلومنبرگ هیچ کدام از این دو دیدگاه نمی‌توانند حق مطلب را درباره نقش استعاره در زندگی انسان بیان کنند. به همین دلیل دیدگاه سومی را مورد مداقه قرار می‌دهد که تصویری مطلق و تمام از زندگی ارائه می‌دهد و چندان به زبان و منطق تن نمی‌دهد اما به مثابه چشم‌انداز برای درک جهان در یک دوران تاریخی عمل می‌کنند. او چنین استعاره‌ای را «استعاره مطلق» می نامد. از نظر او انسان هم برای درک زندگی در تمامیتش و هم برای جهت‌گیری‌هایش به این استعاره های مطلق نیاز دارد. این چشم‌اندازهای حاکم بر یک دوران به طور «مطلق» استعاری شده‌اند: یعنی هم در میان نخبگان مختلف و هم مردم عادی، معناسازِ درک‌شان از زندگی و جهان هستند.

> آنان که در ۵۷ در ایران به قدرت می‌رسند، ملغمه‌ای از آموزه‌های شیعه را با روح چپ زمانه آمیختند و عملاً قطار ایران را از ریل آن خارج کرده و به بیراهه انداختند. مدعای ما این است که این امر را می‌توان از طریق بررسی استعاره‌های مطلق حاکم شده در ۵۷ و استعاره‌های مطلق جنبش انقلاب ملی تبیین کرد.

بلومنبرگ در پارادایم‌های استعاره‌شناسی می‌نویسد (۲) که استعاره‌ها نقش پررنگ‌تری در تحول فکری جامعه دارند تا مفاهیم، و تاریخ را نمی‌توان فهمید مگر از دریچه‌ی درک استعاره‌های حاکم بر آن. استعاره‌ی مطلق برای او سه ویژگی اصلی دارد: اول) در تصاویر و نقل وقول‌های تکرارشونده بکار می‌روند؛ دوم) توسط اندیشمندان و نخبگان با عقاید متضاد فلسفی به کار می‌روند؛ سوم) این استعاره‌ها جبران‌کننده‌ی فقدان ظرفیت برای شکل‌دهی به ایده‌ها، افکار و مقولات مفهومی (جدید) در زبان هستند.

یکی از استعاره‌های مطلق در اروپا که بلومنبرگ بررسی می‌کند حرکت از استعاره‌ی مطلقِ «جهان ناشناخته» به «جهان ناکامل» است. در اروپا استعاره‌ای مطلق حاکم بود که دربرگیرنده‌ی تصورِ جهان به صورت کلیتی ناشناخته بود که می‌بایست بقیه‌ی آن را شناخت. چنین چشم‌اندازی از جهان محصول کشف مناطق و قاره‌های جدید بود

که قرن هفده و هجده را مملو از سلسه‌مراتب و نژادگرایی/پرستی کرد. اما از قرن نوزدهم، شکل‌گیری استعاره‌ی مطلق «جهان ناکامل» حرکت در مسیر تکامل‌گرایی داروینی بود؛ بدین معنا که این تغییر منتهی شد به تصور جهان به مثابه‌ی ارگانی زنده که رو به جلو حرکت می‌کند. در مثالی دیگر، بلومنبرگ معتقد است که در اتحاد جماهیر شوروی هم استعاره‌ی مطلق «جهان ناکامل» از طریق اصل کمونیسم به صورتی متفاوت حاکم بود: توجیه‌کننده‌ی تلاش برای دستیابی به آزادی از طریق بازتفسیر امر شناخته‌شده (و آزموده شده)، با این منطق که «فرم سیاسی برای ما کماکان در حال ساخت است» (*پارادایم‌های استعاره‌شناسی*، ص ٦١).

او در باب استعاره‌های مطلق «حقیقت» و «نور» و تغییر آن‌ها در تاریخ اروپا هم مفصل می‌نویسد. او معتقد است که با ظهور بارقه‌های روشنگری در اروپا «حقیقت» دیگر آن «حقیقت قادر» نیست که خود را پدیدار می‌کند، بلکه حقیقت به مفهومی تغییر (یا تقلیل) می‌یابد که باید کشف شود. حقیقت و منبع نور دیگر آن «حقیقت عریان» نیست، بلکه از یک چشم‌انداز خاص باید بر پدیده‌ها نور تاباند تا «حقیقت» آشکار شود (فصل ٦، پارادایم‌های استعاره‌شناسی). به اعتقاد او جهل قرون وسطایی هم ریشه در همین نگاه الوهی به حقیقت داشت (آنطور که میلتون می‌گفت «خدا خود حقیقت است») که حقیقت خود را آشکار می‌کند اما در روشنگری رسیدن به «حقیقت» تابع خرد، آزمایش و متد علمی می‌شود.

به اعتقاد او تعداد مشخصی از این استعاره‌های مطلق بازنمایی‌کننده‌ی تصور جمعی از یک دوران (epoch) تاریخی هستند. این گونه است که او تاریخ فلسفه را در جستجوی این استعاره‌های مطلق می گردد. دنبال آن تصاویر گویا می گردد که در دوره‌ای به عنوان استعاره بجای توضیح و حقیقت‌یابی بکار می‌روند. این استعاره‌های مطلق به مثابه‌ی تصاویری متقدم، اساس ساختار تفکر جمعی هستند که اغلب از ترجمه هم می‌گریزند.

نکته‌ای که ممکن است به ذهن خواننده‌ی این مقاله در قرن بیست و یکم آید، شباهت ظاهری مفهوم استعاره مطلق با مفهوم «ایدئولوژی» و یا «گفتمان» در تحلیل پست مدرن است. «ایدئولوژی» قالب فکری نظام‌مندی ست که دارای ایدئولوگ‌هایی برای بسط و تبیین آن است. «گفتمان» بیشتر ناظر به هوای فکری است که در آن افراد یک جامعه تنفس می‌کنند و تحلیل‌شان از دنیا مبتنی بر آن گفتمانی ست که درونی کرده‌اند. «استعاره‌ی مطلق» در تعریف بلومنبرگ، همانطور که در بالا ذکر شد، ناظر بر آن تصاویری ست که جهان را معنا می‌دهند و توسط نخبگان فلسفی با عقاید متضاد بکار می‌روند (برعکس گفتمان) و تصور جمعی دوران را (برعکس ایدئولوژی) عرضه می‌کنند.

> استعاره‌ی مطلق برای بلومنبرگ سه ویژگی اصلی دارد: اول) در تصاویر و نقل وقول‌های تکرارشونده بکار می‌روند؛ دوم) توسط اندیشمندان و نخبگان با عقاید متضاد فلسفی به کار می‌روند؛ سوم) این استعاره‌ها جبران‌کننده‌ی فقدان ظرفیت برای شکل‌دهی به ایده‌ها، افکار و مقولات مفهومی (جدید) در زبان هستند.

در حالیکه امثال گادامر به بلومنبرگ انتقاد می‌کنند که ایده‌هایش درباب استعاره فاقد دقت آکادمیک است، رورتی در مقدمه‌ی ترجمه‌ی انگلیسی «مشروعیت عصر جدید» (٣) بلومنبرگ را تحسین می کند و پروژه فکری او را پراگماتیک می‌داند. آن طور که پل ریکور (در *سمبولیسم شر* (٤)) و ریچارد رورتی می نویسند استعاره‌ی مطلق

در اینجا فراتر از صرفاً زبانِ فلسفی می‌رود. برای مخاطب آشنا به زبانشناسیِ فلسفی، این نوع نگاه به استعاره پیش درآمدی ست به آن چه که در نظریه‌ی شناختی استعاره (لیکاف و جانسون (۵)) مدتی بعدتر مطرح شد: استعاره نظم‌دهنده به ادراک انسان است. مثلاً درک انسان از قدرت یک درک استعاری است: آنکه قدرتمند است «دست بالا» را دارد و آنکه فاقد قدرت است «دست پایین». قدرت به صورت یک استعاره‌ی «بالا» و «پایین» درک می‌شود. «عشق» در قالب استعاره‌ی «سفر» درک می‌شود. نظریه‌های زبان‌شناختی استعاره به کاربرد زبانی این استعاره‌های مفهومی نظر می کنند تا به تصاویر استعاری که اساس ادراک ما را شکل می دهند پی ببرند.

اما بلومنبرگ استعاره‌های مطلق را، حتی فراتر، در روح زمانه می بیند که مقدمه‌ی تفکر و زندگی در یک دوران می شوند. از این رو، استعاره‌ی مطلق به مقولات متافیزیکی اطلاق می شوند همچون کل زبان، جهان، فرد، دیگری، آزادی، زمان و خدا.

بلومنبرگ – در کتاب *مشروعیت عصر جدید* - همچنین بر خلاف اصحاب مکتب تداوم، معتقد است جهان مدرن در گسست از جهان قدیم انسجام یافته است و اتفاقاً این گسست کاملاً مشروع است. او معتقد است ریشه این گسست در تغییرات قرون وسطی متاخر و غلبه مکتب گنوسی قرار دارد. مکتب گنوسی دیدگاهی «مطلق العنان» (به مثابه‌ی یک استعاره‌ی مطلق) از خدا ارائه می‌داد. سنت آگوستین اولین راه‌حل برای این معضل گنوسی را ارائه داد و بشر را مسئول شر در جهان دانست. شکست کلیسای قرون وسطا در تثبیت این تصویر آگوستینی بود که به چهره‌ی کلیسا ضربه زد. رابطه‌ی انسان و جهانِ واقع دوباره بازاندیشی شد. در نتیجه انسان برایِ «اثبات خویش» در برابر آن خدای مطلق العنان سعی در فهم و تسلط بر طبیعت از طریق علم داشت. انقلاب کوپرنیکی آن نقطه عطف در گسست استعاره‌های مطلق در اروپا بود. او این وجه سلطه‌گر انسان را کاملاً مشروع می‌داند چرا که پاسخی متناسب به مکتب گنوسی و آشفتگی حاصل از آن داد که جهان باستان و جهان مسیحی از آن ناتوان بودند و باعث آن چیزی شد که علم و سکولاریسم از آن تراوید.

گسست در ایران

> تلاش همه جانبه ایرانیان برای جبران عقب ماندگی به انقلاب مشروطه و تحولات پس از آن انجامید. در این دوران نهادهای جدید در ایران شکل گرفت، لکن چون این تجربه‌ی جدید در اندیشه و فلسفه سیاسی تثبیت نشده بود، با انقلاب ۵۷ مواجه شدیم که مسیر تلاش‌های ایرانیان را وارونه کرد.

ایرانیان بر خلاف اروپا عصر زرین فرهنگی خود را پیش از قرون وسطی تجربه کرده‌اند. پس از اشغال ایران توسط اعراب مسلمان، ایرانیان (بالاخره) اسلام آوردند. در عصر زرین فرهنگ ایران و با تحول جدید در زبان و شکل گیری زبان فارسی جدید، ایرانیان سعی کردند با احیای تفکر سیاسی ایران باستان در قالب سیاست نامه‌ها و استفاده از تفکر فلسفی یونان، متن مقدس اسلامی را که در شریعت نامه‌ها به ظهور می‌رسید را کنترل کنند. ضرباتی چون غلبه ترکان متعصب و حمله مغول از بیرون و گسترش عرفان و صوفی‌گری از درون اجازه‌ی ادامه و تحول به این رنسانس را نداد و قرون وسطای ایران فرا رسید؛ دورانی که «تقدیر» جای «تدبیر» نشست و «شریعت»، «سیاست» را کنار نهاد. خدای مطلق العنان قرن‌ها در ایران، انسان را به بردگی گرفت.

مدرنیته در ایران فرا نرسید، گرچه کم کم آثارش ایران را تحت تاثیر قرار داد. ایرانیان از طریق ضربات سختی که در دو جنگ با روس‌ها متحمل

شدند متوجه عقب‌ماندگی خود و به طبع آن تجدد در اروپا شدند. تلاش همه جانبه ایرانیان برای جبران این عقب ماندگی به انقلاب مشروطه و تحولات پس از آن انجامید. در این دوران نهادهای جدید در ایران شکل گرفت، لکن چون این تجربه‌ی جدید در اندیشه و فلسفه سیاسی تثبیت نشده بود، با انقلاب ۵۷ مواجه شدیم که مسیر تلاش‌های ایرانیان را وارونه کرد. سعی داریم در اینجا این موضوع را روشن کنیم که نقطه‌ی عزیمت ۵۷ از کجا بود و برای مقابله با آن در آینده بایستی کجا را هدف قرار داد.

اولین تلاش‌های فکری ایرانیان در مواجهه با تمدن جدید به دو گرایش متفاوت گرایید؛ گروهی سعی داشتند تا مفاهیم جدیدی که برسازنده‌ی تمدن جدید هستند را درقالب مفاهیم کهن و سنت اسلامی بریزند. گروهی دیگر اما سخت‌سری کرده و بر ناممکنی التقاطی پافشردند که گروه اول می طلبید. چرخ دوران قدرت را به دست غرب‌گرایان (چه گروه طرفدار التقاط و چه گروه مخالف التقاط) سپرد تا در دوران رضا شاه با پافشاری بر مدرنیزاسیون و تحول زیرساخت‌های جامعه، امیدوار به تحول در سنتی باشند که جز خرابه چیزی برای مملکت باقی نگذاشته بود.

چرخ دوران چرخید، توسعه و تحول و ترقی ادامه یافت، اما آن امید روشنفکران به یأس و تباهی تبدیل شد. خرافه و جهل نه تنها کمرنگ نشد بلکه به زور و تزویر، دیوان را آزاد کرد و تباهی را (در ۵۷) بر صدر نشاند. پرسش از چرایی چنان عقب رفتی، بی شباهت به پرسش نسل اول روشنفکران از چرایی عقب ماندگی ایران نیست. بسیاری از آنان مشکل را درست فهمیده بودند و در یک کلمه خلاصه کرده بودند: قانون!

قانون به معنای جدید کلمه از جانب دولتی که حاصل قرارداد ملت است تضمین شده و با قانون شرع که در ایران و اسلام دولت را تضمین می‌کند تفاوت اساسی دارد. قانون جدید افراد را ذیحق می‌شمارد و دولت را برای تضمین حق افراد توجیه می‌کند. اما قانون شرع الهی حقی برای عبد قائل نیست. مومن هر چه دارد «لطف باری» است و از خویش «حقی» ندارد. همان لطف هم به چشم برهم زدنی، با اراده‌ی مطلق الهی، به صدماتی که گویا «آزمایش الهی»اند تبدیل می‌شوند. امید برخی از روشنفکران نسل اول این بود که ساخت راه آهن و دانشگاه و دادگاه و ... «مطلقیت اراده الهی» را بفرساید و ذره‌ای حق برای انسان ایرانی بر جای بگذارد؛ غافل از اینکه قانون از اساس با دستور و حکم تفاوت بنیادین دارد.

قانون به معنای جدید کلمه از جانب دولتی که حاصل قرارداد ملت است تضمین شده و با قانون شرع که در ایران و اسلام دولت را تضمین می‌کند تفاوت اساسی دارد. قانون جدید افراد را ذیحق می‌شمارد و دولت را برای تضمین حق افراد توجیه می‌کند. اما قانون شرع الهی حقی برای عبد قائل نیست. مومن هر چه دارد «لطف باری» است و از خویش «حقی» ندارد.

امروز که ما دوباره در مرحله تصمیم برای منبع حق انسانی خود در برابر خدا، دولت و پدر می‌گردیم باید به همان سوال پاسخ دهیم. امروز بر ما مشخص است که نوسازی توجیهی در اندیشه می‌طلبد وگرنه با بادی از میان خواهد رفت. البته که تثلیث مسیحی جایی برای حق انسان گشوده بود که دراین سال‌ها هر چه اندیشمندان ایرانی و مسلمان به دنبال مورد مشابهی از آن گشتند چیزی جز انوار توحید نیافتند. حال بایستی نهادی جدید بنیان افکنیم. بنیانی از میان حماسه و اسطوره‌های در حال وقوع، برای تاریخ بلند اما جدید ملتی هر دم نو.

همه از ارتباط استعاری خدا و دولت آگاهیم. توماس هابز دولت را خدای میرا خوانده بود. خدای نامیرا در اسلام سایه خود بر روی زمین را به خدایگانی گرفت تا قانون شرع خود را برای عباد اجرا کند. امر الهی همیشه ثابت و دولت همیشه به یک شیوه بود. نو شدن و امر متغیر مصالح و منافع دولت ملی در این تصویر استعاری جایی ندارد. نه انسان ذی حقی در مقابل خداست نه میانجی میان عبد و خدا. به هر جا بنگری خداست و جز او عبد و بنده!

آنچه امروز در ایران شاهدیم، گسست از استعاره‌ی اراده مطلق الهی – که در غالب آزمایش الهی، تقدیر، لطف باری تعالی و ... – نمود داشت و زاده شدن استعاره‌ی مطلق «انسان دارای حق» هستیم که می خواهد سیاست، تدبیر و اراده‌ی ملی را جایگزین کند. فرزندانی که از پدر و مادری «برده» متولد شدند اما در مهگون فضای حماسه، به قیمت جان خود جاویدان شدند و به مرحله «ایزد گون» شتافتند. گرچه عموماً واژه ایزد به‌مفهوم الوهیّت یا خدایی بکار رفته است، اما در اصل به معنی موجودات ستودنی است. مردان و زنانی که شاهنامه توان بازگویی پهلوانی و سلحشوری‌شان را نداشت، مبادا که ایزد برنجد. این ایزدگون‌های اسطوره‌ای با اعمال حماسی و سلحشورانه‌شان و با دانش ژرف‌شان از زندگی و بردگی به سکه جانشان غلامان خدا را خریدند و آزاد کردند. ملک ایران آزاد شده است و زین پس تاج را نه ایزد یکتا که ایزدان مردان و ایزدان بانوانی ارزانی می‌دارند که با شجاعت جاویدان شدند و در «زمین خدا»، وطنی برای همشهری‌های سابقاً برده‌شان گسترده‌اند.

از چنین منظری و درک استعاره‌های مطلقی که در حال گسترده شدن بر روح ایرانی است می‌توان تاکید مردم در خیابان را بر «پس گرفتن ایران» درک و تبیین کرد. ایرانیّت اساس این انقلاب ملی است و بناست از خدای مطلق العنان «امت اسلام» پس گرفته شود. از طرفی دیگر، گسترده شدن «زن زندگی آزادی» نیز همان قدر همگون با این استعاره‌ی مطلق شکل گرفته بر زمانه است: هر سه اصل این شعار بر پس گرفتن زمینی که برای خدا در نظر گرفته شده بود برای «زنان»، «زندگی کردن» و «آزاد زیستن» مبتنی هستند. تنها با میانجی درک عمل حماسی ایزدگونان ایرانی است که از «حکم و دستور الهی» به «قانون مردمان» گذار خواهیم کرد. زین پس تاج و تخت را نه ایزد که ایزدگون‌ها می‌بخشند. زین پس اگر جمشید طلب تغییر جامعه را داشت باید با متر و معیار ایزدگون‌ها هماهنگ شود. ایزدگونانی که جان در راه آزادی ملت فدا کردند، همان نهاد میانجی‌اند که به لطف فضای اسطوره‌ای و حماسی حال حاضر ایران، نهادی جدید در ایران ایجاد خواهد کرد و از چرخه‌های تکراری جلوگیری می‌کند.

از چنین منظری و درک استعاره‌های مطلقی که در حال گسترده شدن بر روح ایرانی است می‌توان تاکید مردم در خیابان را بر «پس گرفتن ایران» درک و تبیین کرد. ایرانیّت اساس این انقلاب ملی است و بناست از خدای مطلق العنانِ «امت اسلام» پس گرفته شود.

چرا ایرانیان برای زندگی آزادانه به ایزدان جاویدنام محتاجند؟ این تعبیر چه گرهی از کار جدال تاریخی ایرانیان برای قانون می‌گشاید؟ مگر نه اینکه انسان متجدد ایرانی از عصر رضاشاه با مدرنیزاسیون تلاش برای ایستادن بر دو پای خود را آغاز کرده است؟ حقیقت این است که گرچه مدرنیزاسیون، الهیات سنت را از پای در آورده است، اما همچنان امکان بازگشت سنت دروغین وجود دارد؛ همانطور که گرچه بردیا مرده بود اما چون مرگش مخفی مانده بود مغی به دروغ هویت

او را جعل کرد. الهیات سنتی حکومت نیز گرچه توسط مدرنیزاسیون از توان افتاده است، اما اگر پایان آن با مفهوم ایزدگون‌های میانجی پاس داشته نشود هر آن امکان حمله‌ی ارتجاع ایدئولوژیک وجود خواهد داشت. تعبیر شیر نیمیایی در اسطوره های یونان برای فهم مطلب مفید است. این شیر بزرگ جثه و بدسگال که هرکول در اولین خانش او را از پای در می‌آورد پوستی سخت‌تر از طلا داشت که سلاح در آن کارگر نمی‌افتاد. هرکول به همین دلیل سلاح را کنار گذاشت و او را خفه کرد. سپس توانست با پنجه‌ی خود آن جانور پوست او را بشکافد و از پوست غیر قابل نفوذش زره و از سر آن کلاهخود بسازد. به تعبیری گرچه مدرنیزاسیون روشنفکران نسل اول شیر سنت را خفه کرد، ساخت زره برای حفاظت از آزادی، قانون و انسان‌گرایی از طریق تفسیر ایزدی از مبارزان آزادی‌خواه ایران ممکن می‌شود که آن نهاد میانجی لازم را بنیان خواهد نهاد.

جمع‌بندی

نه بلومنبرگ و نه ما اینجا ادعا نمی‌کنیم که گذار از یک فرض فکری به معنای ناپدید شدن صورت پیشین و خلق ناگهانی یک صورت جدید است، بلکه صورت (فرم) جدید باید حاوی پاسخ‌ها به پرسش‌هایی باشد که نظم قبل بوجود آورده است. این تغییر تازه شروع دوران جدیدی است که احتمالاً فراتر از ایران خواهد رفت. خدای مطلق اسلام مالکیتش را بر سرزمین ما از دست خواهد داد و ققنوس ملت ایران دوباره برخواهد خاست. این ابرهای بهاری بارور از استعاره‌های جدید که آسمان ایران را فراگرفته‌اند، ایران را از بسیاری انگاره‌های پیشین خواهند شست.

مفهوم ایزدگون که میانجی میان انسان و ایزد است می‌تواند راهبردهای عملیاتی مناسبی هم برای جنبش ایرانیان داشته باشد. از جمله تاکید بیشتر بر شخصیت ایزدنشان جاویدنامان و تصنیف سرودها و برگزاری آیین‌ها گرفته تا نقش محوری خانواده‌ی جاویدنامان در مبارزه، همه از نتایج فوری این مفهوم است. این مفهوم همچنین منشا حق ملت و مصالح مردم در برخورد با سنت‌های ثابت ظاهر شده و بر اهمیتش نیز افزوده خواهد شد.

منابع:

Foucault, M., & Kritzman, L. (2013). Politics, philosophy, culture: Interviews and other writings, 1977-1984. Routledge.

Blumenberg, H. (2010). Paradigms for a Metaphorology. In Paradigms for a Metaphorology. Cornell University Press.

Blumenberg, H. (1985). The legitimacy of the modern age. MIT press.

Ricoeur, P. (1967). The symbolism of evil (Vol. 18). Beacon Press.

Lakoff, G., & Johnson, M. (2008). Metaphors we live by. University of Chicago press.

محسن بنایی

امیرحسین اعتمادی

علیرضا کیانی

الهه بقراط

حجت کلاشی

انقلاب ملی ایران از کجا می‌آید؟

میزگردی دربارهٔ خاستگاه انقلاب ملی ایران

در این میزگرد بحث بر سر انقلاب ملی ایران بود. مشخصا این دغدغه در میان گذاشته شد که انقلاب ملی ایرانیان که از دی ۱۳۹۶ آغاز شده و در دور جدید خود از شهریور ۱۴۰۱، موج سراسری دیگری را تجربه می‌کند از چه ریشه‌های گفتمانی - سیاسی برخوردار است و بر این اساس چه مختصات و بایسته‌هایی دارد. تلاش بر این بود که جز به ضرورت، درباره وقایع میدانی انقلاب ملی سخن به میان نیاید بلکه به صورت فراتر نسبت این انقلاب با ایران، چه در قالب سرزمین و چه در قالب مفهوم، کاویده شود. طبعا در این میان از موضوعاتی دیگر ولی مرتبط با اصل بحث نیز سخن رفت. چهار کارشناس در این میزگرد حضور داشتند؛ امیرحسین اعتمادی، فعال سیاسی، الهه بقراط، سردبیر کیهان لندن، محسن بنایی، زبان‌شناس و پژوهشگر تاریخ، و حجت کلاشی، فعال سیاسی، چهار کارشناسی بودند که در این گفتگو دیدگاه خود پیرامون انقلاب ملی را در میان گذاشتند. این میزگرد با مدیریت علیرضا کیانی، سردبیر نشریه «فریدون» برگزار شد.

علیرضا کیانی: حجت کلاشی از شما آغاز می‌کنم. به باور من در این موج اخیر سراسری انقلاب ملی که از شهریور آغاز شده و کل پاییز ۱۴۰۱ را در بر گرفته است و اکنون در متن آن هستیم، یک دوگانه بین نیروهای حامی آن در سطح گفتارهای حمایتی سنگینی می‌کند. گروهی که مدعی هستند این انقلاب نسبتی با تاریخ ایران ندارد و بعضا آن را حتی علیه ایرانیت می‌بینند و گروهی که این انقلاب را ملی دیده و آن را در امتداد تاریخ ایران و برای

احیا و بازسازی کشور می‌بینند و البته در این راه شعارهای مردم را شاهد می‌آورند که ایرانگرایی غلیظ و سنگینی در آن‌ها مشاهده می‌شود. وجود این دوگانه را می‌پذیری؟

حجت کلاشی: بله این دوگانه را می‌پذیرم. زیرا در یونان زمانی که از سیاست بحث می‌شد ریشه‌اش به پولیس برمی‌گشت. یعنی واحدی که در تمایز با قبیله فهمیده می‌شد. مناسبات شهری در آن وجود داشت. به همین خاطر در آن‌جا می‌فهمیدند که سیاست به شهر یعنی به پولیس ربط دارد. یعنی موضوع سیاست جستجوی خیر آن شهر و آن واحد است. همان‌طور که در صنعت پزشکی و طبابت بحث می‌شد که موضوع صحت بدن است. پزشکی می‌آمد که سلامت بدن را تامین کند نه مرگ بدن را. در مورد سیاست هم بحث‌شان این بود چگونه می‌توانیم خیر شهر را تامین کنیم و چیزهایی را که برای آن خوب است را حفظ کنیم یا به دست آوریم و چیزهایی که برایش مضر است را دفع کنیم.

در ایران وقتی از سیاست صحبت می‌کردیم، بحث از تنبیه بود. اما در یونان بحث قوانین بود. چه قانونی را وضع کنیم تا این اتفاق بیافتد. به همین خاطر هم از نظام‌ها بحث می‌شد. یعنی در ذیل کدام نظام‌ها می‌شود این تعادل را به دست آورد و چگونه می‌توان قوانینی را وضع کرد که خیر و مصلحت شهر تامین شود. در ایران این مسأله مقداری بغرنج شده است. در ایران دوره اسلامی برای این تدبیر کشور، لفظ سیاست را بکار می‌بردیم که معنای اصلی آن تنبیه و مجازات بود. تنبیه و مجازات از لوازم قانون است یعنی کسی اگر آن را نقض کرد و زیر پا گذاشت تنبیه و مجازات شود و ضمانتی برای اجرایش وجود داشته باشد. از این جهت مساله ما این بود که حاکمی باید باشد تا از قوانین مراقبت کند بنابراین اگر پولتیک به پولیس مربوط بود و این ربط را در شکل و ساختار لفظ هم نشان می‌داد در ایران اسلامی، سیاست از شهر و مشتقات آن نبود. البته در ایران پیشا اسلام، رابطه شهر - به معنای کشور، همانطور که در ایرانشهر دیده می‌شود- و شهریار و شهریاری و نسبت این دو با شهر روشن است.

در حوزه‌ی سیاسی بخواهیم بحث کنیم باید ببینیم خیر و مصلحت ایران کجاست؟ یعنی سیاست مسأله‌ای است برای تامین مصلحت آن واحد سیاسی. از این جهت در حال حاضر هم وقتی می‌خواهیم وارد عرصه‌ی سیاست شویم می‌بایست این اصل را قبول کنیم که سیاست جایی است برای جستجوی خیر ملی و عمومی. اگر این را بتوانیم بپذیریم و سیاست را قبول کنیم سیاست با گفتار ارتباط پیدا خواهد کرد. برای اینکه خیر عمومی گفته‌ای است در حوزه‌ی فهم و باید به گفتار شهروندان بیاید. به این اعتبار، مسأله‌ای مربوط به خدا یا خدایان و وحی نیست بلکه مسأله‌ای است در قلمرو شهر و شهروندی. از این جهت تا زمانی که موضوع بنیادین ما حفظ مصالح ملی نباشد، نمی‌توانیم بگوییم وارد عرصه‌ی سیاست شده‌ایم و داریم در مورد ایران چیزی می‌گوییم. این گام اول.

مسأله‌ی بعدی این است، که این ملتی که می‌خواهیم درباره آن صحبت کنیم خلق‌الساعه نیست و نمی‌توانیم فکر کنیم که در آزمایشگاهی نشسته‌ایم و می‌خواهیم چیزی را از عدم خلق کنیم. بلکه این موجودی است که با قانونمندی‌هایی تداوم پیدا کرده و تکامل داشته است؛ یعنی باید اصل بنیادین تکامل را زیر بنای اندیشه‌ی خودمان قرار دهیم. به این معنا که موجودی در تاریخ توانسته سر پای خودش بایستد و در واکنش به تحولات محیط و اتفاقات بیرونی پاسخ‌هایی پیدا کند و با پاسخ دادن به آن نیازهای بیرونی تا حال حاضر برسد.

کیانی: جناب بنایی، حجت بر این باور است که ملت ایران پدیده‌ی خلق‌الساعه نیست. می‌دانم شما هم گرایشات ملی دارید و این سخن را می‌پذیرید ولی در عین حال گرایشات چپ پررنگی هم دارید. اگر بخواهید بین گرایشات چپ خودتان با این ایده که ملت ایران پدیده‌ای

قدیمی است، هم‌نشینی ایجاد کنید، چگونه آن را توضیح می‌دهید؟

محسن بنایی: پرسش خوبی است. برای این کار اول باید پدیده‌ی چپ را یک مقدار تعریف کنیم. من این‌جا وارد جزئیات نمی‌شوم. فقط این را می‌گویم که چپ در ایران متأسفانه با اشغال ایران توسط شوروی از محتوای اصلی و آکادمیک خودش خارج شد و یک رنگ و بوی کاملاً مارکسیستی-لنینیستی به خود گرفت اگر نخواهیم بگوییم استالینیستی. یعنی ما تا بزنگاه ۱۳۲۰ چپی را داریم که بسیار بسیار ملی است. گل سر سبد چپ پیش از ۱۳۲۰ تقی ارانی است. کسی که گرایشات کاملا آشکار ناسیونالیستی دارد.

اصلاً صورت مسأله را جور دیگری مطرح می‌کنم. من می‌گویم ناسیونالیسم ایرانی یک جنبش چپ‌گرا است. زیرا اگر چپ را به کاهش شکاف طبقاتی، به تقسیم عادلانه ثروت در جامعه، به ارتقا جایگاه زنان در جامعه، به حفظ محیط زیست بشناسیم که این‌ها مشخصات چپ در مفهوم کلاسیک و دانشنامه‌ای هستند، شما می‌بینید که تمام این عناصر را ناسیونالیسم ایرانی داشته و به آن‌ها پرداخته است. حکومت پهلوی بود که به زنان حق رای را داد، البته در طی بیش از هفتاد سال مبارزه‌ی مستمر به رغم مخالفت روحانیون. این حکومت پهلوی بود که در زمینه‌ی محیط زیست، در زمینه‌ی کاستن از شکاف طبقات، در زمینه‌ی ایجاد فرصت‌های برابر برای تمام فرزندان این کشور فعالیت کرد و نه تنها با آموزش رایگان، بلکه حتی با تامین کالری‌های لازم برای دانش آموزی که فقیر است، تا آن دانش‌آموز فقیر به خاطر کمبود کالری از آن دانش‌آموزی که صبح نان و عسل خورده، عقب نماند. این‌ها همه آرمان های گفتمان‌های چپ است.

به سوال شما برگردیم؛ چپ یک چیز مقدس و عجیب و غریبی نیست. ما در جامعه هم به چپ احتیاج داریم هم به راست احتیاج داریم. کسی که می‌خواهد یکی از این دو را از جامعه حذف کند به نظرم یک آدم ایدئولوژیک یا حتی مذهبی است. این دو باید در کنار هم باشند. یعنی راست وظیفه‌اش توسعه‌ی اقتصادی و انباشت ثروت و افزایش رفاه عمومی است، و چپ وظیفه‌اش این است که تعادل را در جامعه برقرار کند.

> حجت کلاشی: سیاست به شهر یعنی به پولیس ربط دارد. یعنی موضوع سیاست جستجوی خیر آن شهر و آن واحد است. همان‌طور که در صنعت پزشکی و طبابت بحث می‌شد که موضوع صحت بدن است. پزشکی می‌آمد که سلامت بدن را تامین کند نه مرگ بدن را. در مورد سیاست هم بحث‌شان این بود چگونه می‌توانیم خیر شهر را تامین کنیم و چیزهایی را که برای آن خوب است را حفظ کنیم یا به دست آوریم.

یک بازگشتی داشته باشم به صحبت‌های آقای کلاشی. در زبان یونانی پولیتیک و پولیس از یک ریشه است. من رشته‌ام در دانشگاه زبان‌شناسی با گرایش ایران‌شناسی بوده است. این نکته برایم جالب بود، استاد من می‌گفت که ریشه واژه‌ی شهر و شاه هم یکی است. به زبان هخامنشی ریشه شهر، خشثرا است و ریشه واژه پادشاه هم خشایاثا است. هر دو از یک ریشه هستند یعنی اگر نگاه کنیم، در این‌جا هم شهر و حکومت را از یک ریشه می‌بینیم، همانطور که پولیس و پلیتیک از یک ریشه هستند. ما ایرانیان اولین کسانی بودیم در جهان که مفهوم دات، یعنی دات‌های فارسی باستان را وارد حکومتداری کردیم. یعنی آمدیم گفتیم تمام کسانی که شهروند این کشور حساب می‌شوند بر

اساس یک داد یا داته با آن‌ها رفتار می‌شود. فرقی نمی‌کند جزو کدام قوم و دین باشند. این پدیده‌ی شناخته شده‌ای در جهان بود، و برگرفته از آیین اشه و ارته یعنی همان قانون تعادلی که کیهانی بود. شکل زمینی شده‌اش دات‌های قانون می‌شد.

اینجاست که می‌بینیم نیاز داریم به این پیوستار تاریخی. یعنی ما یک پدیده‌هایی که از آسمان به زمین افتاده باشیم، نیستیم. ما، ماحصل و نتیجه و برونداد یا برآیند یک گذشته فرهنگی، تاریخی و طبیعتاً اجتماعی خودمان هستیم. کسی که برای تاریخ نقطه‌ی صفر می‌گذارد، یعنی می‌خواهد ملتی را از گذشته‌ی فرهنگی و تاریخی خودش جدا کند. او به طور قطع دنبال یک حکومت توتالیتر است. این را در حکومت نازی‌ها در حکومت روسیه، در حکومت چین و حکومت کمونیست‌ها در کامبوج دیده‌ایم. هر کس در هر نقطه‌ای از زمان بخواهد ملتی را از گذشته‌ی تاریخی‌اش جدا کند، یعنی این تداوم که پیوستار تاریخ است را قطع کند به طور قطع هدفش ایجاد توتالیتاریزم است. چرا؟ دلیلش واضح است؛ همانطور که یک انسانی که حافظه نداشته باشد می‌گوییم دچار آلزایمر شده است، و هر کار و بلایی را می‌توانید سرش بیاورید. ملتی هم که از گذشته‌ی تاریخی خودش جدا شود دچار آلزایمر فرهنگی می‌شود و این بهترین زمینه برای ایجاد توتالیتاریزم و پر کردن ذهنیت‌ها با اندیشه‌های توتالیتر است.

چپ و راست را همیشه این‌طور تعریف می‌کنم. در یک تیم فوتبال هم به بازیکن چپ پا نیاز دارید و هم به راست پا نیاز دارید، چون اگر در یک تیم همه بازیکنان چپ پا باشند آن تیم شکست می‌خورد، یا برعکس همه راست پا باشند باز هم شکست می‌خورند. من با توجه به توانایی‌های خودم در چپ میدان بهتر می‌توانم مثمر ثمر باشم. اما در عین حال می‌گویم امکان ندارد حفاظت از آثار باستانی را به چپ ها بسپارم، و یا حفاظت از محیط‌زیست را به راست‌ها بسپارم. این‌ها هر کدام باید در جایگاه خودش باشد. ولی به عنوان یک چپی که در نیمه‌ی چپ زمین بازی می‌کند، و دادگری و برابری و توزیع عادلانه ثروت برایش مهم است، اتفاقاً باید بیشتر از یک نیروی راست‌گرای جامعه به یک پیوستار تاریخی و به این گنجینه‌ای که ما را به این‌جا رسانده است و آن‌چیزی کرده که اکنون هستیم، پایبند باشم. چونکه انسان بدون گذشته، یک انسان آلزایمری است. کسی که دچار فراموشی باشد به راحتی می‌شود او را آلت دست قرار داد.

کیانی: یک باید می‌خواهم از حرف شما بیرون بکشم. یک چپ ملی که به پیوستار تاریخی ایران باور دارد، علی‌رغم نگاه چپ در اقتصاد، در حوزه‌ی فرهنگی باید محافظه کار باشد، درست است؟

بنایی: بله همین‌طور است. اکنون کار اصلی من پژوهش در اسلام است اما کار اولم بیشتر فرهنگ ایران و هویت ایران و زبانشناسی و این‌ها بود. من به عنوان یک تاریخ‌پژوه جدی وارد این دین‌پژوهی و تامل و تعمق در تاریخ دین و مشخصا اسلام شدم، و در زمینه پژوهش تاریخی بسیار بسیار راست گرا و محافظه‌کار هستم.

کیانی: با توجه به اینکه جناب بنایی در سخن اسم آقای کلاشی را آورد، حجت گرامی اگر نکته‌ای دارید بفرمایید.

کلاشی: اشاره می‌کنم به تقی ارانی. ارانی می‌گفت من کمونیسم را به عنوان یک فرمول ترقی در یک واحد ملی قبول دارم. حالا بعداً هم در یک موضوعی دیگری می‌شود به آن پرداخت که آیا تقی ارانی قربانی حصر دستگاهای دیگری شد یا نه؟ چون این حرفش را وقتی در آن کنفرانس انترناسیونال گفت، خیلی مسئله ایجاد کرد. زیرا می‌گفت من اصلا باور به واحد غیر ملی ندارم و کمونیسم را به عنوان فرمول ترقی در واحد ملی می‌پذیرم. از این جهت تقی ارانی یک چهره‌ی ملی بود. مخصوصاً در مورد زبان فارسی و زبان آذری و غیره بحث کرده است. تا جایی که

متوجه شدم، دوست بزرگوارمان، جناب بنایی در حوزه‌ی توزیع بحث می‌کنند، نه در حوزه‌ی تولید. وجه تولید مدنظرشان همان تولید سرمایه داری بورژوایی است. منتهی در حوزه‌ی توزیع قائل به چپ هستند که بیشتر به دولت رفاه نزدیک می‌شوند که کاملا هم‌راستا می‌شویم.

کیانی: خب خانم بقراط اول اینکه می‌خواهم نظر شما درباره حرفهای آقایان بنایی و کلاشی را بدانم. جدای از آن یک پرسشی هم خودم از شما دارم. می‌بینیم که در سخن جناب بنایی این نکته مطرح می‌شود که چپ ملی مرزبندی دارد با چپ مارکسیستی و یا مارکسیسم فرهنگی که البته می‌دانم سر این مفهوم دوم جدل‌های زیادی وجود دارد و قائلان به آن، این عبارت را پذیرا نیستند. به نظرم شما فکر می‌کنید که مرزبندی ما با مارکسیسم فرهنگی باید پررنگ باشد. چون من در توئیت‌هایتان و نوشته‌هایتان می‌بینم که خیلی قاطع و صریح از این جریان انتقاد می‌کنید. این انتقادهای شما این حرفهای‌تان اگر بخواهد وارد سیاست عملی و روز شود چه پیامدهایی خواهد داشت؟ با توجه به اینکه در متن انقلاب هم هستیم.

بقراط: یکی از هنرهای روزنامه نگاری این است، که مسائل پیچیده را به زبان ساده ترجمه کند و توضیح دهد. دلیل رفتن خود من هم به روزنامه‌نگاری همین موضوع بود. چون فکر می‌کردم اندیشه و افکار برای جامعه لازم هستند.

محسن بنایی: من می‌گویم ناسیونالیسم ایرانی یک جنبش چپ‌گرا است... حکومت پهلوی بود که به زنان حق رای را داد، این حکومت پهلوی بود که در زمینه‌ی محیط زیست، در زمینه‌ی کاستن از شکاف طبقات، در زمینه‌ی ایجاد فرصت‌های برابر برای تمام فرزندان این کشور فعالیت کرد و نه تنها با آموزش رایگان، بلکه حتی با تامین کالری‌های لازم برای دانش آموزی که فقیر است، تا آن دانش‌آموز فقیر به خاطر کمبود کالری از آن دانش‌آموزی که صبح نان و عسل خورده، عقب نماند. این‌ها همه آرمان‌های گفتمان‌های چپ است.

منتهی آن‌جوری که فلاسفه و علمای سیاسی در دانشگاه‌ها صحبت می‌کنند، با مردم نمی‌شود رابطه برقرار کرد. روزنامه‌نگاری اما می‌تواند.

اول نظر خودم را راجع به چپ و راست بگویم؛ این حرف که جامعه به چپ و راست نیاز دارد کاملا درست است. البته در جامعه نیروهای مختلف چپ و راست هستند و بین این‌ها از چپ افراطی تا راست افراطی وجود دارند. آن چیزی که جامعه به آن نیاز دارد، چپ دموکرات و راست دموکرات است و وقتی که دموکرات است، طبیعتاً نمی‌تواند غیر ملی باشد. چون در یک قلمرو سرزمینی دارد فعالیت می‌کند و در همان محدوده است منافع چپ و راست پیش می‌رود.

من سال‌ها پیش هم نوشتم که خوشبختانه ایران از قدیم دارای راست دموکرات بوده است. اما یکی از بزرگ‌ترین کمبودهایش این بوده است، که چپ دموکرات نداشته است. کاش آن چپ‌هایی که هستند یا تفکر چپ‌گرایی دارند، برای این موضوع تلاش کنند. چون آن چپ سنتی که در ایران وجود داشته و بقایای احزاب شناخته شده قدیمی است، از نظر فکری با دموکراسی بیگانه است. حتی با این‌که سال‌ها هم در غرب زندگی کرده‌اند، متاسفانه نتوانسته‌اند خودشان را بازپروری کنند و یک اندیشه‌ی نوین چپ از درون چپ ایران بیرون بیاید. برای همین امید من همیشه به نسل‌های جوان بود. امید من این بود که نسل‌های جوانی

که در ایران تجربه‌ی جمهوری‌اسلامی را دارند، و به واسطه تکنولوژی ارتباطات با جهان و با چپ جهان آشنا می‌شوند، بتوانند آن چپ دموکرات را در ایران پرورش دهند. هنوز که هنوز است مطالبی که از سمت جریانات چپ برای ما می‌آید که در کیهان لندن منتشر کنیم از همان چپ‌های سنتی هستند که برای هر چیزی اطلاعیه و اعلامیه برای ثبت در تاریخ می‌دهند! اما هیچ نقشی در زندگی واقعی مردم بازی نمی‌کنند.

نکته‌ی دیگری که من همیشه به آن معتقد بودم و در زندگیم در آلمان هم به تجربه دیده‌ام این است که چپ از زاویه‌ی عدالت وارد بحث می‌شود، و راست از زاویه‌ی آزادی. به شخصه معتقدم که با آزادی می‌شود به عدالت رسید، اما با شعار عدالت صرف نمی‌توان به آزادی رسید. موضوع دیگری هم است که به آن توجهی نمی‌شود؛ از قدیم می‌گفتند، راست سرمایه‌دار و کاپیتالیست و فلان و ... است که خب اگر این واقعیت دارد، پس منابع کشور به این ترتیب در دست راست‌ها است و راست است که می‌تواند با آن منابع، کشور را بسازد. برای همین من همیشه گفته‌ام که چپ شعار می‌دهد برای عدالت و راست به آن عمل می‌کند. به همین دلیل چپ برای مهار لگام گسیختگی راست لازم است، ولی منابع و امکانات برای اجرا در دست راست‌ها است. این را تجربه‌ی کشورها نشان می‌دهد. در آلمان هیچ وقت نمی‌بینید که حزب چپ‌ها بتواند قدرت را بدون ائتلاف بگیرد؛ چون درصدی که به آن‌ها رای می‌دهند خیلی پایین هستند.

کیانی: البته خانم بقراط به بحث چپ و راست پرداختید و من هنوز درباره پرسشم از شما پاسخ نگرفتم که خب آن را نگه می‌دارم. اکنون پرسشم از امیر است.

امیرجان من می‌دانم که شما از موضع راست به قضایا نگاه می‌کنید. در عین حال به عنوان یکی از چهره‌هایی که در چارچوب سیاست‌ورزی جوان محسوب می‌شود و در عین‌حال نیروی پراهمیتی در خارج از کشور هم است، بحث اتحاد بین نیروها علیه جمهوری اسلامی را خیلی مهم می‌دانی و در راستای آن تلاش هم می‌کنی. با این وجود سر برخی از دغدغه‌های ملی‌ات وارد جدل با برخی چهره‌ها و رسانه‌ها شده‌ای. مثلا مشخصاً سر مسئله بحث تجزیه‌طلبی علیه رسانه‌ی ایران‌اینترنشنال، توئیت‌های خیلی جدی و انتقادی زدید.

آن دغدغه‌ات درباره اتحاد نیروها با این دغدغه‌هایت درباره مسائل ملی را چگونه جمع می‌زنی؟ فکر می‌کنی این دو لزوماً متعارض هستند یا اینکه دومی تکمیل کننده‌ی اولی است؟

اعتمادی: کل دعوای ما با جمهوری‌اسلامی بر سر یک چیز است، ایران. وقتی دعوا بر سر ایران باشد ما به ناچار باید برویم ببینیم که در ۵۷ چه گذشت؟ وقتی به ۵۷ نگاه می‌کنید، می‌بینید یک اتحاد شوم یا ائتلاف شومی از همه‌ی نیروهای ضد ایران در کنار هم قرار گرفتند تا ایران را تحویل یک حکومتی دهند که هیچ نسبتی با ایران نداشت. دقت کنید من از جمهوری‌اسلامی حرف نمی‌زنم؛ حتی قبل از جمهوری‌اسلامی ایده‌آل آن‌هایی که در ۵۷ با هم جمع شدند و در کنار هم قرار گرفتند این بود که حکومتی در ایران باشد، که هیچ نسبتی با پهلوی و پادشاهی‌های ۲۵۰۰ ساله در ایران نداشته باشد. این نگاه در یک خروجی‌اش در شکل جمهوری‌اسلامی به قدرت رسید. اما باقی آلترناتیوها در ۵۷ هم از جهاتی شبیه جمهوری‌اسلامی، و دقیقاً در نقطه‌ی مقابل حکومت پهلوی بودند.

چرا این را مطرح می‌کنم؟ چون سوالاتی که می‌پرسید، ما را دقیقاً به همین بر می‌گرداند. من می‌گویم ما در مقابل جمهوری‌اسلامی باید حول ایران جمع شویم. قبلا هم نوشته‌ام که ما نیاز داریم که چپ‌های ملی خودشان را قوی بکنند تا در این اتحادی که برای ایران، و حول محور ایران علیه جمهوری‌اسلامی شکل می‌گیرد، چپ نماینده داشته باشد. من هم فکر می‌کنم در آینده‌ی ایران با

وجود این‌که دولت‌های راست‌گرا باید شروع کنند ایران را بسازند تا از این وضعیتی که الان هست نجات پیدا کنیم اما حضور نیروی چپ لازم است. برای اینکه بالانس ایجاد کند، و جامعه را حول رفاه اجتماعی بسیج کند - البته این واژه بسیج را جمهوری اسلامی بدنام کرده! - خلاصه وقتی صحبت از اتحاد می‌کنیم منظور من اتحاد راست‌ها نیست، اتحاد چپ و راست و اتحاد مشروطه‌خواه و جمهوری‌خواه حول محور ایران است.

خب الان چه چیزی را می‌بینیم؟ می‌بینیم تقریباً همه‌ی کسانی که جمهوری‌اسلامی یا این آخوندها در ۵۷ کنار گذاشته بودند امروز با همدیگر جمع شده‌اند. ما در فضای سیاسی ایران یک دوگانه‌ای را داریم می‌بینیم، که موضوع برنامه‌ی ما اینجا است؛ دوگانه بر سر اینکه آیا ما یک ایران جدیدی قرار است، بسازیم یا ایران کشوری است که بوده و ما می‌خواهیم، آن را از این مسیر انحرافی چهل و چندساله خارج کنیم و برگردیم به آن مسیری که از قبل بوده است. این تفاوت ما است با کسانی که یک بار در ۵۷ متحد شدند و الان هم باقی‌مانده‌هایشان از آن ائتلاف شوم ۵۷ دوباره با هم علیه نیروهای ایران گرا متحد شده‌اند.

الهه بقراط: من سال‌ها پیش هم نوشتم که خوشبختانه ایران از قدیم دارای راست دموکرات بوده است. اما یکی از بزرگ‌ترین کمبودهایش این بوده است، که چپ دموکرات نداشته است. کاش آن چپ‌هایی که هستند یا تفکر چپ‌گرایی دارند، برای این موضوع تلاش کنند. چون آن چپ سنتی که در ایران وجود داشته و بقایای احزاب شناخته شده قدیمی است، از نظر فکری با دموکراسی بیگانه است.

چند مثال می‌زنم؛ وقتی تا همین آبان ۸۹ فضای سیاسی ایران را نگاه کنید می‌بینید هر بار که مردم به خیابان آمدند، ۹۹ درصد شعارها، شعارهای ملی بود. «ایران را پس می‌گیریم» یا «رضاشاه روحت شاد» یا کسانی که خواهان بازگشت پادشاهی بودند، علنی پهلوی را صدا زدند؛ «ای شاه ایران برگردد به ایران». یک جبهه بزرگ تبلیغاتی که عمدتاً در خارج از ایران بود و بازوی خارجی اصلاح‌طلبان در حکومت بود تلاش می‌کردند آن خیزش‌های سراسری دی ۹۶ و آبان ۹۸ را کوچک جلوه دهند، تحقیر کنند، بگویند این برای نان و آن برای بنزین است و بگویند این‌ها خواسته‌های آزادی‌خواهانه ندارند. در صورتی که مردم مترقی‌ترین شعارها را می‌دادند؛ «سوریه را رها کن فکری به حال ما کن»، «نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران». یعنی نوک سیاست خارجی جمهوری‌اسلامی را می‌زدند. ترامپ، قاسم سلیمانی را ترامپ فیزیکی کشت، و این مردم بودند که در دی ۹۶ و آبان ۹۸ به خیابان‌ها آمدند، و ماهیت تفکر قاسم سلیمانی را کشتند که خیلی مهم‌تر از کشتن فیزیکی او بود.

تا آبان ۹۸ مدام این مردم تحقیر شدند. از طرف کسانی که به نوعی دلشان با این مردمی نبود که برای عزت و کرامت خود و بازپس‌گیری ایران به خیابان می‌آمدند. اما دیدیم که پس از زدن هواپیمای اوکراینی تغییرات در این طیفی که مردم عادی را تحقیر می‌کردند هم آغاز شد. این‌ها دیدند، جمهوری‌اسلامی فقط مردم فقیر را نمی‌کشد. فقط مردمی که از طبقه‌ی متوسط به پایین هستند را نمی‌کشد بلکه پولدارها و متوسط به بالاهایی که خارج از ایران زندگی می‌کنند، و یک پایشان ایران و یک پایشان آمریکا و کانادا و انگلیس و... است را هم هدف قرار می‌دهد.

ما برای اولین بار از دی ۹۸ (بعد از سرنگون کردن هواپیمای اوکراینی) شاهد حضور طبقه‌ی جدیدی در اعتراضات بودیم. آن به نظر من یک

نقطه‌ی عطف بود، برای اینکه جنبشی را که داشت با انرژی زیاد پیش می‌رفت ولی جمعیتش برای انداختن جمهوری‌اسلامی کافی نبود، تقویت کرد. ما نمی‌توانیم این را انکار کنیم که برای انداختن جمهوری‌اسلامی جنبش باید بزرگ‌تر باشد و وقتی جنبش بزرگ‌تر شود، نیروهای جدید و طبقه‌های جدید مردم وارد می‌شوند، با خواسته‌های جدید که حالا ما داریم در ۱۴۰۱ آن را آشکارتر می‌بینیم.

یعنی بعضا کسانی به صحنه آمده‌اند که شاید تا همین دو سه ماه پیش اصلاح‌طلب بودند. کسانی که حتی بعد از آبان و بعد از ساقط کردن هواپیما و بعد از اعتراضات مختلف، از اصفهان تا متروپل آبادان و اعتراضات بعد از آن، هنوز اصلاح‌طلب بودند، ولی از شهریور امسال شده‌اند برانداز، اما بخش‌هایی از آن نگاه‌های اصلاح‌طلبانه‌شان را هم‌چنان حفظ کرده‌اند. یعنی هنوز ۵۷ را فاجعه نمی‌دانند و آن نگاهی که ما به این ۴۴-۴۳ سال داریم، ندارند. این‌ها فکر می‌کنند اگر با اصلاحات نتوانستند جمهوری‌اسلامی را درست کنند، حالا می‌توانند مثلا نهادهایی مثل ولایت فقیه، شورای نگهبان، مجلس خبرگان و چیزهای شبیه به این را بردارند، و آن جمهوری‌اسلامی را تبدیل کنند به یک جمهوری دموکراتیک.

کیانی: خب با این حساب اگرچه روی اتحاد ملی تاکید دارید، ولی بین این نیروهای جدیدی که به انقلاب پیوسته‌اند اگر کسی قرار باشد در تمامیت ملی و سرزمینی کشور هم تشکیک ایجاد کند، نه تنها اتحاد نمی‌ورزید بلکه مقابلش قرار می‌گیرید. درست فهمیدم؟

اعتمادی: صددرصد، هر اتحادی حول ایران و در چهارچوب ایران برای ایران دموکراتیک آزاد.

کیانی: هم محسن بنایی و هم امیرحسین اعتمادی هر دو از جمهوری اسلامی به حکومتی یاد کردند که نسبتی با تاریخ ایران ندارد. البته جمهوری‌اسلامی هم عامدانه تلاش می‌کند که خودش را بی‌نسبت و بی‌ارتباط با تاریخ ایران نشان دهد. با حرف این دو بزرگوار یاد حرف‌های محمدرضاشاه پهلوی افتادم، که در مصاحبه مشهور خود با دیوید فراست می‌گوید، برای کسی که در فوریه ۱۹۷۹ قدرت را در ایران گرفت، یعنی خمینی، تاریخ ایران دقیقاً از بهمن ۱۳۵۷ شروع می‌شود. شاه می‌گوید که خمینی نمی‌خواهد قبل از آن را ببیند. شاه به خودش اشاره می‌کند، و می‌گوید من به کنار حتی یک شاه خوب در کل تاریخ ایران نمی‌بیند. این را از این رو مطرح کردم که کسانی که محسن بنایی و امیرحسین اعتمادی با آنان مخالفت می‌ورزند از این منظر شبیه خمینی می‌اندیشند. آنان هم مانند خمینی به تاریخ ایران علاقه‌ای ندارند.

درباره نکته‌ای هم که همه شما دوستان مطرح کردید و آن بحث از ضرورت حضور چپ ملی در ایران بود، باید به این اشاره کنم که در همین شماره پنج فریدون گفتگویی بین سعید قاسمی‌نژاد و محمدرضا جهانپرور داریم که به این نکته اشاره می‌کنند. آنها به خاطر تخصص اقتصادی‌شان درباره راهکارهای حفظ شاکله اقتصادی کشور پس از فروپاشی جمهوری اسلامی بحث می‌کنند. نکته جالب این بود که هر دوی این بزرگواران هم مانند شما تاکید داشتند بر ضرورت وجود یک چپ میانه در ایران. آنها از عبارت چپ میانه استفاده می‌کردند و محمدرضا جهانپرور نگران بود که نبود چپ میانه در ایران به برکشیده‌شدن راست پوپولیستی و توتالیتر در ایران بینجامد که از دید او خیلی خطرناک است. با اینکه دکتر جهانپرور خودش را راست میانه می‌داند.

امیر جان درباره بدنام بودن واژه بسیج هم که گفتید من هم موافقم که این واژه را جمهوری‌اسلامی بدنام کرده است ولی جای آن می‌شود از واژه‌ی همبسته استفاده کرد، یعنی همبسته کردن مردم به جای بسیج کردن مردم. البته دوستان زبان‌شناس و زبان‌دان اینجا هستند و من در حوزه‌ی فارسی‌دانی نمی‌خواهم ادعایی

کنم!

حجت پرسشی از شما دارم؛ امیر در حرفهایش گفت: اصلاح طلبان جمهوری‌اسلامی در تلاش برای ربودن این جریان انقلابی-اعتراضی علیه جمهوری‌اسلامی هستند؛ یک جریان ملی که تماماً ایران‌گرا است و رگه‌های پهلوی‌خواهانه و پادشاهی‌خواهانه‌ی پررنگی دارد. یک عده را هم بسیج کرده‌اند در رسانه‌ها. بالاخره اصلاح‌طلبان دوستان زیادی دارند! حجت به یاد دارم که وقتی با هم گفتگویی شخصی داشتیم شما روی این مسأله خطر اصلاح‌طلبان همیشه تاکید داشتید. اینکه اصلاح‌طلبان قافیه را آسان نخواهند باخت. گرچه الان به سه درصدی‌ها مشهورند در فضای سیاسی ایران - به علت باخت خیلی فضاحت‌باری که در «انتخابات» ۱۴۰۰ داشتند. اما خب دیدیم بازی را رها نکردند و نیروهای خودشان را باز به میدان فرستادند. یادم است که شما حتی از احتمال اتحاد اصلاح‌طلبان داخل با مجاهدین خلق گفته بودید. نکته‌ی بسیار مهمی است و امیر هم از آن سخن گفته است. سپاسگزار می‌شوم درباره این توضیح بدهی.

کلاشی: ایران یک کشور است و یک شهر است به معنای ایرانشهری. ورود به سیاست مبنایش باید این باشد که ما خیر این کشور را بخواهیم. اگر کسی بگوید که من می‌خواهم این کشور را به قتل برسانم، خب او وارد سیاست نمی‌شود. بین قاتل و طبیب که نمی‌شود اجماعی را به وجود آورد. این تمایز کامل ما است با کسانی که قائل به ایران نیستند. شرط ورود به سیاست پذیرش ایران به عنوان یک واحد مشخص و دولت و ملت است. همان‌طور که دوستان اشاره کردند، ما داریم تلاش می‌کنیم، برگردیم به جایی که از آنجا آسیب دیده‌ایم. این یک جنبش ملی است؛ به این معنا که ایران را از دست کسانی که به ایران قائل نیستند، باز پس بگیریم. ایران را بر مبنای ملی و منافع اش اداره کنیم. به همین خاطر می‌گوییم ایران را قربانی ایدئولوژی و اهداف خودتان نکنید. بلکه سیاست را برای پیگیری منافع ایران در پیش بگیرید.

> امیرحسین اعتمادی: تقریباً همه‌ی کسانی که جمهوری‌اسلامی یا این آخوندها در ۵۷ کنار گذاشته بودند امروز با همدیگر جمع شده‌اند. ما در فضای سیاسی ایران یک دوگانه‌ای را داریم می‌بینیم؛ دوگانه بر سر اینکه آیا ما یک ایران جدیدی قرار است، بسازیم یا ایران کشوری است که بوده و ما می‌خواهیم، آن را از این مسیر انحرافی چهل و چندساله خارج کنیم و برگردیم به آن مسیری که از قبل بوده است؟ این تفاوت ما است با کسانی که یک بار در ۵۷ متحد شدند و الان هم باقی‌مانده‌هایشان از آن ائتلاف شوم ۵۷ دوباره با هم علیه نیروهای ایران‌گرا متحد شده‌اند.

مسأله ما کماکان بازی‌های یکی از شعبه‌های مهم جمهوری‌اسلامی است و به نظر من قدرت اصلی هم دست آن‌ها است. یعنی برعکس آنچه که سعی کردند جا بیندازند، که قدرت در دست سپاه یا در دست راست‌گراهای جمهوری اسلامی است، به نظر من این‌طور نیست. بلکه قدرت اصلی در کشور در دست اصلاح‌طلبان است. چون این‌ها بنیانگذار نهادهای امنیتی در جمهوری‌اسلامی بودند. از همان برهه‌ای که آقایان الویری و خسرو تهرانی و حجاریان و ... رفتند رکن دو ارتش، و نیروی هوایی و دریایی و غیره را گرفتند، و بعد به نخست‌وزیری آمدند و بعد آمدند وزارت اطلاعات را ساختند. این‌ها بنیان‌گذاران دستگاه امنیتی جمهوری‌اسلامی بودند

و بعدها بخشی از بوروکراسی جمهوری‌اسلامی بودند.

یعنی اگر می‌بینید جمهوری‌اسلامی بعد از انقلاب تبدیل به یک سازه می‌شود، این را به عینه خواهید دید که اصلاح‌طلبان در آن نقش بسیار مهم و کلیدی دارند. به ویژه نقش امنیتی. می‌دانید که ایران در این سال‌ها عمدتاً به شکل امنیتی اداره شده است نه به شیوه‌ی بوروکراتیک. چهار سال پیش هم اصلاح‌طلبان با حسن روحانی تلاش کردند، پروژه‌ی اصلاحات، یعنی بازگرداندن قدرت به خانواده‌ی خمینی را دنبال کنند. بحث‌شان این بود که ولایت فقیه از حالت فردی خارج شود و شورایی شود و در شوراها هم حسن خمینی باشد و هم روحانی و هاشمی رفسنجانی. بعد که آن طرح شکست خورد و آن فضاحت سه درصدی به وجود آمد، بحث‌شان را بردند به سمت اصلاحات ساختاری که سه چهار سال پیش بحث‌هایی حول آن داشتند و اسمش را گذاشتند جمهوری سوم و اخیراً باز خودشان اشاره کردند که موضوع، جمهوری سوم است.

موضوعی هم که الان دنبال می‌کنند، به زعم من این است، که از طریق عواملی که داشتند سعی می‌کنند که جنبش مردم ایران را بی‌هدف کنند. یعنی دچار گم‌گشتگی هدف شویم. هم از کانال رادیکالیزم و هم طرح متعدد موضوعات غیرمرتبط با هدف اصلی. یکی از ترفندهای مهم‌شان تعدد و تکرر رهبر است. اگر دقت کنید می‌بینید که پروژه‌ی رهبر سازی بی‌نهایتی را آغاز کردند. رهبری را یک امر زد و بندی و دم دستی تبدیل کردند و هم هر کسی را که به عنوان رهبر مطرح می‌کنند به سرعت فرو می‌ریزد. این به این علت است که می‌خواهند جنبش را فاقد رهبر کنند، چون می‌دانند که اگر جنبش هم اهداف روشن و هم رهبری داشته باشد، در آن صورت امکان پیروزی‌اش بسیار بیشتر خواهد شد.

درواقع آن چیزی که اصلاح‌طلبان دارند دنبال می‌کنند، این است که هم بگویند این جنبش و خیزش انقلابی رهبر ندارد، و هم از طرف دیگر هم به سمت یک رادیکالیزم دارد، حرکت می‌کند که هزینه را برای جامعه بسیار بالا ببرد. در نتیجه می‌خواهد، این را به جامعه القا و بویژه طبقه‌ی متوسط القا کند که درست است که ما ناکارآمدی‌ها و ناکامی‌های زیادی داشتیم اما اپوزیسیون هم فاقد راهبری بوده است، و هم تغییرات در ایران را از راه‌های بسیار پرخطر دنبال می‌کند. بنابراین شما کماکان باید رویکرد مثبت به ما داشته باشید به این علت که این بار بازی بد و بدتر بین ما و اصول‌گرایان نیست. بلکه بین ما و اپوزیسیون سرگردانی است که نه رهبر می‌تواند تعیین کند، نه اهداف. و توان تعبیه راههای کم دردسر و کم هزینه برای عبور از جمهوری‌اسلامی را ندارد.

آن‌ها عامدانه می‌خواهند این جنبش به ورطه شورش بغلتد. خیلی از کسانی که در ظاهر طرفدار اپوزیسیون و براندازی شدند، در این قسمت نظریه‌های آشوب و شورش را تقویت می‌کنند. یعنی اجازه نمی‌دهند که حرکت به سمت جنبش‌های سیاسی-اجتماعی برود. یعنی مسأله‌ی عبور از جمهوری‌اسلامی را به جای یک روش استراتژیک کم هزینه برای ایران، و مطابق با منافع عمومی، تبدیل کند به یک نظریه‌ی بسیار خطرناک که می‌تواند، منجر به سوریه‌ای شدن شود که خودشان هم مدام به آن اشاره می‌کنند. در یک جاهایی هم با آوردن و پیش کشیدن گروه‌های تجزیه طلب می‌خواهند بگویند که اپوزیسیون ارزش اخلاقی و اجتماعی خودش را از دست داده است.

کیانی: برگردیم به جناب بنایی. جناب بنایی آنطور که من برداشت می‌کنم شما در دوره گذار از جمهوری اسلامی دوگانه چپ و راست را دارای موضوعیت نمی‌دانید بلکه یا ملی هستیم یا غیر ملی. یا مخالف جمهوری‌اسلامی و تمامیت آن هستیم یا در واقع اصلاح‌طلب، اصولگرا، مجاهد و یا هر چیز دیگری هستیم. درست است؟

اگر برداشت من درست است خب به نظر شما نوع برخورد ما با نیروهای مارکسیست که قائل به واحد ملی نیستند چگونه باشد؟ می‌دانم سال‌ها در اروپا زندگی کرده‌اید و درباره این مسئله تجربه کشورهای اروپایی را هم مشاهده کرده‌اید.

بنایی: کاملاً درست است. من اتفاقا در بعضی از گفتگوهایم می‌گویم اساسا برای ما نه تنها در مرحله‌ی گذار بلکه حتی در آینده‌ی ایران، یعنی حتی موقعی که ایران به یک ثبات سیاسی و یک رفاه اقتصادی رسیده است، باز هم منافع ملی باید در اولویت باشد. بسیاری از این‌ها می‌گویند، منافع ملی را باید اول تعریف کنید! این به نظر من از آن مغلطه‌های حوزه‌ای و آخوندی است. می‌دانید که من مرتب با این مسلمان‌ها در بحث هستم. وقتی به آن‌ها می‌گویم، در قرآن شما تبعیض آشکار بر علیه زنان به عنوان یک حکم و فرمان وجود دارد، بلافاصله می‌گویند نه شما اول باید این تبعیض را تعریف کنید!

حجت کلاشی: ایران یک کشور است و یک شهر است به معنای ایران‌شهری. ورود به سیاست مبنایش باید این باشد که ما خیر این کشور را بخواهیم. اگر کسی بگوید که من می‌خواهم این کشور را به قتل برسانم، خب او وارد سیاست نمی‌شود. بین قاتل و طبیب که نمی‌شود اجماعی را به وجود آورد. این تمایز کامل ما است با کسانی که قائل به ایران نیستند. شرط ورود به سیاست پذیرش ایران به عنوان یک واحد مشخص و دولت و ملت است.

ما خودمان را اصلا وارد این بحث‌ها نباید کنیم که مسائل بدیهی تعریف کنیم. منافع ملی در همه جای دنیا یک تعریف مشخص دارد. کسی که پایبند به این منافع هست در جبهه درست قرار گرفته است. کسی که منافع ایدئولوژیک خود را بر منافع ملی مرجح می‌داند، او به طور قطع در درون این جبهه نیست. برای اینکه همیشه امکان اینکه شما از پشت خنجر بخورید است. دو مثال می‌زنم یکی از نیروهای ایرانی و یکی هم از همین آلمان دموکراتیک.

نمونه‌ی ایرانی احزاب کردی است. شما می‌دانید در سال ۲۰۱۹ این‌ها در هماهنگی با یکدیگر رفتند با نماینده‌های حکومت جمهوری اسلامی مذاکره کردند. خب در این‌جا یعنی یک سری منافعی است که منافع ملی ایران نیست، بلکه منافع احزاب کردی است و این‌ها بر اساس این منافع حاضرند با این حکومت مذاکره کنند. این منافع هر چیزی می‌تواند باشد؛ یک مقدار خودمختاری بیشتر، یا بازی گرفته شدن در سیاست یا هر چیز دیگری. اما به طور قطع منافع ملی همه‌ی ایرانیان نیست. خب در چنین موردی جایی برای همکاری با این نیروها تا وقتی به چنین چیزی معتقدند، وجود ندارد. برای اینکه معلوم نیست این‌ها بر سر مذاکرات پنهانی که با حکومت اسلامی می‌کنند معلوم نیست که شما را نفروشند. بماند که تا به حال ده‌ها بار مذاکرات پنهانی کرده‌اند و ده‌ها بار هم نتیجه‌اش را دیده‌اند. ممکن است شما آن سرمایه‌ای باشید که برای این مذاکره‌ها می‌خواهند ارائه کنند. بنابراین منافع ملی است که ارجحیت دارد.

دو سال پیش زمانی که خانم فوندرلاین در آلمان وزیر دفاع بود، آلمان هزار تانک سفارش داد؛ اما در نهایت ۶۰۰ تا بیشتر به دست آلمان‌ها نرسید. دلیلش این بود که خانم فوندرلاین دستور داده بود که این تانک‌ها طوری ساخته شوند، که یک زن باردار هم بتواند این‌ها را هدایت کند. یعنی آن‌قدر جا داشته باشد که زن باردار بتواند پشت تانک بنشیند بدون اینکه جنین صدمه‌ای ببیند. این یعنی اینجا منافع ایدئولوژیک خانم فوندرلاین بر منافع ملی ارجح دانسته شد.

در لزوم برابری زن و مرد بحثی نیست اما اگر وضع به گونه‌ای تنگ شود که مجبور شویم یک زن حامله باید پشت تانک بنشیند، پیشنهاد من این است که کار را از جنگ هم گذشته ببینیم و همه از آلمان برویم!

آن تفکر ایدئولوژیک که از فمینیسم یک دین ساخته برای خودش، و حتی از برابری جنسیتی هم دین ساخته است، ملاک‌های خودش را برتر از منافع ملی قرار می‌دهد. منافع ملی ارتش آلمان این بود که هزار تا تانک داشته باشد، ولی به علت آن دگم‌های ایدئولوژیک ۶۰۰ تانک به دستش رسید. هر جریانی که می‌آید و می‌گوید منافع ملی برای‌مان مهم نیست و با آن دگم‌های ایدئولوژیک می‌گوید که مثلاً پرولتاریای جهان باید متحد شود، یا انترناسیونالیسم برای‌مان مهم‌تر است، طبیعتاً نمی‌تواند طرف اتحاد شما باشد و شما روی این‌ها نمی‌توانید حساب باز کنید، چون همیشه امکان اینکه از آن ضربه بخورید وجود دارد. همیشه ممکن است شما را به خاطر یک هدف بالاتر ایدئولوژیک که در ذهنش است بفروشد. این را من به عنوان یک توهین و اتهام مطرح نمی‌کنم. منظورم این است که شما خیلی راحت می‌توانید در برابر دشمنی که ظاهراً مشترک است، از سوی آن‌ها تنها گذاشته شوید.

پس چاره‌ی کار چیست؟ نظر من این است که یک پلتفرمی را تهیه کنیم، و در این پلتفرم تمامیت ارضی ایران، همبستگی ملی، یکپارچگی ملت ایران و حقوق بشر اصل باشد. سرنگونی بی چون و چرای حکومت اسلامی جزو اصول باشد. جایگزینی این حکومت با یک دموکراسی لیبرال بر اساس حقوق بشر شهروندی و رفع هر گونه تبعیض جزو اصول باشد. تعیین نوع حکومت آینده به عهده مردم باشد. یعنی هیچ‌کس در آن تصمیم پیشینی نگرفته باشد. یک همچنین پلتفرمی را اگر تهیه کردید و در برابر دیگران گذاشتید، و اگر این پلتفرم را پذیرفتند دیگر پس از آن برای من مهم نیست که این‌ها پیشینه‌شان چیست. به نظر من در این مرحله و حتی در آینده می‌شود با آن‌ها همکاری کرد.

نیروهایی از همین امروز نوع حکومت آینده را تعیین کرده‌اند. مثل مجاهدین که حتی رییس‌جمهور ایران را هم تعیین کرده‌اند. این‌ها وارد این همکاری نمی‌شوند. نیروهایی که تمامیت ارضی و یکپارچگی سرزمین ایران را قبول ندارند، طبیعتاً زیر بار این نمی‌روند. اما این‌ها مواردی است که باید روی آن‌ها بایستیم. مردم ایران یک انسان‌های آویخته در خلا بین زمین و آسمان نیستند بلکه روی زمین راه می‌روند و موجوداتی از جنس گوشت و خون و پوست و استخوان هستند و این زمینی که روی آن راه می‌روند یک مرزهایی دارد که این مرزها باید محافظت شود.

اگر ما حتی رفاه و برابری و تمام آن آرمان‌هایی را که حتی چپ مارکسیستی-فمینیستی به آن باور دارد، می‌خواهیم اجرا کنیم، در چارچوب یک کشور با مرزهای مشخص قابل اجرا است. بقیه‌اش توهم و رویا پردازی و خواب و خیال‌بینی است مانند اعتقاد به ظهور امام زمان! از نظر ارزش هیچ فرقی ندارد. ولی زمین سخت واقعیت این است که کشورها مرز دارند و از این مرزها باید محافظت شود تا این رفاه را برای مردمی که در درون مرزها زندگی می‌کنند بتوانیم فراهم کنیم، و برای‌شان یک زندگی مرفه و پر از کرامت انسانی تهیه کنیم. این یک واقعیت خیلی اساسی است.

کیانی: واقعا جای تاسف دارد که شما چهار انسان فرهیخته باید بنشینید و از ضرورت یکپارچگی سرزمینی و ملی کشور حرف بزنید. مسئله‌ای که بدیهی است. اما متأسفانه رسانه‌های بزرگ و پربیننده ترین تلویزیون‌های فارسی کسانی را می‌آورند که این بدیهیات را زیر سوال می‌برند. چقدر تاسف‌بار است که به چنین داستان‌هایی کشیده شدیم آن هم در وضعیتی که کشور در چنین وضعیت نامطلوبی است.

من از خانم بقراط یک پرسشی دارم. ضمن اینکه

اگر نکته‌ای در مورد صحبت دوستان دارید بگویید به پرسش پیشین من هم پاسخ دهید که مرزبندی ما با مارکسیسم فرهنگی اگر بخواهد پررنگ باشد در سیاست عملی چه پیامدهایی خواهد داشت یا باید داشته باشد؟

بقراط: شما که نمی‌خواهید بین افراد یک اتحاد به وجود آورید. بلکه می‌خواهید بین جریاناتی که یک ادعاهایی دارند، آن هم برای سعادت کشور، اتحاد ایجاد کنید. حتی آنهایی که در لفافه یا در عمل می‌گویند ایران مهم نیست و ایرانگرایی را نمی‌پذیرند، اتفاقاً ایران برای‌شان مهم است. چرا راجع به آلمان یا سوریه کار نمی‌کنند، و فقط راجع به ایران صحبت می‌کنند و مسأله‌شان ایران است؟ به دلیل همان تعلق است. کسی که تعلق ندارد خب می‌رود پی کارش، ولی کسانی که هستند و صحبت می‌کنند در خودشان آن ایرانگرایی و آن تعلق را دارند ولی انواع و اقسام ایدیولوژی‌هایشان بر آن ایرانگرایی‌شان می‌چربد. اما باید تشخیص دهد وقتی کلی ادعا برای بهتر شدن جهان، برای محیط زیست و حقوق بشر و برای عدالت دارند اول از همه از خانه‌ی خودشان شروع کنند. من که نمی‌توانم بچه‌هایم را بزنم و بعد منادی اخلاق برای عدم خشونت باشم.

واقعاً جای تاسف است. تمامیت ارضی اصلا جای بحث ندارد. کسی حق ندارد درباره این موضوع تشکیک ایجاد کند. همان‌طور که پرچم ملی جای بحث ندارد. ۴۰ سال آلمان دموکراتیک فکر می‌کرد که پیشرفته است و بهتر از داس و چکش است و یک پرگار را آورد و وسط پرچم گذاشت ولی آخر سر وقتی که رفت همان پرچم قدیمی پرچم آلمان شد. روسیه و هر کشور دیگری هم همین‌طور. پس از رفتن رژیم‌های کمونیستی پرچم قدیمی‌شان برگشت.

برای من یک مسئله بیشتر وجود ندارد، و آن جمهوری‌اسلامی است. در تمامیت ارضی که اصلا بحثی نداریم؛ از قبل حل شده است. آن پلتفرم که شاهزاده هم از پیمان نوین به بعد بر روی آن تاکید کردند، باید وسط گذاشته می‌شود، و هرکس که می‌خواهد بیاید. البته بعدش جای نگرانی است و باید کاملا هوشیار بود. چرا؟ من این را از روی تجربه و از روی تمام این ۴۳ سال که به طور عمومی هم تجربه شد می‌گویم. جمهوری‌اسلامی همان دهه‌ی ۶۰ هم که آدم‌ها را دستگیر می‌کرد، از آن‌ها که می‌خواست استفاده کند، به آن‌ها می‌گفت بروید بیرون، ما مرگ بر خمینی را (آن موقع هنوز خمینی زنده بود) همین‌جا در چاپخانه اطلاعات برای شما چاپ می‌کنیم و دستتان می‌دهیم. چرا این را می‌گفت؟ چون می‌خواست سر نخ جریان را در دست خودش بگیرد. هر چقدر که دلشان می‌خواهد مرگ بر خمینی و مرگ بر جنگ و مرگ بر جمهوری‌اسلامی بگویند، اما سرنخشان در دست ما باشد. سرنخ به چه دلیل در دست ما باشد؟ چون در حالت عادی که

> محسن بنایی: مردم ایران یک انسان‌های آویخته در خلا بین زمین و آسمان نیستند بلکه روی زمین راه می‌روند و موجوداتی از جنس گوشت و خون و پوست و استخوان هستند و این زمینی که روی آن راه می‌روند یک مرزهایی دارد که این مرزها باید محافظت شود. اگر ما حتی رفاه و برابری و تمام آن آرمان‌هایی را که حتی چپ مارکسیستی-فمینیستی به آن باور دارد، می‌خواهیم اجرا کنیم، در چارچوب یک کشور با مرزهای مشخص قابل اجرا است. بقیه‌اش توهم و رویا پردازی و خواب و خیال‌بینی است مانند اعتقاد به ظهور امام زمان!

جریانات راکد است و جامعه دارد زندگی‌اش را می‌کند و همه چیز خوب پیش می‌رود. اما آن زمانی که زمان بزنگاه و تصمیم‌گیری است، این سرنخ‌ها مهم می‌شوند و می‌تواند نقش انحرافی خودش را بازی کند.

جمهوری‌اسلامی از این شگرد استفاده کرد. در اتاق فکر جمهوری‌اسلامی همان‌طور که آقای کلاشی گفتند اصول‌گرا ننشسته است علم‌الهدی ننشسته است، بلکه امثال حجاریان و اصلاح‌طلبان نشسته‌اند. به همین دلیل حتی نسبت به کسانی هم که خیلی شعارهای داغ می‌دهند، هم باید همیشه مراقب بود. حتی اگر آن پلتفرم را هم قبول کردند باید نسبت به آن‌ها مراقب و هوشیار بود. باید قطب‌نما با مردم داخل تنظیم شود. مردم داخل شعارهایشان به اندازه‌ای داهیانه است و رفتارشان به اندازه‌ای داهیانه است، که می‌تواند درس‌آموز باشد. می‌گویند معلوم نیست مردم چه می‌خواهند! اتفاقا کاملا معلوم است که چه را می‌خواهند. همان سال ۹۶ مردم اصفهان گفتند ما انقلاب کردیم / چه اشتباه کردیم. حتی در همان اسفند ۵۷ زنان شعار دادند ما انقلاب نکردیم / تا به عقب برگردیم.

من معتقد هستم که مردم ایران همان‌طور که تا الان خودشان را به اپوزیسیون تحمیل کردند، به هر کس دیگری از جمله بالاترین شخصیت یعنی شاهزاده رضا پهلوی هم خودشان را تحمیل می‌کنند. من این را به خود شاهزاده هم گفته‌ام. مردم به خارج از کشور تحمیل می‌کنند که کدام طرف را در پیش بگیرند. مردم باید قطب‌نما باشند. این ائتلاف و اتحاد و ... هر چیزی که بخواهد در بیاید، وقتی زمانش برسد از درون همان مردم به وجود می‌آید. آن مردم به خارج از کشور تحمیل می‌کنند. ۶۰ میلیون آدم بزرگسال در ایران داریم که حق رای دارند. نزدیک پنج میلیون هم خارج از کشور داریم که دو و نیم میلیون نفرشان آن‌هایی هستند که متولد ایران هستند. آن وقت یک چند ده نفر مدام داخل سازمان‌های تکراری تکرار می‌شوند، و یا دو سه نفر آدم تک‌رو که گذشته‌ی بسیار کج و معوج داشته‌اند، مدام می‌خواهند بیایند و برای آن مردم ائتلاف و اتحاد کنند. آدم باید خیلی بی عقل و منطق باشد که به همچنین چیزهایی تن دهد.

این بحثی هم که این‌جا می‌کنیم برای این است که برای خودمان روشن شود. وگرنه مردم آنجا حتی این بحث‌های تلویزیون‌های پربیننده را هم کسی نمی‌بیند که بپنداریم مردم می‌گویند فلان تحلیلگر درست می‌گوید و من بروم و در خیابان همین کار را کنم. خیر! تجربه مردم به این‌ها گفته که این رژیم درست بشو نیست. من همیشه خودم را به عنوان ناظری می‌بینم که با ذره‌بین نگاه می‌کند، که این مردم چگونه حرکت می‌کنند. ممکن است من هرگز پایم به آن کشور نرسد ولی خب نتوانستم مثل بقیه برای خودم راحت زندگی کنم، و از کابوس ایران از خواب نپرم، و به آنجا فکر نکنم که چرا آن‌ها مثل آلمان نمی‌توانند یک زندگی عادی داشته باشند. من خودم فعال سیاسی نیستم. البته آدم به شدت سیاسی هستم و بودم از دوران دبیرستان ولی در هیچ تشکیلاتی به عنوان فعال سیاسی خودم را نمی‌بینم. اما کسانی که می‌خواهند نقشی بازی کنند، بهترین راهنمایشان همان مردم و همان شعارهایشان است. گاهی اوقات نباید به یک سری چیزهای انحرافی تن داد. تعارف نباید داشت. وقتی مسئله تمامیت ارضی است باید سفت ایستاد.

کیانی: بله این رفتار داهیانه مردم در قبال تمامیت کشور در این چند ماه واقعا درس‌آموز بود. بسیار دقیق نشان می‌داد که مردم چه چه نگاهی به کشور و تمامیت آن دارند. همیشه وقتی دوستان یا خود ما روی این مسائل ملی تاکید می‌کردیم برخی به ما می‌گفتند مردم نان ندارند بخورند بعد شما این دست مسائل را باز می‌کنید! اما مسئله این است که خود مردم دارند این دست مسائل را باز می‌کنند. خود مردم دارند روی همبستگی ملی تاکید می‌کنند.

چون شما خانم بقراط حرف حجت کلاشی درباره نفوذ اصلاح‌طلبان در ساختار امنیتی جمهوری اسلامی را تایید کردید باید در تایید حرف شما دو بزرگوار بگویم که در آن فایل صوتی هم که به واسطه هک «فارس» توسط بلک ریوارد بیرون داده شده، قریشی جانشین سازمان بسیج تاکید می‌کند که در نماز جماعت خامنه‌ای اکثراً اصلاح‌طلبان حضور دارند. خب وقتی در نماز جماعت خامنه‌ای حضور دارند به معنای تلاش آنان برای حضور پررنگ و تاثیرگذاری بر معادلات کلان قدرت در جمهوری اسلامی است. همانطور که حجت کلاشی گفت نشان می‌دهد که این‌ها حضور پررنگی دارند و ما با این‌ها درگیر خواهیم بود.

خب از امیر اعتمادی که قرار بود نکاتی را در پایان بگوید می‌خواهم که آن‌ها را مطرح کند.

امیرحسین اعتمادی: من رسیدم به آن‌جایی که گفتم یک پروژه‌ای شاید عده‌ای دارند که شواهدی هم برایش وجود دارد، همان‌هایی هستند که خودشان را هنوز وفادار به ۵۷ می‌دانند.نه این‌که الزاماً در ۵۷ مشارکت داشته باشند. از نسلی هستند که بعد از ۵۷ هستند ولی وفادار با آن آرمانهای ۵۷ هستند. منتهی با تعریف خودشان که می‌گویند بله این انقلاب ۵۷ اگر اسمش را انقلاب بگذاریم از ما دزدیده شد. ولی ما هنوز اهدافی را که داشتیم به آن وفاداریم، و می‌خواهیم که یک جمهوری دموکراتیک در ایران باشد و جمهوری دموکراتیک هم اگر شما نگاه کنید، بدترین و بدنام‌ترین رژیم‌های تمامیت‌خواه تاریخ همه‌شان یک عنوان دموکراتیک داشتند، از جمله آلمان شرقی که بخشی از جمهوری دموکراتیک است.

کیانی: جمهوری کره هم فکر کنم جمهوری دموکراتیک خلق کره است.

اعتمادی: عنوان همه‌ی این رژیم‌های خلقی مارکسیست است.

کیانی: این را هم بگویم که مهدی بازرگان هم دنبال جمهوری دموکراتیک بود. دنبال این عبارت و عنوان بود.

الهه بقراط: واقعاً جای تاسف است. تمامیت ارضی اصلا جای بحث ندارد. کسی حق ندارد درباره این موضوع تشکیک ایجاد کند. همان‌طور که پرچم ملی جای بحث ندارد. ۴۰ سال آلمان دموکراتیک فکر می‌کرد که پیشرفته است و بهتر از داس و چکش است و یک پرگار را آورد و وسط پرچم گذاشت ولی آخر سر وقتی که رفت همان پرچم قدیمی پرچم آلمان شد.

اعتمادی: مجاهدین خلق هم الان می‌گویند هدف‌شان «جمهوری دموکراتیک» است. بحث من اینجا این نیست که جمهوری نمی‌تواند دموکراتیک باشد. حتما نظام جمهوری هم می‌تواند یک حکومت دموکراتیک باشد. منتهی مسأله این است که مردم ایران باید حق انتخاب شکل حکومت را داشته باشند. یعنی کل بحث من این است که باید ما بعد از جمهوری‌اسلامی شرایطی را فراهم کنیم که مردم آگاهانه درباره‌ی شکل حکومت دموکراتیک آینده تصمیم بگیرند. فضا و رسانه‌ها آزاد باشند. بحث و مناظره صورت بگیرد. بعد مردم پای صندوق انتخاب می‌کنند که یک حکومت پادشاهی مشروطه می‌خواهند یا یک جمهوری که آن هم در واقع مشروطه است، حالا اسمش را می‌خواهند جمهوری دموکراتیک یا هر چیز دیگری بگذارند. این یک اصل باید باشد.

اما کسانی هستند که این اصل را قبول ندارند. عمدتاً هم به ۵۷ وفادارند. می‌گویند پادشاهی در

۵۷ سرنگون شده است و اگر جمهوری اسلامی شکست خورده، باید به جای آن جمهوری دومی را سر کار بیاوریم. شما در بین این جماعت، مارکسیست‌ها و نئومارکسیست‌ها را می‌بینید که آن گروه کالکتیوی که برگزارکننده برلین بود، یک نمونه‌اش است. بعد از اینکه در سیاست شکست خوردند حالا زیر عنوان مارکسیسم فرهنگی فعالیت می‌کنند. عمده تمرکزشان هم روی سیاست هویتی آن هم از نوع ایدئولوژیک آن است. در بین آنها گروه‌هایی هستند که یا علنا تجزیه‌طلبند و یا تجزیه‌طلب خجالتی هستند. و البته همانطور که قبلا توضیح دادم گرایش‌های اصلاح‌طلبانه بین این طرفداران جمهوری دوم پررنگ است. درواقع ما شاهد یک اتحاد شومی از وفاداران آرمان و گفتمان ۵۷ هستیم. عمدتاً هم ظهور و بروزشان در خارج از کشور است.

این در حالی‌ست که بدنه اصلی مردم در ایران هیچ نسبتی با اینها ندارند. خانم بقراط هم به درستی اشاره کردند که معیار و شاقول در داخل کشور است. مردمی که در خارج به خیابانها می‌آیند نیز با پرچم‌هایی که دست‌شان می‌گیرند، نشان می‌دهند یک پیوند عمیقی با آن شاقول، یعنی اکثریت مردم انقلابی داخل ایران دارند. اما متاسفانه این‌ها اگرچه در اقلیت محضند، اما سروصدا و تریبون دارند. یعنی سه‌درصدی هستند ولی برنامه‌گذار می‌شوند. مراسم‌ها را دست خودشان می‌گیرند و بعد می‌توانند استیج خودشان را راه بیندازند و از طرف آن جمعیتی که ۹۰ درصدشان از جنس دیگری هستند، یک‌باره می‌بینید که نامه می‌نویسند و قطعنامه صادر می‌کنند و به فلان دولت خارجی می‌دهند که بله این خواسته‌های این جمعیت بزرگ است که به این‌جا آمده.

درست است که باید امیدوار باشیم، چون مردمی که داخل هستند کارها و حرف‌شان مشخص است؛ اما مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد. ما نباید آن‌قدر هم این جماعت پرسروصدا را نادیده بگیریم و نسبت به‌شان بی‌تفاوت باشیم.

راهش البته همانی است که دکتر بنایی گفتند. یعنی جریان‌هایی که ایران‌دوست هستند، پادشاهی‌خواه یا جمهوری‌خواه، چپ یا راست باید بتوانند خودشان را قوی‌تر کنند. مثل گردهمایی که در بروکسل برگزار شد. دوستانی که در اروپا و آمریکا کار می‌کنند باید متشکل‌تر شوند. باید اختلافاتی که هست، برای یک هدف بزرگتر کنار گذاشته شود. ما فرصت این را داریم که این اختلافات را بعداً سر صندوق رای حل کنیم.

امروز اکثریت شعارهای مردم حول سه محور است: یکی اینکه جمهوری‌اسلامی را نمی‌خواهند. دو اینکه ایران‌خواهانه و ملی‌گرایانه است. یعنی شما «جانم فدای ایران» را در گوشه گوشه‌ی ایران می‌شنوید. و سوم اینکه، مردم به جای جمهوری اسلامی، آزادی و دموکراسی و برابری زن و مرد را می‌خواهند. یعنی ترکیبی از ایران‌خواهی، نه به جمهوری‌اسلامی، مخالفت با استبداد و دیکتاتوری، و خواست زندگی بهتر، آزادی، و دموکراسی. عمده‌ی مردم این را می‌خواهند. حالا اگر ما با نگاه ایران‌خواهانه نتوانیم حول این خواسته‌ها جمع شویم و نمایندگان شایسته‌ای برای آن مردم باشیم، آن‌هایی که صدای بزرگتر دارند، رسانه دارند ولی از نظر جمعیت در اقلیت محض هستند، ممکن است که بتوانند در یک شرایطی، خودشان را به مردم تحمیل کنند. من به قدرت ملت ایران باور دارم، اما جریان‌های ضد ایرانی را هم آن‌قدر دست کم نمی‌گیرم.

کیانی: بله خیلی نکته‌ی مهمی است، قدرتمندسازی افسران. با دوستان که صحبت می‌کردیم می‌گفتیم که این افسران ملی باید خودشان را قوی کنند و در صحنه باشند.

هر نکته ناگفته‌ای که دوستان در مورد مباحث مطروحه دارند بفرمایند به عنوان جمع‌بندی.

حجت کلاشی: سیاست عملی میدان نیروها است. جایی که نیروها هستند، سازمان باید باشد. اینکه اکثریت دست ما است پیشاپیش پیروزی را

تقدیم ما نمی‌کند. برای پیروزی باید سازمان‌های حرفه‌ای داشت، تا این سازمان‌ها بتوانند اکثریت را نمایندگی کنند. اکثریت جامعه‌ی ایران ملی است و دنبال آزادی و آبادی کشورش است. این اکثریت به جنبش در آمده، باید سازمانی داشته باشد که آن سازمان به نوعی او را نمایندگی کند.

در فقدان چنین سازمانی که نطفه‌هایش شکل گرفته ولی هنوز تکامل پیدا نکرده است، خطراتی وجود دارد که باید مراقب بود. مثلاً همان چیزی که اشاره کردم، تبدیل حرکت جنبش سیاسی-اجتماعی ایران به حرکت‌های شورشی و تبدیل مبارز به جوکر. یعنی این که اپوزیسیون از جایگاه خردمند تبدیل شود به گروهی که خشن است، و گروهی که مبتنی بر اصول مشخص فکر نمی‌کند، و تابعی از جبر است. باید مراقب این مسائل بود. چون در فقدان سازمان افرادی می‌توانند از درون جمهوری‌اسلامی پرتاب شوند به درون اپوزسیون و راهکارهایی ارائه دهند. به کمک رسانه‌ها و فضای مجازی که می‌دانیم سازمان‌دهی آن چگونه است.

امیرحسین اعتمادی: می‌گویند پادشاهی در ۵۷ سرنگون شده است و اگر جمهوری اسلامی شکست خورده، باید به جای آن جمهوری دومی را سر کار بیاوریم. شما در بین این جماعت، مارکسیست‌ها و نئومارکسیست‌ها را می‌بینید که آن گروه کالکتیوی که برگزارکننده برلین بود، یک نمونه‌اش است... در بین آنها گروه‌هایی هستند که یا علنا تجزیه‌طلبند و یا تجزیه‌طلب خجالتی هستند... ما شاهد یک اتحاد شومی از وفاداران آرمان و گفتمان ۵۷ هستیم.

به همین علت همان‌قدری که روی این اصول ایستادن مهم است، همان‌قدر هم سازمان مهم است. همان‌قدری که مهم است که مردم پیش می‌آیند و اجازه نمی‌دهند کسی از آنان سواستفاده کند و وقتی احساس می‌کنند عده‌ای می‌خواهند وحدت ملی ما را خدشه دار کنند، همه جا «جانم فدای ایران» گفته می‌شود، همان‌قدر هم سازمان مهم است. همان‌قدری که مهم است هر کسی که یکی ازخانواده‌اش را از دست داده می‌گوید فرزندم، خواهرم، برادرم تقدیم وطن شده تقدیم ایران و تقدیم به هموطنان شده است، همان‌قدر هم سازمان مهم است. درواقع این مردم باهوش و این مردم دانا نیازمند سازمان‌هایی هستند، که آن خواست عمومی را تبدیل به سیاست کنند و اجازه ندهند که آن خیزش و آن خون و فداکاری خدای ناکرده به بیراهه برود، و نتوانیم ایران را به سرانجام خوب برسانیم.

جمهوری دموکراتیک و غیره که می‌گویند خطرناک است. به خاطر اینکه چارچوبش، چارچوب دقیقی نیست. ببینید می‌شود فرض کرد، که به داخل آب عسل، لیمو، شکر و نمک اضافه کنیم. اما می‌دانیم وجود آب برای چنین کاری اساسا داخل یک ظرف یا تنگ قابل تصور است، و بیرون آن قابل تصور نیست. آن چیزی که این‌ها می‌خواهند این است که آن شیشه را بشکنند در عین حالیکه بحث می‌کنند، چه چیزی هم به آب می‌خواهند اضافه کنند! یعنی در حالیکه می‌خواهند چیزی را به آب اضافه کنند، تئوری‌های شکستن تنگ یا همان چارچوب کشور را مطرح می‌کنند.

همه‌ی این بحث‌های آزادی و برابری و غیره ارزش‌های سیستمی هستند. پیش از اینکه در مورد این‌ها بحث شود باید وجود یک سیستم، یک کشور، یک دولت-ملت فرض گرفته شود، تا بعد در مورد آن ویژگی‌ها حرف زده شود. یعنی بعد از مفروض قرار دادن آن کشور و ملت،

ببینیم که چه طعم‌هایی، ویژگی‌هایی، رنگ‌هایی و خصلت‌هایی را می‌خواهیم اضافه کنیم.

کیانی: عبارتی که به کار بردید من را یاد حرف مریم رجوی انداخت. بحث کانون‌های شورشی، تز مجاهدین است.

بنایی: واقعیت این است که خیابان الان در یک روند معکوس، گفتمان‌های خودش را به آن بخش سرآمدان، یعنی الیت و نخبگان تحمیل می‌کند. بنابراین ما یک سرمایه‌ی انبوه اجتماعی داریم. یعنی در حالیکه نیروی سرآمد جامعه باید راهنما و راهبر باشد این جامعه است که به نیروی سرآمدش می‌گوید چه بگو و از چه دفاع کن. این یکی از هزاران شگفتی این انقلاب است. اما این سرمایه‌ای خام است، و همین‌جور نمی‌شود روی آن تکیه کرد و ایستاد. کاملا درست است که باید از آن سرمایه استفاده کنیم و این گفتمان را به نوبه‌ی خودمان در چارچوب یک جریان فراگیر تقویت کنیم.

اگر برگردیم به بحث اصلی باید بگویم اولا نیروی ملی به خصوص بعد از جریان برلین، نشان داد و ثابت کرد که نیروی غالب است. یعنی اکثریت مطلق این انقلاب را تشکیل می‌دهد. نیرویی که ایران‌گرا است، و محور همه‌ی خواسته‌هایش ایران و منافع ملی ایران است. این نیرو به نظر من نشان داد که در اکثریت مطلق است. یعنی حتی در یک اکثریت نسبی هم نیست. یک انتقادی به این نیرو دارم و آن این است که متاسفانه خودش به این اکثریت بودن خودش آگاه نیست. مثل یک نیروی اکثریت رفتار نمی‌کند، و هنوز هم در حوزه‌ی دفاعی است. منظورم این نیست که پرخاش‌جو، پرخاش‌گر یا جنبه‌ی هجومی داشته باشیم. بلکه باید به عنوان یک نیرویی رفتار کنیم که از موقعیت خودش مطمئن است، و جایگاه خودش را می‌شناسد و می‌داند که در کجای جامعه قرار دارد.

شما می‌توانید از زاویه‌های گوناگون وارد این بحث شوید که ملت را چگونه تعریف کنیم. هویت ملی را چگونه تعریف کنیم. می‌دانید که این جریانات ایدئولوژیک همیشه دوست دارند که از متفکران و اندیشمندان غربی نمونه بیاورند. یکی از روح فراگیر ملی هگل مثال می‌آورد، یکی از هابرماس می‌آورد و می‌گوید، باید قانون اساسی منبع هویت ما باشد. به نظر من آن چیزی که ما را در این برهه‌ی تاریخی به هم پیوند می‌دهد این است که ملت یعنی انسان‌هایی که به خاطر سرگذشت مشترک و سرگذشت هماهنگ می‌توانند سرنوشت مشترک هم داشته باشند. یعنی آنچه که یک کرد ایرانی اهل قصرشیرین را متمایز می‌کند، از یک کرد عراقی اهل اربیل همان عناصر و سرگذشت مشترکی است که او را همانند می‌کند به یک شهروند زاهدانی یا مازندرانی یا بندرعباسی. ما یک سرمایه داریم یک درد مشترک داریم یک سرگذشت داریم یک دشمن مشترک داریم، بر اساس این‌ها می‌توانیم چشم‌انداز مشترک درست کنیم.

حرفم را با سخنی از یووال نوح هراری نویسنده‌ی اسرائیلی تمام می‌کنم، که یک بار در یک مقاله‌ای به نام «سویه روشن ملی‌گرایی» گفت: «برای بدست آوردن و حفظ دموکراسی به طور قطع ما نیازمند ناسیونالیسم هستیم». یعنی تنها در چهارچوب یک تفکر ملی و در یک اندیشه‌ی ناسیونالیستی است که ما می‌توانیم، به آن دموکراسی دلخواه خودمان هم برسیم. به نظر من این آن چیزی است که می‌تواند همه‌ی نیروها را دور هم جمع کند.

کیانی: در تایید فرمایش شما ریچارد رورتی فیلسوف آمریکایی هم در مصاحبه‌ای در سال ۲۰۰۷ گفته بود؛ چیزی که ایرانیان را می‌تواند از اسلامگرایی نجات دهد ملی‌گرایی ایرانی است.

خانم بقراط حرف‌های پایانی شما را بشنویم.

بقراط: هیچ جنبشی و انقلابی به خصوص جنبش‌های مترقی و آزادی‌خواهانه بدون تشکل و بدون رهبری و هدایت و سخنگویی به پیروزی

نرسیده است. در مورد ایران من معتقدم که متأسفانه احزاب و احزاب سیاسی که در خارج از کشور هستند، در محیط خودشان نیستند. نظر من این است که گمان می‌کنم همان تشکل‌های صنفی متعددی که در ایران وجود دارند وظیفه سنگینی را بر عهده دارند که به پیش می‌برند، و این جنبش را هدایت می‌کنند. آن رهبری و سخنگویی را هم مردم ایران تحمیل خواهند کرد.

کیانی: بحث خیلی مهمی است. اما خیلی به کاراکتر «فریدون» نمی‌خورد، که راجع به بحث رهبری جنبش حرف بزنیم. باید در رسانه‌ها یا پلتفرم‌های دیگر درباره آن حرف زد. اینجا ما تلاش کردیم نگاه عمقی‌تری داشته باشیم درباره بنیادهای این جنبش انقلابی. بسیار میزگرد خوبی بود. از شما چهار بزرگوار سپاسگزارم.

محمد ماشین‌چیان

فریبا داوودی مهاجر

علیرضا کیانی

عبدالرضا احمدی

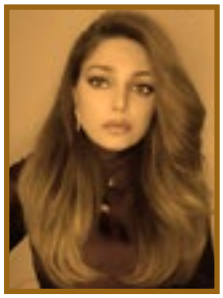
نسیم بهروز

انقلاب ملی ایران به کجا می‌رود؟

میزگردی دربارهٔ سمت و سوی انقلاب ملی ایران

از دی‌ماه دوران‌ساز ۱۳۹۶ ایران وارد یک وضعیت انقلابی شده است. تحولات خیابانی از آن زمان، تمامیت رژیم اسلامی حاکم بر ایران را هدف گرفته است و تمایلات سیاسی خود را در آمال و خواست‌هایی جستجو می‌کند که فراتر از ظرفیت جمهوری اسلامی هستند. اکنون که در پاییز ۲۵۸۱ (۱۴۰۱) بسر می‌بریم، این انقلاب ملی یکی از بلندترین خیزهای خود را برداشته است. بر این اساس از پنج کارشناس یعنی عبدالرضا احمدی، پژوهشگر مدیریت اقتصادی، نجات بهرامی، نویسنده و روزنامه‌نگار، نسیم بهروز، فعال و تحلیلگر سیاسی، محمد ماشین‌چیان، روزنامه‌نگار اقتصادی و پژوهشگر سیاست‌گذاری عمومی، فریبا داوودی مهاجر، فعال حقوق زنان، در قالب یک میزگرد در «فریدون» دعوت کردیم تا درباره این گفتگو کنیم که انقلاب ملی ایران به کدام سو رهسپار است. علیرضا کیانی، سردبیر نشریه «فریدون»، این میزگرد را مدیریت کرد.

علیرضا کیانی: سمت و سو و جهت‌گیری این انقلاب به کجاست؟ این پرسش اصلی ما در این بحث است. کاری به تحولات میدانی نداریم، این که حالا اعتراضات در خیابان فروکش می‌کنند یا اوج می‌گیرند بحث دیگری است. فکر می‌کنم همه ما در این که این یک انقلاب ملی و یک پدیده‌ی نیک است برای ایران، توافق

نظر داریم.

خب از محمد ماشین‌چیان آغاز می‌کنم. محمد به باور من انقلاب ملی ایران به صورت میدانی و گسترده در کشور از دی ماه ۹۶ آغاز شد. دلیل من هم این است که آن منطق گفتمانی که بر اعتراضات سراسری دی ۹۶ مشاهده کردیم در اعتراضات سراسری پس از آن تا پاییز ۱۴۰۱ تداوم دارد. «دیگری»هایی که معترضان برای خودشان تعریف می‌کنند و پشتوانه‌ای که معترضان با تکیه بر آن افق دید خودشان را طرح می‌کنند و به تماشای دیگران می‌گذارند، از دی ۹۶ تاکنون یکسان است.

با توجه به این مسأله من فکر می‌کنم یکی از مسائل جدی که در شعارهای مردم در این چند سال دیده می‌شود، از دی ۹۶ تاکنون مسائل مربوط به معیشت و اقتصاد است.

البته در این دور جدید از انقلاب ملی یعنی از ۲۶ شهریور ۱۴۰۱ می‌بینید که شعارهای آزادی‌خواهانه خیلی دست بالا را دارد. البته قابل درک هم است چون رخداد برانگیزاننده‌ی این خیزش در این مقطع قتل حکومتی یک دختر جوان سر مسئله حجاب بود. ولی با این وجود آیا فکر می‌کنید، بین این آزادی‌خواهی در این حوزه‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی با آن خواسته‌های معیشتی که مردم همیشه دارند، تناقض و تنافری است؟

من البته اینگونه فکر نمی‌کنم. در همین پاییز ۱۴۰۱ به دفعات شاهد تظاهرات دختر مدرسه‌ای‌هایی بودیم که شعار «فقر، فساد، گرونی / می‌ریم تا سرنگونی» را هم سر می‌دادند. نظر خودت چیست؟ بین این دو پیوستگی می‌بینی؟

محمد ماشین‌چیان: این‌که نقطه‌ی آغاز دی ۹۶ بوده است را کاملا قبول دارم. منتهی این را اضافه می‌کنم تا در این هم اتفاق نظر داشته باشیم، که از آن زمان همواره در حال تحول بوده است؛ هم مطالبات مردم و هم نحوه‌ی نگاهشان به قضیه، هم افقی که در نظر داشتند. البته من معتقدم یک ارتباط وسیع، و یک پیوستگی منطقی بین این‌ها وجود دارد. کاملاً هم درست است که ایرانی‌ها وضع اقتصادی دشواری دارند.

اینکه چه شعارهایی، چه سیاست‌هایی، چه افرادی با چه دیدگاه‌هایی این وضعیت را به وجود آورده‌اند و نگاه آنها به طور کلی چه است، فکر می‌کنم که در مطالبات مردم و نگاهشان تاثیرگذار بوده است.

من به این شکل صورت‌بندی می‌کنم؛ مردم از حکومت دستوری به ستوه آمده‌اند. حکومت دستوری از جمله شامل اقتصاد دستوری می‌شود و این دیگر در کت مردم نمی‌رود. این‌که چه شعارهایی و چه سیاست‌هایی و چه افرادی این وضعیت را به وجود آورده‌اند، فکر می‌کنم موجب می‌شود، حکومت دستوری را به طور عام و اقتصاد دستوری را به صورت خاص رد کنند.

کیانی: بله همانطور که در شعارهای مردم کاملاً پیداست، مشخصاً نهاد ولایت فقیه که از فاسدترین نهادهای اقتصادی در کشور است مورد هدف آن‌هاست که در عین حال از دستوری ترین نهادهای کشور در زمینه‌ی مسائل اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است.

ماشین‌چیان: در همه‌ی جنبه‌ها، به طور کلی این ساختار سیاسی و راس این ساختار سیاسی که نهاد رهبری باشد را نشان گرفته‌اند. قطعا مردم حاضر نیستند زیر بار آن بروند و در این‌چنین ساختاری زندگی کنند.

کیانی: رضاجان نکته‌ای که در حرف محمد پیدا بود و بحثی که استفاده کرد، بحث حکومت دستوری بود که حکومت دستوری هم در زمینه‌ی اقتصاد خودش را نشان می‌دهد، هم در زمینه‌ی اجتماع و فرهنگ. در زمینه‌ی اقتصاد به بهترین وجهی پدیده حکومت دستوری را می‌توان

در بلایی که سر پدیده‌ای به نام بانک مرکزی در ایران به وجود آمده است مشاهده کرد. در زمینه‌ی مسایل اجتماعی و سیاسی هم بیشتر از ۱۸ هزار نفر را در عرض دو ماه بازداشت کردند و دختران جوان را به قتل می‌رسانند و طی دو سه ماه اخیر به طور متوسط هر دو روز یک بار یک کودک کشتند. تا الان نزدیک به ۷۰ کودک کشته شده است. ضمن اینکه می‌دانم به مباحث فرانسیس فوکویاما علاقمند هستی و بر اساس مباحث او این دوگانه توسعه اقتصادی / توسعه سیاسی که در جمهوری‌اسلامی بر کشیده شده بود را دوگانه بی‌اعتباری می‌دانی. با عطف توجه به مباحث فوکویاما و وضعیت امروز، کمی در این مورد حرف بزنیم.

عبدالرضا احمدی: قبل از پرداختن به این موضوع، اجازه بدهید من با تحلیلی از ترانه‌ی «برای...» از شروین حاجی‌پور صحبت را شروع کنم. اگر بخواهیم با نگاه به این ترانه یک تحلیل اقتصادی-سیاسی کنیم، می‌توانیم این ترانه را به سه بخش، یعنی اعتراض به نبود توسعه‌ی سیاسی، اعتراض به نبود توسعه‌ی اقتصادی و همچنین اعتراض به پروژه امت‌سازی تقسیم کنیم. بخش‌هایی که به نظرم سه محور اصلی این انقلاب ملی نیز به شمار می‌آید.

در این ترانه هدف امت‌سازی که در این حکومت وجود دارد را نقد می‌کند و همچنین پس از آن شرحی از وضعیت فعلی و شکست پروژه توسعه‌ی سیاسی و توسعه‌ی اقتصادی می دهد. این هویت ملی و نقطه مقابل آن یعنی امت‌سازی بحث مهمی است و ریشه بسیاری از مشکلات ما در ایران است.

محمد ماشین‌چیان: مردم از حکومت دستوری به ستوه آمده‌اند. حکومت دستوری از جمله شامل اقتصاد دستوری می‌شود و این دیگر در کت مردم نمی‌رود. این‌که چه شعارهایی و چه سیاست‌هایی و چه افرادی این وضعیت را به وجود آورده‌اند، فکر می‌کنم موجب می‌شود، حکومت دستوری را به طور عام و اقتصاد دستوری را به صورت خاص رد کنند.

فوکویاما فکر می‌کنم در سال ۲۰۱۹ یک گفتگوی جالبی داشت و آنجا به نقش هویت ملی پرداخته بود و این‌که کشورهایی که توسعه یافتند معمولاً تکلیف خودشان را خیلی زود با بحث هویت ملی مشخص کردند. خب من هم مرور می‌کردم و دیدم محمدعلی فروغی که یکی از نوابغ و نوادر روزگار ما بوده، در زمان خودش روی این موضوع هویت ملی خیلی کار و پافشاری کرده است.

تا اینکه به گفتمان ۵۷ می‌رسیم که محصول شراکت چپ و تشیع است. گفتمانی که بطور سیستماتیک به هویت ملی حمله می‌کند، و از دل آن یک چیزی مثل خمینی بیرون می‌آید که در روزهای اول انقلاب می‌گفت؛ پرچم های شیر و خورشید را محو کنید. کاملا شمشیر را از رو بسته بودند که آن هویت ملی را در حوزه‌ی فردی هم از بین ببرند. در حوزه‌ی سیاسی از لحاظ ساختار سیاسی چه کردند؟ همان کاری که در روسیه بعد از تزارها اتفاق افتاد. سامانه «جمهوری» را به عنوان یک ابزار استفاده کردند، برای اینکه سامانه «مشروطه» که یک جمهوری ایرانی به حساب می‌آید و با تلاش مشروطه خواهان در سیستم سیاسی کهن ایران بوجود آمده بود را کنار بزنند.

یعنی با این دو ابزار که یکی همین سامانه جمهوری بود و دیگری امت‌محوری، آمدند هویت ایرانی را زیر سوال بردند. برای ملتی که هویت ملی ندارد امر ملی رخ نمی‌دهد ، و ما دولتی برآمده از ملت نداریم. نتیجه‌اش این است که آن ارتباط بین جامعه و حاکمیت از بین می‌رود. حاکمیت دنبال منافع خودش است.

مثلا به بانک مرکزی جمهوری اسلامی نگاه می‌کنید، صندوقی است که پول مردم را می‌گیرد و خرج دولت می‌کند. دولت آن پول را می‌گیرد و خرج سیاست‌های پوپولیستی در منطقه می کند و یک سری گروه‌های افراطی را پرورش می‌دهد و نتیجه‌ی این سیاست‌ها موجب یک انزوای سیاسی برای حاکمیت می‌شود و وقتی سازوکارهای جهانی - مانند همین اف‌ای‌تی‌اف - می‌گوید که شما استاندارد شو و شفافیت داشته باش و بگو منابع مالی چگونه هزینه می‌شود، مقاومت می‌کند. زیرا قرار نیست چیزی برای مردم به بار بیاورد. برآیند این‌ها شکست توسعه‌ی سیاسی و شکست توسعه‌ی اقتصادی است.

کیانی: با این پیوندی که بین ضرورت توسعه‌ی سیاسی و توسعه‌ی اقتصادی ایجاد می‌کنی، عملا این دوگانه‌ای را که در جمهوری‌اسلامی بین این دو سنخ آفریده شده است، منحل می‌کنید. درست است؟

احمدی: بله درست است.

کیانی: نکته‌ی مهم‌تر در صحبت‌هایت همان بحث هویت ملی بود که آن را هم در پیوند می‌بینی با این‌که یک دولتی خودش را برآمده از ملت تعریف کند. برویم سراغ بحث هویت ملی، با نجات بهرامی. نجات، ما شاهد تعارضی هستیم که چپ‌ها، مارکسیست‌های نو یا این بچه مسلمان‌هایی که رفته‌اند این پست مدرن‌ها را خوانده‌اند، با ایران‌گراها برقرار کرده‌اند. می‌خواهیم مقداری این تعارض را با عنایت به مسأله‌ی هویت ملی که دغدغه خودت نیز است، ارزیابی کنی. چه دورنمایی برایش در آینده‌ی نزدیک و میان مدت متصور هستی؟

نجات بهرامی: در ارتباط با این موضوع عبدالرضای عزیز بخشی از این سوال را جواب داد. چیزی که ما الان شاهد آن هستیم را با کمی تسامح می‌توانیم یک «عصر بازگشت» در سیاست بدانیم و بنامیم. این نامی است که مناسب این وضعیت است و می‌تواند آن را تفسیر کند. ما شاهد یک عصر بازگشت هستیم. حالا به چه شکلی؟ بازگشت به روشنفکری اصیل صدر مشروطه.

خیزش‌های سال‌های اخیر در واقع پلی زده که ما را از روی روشنفکری امت‌گرا، روشنفکری چپ و روشنفکری مذهبی که از اواخر دوران پهلوی خیلی پررنگ شد و خیلی پر و بال گرفت و تاثیرگذار شد، عبور می‌دهد و به گفتمان‌های فکری صدر مشروطه پیوند می‌دهد. همانطور که گفتم این یک بازگشت به روشنفکری صدر مشروطه است؛ یعنی یک روشنفکری زمینی، زندگی‌گرا و کاملا عینیت‌گرا. بر خلاف آن نوع روشنفکری مقطع انقلاب ۵۷ که به نظر من تا حد زیادی ذهنیت‌زده و متوهم بود و دنبال مسائلی بود که با زیست زمینی و واقعی انسان تا حد زیادی فاصله داشت، و خیلی منطبق با آن نبود.

یکی از آن عناصری که این دو گونه‌ی روشنفکری را از هم تفکیک می‌کند، نوع نگاهشان به ایران بود. این روشنفکری دوران مشروطه همان‌قدر که عینی‌گرا و زندگی‌گرا بود، به توسعه، به ترقی و به کم و کیف زندگی کار داشت. خب یکی از ملزومات زندگی و توسعه و ترقی هم یک ظرفی است به نام دولت-ملت، به نام کشور. این‌ها در روشنفکری مقطع ۵۷ کاملا نادیده گرفته شد و اصولاً نگاه به وطن، نگاه به رفاه، به مد، به لباس و این جور مسائل، در نظام روشنفکری از سنخ شریعتی و از سنخ جلال آل‌احمد مذموم بود. یعنی اگر کسی دنبال مد بود، دنبال رفاه بود، به قول خودشان دنبال شکم بود، یا دنبال این جور مسائلی که زندگی یک شهروند را تا حدی زیادی این‌ها تشکیل می‌دهد، یک جور سرافکندگی به حساب می‌آمد.

اما ما الان شاهد هستیم در این خیزشی که به نظر من از سال ۹۵ شروع شد - یعنی قبل از اعتراضات وسیع سال ۹۶ - گروه‌های پر جمعیتی از مردم بی سروصدا از کنار نخبه‌ها عبور کرده‌اند. منظورم نخبگان سیاسی هستند. یعنی کسانی که خودشان

را نخبه می‌دانستند و درگیر مناسبات درون قدرت و یا مثلا فشار آوردن به ساختار قدرت جمهوری‌اسلامی برای تغییر رفتار و این جور چیزها بودند. حالا یک نمونه‌اش خودمان، که در داخل ایران امید داشتیم این حکومت استحاله شود و تغییر رفتارهای عمده بدهد و بعد از طریق شکاف در ساختار قدرت از هم بپاشد. چند دهه هم صبر کرده بود، به امید این که قشر باسواد و دانشگاهی کاری کنند و مملکت را نجات دهند و چندین بار هم با آرا مشروط خود این نخبگان را همراهی کردند. آرای مشروط یعنی آرایی که از سر اخلاص تقدیم اصلاح‌طلبان نمی‌شد، و با یک امیدی که برای تغییر رفتار حکومت یا استحاله‌ی حکومت داشتند، همراهی می‌کردند با قشر نخبه‌ی روشنفکر دانشگاهی.

به هر حال امیدوار بودند و فکر می‌کردند که این‌ها چیزی می‌دانند و احتمالا یک گشایشی در زندگی بقیه‌ی مردم و در آن مناسبات قدرت در ایران ایجاد می‌کنند. ولی بعداً دیدند که نشد و آرام و بی سروصدا از کنار این نخبه‌ها گذشتند. ما نخستین جرقه‌ها را هفت آبان ۱۳۹۵ در تجمعی در پاسارگاد دیدیم که واقعاً همه را غافلگیر کرد. نخستین جرقه‌اش را سال ۹۵ آنجا دیدیم، یک جور «بازگشت». دیدیم که همان موقع هم از فاشیسم صحبت کردند، از بروز علایم فاشیستی با تکیه بر ایران باستان صحبت کردند. اتفاقاً این یک علامتی بود، یک دماسنجی بود برای بازگشت این نسل به همان روشنفکری دوران مشروطه و اتفاقا ایران‌گرا و زمینی بود. مسائل عینی و ملموس را دنبال می‌کرد و از آن توهم و انتزاعیات خارج شده بود.

> عبدالرضا احمدی: به گفتمان ۵۷ می‌رسیم که محصول شراکت چپ و تشیع است. گفتمانی که بطور سیستماتیک به هویت ملی حمله می‌کند، و از دل آن یک چیزی مثل خمینی بیرون می‌آید که در روزهای اول انقلاب می‌گفت؛ پرچم های شیر و خورشید را محو کنید. کاملا شمشیر را از رو بسته بودند که آن هویت ملی را در حوزه‌ی فردی هم از بین ببرند.

کیانی: نجات من به شما بر می‌گردم چون یک پرسشی در زمینه همین بحثی که طرح کردی از خودت دارم. فعلا از خانم داوودی مهاجر یک پرسشی دارم. خانم داوودی مهاجر شما سال‌ها در ایران فعال بوده‌اید، به خصوص در حوزه‌ی مسائل زنان. می‌دانیم جنبش زنان در ایران یک جنبش قدیمی است. تجمع هفت تیر را به یاد داریم. هزینه‌هایی که زنان از همان دهه‌ی ۷۰ به این طرف داده بودند. در این خیزش جدید در انقلاب ملی ایران، خیلی مسأله زن برجسته است. آیا حرف‌های این دوره وخصوصا حرف‌هایی که دختران جوان می‌گویند را در پیوستگی و در تداوم آن خواسته‌ها می‌بینید یا فکر می‌کنید یک گسست بنیادینی رخ داده است؟

فریبا داودی‌مهاجر: اول به یک نکته با یک فکر دیگری اشاره می‌کنم. ببینید تقریباً حدود ۱۱۷ سال پیش روحانیت در ایران با شکلی از روشنگری، شکلی از تجدد، شکلی از مدرنیته مواجه شد. روحانیت و کسانی که اطراف آنها بودند، وقتی با این موضوع برخورد کردند، وارد منازعه با شکلی از روشنگری شدند. چون در آن دوران یعنی حول و حوش ۱۱۷ سال پیش سنت نقد می‌شد. اگر با دقت به آن زمان نگاه کنیم، متوجه می‌شویم یک آغازی بود برای تاکید بر آزادی‌های فردی، افسون‌زدایی از اسطوره‌های دینی و سنتی و تاکید بر جدایی دین از دولت. چون از زمان صفویه آخوندها به اشکال مختلفی در سلطنت و حکومت نفوذ داشتند.

اکنون نیز بین این سنت و مدرنیته و تجدد شاهد یک نزاع و ستیز هستیم. مردم برخلاف ۴۳ سال

پیش و بر اساس دریافت‌هایی که طی این چند دهه داشتند متوجه شدند که مشکل ما همچنان با سنت است و می‌خواهند آزادی‌هایی که سنت ۴۳ سال پیش از ما گرفت را پس بگیرند. به ویژه اینکه در این سال‌های اخیر هم مردم متوجه شدند که حکومت اسلامی، ایرانی نیست. از کجا متوجه شدند؟ به نظر من در آن توسعه‌طلبی‌های خارجی خامنه‌ای نهفته بود و هنوز هم نهفته است. مردم متوجه شدند که حتی وقتی فقر گسترده هم بر آنها حاکم می‌شود باز انتخاب حکومت اسلامی، مردم ایران نیست.

کیانی: با توجه به این‌که در آخر حرفتان گفتید که الان مردم در قالب ایرانگرایی این حرف‌ها را می‌زنند، به این معناست که حرف‌های این دوره با دوره فعالیت زنان در دهه ۷۰ متفاوت است؟ یا برداشت من اشتباه است؟

داوودی مهاجر: نه خیلی یکسان است. وقتی به شاکله‌ی جنبش زنان نگاه می‌کنید، چند شاخص را مشاهده می‌کنید؛ یکی این‌که جنبش زنان همیشه فرا ایدئولوژیک بوده است. یعنی در جنبش زنان نمی‌دیدید که کسی از کسی، یا گروهی از گروهی سوال کند که تو دینت چیست؟ اعتقاد سیاسی‌ات چیست؟ چپ هستی یا راست؟ خدا را قبول داری یا نه؟ خیلی جالب است که من سال‌ها بعد و در این‌جا متوجه شدم که بعضی از دوستان‌مان در ایران همسران‌شان اعدام شده بودند. هیچ وقت این‌ها مطرح نمی‌شد. یعنی جنبش زنان یک سفره‌ای را وسط گذاشت که خیلی فرا ایدئولوژیک بود. دیگر اینکه جنبش زنان به هیچ عنوان خودش را به شخص یا گروه خاصی وصل نمی‌کرد. استدلالش این بود که اگر خود را به یک گروه یا شخص سیاسی خاصی وصل کند، با فراز و فرود همان اشخاص هم فراز و فرود پیدا می‌کند. به نظرم این غیر ایدئولوژیک بودن جنبش زنان سرریز کرده در این انقلاب ملی.

کیانی: رضا گویا شما نکته‌ای داری.

احمدی: به نظرم خانم داودی مهاجر دو سه نکته گفتند، که نیاز دارد اصلاح شود. مثلا درباره تاکیدشان بر سنت. چون من مقطع ۵۷ را فقط درگیری سنت و مدرنیته نمی‌بینم اگرچه سنت هم بخشی از مسئله بود. ولی آنچه که در انقلاب ۵۷ شاید شاه فقید به آن کم‌توجه بود، نبود نگاه صنعتی بود. یعنی در آن زمان اگر روی صنعت به اندازه‌ی کافی سرمایه‌گذاری و توجه می‌شد، و این طبقه رشد پیدا می‌کرد و حداکثری می‌شد شاید آن شکافی که پس از عقب‌زدن فئودال‌ها بوجود آمد و در ۵۷ تاثیرگذار شده بود، این اندازه تاثیرگذار نمی‌شد. چون به هر حال پروسه‌ی مدرن سازی در ایران شروع شده بود. انقلاب سفید هم نمونه‌ی بارز آن است و مثلا اصلاحات در حوزه‌ی زنان رخ داده بود، اما چیزی که مغفول بود یا کمتر به آن توجه شد، لزوم نگاه صنعتی بود. یعنی نبود نیروی ثروتمند مدرن صنعتی در جامعه که اگر قدرتمند می‌بود می‌توانست جلوی آن موج سنت‌گرای ثروتمند را بگیرد.

نکته دیگری هم گفتند مبنی بر اینکه جنبش زنان یک جنبش فرا ایدئولوژیک است. برای اینکه این را راستی آزمایی کنیم، می‌توان به مقوله‌ای حجاب نگاه کرد. من یادم است که در همان سال‌ها در کمپین تغییر برای برابری مقوله‌ی حجاب اصلاً مطرح نبود. این نشان می‌داد که گفتمان حاکم بر آن کمپین، بر آن بود که همان قانون اساسی جمهوری اسلامی را تصحیح کند، و نمی‌خواست از آن قانون بگذرد. وقتی از آزادی حق پوشش و حجاب صحبت می‌کنید، این فقط داستان یک روسری نیست، شما دارید یک پارادایم را در قالب قانون اساسی جمهوری اسلامی پس می‌زنید. یعنی دقیقا نگاهی که در این انقلاب کنونی وجود دارد که من علاقه دارم به جای انقلاب زنانه نام آن را انقلاب مدرن ایرانی بگذارم. یک انقلاب مدرن در مقابل انقلاب ضد مدرن ۵۷ است.

به نظرم جنبش زنان می‌توانست خیلی سال‌ها قبل‌تر به این انقلاب مدرن ایرانی کمک کند

ولی متاسفانه کمک نکرد. زیرا برخی متولیان آن، متولیان برآمده از نسل جدید نبودند و بلکه دلبسته گفتمان ۵۷ بودند.

کیانی: برویم سراغ نسیم بهروز. شاید خوب موقعی به شما رسیدیم. نسیم جان تا جایی که من با شما صحبت کردم یک سری داده‌ها را درباره انقلاب ملی گردآوری کرده‌اید. من خیلی ممنون می‌شوم در مورد کاری که کردید صحبت کنیم تا بتوانیم با جزئیات آماری درباره تحلیل دوستان حرف بزنیم.

نسیم بهروز: بله طی تصمیمی که با شما نیز در میان گذاشته شده بود من به جمع‌آوری داده‌هایی در زمینه شهرها و شعارهای سر داده شده توسط مردم در این خیزش مبادرت ورزیدم. هر چه این اطلاعات به نحو منظم‌تری جمع‌آوری و طبقه‌بندی شود استخراج تحلیل‌های صحیح‌تر از پیام مردم و خواست آن‌ها دقیق‌تر خواهد بود.

نجات بهرامی: چیزی که ما الان شاهد آن هستیم را با کمی تسامح می‌توانیم یک «عصر بازگشت» در سیاست بدانیم و بنامیم. این نامی است که مناسب این وضعیت است و می‌تواند آن را تفسیر کند. ما شاهد یک عصر بازگشت هستیم. حالا به چه شکلی؟ بازگشت به روشنفکری اصیل صدر مشروطه.

شعارها اهمیت ویژه‌ای دارند و صرفا عبارات کوتاهی که دارای وزن هستند و توسط جمعی تکرارمی‌شوند نیستند و اتفاقا همین خصوصیت‌شان است که موجب به یاد آوردن‌شان می‌شوند. به نظر من مهم‌ترین اهمیت شعارها در این است که ابزار مبارزاتی مردم و یک سلاح قدرتمند هستند که دستگاه سرکوب در آن سمت میدان از آن بی بهره است و مردم در این زمینه قطعا دست بالاتر را دارند.

حتی گاهی دیده‌ایم که رژیم چگونه بارها به شکل ناشیانه‌ای و از سر ضعف قصد مصادره شعارها را داشته است؛ مثلاً من جایی دیدم که شعار «زن، زندگی، آزادی» را به «زن، زندگی، شهادت» تغییر دادند که مورد تمسخر بسیاری واقع شده بود. یا در روزهای اول یک عده دانشجوی بسیجی شعار «کشف حجاب بهانه است، کل نظام نشانه است» را تکرار کرده بودند ، همه می‌دانیم که «اصل نظام نشانه است» از مهم‌ترین شعارهای مردم در سال‌های اخیر بوده است و دیدیم که بسیاری از کاربران در واکنش به این حرکت به کنایه می‌گفتند که بالاخره به نقطه‌ای رسیدیم که توانستیم به ارزشی جماعت بفهمانیم که هدف ما اصل نظام است! در مقابل شاهدیم هربار که مردم به مصادره شعارهای آن‌ها دست میزنند این کار را به بهترین نحو ممکن انجام می‌دهند مثلا شعار «این همه لشکر آمده به عشق رهبر آمده» را به شعاری ملی-میهنی چون «این همه لشکر آمده به عشق میهن آمده» بدل کردند. اما آنها در این زمینه ناشیانه عمل می‌کنند و خود این امر به تنهایی موجب تقویت روحیه مردم و تضعیف روحیه‌ی دستگاه سرکوب شده است.

جنبه‌ی دیگر اهمیت شعارها در این است که این عبارات میتوانند تبدیل به هشتگ شوند و اثرگذاری آن را گسترش دهند. پس از میلیونی و تاریخ ساز شدن هشتگ مهسا امینی امروز دیگر اهمیت هشتگ قابل انکار نیست. خبرگزاری‌ها نیز چه ایرانی و چه غیر ایرانی، در مخابره خبرهای اعتراضات خیابانی بلافاصله پس از نام بردن شهرها به شعارها اشاره می‌کنند. حتی یک سری از رسانه‌ها چنانچه قصد سانسورو یا کم‌گویی داشته باشند نیز به سراغ شعارهایی که مردم سرداده‌اند می‌روند.

مثلا نمونه ای که خود به هنگام جمع آوری

شعارها شاهدش بودم مرتبط به شعار «زن، زندگی، آزادی» بود. در نقاط بسیاری در ایران شعار «زن، زندگی، آزادی» به همراه بخش دوم و کامل کننده آن یعنی «مرد، میهن، آبادی» به رسایی هرچه تمام‌تر و عمدتا توسط خانم‌ها سرداده می‌شود اما با کمال تعجب شاهد بودم در عنوان و شرح خبری مربوط به آن‌ها این قسمت دوم یعنی «مرد میهن آبادی» نوشته نمی‌شد و این در حالی است که بسیاری از مردم در داخل کشور به علت اختلال و ضعف در اینترنت نمی‌توانستند ویدیو را تماشا کنند و به خواندن شرح خبری اکتفا میکردند. همه آنچه قصد دارم به آن اشاره کنم این است که حتی شیطنت‌های این‌چنینی نیز حاکی از اهمیت شعارها هستند.

از این مقدمه که بگذریم شعارهایی که مردم به خصوص در این رستاخیز ملی سر دادند را می‌توان در چهار طبقه دسته‌بندی کرد. ۱.نفی استبداد ۲.فریادهای برابری‌خواهانه ۳.نفی تجزیه‌طلبی و فریادهای ملی‌گرایانه و ٤.شعارهای پهلوی‌خواهانه. البته اینها دسته‌بندی های عمده هستند و منظور من این نیست که شعارهای مردم تنها در این چهار دسته قرار میگیرند.

مثلا همیشه شعارهایی داشته‌ایم که در پاسخ به یاوه گویی‌های مقامات رژیم صورت می گرفته است. مثلا هنگامیکه ابراهیم رییسی دختران دانشجو را هرزه خواند، معترضین در پاسخ شعار «هیز تویی هرزه تویی، زن آزاده منم» را در نقاط بسیاری از ایران سر دادند یا دیدیم که در قضیه‌ی حمله به شاهچراغ مردم چگونه سریع عکس‌العمل‌شان را در شعارهایشان نشان دادند و فریاد «شاهچراغ رکس دیگه‌ست، اینم یه نیرنگ دیگه‌ست» یا «خامنه‌ای قاتل شاهچراغه» سر دادند.

یا یک سری شعارهایی داریم که در آنها مردم به توصیف خود، اهدافشان و انقلاب‌شان و بعضا به رجزخوانی در مقابل حکومت می‌پردازند که از جمله آنها می‌توان به «ما بچه‌های جنگیم بجنگ تا بجنگیم»، «ما همه مهسا هستیم»، یا شعارهایی چون «این دیگه اعتراض نیست این خود انقلابه» و «بهش نگید اعتراض اسمش شده انقلاب» و «هر یک نفر کشته شه، هزار نفر پشتشه» و«فکر نکنید امروزه، قرار ما هر روزه» اشاره کرد.

کیانی: بله شعار، شناسنامه‌ی اعتراض است. اگر بخواهید راجع به این بحث کنید که سمت و سوی انقلاب کجاست، شعارها خیلی مهم هستند. محمد جان از دیدگاه مورد علاقه خودت، یعنی اقتصاد سیاسی، شعارهای مردم را چگونه ارزیابی می‌کنی؟ به نظرت از دل این شعارها می‌توان یک منطق یا مکتب اقتصادی خاصی را مشاهده کرد؟ یا نه فکر می‌کنید که یک سری خواسته‌های معیشتی است که دید روشنی هم برای برآورده‌سازی آن وجود ندارد؟

ماشین‌چیان: ابتدا یک نکته در مورد صحبت‌های خانم داودی مهاجر می‌گویم. از یک طرف من کاملاً قبول دارم که انقلاب ۵۷ یا دست کم دیدگاه‌های آقای خمینی ضد مدرنیته بود و حتما یک عنصر ضد مدرنیته در این اندیشه بود. همین‌طور اطرافیان و نزدیکان‌شان. اما از طرف دیگر اندیشه‌ی آقای خمینی خیلی سنتی هم نبود؛ اگر سنتی را به معنای فقه شیعه و به معنای ارتدوکس فقه شیعه یا به معنای سنت‌هایی که ما در فرهنگ خودمان داریم و هزاران سال و در مواردی صدها سال سابقه دارند، در نظر بگیریم، اندیشه‌ی خمینی از خیلی جهات نسبتی با این‌ها نداشت. بیشتر از آنکه سنتی باشد یک مجموعه بدعت‌های واپسگرایانه و ضد مدرنیته بود. یعنی بدعت‌هایی بود از جهات مختلف و نه لزوما فقط سنت. از جمله همین ایده‌ی ولایت مطلقه‌ی فقیه را در نظر بگیرید. اگر این را بخواهیم در سنت‌های خود پیدا کنیم کار خیلی دشواری می‌شود.

داوودی مهاجر: تسلط قوانین مجازات اسلامی در قانون اساسی و اجرا شدن آن - نه اینکه فقط به عنوان یک دکور آن‌جا باشد - خب نشان می‌دهد که به هر حال این پیروزی سنت بوده است. منظورم از سنت، خود دین اسلام بود با تمام شاکله‌هایش

که بر جریان روشنگری ایرانی پیروز شد.

ماشین‌چیان: خیلی خلاصه عرض می‌کنم؛ من خود، هم جزء منتقدان شیعه‌گری هستم هم جزء منتقدان اسلام هستم و با شما همراهم. منتهی مراتب آن خوانش، تفسیر و درک آقای خمینی از اسلام، نه با صدر اسلام خیلی نسبتی دارد نه با شیعه به صورت سنتی. ضمن اینکه، به عنوان نمونه تا زمانی که استاد ایشان آقای بروجردی زنده بود، آقای خمینی به خودش اجازه نمی‌داد که در کار سیاسی دخالت کند بعد هم آقای خویی که به هر حال استاد ایشان بود، عنوان آیت‌الله را از آقای خمینی پس گرفت. پس از ایشان هم آقای سیستانی ولایت فقیه را رد کرد. یعنی حتی با ادبیات اسلام و شیعه هم آیت‌الله خمینی را می‌شود رد کرد. حالا اگر بخواهیم سنت‌ها را به معنای سنت‌های ایرانی در نظر بگیریم و به آن بپردازیم که سبقه‌اش از اسلام هم بیشتر است که دیگر هیچ! تقریبا غیر ممکن است که رفتار و نظام این‌ها را با بتوان با سنت‌های ایرانی توضیح داد.

اما در مورد فرمایش خانم بهروز باید بگویم خیلی کار فوق‌العاده‌ای انجام دادند. من از آن اطلاع نداشتم. من یک دوست ایرانی در اسپانیا دارم که پژوهشگر ادبیات است و دارد همین کار را می‌کند. به ذکر یک شعار که برام جالب بوده بسنده می‌کنم. قبلا شعار می‌دادند »نترسید نترسید ما همه با هم هستیم» اما اکنون این تحول پیدا کرده به این که «بترسید بترسید ما همه با هم هستیم». از این زیباتر نمی‌شود. جوهر نبوغ است.

اما در پاسخ سوال شما من یک نکته‌ای را ابتدا تصریح کنم که نجات عزیز هم به آن اشاره کرد. من معتقدم که نفس خواسته‌های معیشتی در تعارض محض با گفتمان ۵۷ است. اولین قربانی هر نظام جماعت‌گرا، فرد و آزادی فردی است. یعنی آزادی تصمیم‌گیری برای سرنوشت خویش. این موضوع طبیعتاً در حوزه‌های مختلف نمودهای متفاوتی دارد. در زندگی شخصی می‌شود این را نخور این را ننوش این‌جا نرو و غیره... .

یک جامعه‌ی انقلابی امت مورد وثوق آقای خمینی یا خامنه‌ای، امتی است که زیر همه جور فشار مقاومت می‌کند تا این حکومت اقتدار داشته باشد یا در جنگ با دنیا پیروز شود. کل داستان اقتصاد مقاومتی همین را می‌گوید. لذا نفس اینکه مردم می‌خواهند رفاه و زندگی نرمال داشته باشند، یعنی رد شدن از نظام ارزشی ۵۷.

فریبا داوودی مهاجر: جنبش زنان یک سفره‌ای را وسط گذاشت که خیلی فرا ایدئولوژیک بود... جنبش زنان به هیچ عنوان خودش را به شخص یا گروه خاصی وصل نمی‌کرد. استدلالش این بود که اگر خود را به یک گروه یا شخص سیاسی خاصی وصل کند، با فراز و فرود همان اشخاص هم فراز و فرود پیدا می‌کند. به نظرم این غیر ایدئولوژیک بودن جنبش زنان سرریز کرده در این انقلاب ملی.

اما گذشته از این همانطور که ابتدا گفتم مردم به طور کلی حکومت دستوری را رد می‌کنند و تمام مطالبات از جمله مطالبات اقتصادی‌شان آزادی‌خواهانه است. این را هم آقای احمدی هم خانم بهروز به درستی اشاره کردند. در همان شعر «برای» که آقای احمدی فرمودند مسئله اقتصاد دستوری هم آمده است. در شعارها هم به این موضوع خوشبختانه اشاره می‌شود.

ولی حالا به طور خاص در حوزه‌ی اقتصاد موضوع این است که مردم می‌دانند این اقتصاد دستوری، این برنامه‌های پنج ساله، برنامه‌های توسعه، برنامه‌های الگوهای پیشرفت، خودروسازی دولتی، سینمای

دولتی، هنر دولتی، اقتصاد کوپنی کار نمی‌کنند و بدتر اینکه این وسط هم هیچ حق انتخابی ندارند. طرف نمی‌تواند انتخاب کند چه خودرویی بخرد یا انتخاب کند چه فیلمی ببیند یا چه بنوشد. لذا مانند سایر حوزه‌ها، در حوزه‌های اجتماعی-سیاسی هم مردم حق انتخاب می‌خواهند. آزادی انتخاب در حوزه‌ی اقتصاد هم کاملا مطالبه‌ی مردم است . نفس این خواسته به باور من یک دستاورد بزرگ است برای این خیزش مردم ایران.

کیانی: نکته‌ی مهمی در فرمایشت بود که برای من پنجره‌ی تازه‌ای باز کرد. محمد می‌گوید نفس طرح خواسته‌های معیشتی یک اکت یا به قول معروف طرح خواسته‌ی مدرنی است در مسأله خیزش ملی مردم ایران و پیوند داد با بحث نجات که بحث بازگشت و دنیاگرایی و عینیت‌گرایی بود.

چرا می‌گویم این‌ها مهم است؟ چون یکی از ادبیاتی که خصوصاً طیف موسوم به راست‌گرا و رفسنجانی‌گرای جمهوری‌اسلامی در نقد خیزش‌ها از ۹۶ به این طرف مطرح می‌کرد این بود که انقلاب ملی ایران را «شورش گرسنگان» می‌خواند، این را «جنبش نان» می‌خواند، و به شکل تحقیرآمیز هم این را استفاده می‌کرد.

من پارسال در یک مقاله‌ای در همین «فریدون» نوشته بودم اینکه مردم خواسته‌ی معیشتی دارند بدیهی است، و نوع طرح این خواسته هم خیلی درخشان است. توضیح دادم که مردم دریافته‌اند مشکل اقتصادی آن‌ها ریشه سیاسی دارد. الان هم محمد می‌گوید که اساسا طرح خواسته‌های معیشتی خودش یک رویکرد مدرن است. به تعبیر محمد مردم در پی نوعی آزادی فردی در اقتصاد هستند.

ضمن اینکه با مباحث شما دریافتم که این شعر «برای...» چه شعر مهمی است. من فقط به وجوه عاطفی‌اش توجه کرده بودم که خیلی هم دلچسب بود، و الان می‌فهمم از لحاظ محتوایی خیلی جنبه‌های مهمی را در بر می‌گیرد.

رضا جان با توجه به این‌که خودت فوکویاما را معیار قرار داده بودی یک پرسشی درباره همین ازت دارم. فوکویاما بحثی دارد که می‌گوید اساساً دموکراسی‌های قدرتمند پایه‌هایشان در شرایط غیر دموکراتیک شکل گرفته است. اروپا را مثال می‌زند. از فرانسه و دانمارک مثال می‌زند، حتی آسیا، کره جنوبی را مثال می‌زند ژاپن را مثال می‌زند. می‌خواهم از تو بپرسم که آیا ایران از این مرحله گذر کرده است که دموکراسی آن در شرایط غیر دموکراتیک و اقتدارگرایانه شکل بگیرد یا فکر می‌کنی نه ما یک جاهایی نیاز داریم در یک سری حوزه‌ها به صورت دستوری برخورد شود؟

احمدی: اول نظرم را بگویم که این ساختار سیاسی فقط یک انتخاب صرف نیست که شما بیایید بگویید که بعد از انقلاب ملی، جمهوری می‌خواهیم یا پادشاهی مشروطه. شما نمی‌توانید بگویید من می‌خواهم هویت ایرانی داشته باشم اما حالا بین یک سیستم تاریخی مدرن‌شده یعنی پادشاهی مشروطه و یک سیستم ضدایرانی تحت نام جمهوری انتخاب کنم!

من اساسا با سامانه «جمهوری» مشکل دارم و آن را با جمهوری‌خواهی یکی نمی‌دانم و فکر میکنم أساسا این سامانه جمهوری در قامت کشوری مثل ایران نمی‌گنجد. برای اینکه وقتی راجع به ساختارهای سیاسی و کلا فرآیندهای پیرامون حکمرانی خوب صحبت می‌کنید باید همیشه به فرهنگ و تاریخ کشورها توجه کنیم. به عبارت دیگر فرم‌ها و ساختارهای سیاسی رویدادهایی فرآیندگرا هستند و شکل‌گیری سازمان سیاسی یک کشور برآمده از یک فرآیند است. فرآیندی که تاریخ سیاسی و اجتماعی آن کشور به آن شکل داده است. اینطور نیست که فرم حکمرانی را از یکجا کپی کنید و در جایی پیست کنید!

در قرن ۱۹ در خود اروپا می‌بینید که یک جنبش

لیبرال ملی‌گرا داریم که به نوعی واکنش به دورانی بود که کلیساها، ملت‌ها را امت کرده بود. بعد از آن دوران شاهدیم کشورها و ملت‌ها می‌خواهند به حاکمیت ملی، آزادی فردی و آزادی اقتصادی برگردند. یعنی چیزی شبیه به چیزی که در ایران دارد اتفاق می‌افتد. در تاریخ اروپا هم می‌بینیم که تمام راه نجاتی که کشورها پیدا می‌کنند این است که بروند سراغ هویت ملی‌شان و از دل آن هویت بنا به مقتضیات خود، فرم‌های سیاسی خود را خلق کنند.

این بحث‌هایی که من دارم مطرح می‌کنم از روی آن است که اهمیت فرآیندها را در شکل‌گیری فرم سیاسی بگویم. افغانستان یا بقیه جاهایی که در آسیا سراغ سامانه جمهوری رفتند می بینید که بلااستثنا شکست خوردند. برای اینکه آن ملی‌گرایی و آن ساختار سنتی سیاسی‌شان که کار می‌کرد، کنار زده شد. افغانستان خیلی مثال بارزی است؛ اگر آنجا بعد از جنگ می‌رفتند سراغ سیستم سیاسی-تاریخی‌شان - یعنی پادشاهی - و آن را مدرن می‌کردند خیلی خیلی شانس بهتری داشتند.

همان شکستی که در افغانستان اتفاق افتاده تاییدی است بر این صحبت من که ما پس از گذر از این انقلاب ملی اگر می‌خواهیم ایران را نجات دهیم، باید همان سیستم سیاسی کهن ایرانی را که در مشروطه‌ی اول شاهد مدرن‌سازی آن بودیم را کامل کنیم و به یک مشروطه‌ی نو برسیم، و به نظرم این تنها راه نجات است.

این البته چیزی نیست که من صرفا بگویم. نجات صحبتی کرد که البته به نظرم خیلی با مدارا بود. آن‌چه که به فهم من می‌رسد این انقلاب ملی کنونی شبیه یک دینامیت میان گفتمان ۵۷ است و می‌خواهد تمام آنچه که از ۵۷ سر بر آورده را منهدم کند و دوباره برگردد به آن مسیر قانونی که در واقع از مشروطه شروع شده بود.

آقای ماشین‌چیان در زمینه اقتصادی گفتند که ما یک اقتصاد دستوری داریم. خب به نظر من این اقتصاد دستوری تعبیر ملایمی است؛ بلکه کاملاً مصادره‌ای و کمونیستی است. یعنی دولتی صاحب همه چیز است و می‌خواهد همه را رانت‌خوار کند. آن‌چه امروز ما می‌خواهیم یک کارآفرینی فردمحور است که به بازار آزاد و نقش صنعت اشاره دارد و این محقق نمی‌شود مگر با گذر از کل گفتمان ۵۷ که همین اقتصاد توحیدی و کمونیستی بخشی از آن است.

نسیم بهروز: شعارهایی که مردم به خصوص در این رستاخیز ملی سر دادند را می‌توان در چهار طبقه دسته‌بندی کرد. ۱.نفی استبداد ۲.فریادهای برابری‌خواهانه ۳.نفی تجزیه‌طلبی و فریادهای ملی‌گرایانه و ٤.شعارهای پهلوی‌خواهانه. البته اینها دسته‌بندی های عمده هستند و منظور من این نیست که شعارهای مردم تنها در این چهار دسته قرار می‌گیرند.

صحبتم را خلاصه کنم، آن‌چه که می‌توانم بگویم این است که درباره ایران من خوش‌بین هستم. چون مشروطه یک رقیب بلامنازع است و مردم در نهایت به آن سمت می‌روند. در فرانسه وقتی آن جنگ‌ها برای لیبرالیسم شکل گرفت خب بدشانس بودند که یک نهاد پادشاهی قدرتمند نداشتند تا آنجا هم سیستم سیاسی پادشاهی احیا شود. ما در زمانه‌ی بسیار خوبی هم هستیم که نهاد پادشاهی‌مان نماینده‌ی بسیار سیاسی و مدرنی دارد. امیدوارم که در نهایت ما برگردیم به همان نهاد پادشاهی مشروطه/ ایران می‌تواند پس از یک توقف و تخریب چهل و دو سه ساله به مسیر توسعه بازگشت کند.

کیانی: بله به نظر من هم اتفاقا ایران اگر بتواند به پادشاهی مشروطه برگردد دیگر نیازی

ندارد که از بالا یک عده بخواهند پایه‌های یک دموکراسی قوی و قدرتمند را برایش بچینند. آن مدل مشروطه در ایران کار می‌کند و می‌تواند یک حکومت دموکراتیک، پاسخگو و لیبرال و مهیا برای کارآفرینی اقتصادی را فراهم کند. در نکته‌ی افغانستان، چون خودم یک مقاله در ایندیپندنت فارسی نوشته بودم و گزارش‌های گاردین را دیده بودم، حرفت را تایید می‌کنم که ۷۰ تا ۸۰ درصد لویی‌جرگه افغانستان که نمایندگان سنتی افغانستان بودند، در تصمیم‌گیری برای سیستم سیاسی افغانستان پس از حمله آمریکا، مدل پادشاهی می‌خواستند و در پی آن بودند که محمد ظاهرشاه دوباره شاه شود و خود ظاهر شاه هم از قضا تمایل داشت. ولی متأسفانه به دلیل عدم شناخت آمریکایی‌ها نسبت به این مسأله و اینکه حامد کرزای را می‌خواستند هر طور که است در آنجا بنشانند محمد ظاهر شاه را مجبور کردند به استعفا و افغانستان هم شد آنچه که شد. احتمالاً اگر پادشاهی برمی‌گشت، به دلیل این‌که با جنس جامعه بیشتر جور بود شاید این مشکلات به وجود نمی‌آمد.

نجات جان یک نکته‌ای که در فرمایشات شما بود، بحث بازگشت بود. گفته بودی که این بازگشت رخ داده است و در مورد پاسارگاد حرف زدید. می‌دانم که تجمع پاسارگاد یعنی همان گردهمایی ۷ آبان ۱۳۹۵ خورشیدی خیلی پدیده‌ی مهمی است. قطعا در تاریخ ایران در مورد آن روز خاص بسیار حرف خواهند زد، ولی در عین حال ما داریم در مورد آینده‌ی این انقلاب حرف می‌زنیم. یک مقاله‌ای هم یکی از دانشمندان جوان تاریخ در «فریدون» نوشت و از پروژه رضاشاه پهلوی و مردان پهلوی به عنوان «بازگشت به آینده» یاد کرده بود. تعبیر ظاهراً متناقض‌نما ولی بسیار رسایی بود. فکر می‌کنم بازگشت به آینده دقیقا همان چیزی بود که تو هم می‌خواهی بگویی، درست است؟

بهرامی: دقیقا همین است. وجه مشترک این دیدگاه‌ها تاکید بر امر سیاسی است. یک چیزی که تلفات خیلی غیر قابل جبرانی را در فضای سیاسی ایران و در سرنوشت ایران و ایرانی بر جا گذاشت، تحقیر سیاست بود. یعنی وقتی به جای سیاست، شاهد آن بودیم که رمانتیزم، فرهنگ‌گرایی و کلا شعر و ادبیات نشست، از ریل توسعه خارج شدیم و پیشرفت و حرکت رو به جلویی که حاصل انباشت تجربه‌های تاریخی بود، متوقف شد و انرژی‌ها به بیراهه رفت. همان چیزی که عبدالرضا به آن اشاره کرد که یک بیراهه‌ی چهل و چند ساله که ما همه امیدواریم برگردند، ولو چهار دهه زمان صرف شده باشد. برگشت به آن، یک نوع پیشرفت حساب می‌شود.

به علت غلبه‌ی نگاه فرانسوی، محافظه‌کاری یک واژه‌ای مذموم در فضای روشنفکر ایران شده؛ مخصوصا در نظر اکثریت اهل دانشگاه و اهل قلم و اهل مطبوعات ایرانی. در حالی که در سنت انگلیسی اگر نگاه کنید، کاملا برعکس است. انگلیسی‌ها یک نگاه مبتنی بر انباشت تاریخی و تکامل تدریجی دارند. همان نگاهی که آن‌ها درباره‌ی گونه های زیستی، تکامل داروین و اسپنسر را داشتند، عینا در سیاست هم دارند.

حالا محمد عزیز بیشتر در جریان است؛ من کتاب کوچکی از اسپنسر ترجمه کرده‌ام که نشان می‌دهد، چقدر سنت انگلیسی زیباست. یعنی آرام، عمیق، ملایم و حاصل جمع تجربه‌هاست. جوری به کار آمده که انگلیس به همین دلیل از تلاطم‌های سیاسی که در تاریخ معاصر و در قرون گذشته بوده معمولاً به دور بوده است. حتی قانون اساسی هم ندارند که برای هر مسأله‌ای به آن ارجاع بدهند، اما مدیریت کشورشان حاصل انباشت و تکامل برداشت‌های عرفی است که الان غیرقابل نقض است، و نه افراد و نه نهادها و دستگاه‌های سیاسی کشور توان نقض آن را ندارند.

این چیزی که ما می‌خواهیم همین است؛ ایران کشوری است که سرزمین پادشاهی بوده است.

حتی پیشرفت‌های فرهنگی، ادبی و علمی در تاریخ ما در سایه پادشاهان مقتدری بوده که امنیت گسترانیده و عاشق علم و ادب بوده‌اند. سال ۸۸ بود که خامنه‌ای دستور داد که در علوم انسانی بازنگری شود، مبنی بر اینکه پادشاهان را حذف کنید و چهره‌های تمدن‌ساز مثل شعرا و دانشمندان را برجسته کنید. این یک نگرش بسیار ابلهانه و مهمل به تاریخ و فرهنگ است. ادبیات و دیگر دانش‌ها در زمان یک پادشاه مقتدر که امنیت و نظم را برقرار کرده شکوفا شده یا ظهور کرده. در پناه امنیت و نظم بوده که ادبیات، هنر، معماری به وجود آمده، ابن‌سیناها ظهور کرده، حافظ و سعدی ظهور کرده و الی آخر. البته غیر از کسانی که در عرفان و تصوف مشغول بوده‌اند. یعنی در زمانی که قدرت مرکزی در ایران سر کار نبوده و نظم و امنیت برقرار نبوده است، ما شاهد تصوف و عرفان بوده‌ایم که خیلی هم چیز تأثیرگذاری بر زندگی مردم نبوده است.

به تاریخ معاصر هم که بیاییم می‌بینیم که حتی مخالفان پهلوی هم اذعان دارند که کار داشت درست پیش می‌رفت. صرفا پادشاهان پهلوی به جای سلطنت داشتند حکومت می‌کردند. یعنی حتی ما با عینک مخالفان و کسانی که در ۵۷ آن فاجعه را رقم زدند، اگر به گذشته نگاه کنیم آیا ارزش داشت به خاطر همان مسأله یعنی مقید نبودن پهلوی‌ها به پادشاهی و حکومت کردن‌شان، این تجربه‌ی خیلی پربار و گرانقدر بود را دور بریزیم؟ دیدیم که از قاجار به پهلوی چه گذار ملایمی را داشتیم. بسیاری از دولت‌مردان قاجار جزء سران حکومت پهلوی بودند. اما گسست و نابودی تجربه انباشه تاریخی را در ۵۷ دیدیم. ۵۷ یک انفجار ویرانگر در تاریخ، سیاست، فکر و فلسفه‌ی ایرانی بود.

این است که این بازگشتی که از آن صحبت می‌کنیم به قیمت حتی نادیده‌گرفتن چهار دهه برای ایران و ایرانی ارزش خودش را دارد که کشور بر آن ریل واقعی و صحیح قرار بگیرد. «تحقیر سیاست» که من از آن صحبت کردم را الان هم در خارج از ایران می‌بینیم. کسانی به طمع اینکه جمهوری‌اسلامی را ما زودتر سرنگون کنیم و رهبری را به عهده بگیریم، با کردار و گفتارشان به تحقیر سیاست مشغول هستند. چهره‌هایی می‌آیند که چهره‌هایی سیاسی نیستند، مانند کسانی که در سال‌های گذشته در انتخابات جمهوری اسلامی می‌خواستند نماینده مجلس شوند و می‌گفتند ما مستقلیم و به هیچ جریانی وصل نیستیم. مستقل یعنی به هیچ‌کس پاسخگو نیستم و می‌آیم جیب خودم را پر می‌کنم و می‌روم! الان هم چهره‌هایی هنری، ژورنالیستی، روزنامه‌نگار و ورزشی از هر قشر و قماشی ما شاهد هستیم کاری شبیه به این را انجام می‌دهند و با تحقیر سیاست دوست دارند محبوب شوند. یک جور نگاه سلبریتی‌گونه به سیاست که واقعاً خطرناک و کشنده است.

کسی که وارد این حوزه می‌شود، باید بداند که الان مسأله‌ی ایران مسأله‌ی سیاست است و باید

> محمد ماشین‌چیان: من معتقدم که نفس خواسته‌های معیشتی در تعارض محض با گفتمان ۵۷ است. اولین قربانی هر نظام جماعت‌گرا، فرد و آزادی فردی است. یعنی آزادی تصمیم‌گیری برای سرنوشت خویش. این موضوع طبیعتاً در حوزه‌های مختلف نمودهای متفاوتی دارد... یک جامعه‌ی انقلابی امت مورد وثوق آقای خمینی یا خامنه‌ای، امتی است که زیر همه جور فشار مقاومت می‌کند تا این حکومت اقتدار داشته باشد یا در جنگ با دنیا پیروز شود. کل داستان اقتصاد مقاومتی همین را می‌گوید.

توضیح دهد که نگاهش به اقتصاد چیست؟ به فرهنگ چیست؟ نگاهش به آن گسل‌های تاریخی و اجتماعی عمیقی که در جامعه ایران وجود دارد، چیست؟ چه راه‌حلی برای این‌ها دارد؟ جریان مشروطه‌خواه از معدود جریان‌هایی است که پاسخ شفافی به این پرسش‌ها می‌دهد.

طیف‌های مختلف را وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم همان خطاها و اشتباهات بنیادینی که در تفکر خودشان در ۵۷ و قبل از ۵۷ داشتند، الان هم دارند. تصور کنید چه می‌خواهد از این‌ها به وجود بیاید. دو به اضافه‌ی دو چهار می‌شود، آن موقع چهار بود الان هم چهار است و هیچ اتفاق دیگری قرار نیست بیفتد. این است که بازگشت به روال پیش از ۵۷ تنها امید و نقطه‌ی اتکای بسیاری از مردم ایران است.

در مقابل این نگاه، می بینیم که طیف های مقابل فقط نگاه سلبی دارند. بیش از چهار دهه تخریب کردند و الان هم انتظار دارند باز به انقلاب ۵۷ برگردند اما به جای آخوندها این بار این‌ها به قدرت بنشینند و لابد نیم قرن هم با نمونه‌ی مد نظر اینها از انقلاب بایستی سر کنیم!

جالب است که برای تخریب مشروطه خواهان از ادعاهایی استفاده می‌کنند که خودشان بیشتر به آنها شناخته می‌شوند. مثلا شما جریان‌های چپ و تروریستی و تجزیه‌طلب را ببینید؛ تا کسی می‌خواهد صحبت کند، می گویند شما مشروطه‌خواهان ژن‌پرست هستید، شما حکومت موروثی دوست دارید. اما مثلا ببینید در همین اقلیم کردستان که کعبه‌ی آمال بسیاری از تجزیه‌طلبان است - از زمانی که پدران و پدربزرگان ما به یاد دارند - خانواده‌ی بارزانی به طور موروثی حاکم بودند! بعد شما به ما می‌گویید ژن‌پرستی؟ موروثی فقط آنجا بد است که توسعه‌گرا باشد؟! اگر خاستگاه حکومت موروثی شما لنین و استالین و ابوذر غفاری باشد اشکالی ندارد؟ برخی از این‌ها حتی دارای رهبرانی هستند که حق طلاق و ازدواج اعضایشان را هم دارند. همه را در یک اردوگاه دور هم جمع کرده‌اند. بعد این‌ها هم به ما می‌گویند «مرگ بر ستمگر چه شاه باشد چه رهبر!» از تو شاه‌تر و از تو رهبرتر هم مگر وجود دارد؟! کدام شاه حق ازدواج و طلاق اعضای مملکت را برای خودش قائل بوده است؟

این جریان‌ها الان دارند گفتمان‌سازی می‌کنند و خوشبختانه فقط هم با تکیه بر رسانه. پایگاهی بین مردم ندارند. یعنی یک رشد بادکنکی. رشد بادکنکی هم در سال‌های گذشته کم نداشته‌ایم اما چون ریشه در جامعه نداشته‌اند، زود هم ترکیده‌اند.

در سال‌های گذشته قبل از این انقلاب ملی هم یک چهره‌هایی ظهور می‌کردند ولی بعد از مدتی مثل حباب می‌ترکیدند. الان هم همین‌جوری است. برای زدن گفتمان مشروطه و پادشاهی‌خواهی که با تاریخ و فرهنگ و ساختار جامعه‌ی ایران سازگار است، می‌آیند دست به چهره‌سازی‌هایی می‌زنند. اما این چهره‌ها در نهایت معلوم نیست سال دیگر یا شش ماه دیگر در چه وضعیتی قرار داشته باشند.

کیانی: نجات در بخش بزرگی از صحبت‌هایت بیشتر از بایدها گفتی. روند کنونی چه؟ فکر می‌کنی که جریانات خیابانی در ایران چیزی را می‌خواهند و دورنمایی را مد نظر دارند که تو می‌پسندی؟

بهرامی: من فکر می‌کنم اینطور است و این برداشت من فقط یک توهم و تصور نیست. چون داخل ایران زندگی کرده‌ام و زمان خیلی طولانی نیست که از ایران خارج شدم. با بسیاری از مردم در تماس هستم. یک مسائلی در همین خیزش اخیر از شهریور ۱۴۰۰ به اینطرف به وجود آمد. بسیج رسانه‌ای و بسیج بسیاری از گروه‌ها و جریان‌هایی که پشت پرده با هم یک تفاهم‌هایی کردند، برای این‌که محبوبیت جریان پادشاهی‌خواه را به صورت مدیریت شده‌ای پایین بیاورند. این مسأله به این شکل هم زرورق شد که

به خاطر «اتحاد» این کار را می‌کنیم که کسانی که در داخل کشور در خیابان می‌جنگند هم این را بپذیرند و با این مسأله کنار بیایند و تا حدی نسبت به سال ۹۸ شعارهای پهلوی‌گرایانه کمتر شود. هر چند همین شعارها در جاهایی شنیده شد که عجیب بود. در شهرهایی که یا کردنشین بودند یا آذری‌نشین و یا قشقایی‌نشین بودند، مثل فیروزآباد فارس. من این‌ها را برای خودم جمع‌آوری کردم. اما در نهایت مردم مشخص است که به چه روی می‌آورند و به چه شکلی تصمیم می‌گیرند. نظر من این است که خود جریان‌های مخالف بهتر از من این را می‌دانند.

کیانی: خانم داودی مهاجر شما مسئله‌ی زنان در ایران را در بستر عدم توسعه و استبداد ارزیابی می‌کنید یا مشکل را بیشتر در بستر فرهنگ مردسالاری می‌بینید؟ چون گویا بیشتر فمینیست‌های چپ‌گرا چنین تمایلی دارند که مسائل و مشکلات فرهنگی را برجسته کنند. مثلا من دیدم یکی از صفحات فمینیستی در همین جریانات اخیر گفته بود که خانم‌ها، شما خیابان نروید و به خانه برگردید چون مشکل شما در خیابان حل نمی‌شود، مشکل شما مردها هستند!

داوودی مهاجر: مسأله‌ی زنان را چپ وقتی انتخاب کرد که دید موضوعی است که در جامعه خریدار دارد. یعنی چپ از مسأله‌ی زنان سوءاستفاده کرد. به چه شکل؟ مثلاً کسی که سابقه چپ دارد از مسئله جنسیت بهره می‌گیرد تا اهداف خود را جلو ببرد.

من خودم شخصاً اصلا اعتقاد ندارم که استبداد از مردسالاری جدا است. چون وقتی مردسالاری را استفاده می‌کنید، در واقع از یک فرهنگ سلطه می‌خواهید یاد کنید. این فرهنگ سلطه ممکن است در جنس مرد باشد ممکن است در جنس زن باشد. ولی چون حکومت جمهوری‌اسلامی یک حکومت مردانه است و فکر می‌کنند سیاست هم یک امر مردانه است، پس بنابراین خیلی این مردسالاری و استبداد با هم درآمیختگی پیدا می‌کنند. اما ما نباید برویم در این دوگانه کردن‌هایی که به ما تحمیل می‌کنند، و عملا در زمین بازی که آنها ساخته‌اند بازی کنیم. این جمهوری‌اسلامی است که رفتار تبعیض‌آمیز با زنان و هر گروه اجتماعی دیگری دارد نه لزوما مردان. هر چند تاکید می‌کنم مردسالاری و استبداد با هم هم خیلی رابطه دارند.

> عبدالرضا احمدی: من اساسا با سامانه «جمهوری» مشکل دارم و آن را با جمهوری‌خواهی یکی نمی‌دانم و فکر میکنم أساسا این سامانه جمهوری در قامت کشوری مثل ایران نمی‌گنجد. برای اینکه وقتی راجع به ساختارهای سیاسی و کلا فرآیندهای پیرامون حکمرانی خوب صحبت می‌کنید باید همیشه به فرهنگ و تاریخ کشورها توجه کنیم. به عبارت دیگر فرم‌ها و ساختارهای سیاسی رویدادهایی فرآیندگرا هستند و شکل‌گیری سازمان سیاسی یک کشور برآمده از یک فرآیند است. فرآیندی که تاریخ سیاسی و اجتماعی آن کشور به آن شکل داده است.

ضمن اینکه اصولاً مسأله‌ی زنان یک مسأله‌ی سیاسی است. اگر شما فکر کنید که جمهوری اسلامی یک صندلی است که چهار پایه دارد، یکی از پایه‌هایش بدون تردید ظلم بر زنان است. به این علت که وقتی زنان را در تبعیض قرار می‌دهید و اساسا موضوع زنان را امنیتی می‌کنید می‌توانید این امنیتی کردن را تسری بدهید به کل جامعه. آن‌قدر فشار روی ما زیاد بود که وقتی مادر یکی از دوستان ما که در این جنبش فوت کرد اجازه ندادند ختم

بگیرد. چون می‌گفتند زنان جمع می‌شوند و آن‌را تبدیل به یک جلسه می‌کنند. زمانی در پی دغدغه‌ی مسئله ختنه‌ی دختران در بعضی مناطق کردستان به آنجا رفتم. بازداشت‌مان کردند و بازجویی کردند. من گفتم ختنه‌ی زنان چه ربطی به تهدید نسبت به جمهوری اسلامی دارد. به من جواب جالبی داد. گفت مسأله ختنه زنان نیست، بلکه جمع شدن شما سه زن مسئله است.

من هم در جنبش دانشجویی بودم هم روزنامه نگار بودم و هم دانشجو بودم. کلا معتقد بودم اگر بتوانیم بین این جنبش‌ها همگرایی ایجاد کنیم می‌توانیم، حرکت‌های قوی‌تری را داشته باشیم.

کیانی: گفتید مردسالاری از استبداد جدا نیست. یعنی در واقع منظورتان این است که شکست جمهوری‌اسلامی از ملت ایران به بهبود حقوق زنان خواهد انجامید. این ادعا اگر چه برای من و شما بدیهی و طبیعی می‌آید اما می‌دانیم که فمینیست‌های چپ‌گرا و کسانی که به صورت کلان به تغییرات در جامعه، نگاه فرهنگ‌محور دارند، تغییرات سیاسی را عامل بهبود وضعیت زنان در جامعه نمی‌دانند.

داوودی مهاجر: اگر جمهوری اسلامی از ایران کنار زده شود که مطمئنم اینگونه می‌شود، نهاد سازی از بالا خیلی موثر است. یعنی نهادسازی از بالا در چارچوب یک دولت مدرن و خواستار رفع تبعیض. مثلا دوران رضاشاه را در نظر بگیرید. اگر رضاشاه نبود اصلا این نهادسازی‌ها اتفاق نمی‌افتاد. وقتی قانون اساسی بیاید و یک جامعه مدنی قوی تشکیل شود و آن جامعه مدنی ناظر باشد بر آزادی های اجتماعی مسلم است که مسائل زنان بهبود پیدا می‌کند.

یک نکته هم درباره مسأله انقلاب کنونی بگویم، که این نافرمانی‌های مدنی است که زنان انجام دادند درخشان است. یکی از کارهایی که انقلاب ۱۴۰۱ کرد، شکستن اسطوره‌های ساخته شده‌ی جمهوری‌اسلامی بود که از شورش ۵۷ بر سر این کشور آوار شده بود. مثلا شما می‌بینید زنان در خیابان آغوش خود را باز می‌کنند و دیگر مردان را در کنار همسران خود در آغوش می‌گیرند. این درخشان است.

کیانی: بحث را با نسیم دنبال می‌کنیم. راجع به شعارها و چهار دسته‌بندی که کردند. الان می‌خواهم مقداری از جزییات آن شعارها و از دسته‌بندی آن صحبت کنید.

بهروز: همانطور که اشاره کردم شعارها در چهار دسته‌ی در نفی استبداد، برابری خواهانه ، نفی تجزیه‌طلبی و شعارهای ملی‌گرایانه و پهلوی‌گرایانه جای می‌گیرد. این چهار طبقه عمده‌ای بود که ما می‌توانیم شعارهایی که مردم طی سه ماه گذشته یا حتی از سال ۹۵ به این طرف سر دادند را در آن‌ها بگنجانیم.

اجازه بدهید نخست با شعارهایی که در نفی استبداد هستند و قدمت ۴۰ ساله دارند شروع کنم. مرگ بر جمهوری‌اسلامی و مرگ بر دیکتاتور از قدیمی‌ترین شعارهای اپوزیسیون در نفی دیکتاتوری بوده است. شخصا از سال ۸۸ بیاد می‌آورم که از نیمه‌ی دوم سال، این شعارها را در خیابان‌های تهران می‌شنیدم. عقب تر که برگردیم نیز همگی ما قطعا این شعارها را در زمان کودکی از زبان اپوزیسیون سنتی و پادشاهی‌خواه ساکن لس آنجلس در ماهواره نیز بارها شنیده‌ایم.

می‌توان با قاطعیت گفت که پر تکرارترین شعارها هم در این خیزش هم در خیزش‌های مردمی سال‌های گذشته، در نفی استبداد و دیکتاتوری بوده است. هر قدر جلوتر می‌رویم نوک پیکان مردم بیشتر رو به سوی آخوندها می‌رود و مشخصا نام خامنه‌ای بیشتر شنیده می‌شود.

«مرگ بر خامنه‌ای، خامنه‌ای قاتله ولایتش باطله، ننگ ما ننگ ما رهبر الدنگ ما، آخوند باید گم بشه، تا آخوند کفن نشود این وطن وطن نشود، تجاوز خیانت مرگ بر این ولایت و...» همه و همه

شعارهایی هستند که نشان می‌دهند مردم کاملا به مسبب اصلی بدبختی و فلاکتی که کشورشان را فرا گرفته آگاه هستند که همانا دستگاه روحانیت و دستگاه ولایت فقیه و در رأس آنها علی خامنه‌ای است.

شعار مورد علاقه‌ی من - که اولین بار آن را چند روز پس از آغاز خیزش شنیدم - شعار جوانان کم سن و سالی بود که «خامنه‌ای ضحاک، می‌کشیمت زیر خاک» را فریاد می‌زدند و رنگ و بویی ملی - حماسی به شعار ساده‌ی «مرگ بر خامنه‌ای» بخشیدند. این شعار حاوی پیامی مهم به حکومتی بود که ۴۰ سال کوشید اصالت و هویت را از ملت ایران بگیرد. این شعار بار دیگر پیام‌آور اشتیاق جوانان ایران برای برقراری پیوند با ریشه‌ها و گذشته باشکوه‌شان بود.

شعار قابل تأمل دیگری که در این دسته‌بندی قرار می‌گیرد شعار «این آخرین پیام است هدف کل نظام است» است. پس از حدود یک سال و نیم که مردم با تحریم انتخابات آن نه بزرگ را به جمهوری‌اسلامی گفتند، امروز شاهدیم که مردم عملاً اصلاح‌طلبان و جریان اصلاحات را حتی مخاطب خودشان هم قرار نمی‌دهند. شعار «اصلاح‌طلب اصول‌گرا دیگه تمومه ماجرا» حتی یک بار هم در این سه ماه سر داده نشد. این نشان‌دهنده این است که مردم دفتر سیاه اصلاحات را بسته و پیامشان را بسیار رسا و با سر دادن هدف کل نظام و اصل نظام است بیان می‌کنند.

نکته مهم دیگر در شعارهای مردم در نفی استبداد این است که شعارها با افزایش سرکوب از جانب حکومت بروز می‌شوند! با پیشروی انقلاب علاوه بر مرگ بر خامنه‌ای و مرگ بر دیکتاتور، شعارهای «مرگ بر سپاهی» و «مرگ بر بسیجی» را نیز می شنویم و این نشان می‌دهد که مردم نه تنها قصد دارند شخص دیکتاتور و حکومت را نفی کنند، بلکه سرکوبگرانی که بازوهای دیکتاتور هستند را در تیررس شعارهایشان قرار می‌دهند.

متأسفانه با شدت گرفتن سرکوب کودکان و آمار تکان دهنده‌ای که از کشتار کودکان در این سه ماه دیدیم، شعارهایی چون «مرگ بر حکومت بچه‌کش» نیز به شعارهای مردم اضافه شد.

> نجات بهرامی: یک چیزی که تلفات خیلی غیر قابل جبرانی را در فضای سیاسی ایران و در سرنوشت ایران و ایرانی بر جا گذاشت، تحقیر سیاست بود. یعنی وقتی به جای سیاست، شاهد آن بودیم که رمانتیزم، فرهنگ‌گرایی و کلا شعر و ادبیات نشست، از ریل توسعه خارج شدیم و پیشرفت و حرکت رو به جلویی که حاصل انباشت تجربه‌های تاریخی بود، متوقف شد و انرژی‌ها به بیراهه رفت.

در تفسیر شعارهای برابری خواهانه بایستی بگویم که از همان ساعات اولیه اعلام خبر قتل مهسا امینی - یعنی در ۲۵ شهریورماه - وقتی که جرقه اعتراضات در تهران زده شد یکی از نخستین شعارها شعار «از کردستان تا تهران ستم علیه زنان» بود که به آن ستم فراگیری که نه تنها به زنان کُرد بلکه به همه‌ی زنان ایرانی طی این سال‌ها اعمال شده بود اشاره می‌کرد و شعاری بود که علاوه بر بار برابری خواهانه، تم و رنگ و بوی ملی نیز داشت.

پس از آن به فاصله‌ی ۷۲ ساعت این خیزش به سنندج و سقز و کرج، و ناگهان به صد شهر دیگر سرایت پیدا میکند و شعار «زن، زندگی، آزادی» به یکی از شعارهای اصلی خیزش مبدل می‌شود. مجدداً به فاصله کوتاهی شاهد بودیم که گروهی از جوانان در شیراز قسمت دومی را به این شعار یعنی "مرد، میهن، آبادی" اضافه کردند. این بخش از شعار نه تنها تاکیدی بر ملی بودن خیزش داشت، بلکه آنرا از جهات دیگر نیز کامل‌تر کرد و

بار برابری‌خواهانه آن را افزایش داد.

آن بخش «مرد، میهن، آبادی» - برخلاف ادعای برخی - در پررنگ تر کردن برابری خواهی این شعار سهم مهمی دارد. من فکر می‌کنم بر کسی پوشیده نیست که حکومت جمهوری‌اسلامی پیش از اینکه یک حکومت ضد زن و یا ضد مرد باشد حکومتی ضد انسان است و ضد انسان بودن به غیر از ضد زندگی بودن مفهوم دیگری ندارد. علاوه بر این، اگر امروز جمهوری‌اسلامی سقوط کند، در می‌یابیم که آمار مردانی که توسط رژیم جمهوری اسلامی زندانی، شکنجه و کشته شدند در طول تاریخ بی‌نظیر و چندین برابر زنان ایرانی باشد.

این حکومت، حکومتی ضد کودک نیز است. وضعیت کودکان کار و آمار کودکانی که در همین تظاهرات‌ها کشته می‌شوند واقعا فاجعه بار است و نظیر آن در جهان وجود ندارد. از آن هم فراتر برویم، و ببینیم در سال‌های اخیر که این حکومت با محیط زیست ایران چه کرده و با سگ‌ها چه رفتاری داشته است. این حکومت ضد حیات و زندگی است و تحت دیکتاتوری خامنه‌ای هیچ جنبنده و موجود زنده‌ای از سبک زندگی عادی و مطابق با استانداردهایی که در تعریف انسانی از زندگی وجود دارد برخوردار نیست. مردم می‌دانند که در یک مملکت رسیدن به برابری مستلزم همراهی و همکاری میان زن و مرد است. مردم می‌دانند که میهن باید آباد شود تا برابری هم تحقق پیدا کند. برابری این نیست که یک سری قوانین مرتبط به زنان یک کشور تغییر کند تا بگوییم حال برابری اتفاق افتاده است. هرگز از دل یک ویرانی برابری بیرون نیامده است. هیچ کشوری را در دنیا نمی‌یابیم که بر آن یک سری دزد غارتگر حکومت کنند و آنجا را به فساد و تباهی بکشند و ما بگوییم که می‌توان در آنجا برابری را محقق سازیم. لاجرم ما برای احقاق برابری برای زنان ایران باید دست به دست مردان، میهنمان را آزاد و آباد کنیم.

در خارج از کشور(هم خارجی‌ها و هم ایرانیان خارج کشور) بخش اول این شعار (زن، زندگی، آزادی) خیلی بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. زیرا اینجا جامعه و محیطی است که در آن برابری وجود دارد و شعارهای فمینیستی و مسائل و مباحث فمینیستی برای خیلی از مردم بخصوص سلبریتی‌ها و هنرمندان خارجی جذاب است. اما قضیه برای مردم داخل ایران بسیار متفاوت است. این مردم ۴۰ سال عدم برابری را با گوشت و پوست خود حس کرده‌اند. مردم ایده‌ای را که تداوم‌بخش تفکیک زن و مرد است نمی‌خواهند. به همین علت است که در ایران این شعار را به همراه بخش دوم آن بسیار بیشتر می‌شنویم.

حال که بحث برابری مطرح است مایلم توجه شما را به نکته دیگری در شعارها جلب کنم و آن این است که ما شاهدیم که در محروم‌ترین نقاط ایران به جای شعارهایی با تم رفاه و عدالت، شعارهایی که در راستای آبادی میهن و میهن‌گرایانه است سر داده می‌شود. مثلا در اصفهان، مردم با وجود اینکه خودشان با محرومیت و کم آبی روبرو هستند شعار «کردستان، زاهدان چشم و چراغ ایران» را سر می‌دهند. یا در زاهدان با اینکه مردم با انواع و اقسام محرومیت‌ها دست و پنجه نرم می‌کنند می‌بینیم که چطور از ته دل «از خاش تا کردستان» را فریاد می‌زنند.

مردم به این آگاهی رسیده‌اند که راه رسیدن به برابری از آزادی و آبادی میهن‌شان می‌گذرد، پس آن حد غایت را در نظر می‌گیرند و دیگر به صورت موردی روی حقوق زنان یا موارد دیگر تاکید نمی‌کنند.

کیانی: رضای عزیز اگر نکته‌ی نهایی راجع به فرمایشات دوستان دارید بگویید.

احمدی: در تکمیل صحبت نجات عزیز در مورد رهبری منم باید یک نکته اضافه کنم. باید یک جدیتی در ابراز هویت سیاسی ایرانی خود یعنی مشروطه داشته باشیم. کمونیست‌ها و شیعه‌گرایان

در مقطع انقلاب ۵۷ ملی‌گرایی و هویت سیاسی ایرانی را تبدیلِ کرده بودند به یک پدیده واپس‌مانده. مثلاً اگر یکی می‌گفت «من شاه می‌خواهم»، می‌گفتند این چه‌قدر اُمل است. ما باید این گفتمان را عوض کنیم. جمهوری‌اسلامی یک کارنامه موجود است. کارنامه‌ای از همه آن‌ها که تلاش کردند تا سامانه «جمهوری» را در این مملکت ایجاد کنند. و نتیجه‌اش شد این حکومت کودک‌کش. در تاریخ مشروطه ایران اصلا چنین شقاوتی نمی‌بینید.

در اثبات اینکه خواست مشروطه هم یک خواست حداکثری است مثال می‌زنم؛ در ماه نوامبر ۲۰۲۲ اتحادیه دانشجویان اروپا یک نشست سراسری داشتند و بیانیه‌ای درباره ایران صادر کردند که وقتی به آن بیانیه رجوع می‌کنی می‌بینی که مطالبه آن بیانیه بازگشت به مشروطه است و بازگشت به مشروطه یک خواست حداکثری از طرف دانشجویان ایرانی در آن اتحادیه است. مقایسه کنید با آن بیانیه‌ای که کنفدراسیون در سال ۵۷ می‌دهد. به این نتیجه می‌رسید که گفتمان مشروطه یک گفتمان نخبه‌پسند نیز است. در بیانیه ۱۱۱۵ نفره هم که از طرف معترضان کف خیابان ایران و با نام خودشان منتشر شد هم باز شاهد برتری این گفتمان مشروطه‌خواهانه هستیم.

ماحصل صحبتم را یک جمع بندی می‌کنم؛ انقلاب گفتمان می‌خواهد و برای آن گفتمان هم یک رهبری لازم است. من گفتمان این انقلاب نو را مشروطه‌خواهی می‌دانم. از طرفی اگر یک زمانی در جهان سنتی کاریزماتیک بودن رهبر مطرح بود، امروز در جهان مدرن نیوچرال لیدرشیپ یا همان رهبری همدلانه ویژگی رهبری است. خب از این خاصیت در اپوزیسیون چه کسی ، جز شاهزاده رضا پهلوی برخوردار است؟

پس ما اینجا با انقلابی روبرو هستیم که هم گفتمان دارد و هم از نمادی بیرونی برای آن گفتمان برخوردار است. به همین خاطر همانطور که گفتم روی این هویت سیاسی ایرانی باید محکم‌تر و جدی‌تر بود، چرا که این‌ها برآمده از دل جامعه است و وقتی مطرح شود آن وقت هم‌رنگ و مطلوب جامعه می‌شوی و امیدواریم و بلکه یقینم این است که این بازگشت به سمت مشروطه در ایران رخ خواهد داد و مشروطه‌خواهی در نهایت می‌تواند ایران برجای مانده از این سامانه «جمهوری» را - که هم ضعیف است و هم مصرف شده است - را دوباره سامان دهد.

> فریبا داوودی مهاجر: من به عنوان یک مشروطه‌خواه، فمنیست هم هستم. ایده فمینیسم را نباید واگذار کنیم به یک سری آدم و اجازه مصادره آن را بدهیم. یکی از افرادی که من دیدم که واقعا به برابری بین زن و مرد معتقد است در صحبت‌هایی که با ایشان داشته‌ام، خود شاهزاده رضا پهلوی بوده است. با خیلی از مردان که خودشان را جمهوری‌خواه دانسته‌اند نیز صحبت کرده‌ام، اما رفتارشان هنوز هم مردسالارانه است.

کیانی: فرمایشات نجات را می‌شنویم و اگر نکته‌ای در باب فرمایشات عبدالرضا دارید.

بهرامی: یکی از بدشانسی‌های ما این بود که از کانال فرانسه به اندیشه‌ی سیاسی مدرن متصل شدیم که شاید دلیل آن اعزام نخستین دانشجویان چه در دوره‌ی قاجار و چه در عصر رضاشاه به فرانسه بود و به همین خاطر از سنت سیاسی و عمیق انگلیسی دور افتادیم. یکی از نتایج آن هم این است که درس خوانده‌های ما به سنت‌های مشروطه ناآشنا هستند و حتی در حالی‌که در کشورهای پادشاهی زندگی می‌کنند نظام مشروطه و پادشاهی را به تمسخر می‌گیرند.

اما درباره‌ی نقش پادشاهی مشروطه در یکپارچگی سرزمینی بر این باورم که با توجه به ساختار اجتماعی و ویژگی‌های تاریخی ایران برقراری یک جمهوری دموکراتیک هم می‌تواند به تجزیه‌ی ایران منجر شود. در همین جمهوری‌اسلامی و در ابتدای انقلاب لایه‌های به ظاهر دموکراتیک حکومت نزدیک بود تحت عنوان خودمختاری و... کشور را تجزیه کنند و اگر غیردموکرات‌هایی چون خمینی نبودند ممکن بود این اتفاق رخ دهد.

به همین علت این سال‌ها برای ما بسیار حساس و سرنوشت ساز هستند و تمدن ایران و تاریخ ایران بر سر یک دو راهی بسیار مهم قرار گرفته است. اگر این انباشت هزاران ساله‌ی تجربه‌ی سیاسی را دور بریزیم، مشخص نیست که ایران بتواند کمر راست کند و روی پای خود بایستد و به عنوان یک واحد بزرگ سیاسی و فرهنگی، حرفی برای گفتن داشته باشد.

این است که نخبگان سیاسی و جریان‌ها باید به مسئولیت تاریخی خود آگاه باشند. چتری به نام ایران اگر از روی سر ساکنانش برداشته شد، زیر بارش بلایای بزرگ نابود خواهیم شد. در جریان‌های مخالف مشروطه، عزم و اراده کمی می‌بینیم که به چنین خطراتی واکنش بایسته نشان دهند. آن‌هایی هم که این موقعیت را درک می‌کنند، پشتوانه اجتماعی قدرتمندی ندارند. در نتیجه اجماع بر سر احیای نظم پیشین و کهن ایرانی، الزاما مختص پادشاهی‌خواهان نیست و می‌تواند جریان‌ها و افراد بیشتری را دربرگیرد.

کیانی: محمدجان از شما هم نکات آخر را بشنویم.

ماشین‌چیان: خیلی‌ها شرایط امروز ایران را با ۵۷ مقایسه می‌کنند و می‌گویند؛ مردم آن موقع نمی‌دانستند چه می‌خواهند و می‌دانستند که چه نمی‌خواهند. امروز هم اگر جمهوری‌اسلامی ساقط شد، فردا معلوم نیست چه کار می‌خواهیم بکنیم. واقعیت این است که به باور من اصلا این‌طور نیست؛ در مورد بسیاری از جنبه‌ها نه فقط بین متخصصان و پژوهشگران شناخته شده‌ی معتبر بلکه بین مردم هم اجماع وجود دارد. یک چنین اتفاقی به نظر من نادر است. از این بابت نمی‌خواهم از کلمه‌ی شانس استفاده کنم و بگویم ما خوش‌شانس هستیم ولی خب از این بابت ما خوشبختیم.

همانطور که نجات به زیبایی گفت مردم ما از خیلی جهات مدت‌هاست از حکومت گذشته‌اند. من خودم خیلی وقت است که گذشته‌ام. نکته جالب این خیزش این بوده که مردم از بسیاری از روشنفکرانی که در این بازار محدود و انحصاری ۴۰ سال اخیر گل کرده‌اند، هم گذشته‌اند. همانطور که خانم بهروز گفتند این آگاهی را ما در شعارهای مردم هم به خوبی می‌بینیم. مردم ما الان به فساد و سایر عوارض جانبی نظام دولتی آگاهند.

اما من تاکید دارم که به هیچ ترتیب دیگری جز یک نظام آزاد، توسعه در ایران ممکن نیست. راجع به جنبه اقتصادی‌اش صحبت می‌کنم؛ طبیعتاً (شخصا) چیزی را جز آزادسازی و اقتصاد آزاد نمی‌پسندم، اما فارغ از خوشایند و نظر شخصی اجرای هر مدل دیگری هم غیرممکن است. چون شما در یک اقتصاد دولتی در یک اقتصاد بسته برای اصلاحات به بودجه نیاز دارید. درحالیکه در مدل آزاد سازی اقتصاد از بند تحریم‌های داخلی، یعنی از اقتصاد دولتی، شما بودجه‌ای لازم ندارید. سال‌ها برنامه نوشتن و همایش برگزار کردن نمی‌خواهید. نمونه‌های موفق‌اش خیلی زیاد هستند، از جمله ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم، یا آلمان غربی به خصوص که من فکر می‌کنم فقره‌ی آلمان از جهات زیادی شاید بی‌شباهت به ایران نباشد. هم وضعیت پولی‌شان و هم جنبه‌های مختلف دیگر.

واقعیت این است که جمهوری‌اسلامی یک اقتصاد ورشکسته‌ی عقب‌مانده برای ما به یادگار خواهد گذاشت. خودشان راجع به زمین سوخته تحویل دادن مملکت به عنوان یک تهدید صحبت

می‌کنند. واقعیت به باور من این است که این زمین را سوزاندند و از زیرساخت و صنایع کشور چیزی جز یک ویرانه به جا نمانده است. اما در یک حکومت نرمال معقول تحریم‌های خارجی هم خودبخود از بین خواهند رفت. اصل برپایی حکومت نرمال معقول است و اینکه این که سیاست رفاهی‌اش چگونه است یا سیاست‌های بهداشتی‌اش چگونه است به نظر من ثانویه است و مردم راجع به آن می‌توانند تصمیم بگیرند.

کیانی: خانم داوودی مهاجر اگر نکته‌ای باقی مانده بفرمایید.

داوودی مهاجر: حکومت جمهوری‌اسلامی را به حکومت ضد زن یا ضد مرد تقسیم نکنیم بلکه باید بگوییم یک حکومت ضد ایرانی است. نفرت جمهوری‌اسلامی و حاملانش از ایران و ایرانی اگر بخواهیم مقایسه کنیم مثل نفرتی بود که هیتلر از یهودیان داشت. هیتلر زنان و جوانان و فرزندان یهودی را می‌کشت و می‌بینیم که این‌ها هم چطور بچه‌ها، زن‌ها و جوان‌های ما را می‌کشند. انگار که دستور تیر ویژه‌ای دارند مختص جوانان و کودکان. این به علت نفرت آنان از ایران و ایرانی است. هر روز که می‌گذرد ابعاد این نفرت برای من بیشتر روشن می‌شود.

نکته‌ی بعدی این است که من به عنوان یک مشروطه‌خواه، فمنیست هم هستم. ایده فمینیسم را نباید واگذار کنیم به یک سری آدم و اجازه مصادره آن را بدهیم. یکی از افرادی که من دیدم که واقعا به برابری بین زن و مرد معتقد است در صحبت‌هایی که با ایشان داشته‌ام، خود شاهزاده رضا پهلوی بوده است. با خیلی از مردان که خودشان را جمهوری‌خواه دانسته‌اند نیز صحبت کرده‌ام، اما رفتارشان هنوز هم مردسالارانه است.

بنابراین من نمی‌خواهم در این انقلاب ملی مرد را مقابل زن قرار دهم و بگویم که این شعار «زن، زندگی، آزادی» یک شعار زنانه است. نه! به نظر من، این یک شعار ملی است. یک شعاری است که از زن به عنوان نماد تبعیض استفاده شده است. یک شعار بسیار آوانگارد است. پویش دارد و مدام در تکاپو است و همه‌ی اقشار را در بر می‌گیرد. زن به عنوان نماد تبعیض است. شما وقتی می‌گویید زندگی، در آن هم همه‌ی ابعاد را در نظر می‌گیرید.

> نسیم بهروز: من در اینستاگرام پیام‌هایی از جوانان ایلام و کرج و کیش دریافت می‌کنم که هر کدام می‌گویند که ما پایتخت طرفداران شاهزاده رضا پهلوی هستیم. این بزرگترین ترس و کابوس رژیم است. ما امروز در این میدان نبرد یک سمت خامنه‌ای را داریم که از مستبدترین و بی‌خردترین حاکمان تاریخ جهان است و در سمت دیگر شاهزاده رضا پهلوی که یکی از دموکرات‌ترین و مدبرترین سیاستمداران و از ارزشمندترین سرمایه های ملی ما هستند.

کیانی: نسیم‌جان نکته آخر شما را هم بشنویم.

بهروز: من این‌طور فکر یا احساس می‌کنم که عده‌ای از همان روزها و ساعات اول این خیزش امیدوار بودند یا خیال می‌کردند که قتل مهسا امینی که یک دختر کرد ایرانی بود که در تهران کشته شده، پدید آورنده خیزشی میشود که می‌تواند بعدها انقلاب کردستان نام بگیرد. احتمالا خود جمهوری‌اسلامی هم آرزو می‌کرد که این اتفاق بیافتد!

اما با سرعت خیلی بالایی این خیال‌شان اول از همه توسط خود خانواده‌ی مهسا امینی که او را «دختر ایران» خواندند نقش بر آب شد. این روند ادامه داشت تا این هفته‌های اخیر که پیام برادر جاویدنام شهریار محمدی- که شاهزاده رضا پهلوی نیز آن را منتشر کردند- از بوکان را شنیدیم که در آن صراحتا تاکید میکند که ما ایرانی هستیم،

کردیم و کرد ایرانیم، ایرانی می‌مانیم و تجزیه‌طلب نیستیم.

آگاهی و اتحاد و میهن‌دوستی مردم باطل السحر هر تفکر پلیدی در این زمینه شد و آنها طوری در این زمینه گل کاشتند که دیگر به تعبیر و تفسیر نیازی نیست. همانطور که گفتم از اولین شعارهای این جنبش شعار «از کردستان تا تهران ستم علیه زنان» بود. فردای آن روز «از کردستان تا تهران خونین تمام ایران» و «از کردستان تا تبریز صبر ما گشته لبریز» و ... سر داده شد.

این الگوی شعارسازی توسط هیچ فرد و گروه و رسانه‌ای به مردم آموزش داده نشده بود. شعارهایی که در بخش اول آن از دو نقطه‌ی ایران نام برده شود (که معمولا هم یک نقطه آن شهر یا آن قسمت‌هایی از کشور باشد که دستگاه پروپاگاندای جمهوری‌اسلامی به همراه برخی گروه‌ها و رسانه‌ها سعی در جلوه دادن آن‌ها به عنوان تجزیه طلب داشته‌اند) و بخش دوم آنها با جمله زیبای «جانم فدای ایران» خاتمه یابد.

حقیقتا چون این روزها سرعت اتفاقات و میزان حجم اطلاعات زیاد است و ما در دل این جریان هستیم نتوانسته‌ایم شکوه این شعارها را آنچنان که هست درک کنیم. من فکر می‌کنم واقعاً کمتر در تاریخ دیده شده باشد که در شهرهای کشوری مردم از نقاط مختلف همدیگر را صدا بزنند و نسبت به همدیگر اعلام پشتیبانی و همدردی کنند و موجبات قوت قلب یکدیگر را فراهم کنند. گویی که میهن‌شان را به چشم یک تن واحده که اسیر است دیده‌اند و عزم کرده‌اند آن را نجات دهند و فریاد می‌زنند که حاضرند جان خود را نیز در این راه فدا کنند.

به نظر من ملی‌گرایانه بودن این شعارها یکی از زیبایی‌های این انقلاب است... .این همه سال تحت ستم و ظلم و محرومیت بودن و عاشق وطن ماندن ریشه و اصالت می‌خواهد. درست است که هنوز جمهوری‌اسلامی سقوط نکرده است اما قطعاً شکست خورده است. همین شعارها تا به امروز شکست بدی را به آنها تحمیل کرده است زیرا نتوانسته‌اند برخلاف تلاش در چندین دهه، ریشه‌ی یک ملت را خشک کنند و هویت‌شان را از آنها بگیرند.

نکته‌ی مهم دیگر اینکه حرکت‌های ملی در نفی تجزیه‌طلبی تنها مختص به شعارها نبوده است. دوستان حاضر در میزگرد به آهنگ «برای...» اشاره کردند. من اولین باری که این ترانه را شنیدم از اینکه شروین قسمت «مرد، میهن، آبادی» هم در ترانه‌اش آورد خوشحال شدم و بار دیگر به آگاهی جوانان ایرانی درود فرستادم. من خیلی موسیقی‌شناس نیستم اما این روزها می‌بینیم که سرودهایی ساخته می‌شود که تم‌های چپ یا "انقلابی" دارد و بعضی از آنها من را خیلی یاد سرودهای پس از بهمن ۵۷ می‌اندازد، اما می‌بینیم که این سرودها دیگر در میان مردم جا نمی‌افتد. بجای آن شاهدیم هر جا دانشجویان و مردم یک محله دست به سرودخوانی میزنند، «ای ایران» میخوانند و یا سرود «همه‌ی جان و تنم وطنم وطنم» را فریاد می‌زنند.

حرکت دیگری که قصد داشتم به آن اشاره کنم برافراشتن پرچم شیر و خورشید در نقاط بسیاری از ایران و نیز برافراشته‌شدن درفش کاویانی بود که دو بار در ایران برافراشته شد. این شاهد دیگری بر این نکته مهم است که حرکت‌های ملی در این خیزش فقط به شعارها منحصر نمی‌شود.

در بخش آخر و در بررسی شعارهای پهلوی‌گرایانه ابتدا قصد دارم به این نکته اشاره کنم که حرکات پهلوی گرایانه نیز تنها منحصر به شعار نبوده است و دیوارنویسی‌های بسیار زیادی هم که با نوشته‌هایی چون «ای شاه ایران برگرد به ایران» و «رضاشاه روحت شاد» داشته ایم. همچنین شاهد بوده‌ایم که چگونه دانش آموزان مدارس عکس خمینی و خامنه‌ای را با تصاویری از شاه فقید ایران تعویض می‌کنند.

همانطور که جناب کیانی در رشته توییتی ویدیوهایی از شعارهای پهلوی گرایانه را گردآوری کرده بودند مشاهده کردیم که نه تنها به گفته برخی عنادورزان این شعارها کمتر سر داده نشده بود، بلکه شاهد شعارهای جدید پهلوی‌گرایانه هم به مانند «امروز روز آزادی، جای پهلوی خالی» و یا «رضاشاه شاهی رو پس میگیریم» نیز بودیم. علاوه بر آن شاهد بودیم که شعارهای پهلوی گریانه برای اولین بار از یک سری از شهرهایی مانند اردبیل و زاهدان به گوش میرسد.

من در اینستاگرام پیام‌هایی از جوانان ایلام و کرج و کیش دریافت می‌کنم که هر کدام می‌گویند که ما پایتخت طرفداران شاهزاده رضا پهلوی هستیم. این بزرگترین ترس و کابوس رژیم است. ما امروز در این میدان نبرد یک سمت خامنه‌ای را داریم که از مستبدترین و بی‌خردترین حاکمان تاریخ جهان است و در سمت دیگر شاهزاده رضا پهلوی که یکی از دموکرات‌ترین و مدبرترین سیاستمداران و از ارزشمندترین سرمایه های ملی ما هستند . پهلوی خط قرمز رژیم است و مردم ایران نیز این را به خوبی دریافته‌اند. از دید من کامل‌ترین شعارها شعارهای پهلوی گرایانه است. چرا؟ چون مثلا دردل شعار «رضا شاه روحت شاد» آن چند مورد دیگری که اشاره کردم یعنی نفی دیکتاتوری، ملی گرایی و برابری در بالاترین حد ممکن وجود دارد. به خاطر همین می‌گوییم پهلوی یک حقیقت همیشه زنده است. یا چطور میتوان شعار «زن، زندگی، آزادی» را در شعار «رضا شاه روحت شاد» ندید وقتی این واقعیت تاریخی وجود دارد که دو شاه پهلوی حقوق زنان را در یک سینی طلایی به آنان تقدیم کردند.

چرا این تعبیر سینی طلایی را به کار می‌برم؟ زیر زنان غربی در کشورهای خودشان برای همان حقوقی که شاهان پهلوی به زنان ایرانی اهدا کردند، سال‌ها مبارزه کردند و حتی زندانی و کشته شدند اما در ایران این حقوق با احترام و عزت توسط پهلوی به زنان ایرانی تقدیم شد.

در بحث ملی‌گرایی نیز، شاهزاده رضا پهلوی در کتاب «نسیم دگرگونی» فصلی را با جمله پدر و پدربزرگم هر دو ملی‌گرا بودند، آغاز می‌کنند. هرگز سخنرانی ای از ایشان ندیده‌اید که در آن پرچم شیرو خورشید همراهشان نباشد. این را اینجا بیان کردم که بگویم چرا شعارهای پهلوی گرایانه را کامل‌ترین می‌دانم و چگونه این شعارها پیام آن سه دسته از شعارهای دیگر را نیز را در بطن خود دارد.

کیانی: بله این شعارهای پهلوی گرایانه مهم است، به این علت که نام پهلوی نماینده‌ی زنده دارد. شاهزاده رضا پهلوی تنها نام مشخص سیاسی است که از ۹۶ تا الان ذکر می‌شود. این مسئله اهمیت سیاسی دارد. چه ما پهلوی‌گرا باشیم چه نباشیم و چه خوشمان بیاید و چه بدمان بیاید. اهمیت این نکته آنجا معلوم می‌شود که در اعتراضات چند ماه پیش در اصفهان سازمان مجاهدین تلاش کرد ویدئویی بیافریند که گویا مردم شعار می‌دهند «رجوی رجوی» که البته تقلبی بودن این ویدئو خیلی زود رو شد. سازمان مجاهدین سازمانی است که از دهه‌ی ۴۰ خورشیدی در فضای ایرانی فعال است و می‌داند که چقدر مهم است که نام یا آلترناتیو بر زبان مردم جاری شود و شاهزاده رضا پهلوی تنها کسی است که از این موهبت برخوردار است. محمدجان شما گویا می‌خواهی نکته‌ای بگویی.

محمد ماشین‌چیان: خودم در گذشته‌ی نه چندان دوری بی‌نهایت ناامید بودم از جامعه‌ی ایرانی. دوره‌ای که بخش بزرگی از بزرگسالی‌ام را شامل می‌شد و آن را وقف کرده بودم برای تلاش برای معرفی و دفاع از یک سری ایده‌ها. اما واقعیتش در این روزها افتخار می‌کنم که یک نفر از این مردم هستم. واقعا به این افتخار می‌کنم.

کیانی: سخن محمد خیلی پایان‌بندی خوبی بود. بسیار از حضورشان در این میزگرد سپاسگزارم.

واپسین گفتگو در پاناما: دادخواست پادشاهی خیرخواه و انقلاب نوین ایران

امیریحیی آیت‌اللهی

امیریحیی آیت‌اللهی پژوهشگر ساکن آلمان در زمینه فلسفه و علوم سیاسی است. او علوم حوزوی را در مدرسه علمیه رضویه قم، کارشناسی فلسفه را در دانشگاه مفید و کارشناسی ارشد فلسفه غرب را در دانشگاه ملی (شهید بهشتی) فرا گرفت و دکترای علوم سیاسی را در دانشگاه فشتا به پایان رساند. رساله ارشد او پژوهشی بود درباره «مفهوم سنت و ارتباط آن با اصلاح و انقلاب در اندیشه سیاسی ادموند برک» و رساله دکترای او پیرامون «پیوند محافظه‌کاری سیاسی و اصلاحگری دینی در ایران مابین ۱۹۰۵ تا ۱۹۷۹» است. از آیت‌اللهی مقالات متعددی در نشریات و رسانه‌های فارسی‌زبان منتشر شده است.

زمینه و زمان گفتگو

آخرین مصاحبه محمدرضا شاه پهلوی (۱) در جزیره کنتدورا (پاناما) و در برابر «دیوید فراست» بی‌گمان از زمره تلخ‌ترین، تکان‌دهنده‌ترین و هم‌هنگام درخشان‌ترین سندهای تاریخ معاصر ایران است. این گفتگو یک سال و یک روز پس از ترک ایران و ۷۵ روز پس از اشغارت سفارت آمریکا انجام شده است. به‌گفته مجری شبکه خبری ای.بی.سی «شاه ایران به کشتار توده‌ها و فساد متهم شده است»؛ دروغی که جنایت‌پیشگان شریک در انقلاب ۵۷ آنقدر آن را تکرار کردند تا بدل به تصور عمومی از نظام پادشاهی شد. شاه پس از ترک میهن تنها همین یک‌بار مصاحبه اختصاصی را با یک رسانه پذیرفت و به طرح دیدگاه‌های سیاسی خود درباره رخدادهای ایران پرداخت.

اهمیت این گفتگو بیش از همه در شرایط تاریخی برگزاری آن است: اتحاد ضد شاه به پیروزی رسیده، شریکان سلطنت‌ستیز هنوز به طلاق دو ایده انقلاب اسلامی و انقلاب مارکسیستی نرسیده‌اند و همچنان در دوران ماه‌عسل «مرگ بر شاه» به‌سر می‌برند، پادشاه هنوز زنده است و با وجود شکست ظاهری، بیماری، آوارگی و تهدیدهای جانی با طمأنینه همیشگی و آرامش و قرار معهودی که همه از او به یاد دارند و از شرافت سیاسی محمدرضا شاه سرچشمه می‌گیرد به بیان واقعیت برهنه‌ای می‌پردازد که کم‌تر از چهار دهه بعد ملت او به‌تمامی آن را دریافتند و چندین سال است ضد اتحادی به‌پا خاسته‌اند که بهروزی را نمی‌فهمید و تیره‌روزی را تقدیس می‌کرد.

> دشمنان شاه به جهان می‌گفتند که او ۵۶ میلیارد ثروت داشته که ۲۰ بیلیون را فقط خرج خودش کرده است. وزیر خارجه وقت، ابراهیم یزدی سپس‌تر این رقم را به شش میلیارد کاهش داده بود. پاسخ شاه: «من در شگفت خواهم شد اگر این جماعت صد میلیون را بفهمند چیست چه رسد به شش، بیست یا پنجاه و اندی میلیارد».

تروریسم دولتی مخالفان سلطنت: چه کسانی بایست دادگاهی شوند؟

شاه در برابر شایعه دادگاهی شدنش در سازمان ملل به فهرستی از ناکارآمدی‌ها و بی‌کفایتی‌های این نهاد بین‌المللی از زمان اشغال لهستان و دیگر اشغال‌های نظامی مشابه، کشتار یک میلیون و نیم انسان در کامبوج و مسئله پناهندگان ویتنامی اشاره می‌کند و سپس با طعنه می‌گوید «اکنون البته با قدرت می‌توانند یک فرد بی‌دفاع چون من را به پای میز محاکمه بکشانند». در برابر سخن درست مصاحبه‌گر که زمزمه این دادگاه تنها بابت حل و فصل بحران گروگان‌های آمریکایی ست، پادشاه به حقیقتی اشاره می‌کند که تا همین امروز پس از چهار دهه و اندی همچنان گریبان‌گیر ایران و منطقه و جهان است. شاه در پاسخ و در تایید داوری فراست به‌روشنی انگشت اتهام را به‌سوی مخالفان خود نشانه می‌رود و به‌صراحت آنان را تروریست می‌نامد و می‌گوید که سازمان ملل پیش از هر چیز باید تکلیف خود را با این شکل از تروریسم مشخص کند (که آن روزها می‌رفت تا به هیات تروریسم دولتی درآید). شاه هشدار می‌دهد که اگر بتوان با گروگان‌گیری سازمان ملل را مجبور به کاری کرد آنگاه تروریسم در جهان پیروز میدان خواهد بود. در تمام دهه‌های سپس‌تر جهان غرب و سازمان ملل با تروریسم آخوندی (که بُن برنده تروریسم شاه‌ستیز بود) مماشات کردند و جز در موارد اندکی که به دادگاه‌های بی‌سرانجام کشیده شد، در بیشینه کردارهای جنایتکارانه جمهوری اسلامی همچون گروگان‌گیری شهروندان دوتابعیتی و ترور مخالفان/بمب‌گذاری در خاک اروپا نهایت خطاپوشی و به‌اصطلاح راه دیپلماتیک

و گفتگو با تبهکاران را پیش گرفتند.

دیوید فراست می‌پرسد آیا ممکن است روزی شاه به ایران بازگردد تا با این آدم‌ها رودررو شود و تن به محاکمه دهد؟ شاه با قاطعیتی گواهی‌دهنده به وجدان آرام او چنین می‌گوید: «این آدم‌ها [خودشان] چه کسانی هستند که بخواهند مرا محاکمه کنند؟ این‌ها کسانی‌اند که در وهله نخست خودشان باید محاکمه شوند، اگر که ما یک جهان جدی داشتیم. [اینها] کسانی [اند] که سازمان ملل، نشست‌های آن و قطعنامه‌هایش را رد می‌کنند. به افکار عمومی جهانی هیچ اعتنایی ندارند و هر قانون بین‌المللی را بی‌حرمت می‌کنند. [اینها] کسانی [اند] که مردم را قتل عام می‌کنند، اعدام می‌کنند، هزاران هزار نفر را بدون هیچ دلیلی به زندان افکنده‌اند. چه کسی قرار است اینها را به محاکمه بکشد؟». فراست می‌پرسد اگر شمار تمام کسانی که در دوران شما اعدام شدند را بخواهیم جمع‌بندی کنیم به چه عددی می‌رسیم؟ چیزی بین هزار تا ۱۵ هزار نفر؟ پاسخ شاه: «حتی این هم درست نیست. من یقین دارم زیر هزار نفر». سال‌ها سپس‌تر روشن شد که کل اعدام‌های دوران سلطنت پهلوی با حدس تقریبی پادشاه مطابقت کامل داشته است.

دروغ‌هایی که تنها زهرخند پادشاه را به‌همراه داشت

در این گفتگو دیوید فراست به فهرستی از اتهامات مالی و جنایی ضد شاه و سلطنت پهلوی اشاره می‌کند. دشمنان شاه به جهان می‌گفتند که او ٥٦ میلیارد ثروت داشته که ۲۰ بیلیون را فقط خرج خودش کرده است. وزیر خارجه وقت، ابراهیم یزدی سپس‌تر این رقم را به شش میلیارد کاهش داده بود. پاسخ شاه: «من در شگفت خواهم شد اگر این جماعت صد میلیون را بفهمند چیست چه رسد به شش، بیست یا پنجاه و اندی میلیارد». ارقام اتهامات مالی و ارقام اتهامات جنایی ضد آخرین پادشاه ایران در دروغ‌بافی بی‌آزرم پهلوی‌ستیزان به یکدیگر تنه می‌زدند. شاه متهم شده بود که در ۱۵ خرداد ۱۳٤۲ صد هزار نفر را کشته است. پاسخ شاه: «آیا این جماعت می‌دانند هزار نفر به چه معناست؟ چه رسد به صد هزار نفر». دیوید فراست می‌پرسد احساس شما از این اتهامات چیست؟ پاسخ شاه: «خنده‌دار است! حتی نمی‌توانم بگویم تهوع‌آور. این جماعت نمی‌دانند شمارش چیست». شمار اندک اعدام‌ها ظرف ۵۳ سال (از آغاز سلطنت رضا شاه تا رخداد انقلاب اسلامی) با لحاظ شرایط سیاسی-اجتماعی ایران مابین ۱۹۲۵ تا ۱۹۷۹ میلادی و نیز دوران جنگ مسلحانه اپوزیسیون ضد پادشاهی و ترورهای انجام‌شده همگی بر یک نظم سیاسی مسالمت‌جو گواهی می‌دهد، آنهم در بازه‌ای تاریخی که جنگ دوم جهانی در دهه دوم این پادشاهی رخ داده و ظهور فاشیسم در اروپای مهد تمدن کنونی به ارتکاب جنایات بی‌شمار و شگفت‌آور انجامیده بود.

آنچه انقلاب لیبرال و ملی این روزها را از انقلاب ۵۷ و رهبران جنبش سبز (و نه بدنه رادیکال آن خیزش) جدا می‌کند یکی خواست پایان دادن به ایدئولوژی‌های انسان‌ستیز خلقی-اسلامی و دیگری اعاده حیثیت و بازشناسی ارزش نظام سلطنت از یک‌سو و خود خاندان پهلوی از سوی دیگر است. ازین‌رو، نیروهایی که هنوز به انقلاب ویرانگر پادشاهی‌ستیز افتخار می‌کنند یا می‌کوشند چهره‌های تمام‌شده و بی‌اعتبار خمینی‌پناه را زنده کنند هر دو از این انقلاب سازنده بیگانه‌اند و از آینده سیاسی ایران جا خواهند ماند. چنانکه در ادامه می‌آید، شاه اتهاماتی را که جبهه شر ضد او نشر می‌داد حلقه‌ای از زنجیره ایران‌ستیزی مخالفان سلطنت می‌دید و درباره آن زنهار می‌داد. انقلاب لیبرال در همین سه ماه بارها و بارها خواست پایان دادن به بی‌راهه ۵۷ را با همبستگی ملی و فریادهای میهن‌پرستانه مردم به‌جان‌آمده از چهار گوشه ایران نشان داده است.

هشدار درباره سیاست مماشات غرب: خاورمیانه‌نشناسی

شاه در این گفتگو تاکید می‌کند که در دوران حکمرانی او کوشش می‌شد تا ایران با ناب‌ترین دموکراسی‌ها سنجیده شود و به این هم بسنده نشود بلکه از سلطنت او تصویر یک حکومت خون‌خوار ارائه شود ولی اکنون که مردم او دارند در خیابان‌ها قتل عام می‌شوند به‌ناگاه همه از ضرورت درک این جانیان و گفتگو با آنان داد سخن سر می‌دهند؛ «اجازه بدهید این آدم‌ها را بشناسیم!». «اجازه بدهید دیالوگ کنیم!». این فراز چکیده و عصاره آن چیزی ست که بر ما طی این چهار دهه و اندی رفته است.

اهمیت تئوریک این فراز در نقد سیاست جهانی آنجاست که شاه آشکارا می‌گوید که این مماشات با جانیان جانشین‌شده به‌جای او به‌طور مشخص و به‌ویژه از سوی دولت‌های لیبرال غربی در پی گرفته شده است. تاملات خاورشناسانه اندیشمند برجسته برنارد لوئیس بر این حس سیاسی سالم و ژرف‌نگر پادشاه ایران مهر تایید می‌زند. چنانکه لوئیس نشان می‌دهد، لیبرالیسم غربی با جهل به ساز و کارهای تاریخی سیاست‌ورزی در خاورمیانه و با تحمیل پروژه مدرنیزاسیون سیاسی بدون لحاظ زمان و زمینه و در نتیجه بر هم زدن توازن سنتی نیروهای سیاسی در این خطه دستاورد وارونه‌ای به ارمغان آورد. برانداخته شدن چندین پادشاهی خاورمیانه در نیمه نخست قرن بیستم از مهم‌ترین پیامدهای این تحمیل مدرن‌سازی سیاسی بود که پی‌آیندی جز نابودی رویه‌های درونی تمشیت امر سیاسی در خاورمیانه نداشت؛ رویه‌هایی همچون مشروعیت قانونی در نظم سنتی که حرص دستیابی به بالاترین جایگاه سیاسی را با ساز و کارهای درونی نظام سلطنت و از راه جانشینی قانونمند (و نه دست‌اندازی زورگویانه به قدرت) التیام می‌بخشید. افزون بر این، حلقه‌های میانجی قدرت در سیاست سنتی اغلب همانند نیام (غلاف) مانع می‌شد تا لبه تیز قدرت سیاسی به آستانه نقض فاحش حقوق اهالی سرزمین برسد. آمیزه این رویه‌ها نشان می‌داد که پادشاهی به‌عنوان یک نظم دیرینه سیاسی توانسته در خلال سده‌ها کمابیش دو مسئله سویه اخلاقی و سویه قانونمندی قدرت را سامان بخشد؛ یعنی نظم سلطنتی از یک آگاهی درون‌بود (im-manent) برخاسته بود که میان غصب خودسرانه (arbitrary pow-er) و کرانمندی قدرت (نشان‌گذاری محدوده‌های آن) فرق قائل بود. (۲)

> در دورانی که مهدی بازرگان در مصاحبه سراسر شرم‌آورش با اوریانا فالاچی مدعی می‌شد آنان که از ایران می‌روند یا برای تجارت/تفریح است و برمی‌گردند یا طاغوتی و بورژواهای ترسو هستند، شاه ایران به دیوید فراست می‌گوید که آینده تاریک میهن‌ش از همین امروز مشاهده‌پذیر است. «یک و نیم میلیون نفر از ایرانیان کشور را ترک کرده‌اند. نه فقط افراد ثروتمند، بلکه بهترین مغزها و بهترین ذهن‌های کشور همگی میهن خود را ترک گفته‌اند».

پادشاهی‌های خاورمیانه درست بدین‌سبب در برابر انقلاب‌های خشونت‌بار سده گذشته آسیب‌پذیر بودند و یکی پس از دیگری فروپاشیدند که اتفاقاً به‌نحوی چشمگیر توانسته بودند گونه‌ای حکومت قانون و سازگار با ویژگی‌های هر سرزمین برپا کنند، به غصب خودسرانه قدرت پایان دهند و چیدمانی از مشروطیت سیاسی را بنیان نهند. با این حال، آغاز سلطه ایدئولوژی‌های مدرن مانند فاشیسم و مارکسیسم بر اذهان خاورمیانه‌ای، مسخ منظومه باورهای سالم میهن‌پرستانه (patriotism) به ایدئولوژی‌های تهاجمی ناسیونالیستی (همچون ناسیونالیسم عربی) و در نهایت، سیاست ناآگاهانه

غرب بر صدور شتابان دموکراسی همچون کالا (بدون لحاظ زمینه و پیش‌نیازهای آن) منجر بدان شد تا برتری‌های اخلاقی (هنجاری) و اصلاحگری‌های ساختاری (بوروکراتیک) نظام پادشاهی به نقاط ضعف آن دگرانده شود. مداراگری سلطنت همچون رخنه‌ای جلوه کرد که سیل ویرانگر ایدئولوژی از آن نفوذ کرده، کل ساخت سیاسی را واژگون کند. جمهوری‌های جنایت‌پیشه‌ای که جایگزین این پادشاهی‌ها شدند نه تنها هیچ‌یک از برتری‌های درون‌زای سلطنت را نداشتند بلکه زیان‌مندی‌های نوپدید با خود به‌همراه آوردند.

بدین‌سان، جمهوری‌های تهاجمی برآمده از انقلاب‌های ضدسلطنتی هر دو سنجه عدالت و آزادی را به هشداردهنده‌ترین مراتب تنزل دادند و این یعنی جمهوری‌هایی که در روند مدرن‌سازی ارتش‌های خاورمیانه اغلب با کودتای نظامیان جایگزین نظام‌های سلطنتی شدند، ستم افسارگسیخته و اسارت مردمان را به‌جای داد و آزادی به ارمغان آوردند. اینگونه است که وضعیت اکنون خاورمیانه با نگاه به یک سده پیش از آن به‌مراتب بدتر و حتی غیر قابل قیاس با گذشته است. نمی‌بایست فراموش کنیم که ارتش ایران با وجود تجهیز بی‌سابقه و دستیابی به مرتبه یکی از توانمندترین ارتش های جهان تا پایان ارتش شاهنشاهی بود، به نظم سلطنتی وفادار ماند و در نهایت از کشتار مردم پرهیز کرد. ارتش بنیان‌نهاده‌شده توسط سلسله پهلوی نه ضد پادشاهی کودتا کرد و نه ضد مردمی که دانسته و ندانسته، با سکوت یا با شعار، به سرنگونی همان پادشاهی یاری رساندند. ازین‌رو، یکی از نادرست‌ترین و نامنصفانه‌ترین نسبت‌هایی که به پهلوی دوم داده می‌شود و به‌اصطلاح در مقام توصیف سیستم آن را به نامربوط‌ترین شکل ممکن داوری می‌کند، «دیکتاتوری نظامی» است. چرا؟ چون لابد پادشاه مملکت همزمان یک سرباز وطن بود و ایران ارتش میهن‌پرست و مسالمت‌جویی داشت که هنگام بحران سیاسی مداخله نکرد.

به‌واقع ارتش شاهنشاهی ایران یکی از نادرترین نمونه‌های نظامی‌گری مدنی و متمدنانه بود.

شوره‌زار ایدئولوژی در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی (علی‌رغم کوشش‌های همه‌جانبه شاه و نخبگان پیرامون او در توسعه علمی و فرهنگی ایران) به‌فرجام تمامی دستاوردهای میهن از آغاز انقلاب پیوندگرای مشروطه را با یک انقلاب گسست‌گرای ایدئولوژیک بر باد داد و به‌نام آزادی چندین نسل را به اسارت گرفتار کرد. سرآمدان نسل شاه‌ستیز از مواهب سلطنت بیش‌ترین بهره را بردند تا بر پایه ایدئولوژی‌های انسان‌ستیزانه یک ایران از-ریخت-افتاده و باژگون را برای جهانیان رونمایی کنند؛ سرزمین آبادانی که از روز خروج شاه از میهن و با چیرگی آمیزه‌ای شوم از کین‌توزی و خیال‌پردازی رو به ویرانی نهاد. ایران فقط برای «بن اسلامی» انقلاب ۵۷ حکم طعمه و غنیمت جنگی نداشت، بلکه بخشی از «بن غیراسلامی» آن شورش کور تا همین امروز و به شگردهای گونه‌گون کوشیده تا مرده‌ریگ آن هم‌دستی تبه‌کارانه را حفظ کند چرا که در این هم‌داستانی حداقل پای منافع ایدئولوژیک مشترک و نفرت‌های یکسان در میان است.

چرخش مابقی کنشگران، سیاسیون و اصحاب رسانه در غرب («متحدان حقوق بشری» شر) به‌سوی دوگانه کاذب میانه‌روها/تندروها پس از مرگ روح‌الله خمینی بر درستی نگاه نگران پادشاه به صحنه سیاسی ایران در آن مصاحبه شهادت دوچندان می‌دهد. تاکید دنیای متمدن بر مماشات با توحش و پافشاری آنان بر امر ناموجودی چون «حق انتخاب پای صندوق» آنهم ذیل حکومتی که حق حیات را با گورهای دسته‌جمعی به‌سخره گرفته بود، نقشی نداشت مگر ترجمه غرب‌پسندِ تاکیدات ولی‌فقیه بر «تکلیف شرکت در انتخابات» تا به افکار عمومی باخترزمین چنین وانمود کنند که ایران با جمهوری اسلامی در مسیر دموکراسی قرار گرفته است؛ کارکرد هر دو روایت گرم کردن تنور نمایشی بود که در پس پرده‌های آن خون

ده‌ها هزار بی‌گناه دلمه بسته بود.

زنهار به تاریخ‌زُدایی از ایران و محو نمادهای ملی سرزمین

در روزهایی که همه گروه‌های خلقی و چپ تمام‌قد پشت اقدامات خمینی در حذف نشان شیروخورشید از سپهر عمومی جامعه ایستاده بودند و با ساده‌سازی‌های ایدئولوژیک تاریخ ایران را تاریخ ستم جا می‌زدند، شاه برای نخستین‌بار به اراده خطرناک روح‌الله خمینی بر حذف تاریخ ملی، وارونه‌نُمایی گذشته و تصفیه اذهان و اعیان از نمادها و رسم‌های کهن ایران‌زمین هشدار داد. « در پندار او [خمینی] تاریخ ایران با شخص خودش از بهمن پنجاه‌وهفت آغاز شده است... [از دید خمینی] تاریخ ایران و هر آنچه پیش از قدرت‌گیری او وجود داشته باید محو شود.»

بدین‌رو بود که شاه حجم کین‌توزی ضد خود را نه امری تنها شخصی که فرانگرانه آن را پاره‌ای از یک نفرت ایدئولوژیک، مرگبار و بسیار گسترده ضد ایران و تاریخ و نمادهای میهن می‌یافت. شاه به‌درستی درمی‌یافت که این کین‌توزی تنها به فرد او بازنمی‌گردد بلکه او را به‌عنوان یک شاه آماج تهمت و نفرت گردانده چرا که ستیز اصلی با بنیان پادشاهی و تاریخ این سرزمین است: «او [خمینی] باور دارد که چیزی به نام تاریخ ایران وجود ندارد و گذشته این سرزمین حتی یک پادشاه خوب به‌خود ندیده است.» شوربختانه، این نگاه ساده‌ساز و ابطال‌گر به تاریخ ایران میان رادیکالیسم آخوندی و چپ همانند بود و پیشاپیش زمینه تئوریک کافی برای حمایت از تبهکاری‌های خمینی از سوی این گروه‌ها وجود داشت. اکنون جهان پس از چهار دهه و اندی به نظاره انقلاب نسل نوینی نشسته که شش سال پیش در گردهمایی پاسارگاد برای نخستین‌بار گفت «ایران وطن ماست، کوروش پدر ماست» و در این هفته‌های خونین با فریادهای «می‌جنگیم می‌میریم، ایران رو پس می‌گیریم» و «من کاوه آهنگرم، تاب ستم نیاورم» آشکارا خواست ملی ایرانیان برای بازگشت از بی‌راهه انقلاب شاه‌ستیز را به نمایش گذاشته است.

> یکی از نادرست‌ترین و نامنصفانه‌ترین نسبت‌هایی که به پهلوی دوم داده می‌شود و به‌اصطلاح در مقام توصیف سیستم آن را به نامربوط‌ترین شکل ممکن داوری می‌کند، «دیکتاتوری نظامی» است. چرا؟ چون لابد پادشاه مملکت همزمان یک سرباز وطن بود و ایران ارتش میهن‌پرست و مسالمت‌جویی داشت که هنگام بحران سیاسی مداخله نکرد. به‌واقع ارتش شاهنشاهی ایران یکی از نادرترین نمونه‌های نظامی‌گری مدنی و متمدنانه بود.

اعلام خطر درباره آغاز روند سیستماتیک در تخریب میهن

در دورانی که مهدی بازرگان در مصاحبه سراسر شرم‌آورش با اوریانا فالاچی مدعی می‌شد آنان که از ایران می‌روند یا برای تجارت/تفریح است و برمی‌گردند یا طاغوتی و بورژواهای ترسو هستند (۳)، شاه ایران به دیوید فراست می‌گوید که آینده تاریک میهن‌ش از همین امروز مشاهده‌پذیر است. «یک و نیم میلیون نفر از ایرانیان کشور را ترک کرده‌اند. نه فقط افراد ثروتمند، بلکه بهترین مغزها و بهترین ذهن‌های کشور همگی میهن خود را ترک گفته‌اند. هر کسی که توان‌ش را داشته باشد در حال ترک ایران است. حال همه آن افرادی که در کانون وکلای دادگستری و جاهای دیگر به مردم وعده دموکراسی می‌دادند امروز کجا هستند؟». (٤)

شاه در همین گفتگو تاکید می‌کند که «یک میهن‌پرست باید نگاه‌ش معطوف به آینده باشد»

و سپس با سخنانی همه‌فهم و منطقی نشان می‌دهد که چگونه ایران با آن انقلاب ویرانگر به رده‌های پایین رتبه‌بندی توسعه در آغاز سده ۲۱ فرو خواهد افتاد. «نزد این آدم [خمینی] کشور و آینده آن اهمیتی ندارد.» یکی از ویژگی‌های درخشان انقلاب لیبرال و ملی این روزها همین است که ریشه‌های تباهی و سرآغاز سقوط ایران را به‌درستی تشخیص داده است. از همین‌روست که دانشجویان و حتی دانش‌آموزان یک‌صدا فریاد می‌زنند «نخبه‌هامونو کشتن، آخوند به‌جاش گذاشتن» و آنرا در کنار همبستگی ملی تجلی‌یافته در «سنندج، زاهدان/ چشم و چراغ ایران» و شعارهای میهن‌پرستانه‌ای همچون «پشت به دشمن، رو به میهن» و «دشمن ما همین‌جاست، دروغ می‌گن آمریکاست» به دادخواستی ضد ایدئولوژی‌باوران ۵۷ بدل کرده‌اند؛ یعنی آنانکه از فراهم آوردن امکان تغییر سیاسی از سوی شاه به براندازی نظام پادشاهی برخاستند آنهم به‌قیمت انهدام امر سیاسی در ایران (یعنی سیاست‌شناسی/ سیاست‌ورزی در راستای حکمرانی بهینه و خیر همگانی).

پیش‌بینی و بینش درباره آینده: نخستین زنهار بر باخت همگانی

پادشاه در چند فراز درخشان از گفتگو به تصویرگری آینده‌ای می‌پردازد که از دید واقعیت‌مندانه او چیزی جز حسرت گذشته نبود. تاریخی که شاه برای دستیابی ایران به یک رتبه درخشان بین‌المللی با فرض عدم وقوع انقلاب ضدسلطنتی تخمین می‌زند درست یکسال و نیم پس از جنگ خانمان‌سوز ایران و عراق است؛ جنگی که در مجموع هشت سال به درازا کشانده شد و ۳۳ سال پس از آن نیز به صدور هر چه سیستماتیک‌تر تروریسم، سرکوب بی‌رحمانه مردم و تاراج افسارگسیخته ایران سپری شد. شاهنشاه به مخالفان‌ش که آن روزها هنوز سرمست و سرخوش از سرنگونی تاج‌وتخت بودند و در چاپ بیانیه خطاب به «رهبر عظیم‌الشان انقلاب» از یکدیگر پیشی می‌گرفتند حقیقت تلخی را یادآور می‌شود که جز تنی انگشت‌شمار از نسل شاه‌پرورده، ناتوان از خودنگری تاریخی و پذیرش آن بوده است: بازنده اصلی این کین‌توزی مرگبار نه سلطنت یا من که میهن و خود شما و فرزندان‌تان خواهید بود. اینجاست که شاه سنجشگرانه می‌پرسد چه چیزی با این انقلاب ویرانگر به‌دست آمده است؟ دین؟ دموکراسی؟ حقوق بشر؟ حاکمیت مردم؟ فرجام انقلاب کین‌توزانه ضد او چیزی نبود مگر بی‌حرمتی به گذشتگان، نابودی اکنونیان و نفرین آیندگان.

محمدرضا شاه پهلوی به‌عنوان یک ایرانی متمدن مسلمان با فهم سالم سیاسی خود که آن را به‌ترتیب از پدرش رضا شاه کبیر و انقلاب دین‌جداخواهانه (سکولاریستی) مشروطه توامان به ارث برده بود همواره نهاد دین را از نهاد سیاست دور نگاه داشت و از اساس نگاه او به اسلام و دین از یک معنویت مداراجویانه سرچشمه می‌گرفت. سیاست‌بازانی که دین را غایت کردار خود بازمی‌نمایانند (فارغ از استعداد هر دین خاص بهر بهره‌کشی سیاسی) با ریاکاری و خودویرانگری اتفاقاً دین را ابزار درّنده‌خوترین اغراض سیاسی قرار می‌دهند. درست مانند ایدئولوژی‌هایی که خلق/کارگر را ابزار منویات سیاسی و برکشیدن تمامیت‌خواهانه‌ترین رژیم‌ها کردند. شاه در این مصاحبه همچنین رتوریک اسلام‌ستایانه غرب را برای پرده‌پوشی جنایت‌های در جریان به‌سخره می‌گیرد. «اسلام بی‌مانند است» و «بگذارید [با جانیان] دیالوگ برقرار کنیم» دو روی یک سکه است. ایمان‌ورزی شاه به مخاطب می‌گفت که این آدم‌کشی‌ها خلاف اسلام است و سیاست‌شناسی او هشدار می‌داد که غرب رویکری دوچهره و ریاکارانه در برابر جنایت‌هایی که در ایران آغاز شده در پیش گرفته است.

ایمان شخصی شاه هرگز سد راه زیست ایرانی نشد بلکه برعکس، سلامت باورهای او شکوفاترین دوره تاریخی ایران را آفرید. کوشش و اعتقاد شاه این بود که اسلام را به یک «دین مدنی» و سازگار

با هویت ایرانی بدل کند. قصد پادشاهی پهلوی آن بود که دین را در دوران حکم‌رانی این سلسله به‌نحو بوروکراتیک (دیوان‌سالارانه) مدنی کند اما گفتار مدنیت و بازشناسی/پذیرش انگاره شهروندی در تشیع پا نگرفت و با برآمدن خمینی و سردادن نغمه ولایت سیاسی فقیهان و سپس زمینه آماده تصاحب کشور، مجموعه روحانیت شیعه و نهاد دین در ایران به یک قمار بزرگ و مرگبار سیاسی دست یازید. رشد رادیکالیسم در نهاد تشیع به گردن سلطنت نبود و رادیکال‌های چپی که متاع خود را از سوی جامعه ایران بی‌مشتری یافتند و دست به دامن رادیکالیسم شیعی شدند پیش از هر کس باید پاسخگوی برآمدن آخوندسالاری می‌بودند.

فراموش نباید کرد که انسان‌ها به‌خودی‌خود گرایش به دین دارند، چنانکه روسو در سرآغاز بحث خود از دین مدنی به این واقعیت اذعان دارد. (۵) «آدمیان در اصل جز خدایان پادشاهی و جز خداسالاری حکومتی نداشتند.» (٦) کسانی که در دوران جنگ سرد (با همراهی پروپاگاندای بلوک شرق) شاه ایران را به‌عنوان دست‌نشانده امپریالیسم به افکار عمومی ایران و جهان معرفی کردند و در بزنگاه تاریخی جز اقتدا به یک ارباب دین و دعوت طبقه متوسط شهری به پذیرش رهبری سیاسی او راهی برای پیروزی نیافتند، مسئولیت نخست آن رخداد و سوء استفاده از مردم ساده‌دل و خداجوی (۷) ایران را بر دوش دارند. با این حال، چپ شاه‌ستیز به‌جای پذیرش شکست سیاسی خود به خوی شیعی مظلوم‌نمایی روی آورد، مدعی وجود بُن دموکراسی‌خواه انقلاب ۵۷ شد و فریاد سرقت انقلاب سر داد. افزون بر این، با وارونه‌نُمایی و چرخاندن صحنه قتل مدعی شد که شاه مسئول برآمدن آخوندها بوده است چرا که او دموکراسی‌خواهان (یعنی خود آنان) را سرکوب کرد و به روحانیت شیعه باج داد. اینکه اینان از اصل و اساس دموکراسی‌خواه نبودند، روحانیت شیعه در دورانی که شاه قدرتمند بود هرگز یارای سیاست‌گردانی نداشت و شاه از ۱۵ سال پیش از آن رویاروی خمینی و پیروان او ایستاده بود هیچ‌کدام به چشم مخالفان قسم‌خورده پهلوی نیامد. به‌یک بیان ساده و کوتاه، داستان انقلاب ضدسلطنتی چنین است: تمامیت‌خواهی خلقی بابت شراکت و اشتراک سیاسی به تمامیت‌خواهی شیعی پناه برد و قتلگاه خودش، میهن و هم‌میهنان‌ش را برپا کرد.

> آنچه انقلاب لیبرال و ملی این روزها را از انقلاب ۵۷ و رهبران جنبش سبز (و نه بدنه رادیکال آن خیزش) جدا می‌کند یکی خواست پایان دادن به ایدئولوژی‌های انسان‌ستیز خلقی-اسلامی و دیگری اعاده حیثیت و بازشناسی ارزش نظام سلطنت از یک‌سو و خود خاندان پهلوی از سوی دیگر است.

شاه هماورد شما بود نه دشمن: چرایی نفرین آیندگان

شاه در این مصاحبه ضمن یادآوری سیاست فضای باز (لیبرال‌سازی سیاست) که هدفی جز تشکیل یک دولت ملی نداشت تا بازنمای تمام گرایش‌های سیاسی و به‌ویژه مخالفان او باشد، اپوزیسیون ضد پهلوی را استیضاح می‌کند و دردمندانه می‌پرسد «نیروهای سیاسی متفاوتی که در پی تصمیم من در باز کردن فضای سیاسی در جامعه رها شدند و وعده دموکراسی می‌دانند اکنون کجایند؟ آیا دوست دولت [خمینی] هستند؟ مخفی شده‌اند؟ یا از مملکت گریخته‌اند؟».

دست کم یک دهه است که نسل پس از انقلاب اسلامی هر روز بیش‌تر و بیش‌تر نه تنها به نقد که به‌درستی به تخطئه و استیضاح مخالفان پادشاه می‌پردازد. این سیل سرزنش که چیستی و چگونگی انتخاب آن نسل ضدسلطنتی را در آن گردنه نفس‌گیر تاریخ نفی و ارزش‌زدایی

می‌کند و ایستگاه فکری و موضع سیاسی آنان را مردود می‌شمارد به واکنش‌های احساسی و تند و بدتر از همه بازگشت به خاکریزهای ماقبل پیروزی آخوندها انجامیده است. کسانی که مورد این پرسش ساده و سرنوشت‌ساز قرار گرفته‌اند که «چرا یک نظم خیرخواه و یک نظم‌دهنده نیک‌اندیش را با چیدمان شر و یک شرور معمم تاخت زدید؟» در برابر به جعل مفاهیمی طی این سالیان دست برده‌اند که فارغ از سستی تئوریکِ برساخته‌های‌شان، تنها یک معنای روشن و محصل دارد: «خوب کاری کردیم».

سرسختی نسل ضدسلطنتی بر درست‌نمایاندن نادرستی‌شان همانقدر تکان‌دهنده است که انتخاب آن روزشان و تاخت زدن ایران با ایدئولوژی‌های آرمانشهری که فصل مشترکی جز دشمنی با پادشاهی به‌عنوان گرانیگاه منافع ملی نداشت. تحقق جامعه بی‌طبقه توحیدی یا مارکسیستی تنها از مسیر نابودی دستاوردهای پادشاهی می‌گذشت؛ یعنی بیش از هر چیز نابودی سرمایه‌داری نوگرایی که خردمندانه به آمیزش با سیستم حمایت اجتماعی انجامیده بود و در جای خود بستر رشد بی‌بدیل اقتصادی، توان نظامی، توانمندسازی زنان و امکان‌بخشی به سبک‌های گوناگون زیست دینی و جنسی و فرهنگی شده بود.

حقیقت تاریخی مکتوم که با یکی از شدیدترین پروپاگانداهای معاصر برای دهه‌ها وارونه‌نمایی شد، آن بود که درست برخلاف سیاست مماشات غرب با رژیم برآمده از انقلاب اسلامی تحت گفتار «ایران در مسیر دموکراسی»، تنها در دوران پادشاهی پهلوی بود که ایران با توسعه علمی و فرهنگی و روابط سازنده بین‌المللی در حال تمهید زیرساخت‌های دموکراسی و گشودن درهای سیاست به عموم بود. شوربختانه زمانی که شاه درها را گشود، مخالفان او به‌جای مشارکت سیاسی کمر به انهدام سیاست بستند چرا که تصور آنان از امر سیاسی نخست هیچ پیوندی با وطن نداشت و متورم از آرمان‌های جهان‌وطنی بود و نیز واژه آزادی در ذهنیت شاه‌ستیز هر معنایی داشت جز دموکراسی و حکومت قانون. این حقیقت در خیزش لیبرال سالیان اخیر که به‌فرجام با اسم فرخنده «ژینا» به‌عنوان یک «انقلاب» در چشم جهانیان رسمیت یافت هر چه بیش‌تر خود را در فریادهای پیر و جوان و به‌ویژه رفتارهای نسل نو نشان می‌دهد؛ از شعارهایی که این انقلاب لیبرال را نه در ادامه آن انقلاب ایدئولوژیک که نفی و دفن آن میراث شوم فلاکت‌بار می‌داند تا شعارهای همدل با خاندان سلطنتی که بر تارک آن شعار ملی «رضا شاه روحت شاد!» می‌درخشد.

> شاه در این گفتگو تاکید می‌کند که در دوران حکم‌رانی او کوشش می‌شد تا ایران با ناب‌ترین دموکراسی‌ها سنجیده شود و به این هم بسنده نشود بلکه از سلطنت او تصویر یک حکومت خون‌خوار ارائه شود ولی اکنون که مردم او دارند در خیابان‌ها قتل عام می‌شوند به‌ناگاه همه از ضرورت درک این جانیان و گفتگو با آنان داد سخن سر می‌دهند.

آنچه سبب شده تا ذهنیت شاه‌ستیز و بازنده توان رویارویی صادقانه با طیفی به گستره ده‌ها میلیون ایرانی را نداشته باشد که حتی شاه و دوران شاهی را به چشم ندیده‌اند بیش از همه به چگونگی پیروزی زودهنگام و کوتاه آنان بازمی‌گردد: انقلاب ضدسلطنتی پیروز شد چون شاه عرصه را گشود تا مخالفان‌ش عیار خود بنمایانند و آنان نیز چنین کردند. در تمامی این دهه‌هایی که از آن مصاحبه تاریخی می‌گذرد، بزرگ‌ترین اشتباه اتحاد ضد شاه و نیز حامیان جمهوری اسلامی در غرب آن بود که بنا را بر این گذاشتند که مردم ایران در نادانی منجر به انقلاب ۵۷ باقی خواهند

ماند و تا ابد می‌توان دیونُمایی از محمدرضا شاه و نظم پادشاهی را ادامه داد. از اتفاقات فرخنده این سالیان بی‌آبرویی هر چه بیش‌تر این طیفی ست که آن دوران با مینی‌ژوپ در خیابان‌های تهران ضد شاه شعار دادند و سپس تمام عمر به غربی‌ها مشاوره داده‌اند که «یا روسری یا توسری» فرهنگ ایران است و از دل دموکراسی‌های باخترزمین هنوز کم یا بیش هم‌قَسَم آخوندها و شراکت سیاسی ضد سلطنت هستند.

«پایان چیزی؛ پایان من، پایان یک دوران»

دیوید فراست در فرازی تکان‌دهنده از گفتگو می‌پرسد «آیا زمانی بود که در خلوت خود بگویید: باید کشور را ترک کنم؟... من در این نبرد پیروز نخواهم شد؟». پاسخ شاه تلخ و دردناک است درست به‌سان تلخی و دردی که چندین نسل از ایرانیان آنرا زیستند. «پرسش این نبود که فکر کنم وقت رفتن رسیده. در عوض به این فکر می‌کردم که... می‌دانید؟ گویی پایان چیزی فرا رسیده است؛ پایان من، پایان یک دوره، پایان چیزی». آزمون عبرت‌آموز واگذاری بیشینه اختیارات شاهانه که با بحران نابخردانه مصدق در ۱۳۳۲ پایان یافت، این نتیجه را در پی داشت که ایران به‌مدت ۲۵ سال ذیل یک یکه‌سالاری خیرخواه به برترین سنجه‌های توان علمی و فراهم‌آوری زیرساخت‌های یک سرزمین توسعه‌یافته برسد. وانگهی، لیبرال‌سازی سیاست به‌عنوان واپسین مرحله از دستیابی به یک دموکراسی پایدار توسط شاه‌ستیزان بدل به نقطه سقوط ایران شد و پادشاه نیز تنها بدین‌سبب میهن را ترک گفت که از ژرفای جان باور داشت «شالوده پایدار (۹) یک سلطنت/تاج‌وتخت نمی‌تواند بر پایه کشتار و خون‌ریزی باشد». او آن‌سان به حقانیت مردم باور داشت که در برابر پرسش تلخ دیوید فراست از اینکه آیا پادشاه مردم خود را قدرناشناس یافته است، با لبخندی آرام و حزین این گفتاورد را بازگو می‌کند که «ناسپاسی حق ویژه (امتیاز) مردمان است». (۱۰)

به‌فرجام نمی‌توان نادیده گذاشت که سخن پادشاه مبنی بر نوع داوری نسل‌های آینده درباره دوران سلطنت او یکسره تعبیر شد: «حقیقت و واقعیت تاریخ را نمی‌توان برای همیشه پنهان نگه داشت. به‌هر روی، حقیقت دیر یا زود آشکار خواهد شد.» شعارهای بی‌سابقه و همدلانه با پادشاهی پهلوی در این سالیان و از جمله در همین ده هفته‌ای که از انقلاب لیبرال ایران می‌گذرد و فریادهای «جاوید شاه» نسل جوان از زاهدان تا تهران بیش از هر چیز حقانیت سخن پایانی پادشاه را خطاب به دیوید فراست اثبات می‌کند آنگاه که می‌گوید «خلع/کناره‌گیری از مقام سلطنت» (ab-dication) در واژگان پادشاهی وجود ندارد. شاه خلع نمی‌شود «مگر در مواردی بسیار استثنائی» که مجلس موسسان شاه دیگر یا خاندان سلطنتی دیگری را جایگزین کند یا چنانکه پادشاه با لبخند کنایه‌آمیز ادامه می‌دهد: «سر از تن‌ش جدا کنند». با نگاهی دوباره به این روزهای سرنوشت‌ساز ایران، می‌بایست گفت که نسل ژینا و سارینا و نیکا و خدانور و کیان با شگفتی ناباورانه و پراندوه پادشاه همدل است که «من همچنان نمی‌توانم بپذیرم که ایرانیان با ذهنیت درخشان و استعداد تاریخی‌شان اینگونه خودکشی کنند و بخواهند سیر قهقرایی به ۱۴۰۰ سال پیش را برگزینند». زین‌روست که «اکثریت خاموش» نسل آن روز فضای باز سیاسی را به‌سادگی جهنم کرد و اکثریت خروشان نسل امروز از دل جهنم، فضای باز سیاسی را با خون خود می‌آفرینند. با وام‌گیری از تلخ‌گویه محمدرضا شاه پهلوی شایسته است آتیه‌ای را که این نسل درخشان با جان‌فشانی و دموکراسی‌ای را که با پیشکش بُرناترین زندگی‌ها رقم می‌زند، چنین روایت کرد: «درخشش چیزی؛ درخشش پادشاه، درخشش یک دوران».

پانوشت‌ها:

1. David Frost Interview With The Shah Of Iran 1979. Directed by Soran

Karbasian, Internet Archive, 2018, http://archive.org/details/DavidFrostInterviewWithTheShahOfIran1979.

2. Lewis, Bernard. *What Went Wrong? Western Impact and Middle Eastern Response.* Oxford University Press, 2002, pp 53-56.

3. Bazargan, Mehdi. "'EVERYBODY WANTS TO BE BOSS.'" The New York Times, 28 Oct. 1979. NYTimes.com, https://www.nytimes.com/1979/10/28/archives/everybody-wants-to-be-boss-an-interview-with-mehdi-bazargan-prime.html.

٤. افزون بر نسخه پنجاه دقیقه‌ای این گفتگوی تاریخی که در تارنمای آرشیو اینترنت بارگذاری شده و در سرآغاز متن بدان ارجاع داده شده است، تنها نسخه گلچین‌شده با کیفیت مناسب و زیرنویس روان فارسی به بخش دوم و پایانی مستند ارزشمند «آریامهر» بازمی‌گردد که از شبکه «من‌وتو» پخش شده است. رک: https://www.manototv.com/episode/6804

5. Rousseau, Jean-Jacques. *The Social Contract* (1762). Translated by Betts Christopher, Oxford University Press, 1999, p. 153.

6. "Originally men had no kings except their gods, and no government except theocracy."

۷. «مردم ساده‌دل و خداجوی ایران» نقل به مضمون از زنده‌یاد عباس امیرانتظام است که این عبارات را برای اشاره به فریب/خودفریبی بزرگ پنجاه‌وهفت به‌کار می‌برد.

۸. آنچه در بیان پادشاه (نسخه موجود در آرشیو اینترنت) به solid foundation تعبیر شده است.

9. 'Ingratitude is the prerogative of the people.'

گسست از ۵۷،
بازگشت ایرانیان به خویشتن است

گفتگوی «فریدون» با شاهین نجفی

علیرضا کیانی: شاهین نجفی در کنار وجوه چشمگیر هنری، شخصیتی است که در مسائل سیاسی - اجتماعی کشور خود نیز حضوری قابل‌توجه دارد. شاید از این لحاظ از معدود هنرمندان ایرانی باشد که به صورت جدی درباره سیاست می‌اندیشد و اندیشیده‌های خود را در فضاهای عمومی با مخاطبان در میان می‌گذارد. زمانی که در آذر ۲۵۸۱ (۱۴۰۱) به او درخواست گفتگو با «فریدون» را دادیم، چند ماهی بود که در یوتیوب پرطرفدار خود در جایگاه یک مشاهده‌گر سیاسی نیز فعال شده بود. از مشاهده‌های خود ارائه‌هایی پربیننده به مخاطبان عرضه می‌کرد که بعضا بحث‌برانگیز نیز می‌شدند. علی‌رغم وقت کم و مشغله زیاد، مهر ورزید و گفتگو با «فریدون» را پذیرفت. شاهین نجفی خواننده و ترانه‌سرای مشهوری است اما این گفتگو بیش از آنکه به مسائل هنری بپردازد مشخصا دو حوزه جدا ولی به هم‌پیوسته را نشان می‌گیرد و پیش می‌رود؛ تطورات فکری - سیاسی شاهین نجفی و نگاه او به انقلاب ملی ایران. نگاهی که در سامان‌یابی خود تحت تاثیر آن بنیادهای فکری - سیاسی نیز است.

تصویر: شاهین نجفی در تجمع ایرانیان در اعتراض به کشته‌شدن مهسا امینی، وست‌وود، کالیفرنیا، ۲۱ سپتامبر ۲۰۲۲. عکس: دیوید پاشایی

علیرضا کیانی: در واپسین روزهای آذر ۱۴۰۱ خورشیدی هستیم. مجیدرضا رهنورد و محسن شکاری، دو رستم جوان ایرانی را پاسداران ضحاک به دار کشیدند و به حس نفرت ما از خودشان رنگ و جلایی دیگر و بیشتر بخشیدند. از عمق جان سوگواریم که این دو عزیز را در فردای آزادی کشور نداریم و صرفاً از این خوشحالیم که هدرنرفتن خونشان را یقین داریم.

شاهین شما ترانه‌ای گیلکی را بازخوانی کرده بودید درمورد میرزا کوچک‌خان و کاملاً در آن ترانه پیداست که از لحاظ عاطفی با این شخصیت درگیر بوده‌اید. خودتان هم فرزند گیلان هستید. اما بعدها یک جمله‌ای هم دارید که می‌گویید: «من بین میرزا و رضا، رضا را انتخاب کردم.» و مشخصاً منظورتان رضاشاه پهلوی است. بین طغیان و نظم، شما نظم را برگزیدید.

از طرفی هم در سال ۱۳۹۶ گفت‌وگویی دارید که در آن می‌گویید از یکنواختی و ثبات بدتان می‌آید و درمورد این تغییر قیافه‌ی مدام‌تان حرف می‌زنید که البته به‌دلیل امنیتی و سر ترانه نقی هم بود. اما گفته بودی که فقط بحث امنیتی نیست و گفته بودی من از یکنواختی بدم می‌آید.

خب شاهین‌جان هم من و هم شما می‌دانیم که نظم با ثبات پیوند دارد. رضاشاه هم نماد ثبات است. یکی از دلایلی که مردم ایران در طول تاریخ از رضاشاه تجلیل می‌کنند این بوده که امنیت را برقرار کرده بود. خود رضاشاه در «سفرنامه خوزستان» جمله‌ی مشهوری دارد و تاکید می‌کند که در طبیعت من دشمنی غریبی بر ضد ناامنی ایجاد شده است و من خلق شده‌ام برای این‌که طغیان‌گران را سر جایشان بنشانم.

منظورم این است شاهین‌جان، به نظر می‌رسد که این شخصیت با انتخاب سیاسی‌ات هماهنگ نیست و بلکه در تضاد مطلق به‌سر می‌برد. می‌دانم که افراد با تضادها زندگی می‌کنند، ولی خب شنیدن تجارب خودت شنیدنی‌تر است.

شاهین نجفی: من فکر می‌کنم پیش از اینکه این جدال مربوط به من و اشخاص و محیط اطراف‌مان باشد، بیشتر جدال بین مفاهیم است. اگر با این مفاهیم سرسری یا دم دستی بخواهیم برخورد کنیم، پس قرار است در یک سطح دیگری صحبت کنیم. البته من نمی‌خواهم پیشاپیش ارزش‌گذاری کنم و سطوح را از قبل تعیین کنم و بگویم این نگاه من است که خیلی عمیق است و نگاه مقابل من در سطح پیش می‌رود. نه! اتفاقاً به‌نظرم الان حداقل در نقطه‌ای از فکر هستم که می‌پندارم هر آن بحثی که مرا به مفهومی نزدیک‌تر، متکثرتر و رنگارنگ‌تر کند و همچنین تضادهای بیشتری را درباره آن برایم به ارمغان آورد و این تضادها کمک کند به کنجکاوی بیشتر من به‌عنوان یک انسان - شهروند، از آن استقبال می‌کنم.

خب وقتی شما از این گزاره که شخصیت تو با نگاه سیاسی تو در تضاد مطلق است - این پیشاپیش یک گزاره‌ی جدی است که باید در موردش مشخص صحبت کنیم - صحبت می‌کنید دیگر از اساس از حوزه‌ی سیاست، که زیرمجموعه‌ی اخلاق است، خارج می‌شویم و خصوصاً فردگرایانه اگر به قضیه نگاه کنیم ورود می‌کنیم به حوزه‌ی رفتارشناسی.

به‌هرترتیب این شخصیت من هم که ساخته شده، دستاورد سیری تاریخی است و همچنین مثل هر انسان دیگری به خانواده ربط دارد، به محیط جغرافیایی ربط دارد و به آنچه که من خوانده‌ام و دیده‌ام و شنیده‌ام ربط دارد. یعنی ما مجموعه‌ای از چیزها هستیم. دسته‌بندی‌کردن این چیزها به نظر من به این راحتی نیست، یعنی راحت نمی‌توانیم افراد را فقط در یک‌سری از دسته‌ها فرو کنیم. بااین‌حال ناگزیر هستیم برای اینکه چیزها را بشناسیم دسته‌بندی کنیم. به‌همین‌دلیل نظر من یا پیشنهاد من این است که از علوم استفاده کنیم. علوم به ما می‌گوید که چطور با مفاهیم برخورد کنیم.

من هم وقتی خودم را نگاه می‌کنم، به‌عنوان کسی که در دایره‌ی شخصیتی خودم هستم، و به

گذشته‌ی خودم، به تاریخ فکری خودم نگاه می‌کنم حتماً این مجموعه‌ها را می‌بینم؛ فقط سنگینی این‌هاست که با یکدیگر فرق می‌کند. یعنی زمانی در نوجوانی برای من مسأله‌ی آزادی مهم بود؛ اما فهمی که من از آزادی داشتم، یک فهم محدود بود. یعنی هر ساعتی که دلم می‌خواهد بیرون بروم و هر ساعتی که دوست دارم به خانه برگردم و با چه کسی معاشرت کنم؛ یعنی یک‌سری چیزهایی که در محیط خانواده برای یک نوجوان اتفاق می‌افتد. یعنی من با آزادی به مثابه مفهوم روبرو نبودم و وقتی درگیر مفاهیم شدم اولین مفهومی که با آن به صورت جدی برخورد کردم، عدالت بود.

خب من در چه محیطی بزرگ شده بودم؟ در محیطی که عموم جامعه در فقر دست‌وپا می‌زد. یا در فقر بودند یا نهایتا متوسط روبه‌پایین بود. ما دهه‌ی شصتی هستیم و دهه‌ی ۶۰ و پس از آن در دوره‌ای که رفسنجانی به قدرت رسید، دوره‌ای بود که شکاف‌هایی در جامعه اتفاق افتاده بود و ما در وسط آن شکاف‌ها قرار داشتیم. در این وضعیت ما یک خانواده‌ای مستمری‌بگیر بودیم. فکرش رو بکن! پدر، پلیس دوره‌ی شاه بود. فقط او مانده بود و یک حقوق بازنشستگی. می‌شود تصور کرد جهان بعد از جنگ ایران را، فشارهای اقتصادی و همه‌ی این‌ها را. پس مسأله برای من مسأله‌ی فقر بود، نابرابری بود.

نگاه می‌کردم به اطراف خودم و از خودم می‌پرسیدم چرا آن بچه باید دوچرخه داشته باشد یا موتور، اما من نداشته باشم. مفهوم عدالت اینگونه برای من ساخته شد. اینگونه نبود که مفهوم در هوا بچرخد و من در آرامش و در امنیت و شرایط عادی باشم و بعد بیایم بگویم من عدالت می‌خواهم. نه! مفهوم در ذهن من ساخته شد. در آنجا نکته‌ی خاص برای من عدالت بود.

آن فهم از عدالت یک‌سری فهم‌های وابسته را هم با خودش می‌آورد. یکی از این فهم‌های وابسته که مهم‌ترین هم است این است که تو باید کیک را تقسیم کنی. یعنی جهان این‌طور است که یک‌سری ستمگرند، یک‌سری ستم‌کش. عده‌ی قلیلی ظالم‌اند، عده‌ی وسیعی مظلوم. جهانی خیر است، جهانی شر و در مقابلش ما باید بجنگیم تا به هر شکلی که می‌شود این کیک را تقسیم کنیم. این فهم در من ماند و بسیار طول کشید تا من در آن تجدید نظر کنم. حتی می‌توانم به سال برایت بگویم که آخرین رگه‌های این فهم از عدالت برای من تا ۲۰۱۷ وجود داشت.

> من منطقی و به‌شدت واقعی و سخت‌گیرانه به تاریخ نگاه می‌کنم. نگاه می‌کنم می‌بینم اگر من جای رضاشاه بودم با این جامعه چه می‌کردم؟ با جامعه‌ای که دارد خشتک می‌دراند از فرط کک و ساس و فقر. بوی تریاک جامعه را فرا گرفته. مشروطه شکست خورده است عملاً. خب من چه می‌کردم؟ نظم رضا از دل شکست مشروطه بیرون آمد.

خب ذهن من ذهن مقتصدی نیست، یعنی من درگیر مفاهیم اقتصادی نیستم، اما به‌شکل عجیبی با اینکه عدالت خیلی درگیر اقتصاد است، من آرام‌آرام فهمیدم که خوانش دیگری در مورد اقتصاد وجود دارد که این خوانش اتفاقاً به‌جای این‌که مسأله‌اش عدالت باشد، آزادی است.

اما به جرات می‌توانم بگویم که تمام روشنفکری ما، تمام جریان سیاسی ما، و تمام قهرمانان همین صد سال اخیر ما از پس از به‌وجودآمدن حزب عدالت، حزب کمونیسم، حتی حزب توده، درگیر چنین فهمی بودند. ما که نمی‌دانستیم مرتضی کیوان چه کسی است؟ این در شعر شاملو می‌آید و برای من تبدیل به آدمی می‌شود که در آخرین‌لحظه مقابل جوخه‌ی اعدام هم فریاد ضد ستم سر داده است.

خب بچه‌ی شانزده-هفده‌ساله می‌داند که این آدم چه کسی است؟ یا این بچه می‌داند آن وارطان که گفته می‌شود، چه کسی است؟ خب این ادبیات و هنر تاثیر می‌گذارد و بسیار طول کشید تا نه من، بلکه بسیاری از هم‌نسلان ما، متوجه شدند که ما وسط یک‌سری دوگانه‌ها و مفاهیم و خوانش‌ها قرار گرفته‌ایم که باید تکلیفمان را با آن‌ها روشن کنیم.

جوانی از من چیزی پرسیده بود که همین‌طور ماندم؛ پرسیده بود: «ستم چیست؟» تو وقتی که پیشاپیش پرسش فلسفی ماهیت‌شناسانه در مورد چیزها می‌کنی، در مورد چیستی یک‌سری چیزها، خب طرف همان‌جا آچمز می‌شود. پیش خودم گفتم چرا اصلاً به این قضیه‌ی «ستم چیست»، فکر نکرده بودم؟ و این پرسش برای من مطرح شد که ستم برهم‌زدن عدالت است یا ستم برهم‌زدن حکم آزادی‌ست؟ از اینجا بود که به یک تغییر اساسی رسیدم که اتفاقاً از دل آنارشیست‌های آزادی‌خواه بیرون آمده بود. اما مارکسیست‌ها به‌راحتی دزدیدند و گفتند؛ آزادی و عدالت از دل نگاه مارکسیستی بیرون می‌آید و تمام آن تاریخ را که سوسیالیسم شرمگین می‌نامیدندش، دور انداختند.

خب من که نباید با چیزها به صورت مطلق برخورد کنم. آن‌موقع است که صریح می‌پرسم آیا کسی مثل رضاشاه ضد آزادی بود؟ آیا رضاشاه آزادی داد و نظم به‌وجود آورد یا نظم داد و آزادی به وجود آورد؟ این‌ها را بحثی در موردش داشته باشیم به نظرم بیشتر به کنه قضیه نزدیک می‌شویم.

من فکر می‌کنم اگر حالا من دارم از عبارت «نظم رضا» استفاده می‌کنم، درواقع دارم از دورانی استثنایی صحبت می‌کنم. شرایطی استثنایی که یک‌سری ضرورت‌ها را به‌وجود می‌آورد. در این ضرورت‌ها - با این‌که در استفاده از تعبیر «کشتن» برای رضاشاه تردید دارم - و در این شرایط استثنایی ما حتی کشتن هم داریم. حتی شکلی از دیکتاتوری هم داریم.

درواقع اینجاست که باید مراقب باشیم که در چه سطحی داریم با مفاهیم روبرو می‌شویم. آن وقت است که اگر پای مقابله با افسد به واسطه‌ی فساد به میان بیاید، در امکان آن می‌اندیشیم. کشتن فساد است؛ بله، اما من می‌خواهم با فساد جلوی افسد را بگیرم. با یک بدی می‌خواهم جلوی بدی‌های دیگر را بگیرم. من منطقی و به‌شدت واقعی و سخت‌گیرانه به تاریخ نگاه می‌کنم. نگاه می‌کنم می‌بینم اگر من جای رضاشاه بودم با این جامعه چه می‌کردم؟ با جامعه‌ای که دارد خشتک می‌دراند از فرط کک و ساس و فقر. بوی تریاک جامعه را فرا گرفته. مشروطه شکست خورده است عملاً. خب من چه می‌کردم؟ نظم رضا از دل شکست مشروطه بیرون آمد. مدارس را که رضاشاه نیاورده بود، مدارس بعد از مشروطه به وجود آمده بودند، اما شکست خورده بودند. اساسا جامعه توانایی‌اش را ازدست داده بود. مهم‌ترین بحثی هم که نسبت به این آزادی داشتیم، نبود یک دولت واقعی بود. ما نظمی می‌خواستیم که توانایی پشتیبانی از آزادی را داشته باشد.

پس من می‌توانم معتقد باشم که جامعه‌ای رنگارنگ و متکثر، توانایی این را داشته باشد که هم آزاد باشد، و هم در عین‌حال دارای نظم هم باشد. نمونه‌های جهانی‌اش را داریم؛ من جامعه‌ای منظم‌تر و در عین‌حال آزادتر از آمریکا نمی‌شناسم.

کیانی: نکته‌ای را گفتید که دلم می‌خواهد درباره‌اش جمله‌ای را بگویم؛ درباره نسبتی که بین نظم و آزادی برقرار کردید و از بحث شکست مشروطه گفتید. پیش از این هم جایی گفتم که درواقع مشروطه ایده‌ی پرشکوهی بود، که پایی برای ایستادن و پیش‌رفتن نداشت. دقیقاً رضاشاه چکمه پوشید و برای مشروطه پای ایستادن و پیش‌رفتن فراهم کرد. همان‌طور که خودت به‌درستی اشاره کردی، اینجاست که از دل نظم رضاشاه آزادی می‌آید، از دل نظم رضاشاه آزادی زنان می‌آید.

برای این‌که مخاطب بداند درمورد چه دوره‌ای

صحبت می‌کنیم، او را ارجاع می‌دهم به خاطرات مخبرالسلطنه هدایت که چند سال نخست‌وزیر رضاشاه بود. در سال ۱۳۰۷ پادشاه افغانستان همراه همسرش به ایران می‌آید. مخبرالسلطنه می‌نویسد که ملکه، یعنی همسر رضاشاه نمی‌توانست در آن جمع باشد، چرا؟ چون هنوز در ایران معمول نیست که زنان در جمع‌های این‌گونه حضور پیدا کنند.

دقت بفرمایید ما درباره‌ی ملکه‌ی ایران صحبت می‌کنیم و جمعی که در کاخ می‌نشینند. حالا شما حساب کنید که زنان عادی و معمولی در ایران در چه وضعیتی بودند. اینجاست که باید گفت که رضاشاه بود که زن را آزاد کرد. واقعیت این است که اساسا فارغ از بحث ایران هم بین نظم و آزادی تقابلی وجود ندارد. کافی‌ست به این دقت کنیم که آزادترین کشورهای دنیا قدرتمندترین ارتش‌های دنیا را هم دارند.

اما نکته‌ای در مورد بحث خودتان و رضاشاه است. یک‌بار جایی گفته بودی که من رادیکال‌ترین هنرمند ایرانی هستم. از لحاظ محتوای هنری و آثاری که خلق کرده‌اید قطعاً یک آوانگاردیسمی همیشه داشته‌اید. ولی به نظرم این رادیکالیسم در مسأله سیاست و انتخاب‌های سیاسی‌تان هم نمود داشته است. من کمتر هنرمندی را به‌یاد دارم که این‌گونه از رضاشاه تجلیل کرده باشد. شاید برای خودتان عادی شده باشد، ولی برای کسی در سطح شما، برای کسی که مثل شما شهرتی هم دارد، جسارت هم می‌خواهد. چون خیلی‌ها از شما درباره‌اش می‌پرسند. انتخاب رضا بین رضا و میرزا، برایت چقدر هزینه داشت؟

نجفی: به‌عنوان یک آدم خداناباور موقعی که شعار «رضاشاه روحت شاد» را می‌شنیدم، می‌گفتم چرا روح رضاشاه را صدا می‌زنید؟! خب نوه‌اش که زنده است و کار سیاسی می‌کند. بعدا فهمیدم نه اصلا مسئله این نیست. مسئله تقابل بین پدربزرگ و نوه نیست. به این درک رسیدم که هوش اجتماعی و غریزه‌ی سیاسی مردم دقیق می‌داند چه می‌گوید. درواقع مردم با این شعار روح رضاشاه را صدا نمی‌زنند بلکه این شعار یک نوع عذرخواهی است. من چیزی را از این شعار فهمیدم که بعدا در ترانه «بواسیر» هم آوردم. من فهمیدم این «روحت شاد»، طلب آمرزش و فراخواندن شخص خود رضاشاه نیست، بلکه طلب بخشش از رضاشاه است. یعنی دقیقا دارد به رضاشاه می‌گوید ببخش که ما متوجه‌ی دستاوردهایی که رقم زدی، نشدیم. بغل‌دستمان ترکیه و افغانستان هستند و می‌بینیم که چه اتفاقاتی افتاد.

زاویه‌ی دید عاطفی من نسبت به میرزا کوچک‌خان نه از منظر چالش او با رضاشاه، بلکه از منظر چالش او با روسیه و انگلستان بود. یعنی میرزا در ذهن من و طبق آن بخش از تاریخ، آدمی بود که در مقابل نیروی اجنبی کمی مقاومت کرده بود. حالا با شدت و ضعف‌های متفاوت می‌توانیم درموردش بحث کنیم. تاریخ به‌هرحال همیشه جای دعوا دارد.

همین‌جا هم می‌توانم بگویم هم برای رضاشاه و هم محمدرضاشاه، فکر می‌کنم بسیار کم کار تئوریک شده است. چند فیلم ساخته شده، چند کتاب نوشته شده، چند موسیقی ساخته شده است؟ اما در مقابل ما صدها کتاب داریم در مورد احزاب چپ ایرانی، در مورد مقاومت‌ها، اتفاقات و درگیری‌های آن‌ها.

درباره میرزا هم بگویم که من برخورد احساسی با میرزا داشتم. اما زاویه‌ی دید عاطفی من نسبت به میرزا کوچک‌خان نه از منظر چالش او با رضاشاه، بلکه از منظر چالش او با روسیه و انگلستان بود. یعنی میرزا در ذهن من و طبق آن بخش از تاریخ،

آدمی بود که در مقابل نیروی اجنبی کمی مقاومت کرده بود. حالا با شدت و ضعف‌های متفاوت می‌توانیم درموردش بحث کنیم. تاریخ به‌هرحال همیشه جای دعوا دارد.

اما در مقابل نظمی که قرار است ثبات بیاورد و ما را از فروپاشی نجات دهد بحث فرق می‌کند. ما با یک مملکت چهل‌تکه طرف بودیم که کسی آمد که هم خودش اراده لازم را داشت و هم توانایی درست‌کردن یک تیم را داشت. خب خیلی‌ها نمی‌دانند. همین‌الان جوان را از کف خیابان بیاورید بپرسید تیمورتاش که بود؟ فروغی که بود؟ ما چقدر به این قضیه پرداخته‌ایم؟ چقدر روی این داستان کار شده؟ منصفانه این است که بگوییم کم کار شده است. رضاشاه تیم ساخت و تیم خوبی هم ساخت و در زمان درست این کار را انجام داد.

شما می‌گویید من هزینه داده‌ام؟! من چه هزینه‌ای داده‌ام؟ چهارتا آدمی که دیروز از من چهار شعر شنیده بیاید بگوید که عه! این چرا یک‌دفعه فلان شد؟ خب او این «یک دفعه» را نمی‌تواند بفهمد. چون من یک سیری را در خودم سر این مسئله طی کرده‌ام. من سال ۲۰۱۷ قطعه‌ای دارم به نام «رضا»، که حتی خود شما هم فکر نکنم شنیده باشید. در مجموعه شعر «ازازیل»م صحبت از رضا می‌کنم.

بگذارید وضعیت را به گونه‌ای تصویر کنیم اگر رضاشاه نبود. اگر این آدم نبود چه اتفاقی می‌افتاد؟ من رسماً می‌گویم ما با یک کشور تجزیه‌شده‌ی داغون طرف می‌شدیم. مملکت که صاحب نداشت. اگر فروغی نبود چه می‌شد؟ اگر محمدرضاشاهی نبود که توانایی این را داشت که به‌عنوان جوانی ۲۲ ساله یک‌باره این مملکت ویران را دست بگیرد چه می‌شد؟ چه اتفاقی می‌افتاد؟ تصورش هم وحشتناک است. ببینید که در این چهل پنجاه سال مملکت را چگونه ساختند. خب الان با توجه به تجربه جمهوری اسلامی است که ما می‌فهمیم چگونه می‌شود در عرض چهل‌سال مملکت را نابود کرد و آن دو در این مدت زمان مملکت را ساختند.

اصلا اگر هم هزینه‌ای باشد، چرا من نباید هزینه را بدهم و این واقعیت تاریخی را بگویم؟ که به جوانی که تا دیروز به من گوش می‌کرد، بگویم: «نگاه کن، چشم را بازکن، با تاریخ احساسی برخورد نکن. اگر دوره‌ی محمدرضاشاه پهلوی ایراداتی، اشکالاتی وجود داشت، مطمئن باش سیستم خود آن را بهتر و بیشتر می‌دانست. اما حجم خیانت‌ها، حجم دسیسه‌ها و توطئه‌ها بیش از توان آن سیستم بود».

من در بیان اشکالات سیستم پادشاهی پهلوی تعارفی ندارم. صراحتا می‌گویم. مثلا به نظر من مثلا ایجاد حزب رستاخیز اشتباه سیاسی بود اما این اشکالات به‌هیچ‌عنوان مانعی نمی‌شود که در ایران‌دوستی و میهن‌دوستی رضاشاه و محمدرضاشاه و همچنین اراده آنان برای ساخت ایران و درجهت منافع ملت کارکردن ذره‌ای شک کنم.

کیانی: بله. اشتباه که ذاتی کار انسان است. مسأله الان بر سر ایران‌بینی و جهان‌بینی یک سیستم است. وقتی ایران‌بینی جمهوری‌اسلامی را با ایران‌بینی سیستم پادشاهی پهلوی مقایسه کنیم حرف شما کاملا مورد تایید قرار می‌گیرد. درباره جمهوری اسلامی دقیقاً همان تعبیری که منتقدان به‌درستی به‌کار می‌برند صدق می‌کند؛ یعنی این‌ها این‌ها ایران را پادگان می‌بینند. قرارگاهی می‌بینند برای پیشبرد ایده‌های آخرالزمانی از جمله نابودی اسرائیل.

نجفی: بله از اول هم گفتند. هرکس بگوید خمینی این را از اول نگفته است دروغ می‌گوید. اصلاً در اسلام مفهومی به نام میهن نداریم. میهن یعنی بهشت، میهن یعنی کعبه، میهن یعنی خدا.

کیانی: بله دقیقا. اما برای پهلوی و کارگزارانی که در سیستم پهلوی کار می‌کردند، ایران میهن

بود. اما طبعا هر کارگزار میهن می‌تواند اشتباه هم داشته باشد. مهم نگاه و اصول حاکم بر سیستم است.

و اما مسئله‌ای دیگر شاهین جان. در بحث از انتخاب سیاسی‌ای که انجام دادید، یعنی اتخاد این نوع نگاهی که به رضاشاه پهلوی داری، من یک تحلیلی دارم شخصاً از این انتخاب، که نمی‌دانم چقدر شما موافق هستید. اینجا می‌گویم و نظرتان را می‌پرسم. شما یک گفت‌وگویی دارید در برنامه‌ی «به عبارت دیگر» و آنجا می‌گویید که به مفهوم دولت اعتقادی ندارید، چون آنارشیست اشتیرنری هستید، ولی در عین‌حال تاکید می‌کنی اگر پای این وسط بیاید که بتوانی به یک مظلومی کمک کنید، و این کمک امضا پای یک بیانیه‌ی سیاسی باشد، این کار را انجام می‌دهی.

خب این نکته‌ی مهمی است، چرا؟ به این علت که شما در آن زمان آنارشیست بودی و درک امروزی را هم از مثلا تاریخ پهلوی یا مفاهیمی چون ثبات نداشتید اما در عین‌حال تنزه طلب نبودید. یعنی با این‌که یک هنرمند بودید و برای‌تان مهم بود که آثار هنری‌تان شنیده شود، ولی پای این بودید که اگر با اکت سیاسی می‌توانی به یک مظلوم کمک کنی، این حرکت را انجام دهی. می‌خواهم به اینجا برسم که شما جدای از نوع باور فکری‌ات، به زعم من ستم‌ستیز و مردم‌گرا بودی و من فکر می‌کنم آن ستم‌ستیزی و مردم‌گرایی‌ات شما را به این تحلیل رساند که اگر یک نظم جدید می‌تواند کمک کند به بهبود وضع کلی مردم ایران - در این قالب - اگر تجربه‌ی پهلوی می‌تواند این کمک را انجام دهد چرا که نه. منظورم این است شما از یک راهبرد ستم‌ستیزانه و مردم‌گرایانه رسیدید به لزوم استفاده از تجربه‌ی مثبت پهلوی برای فردای ایران.

نجفی: درباره این مفصل می‌توان حرف زد. اما بگذار به آن مصاحبه اشاره کنم. آن مصاحبه یک مصاحبه نصف و نیمه بود و در شرایطی خاص بود و فکر کنم کاملا مشخص است که من با اکراه درباره تمایلات سیاسی خودم حرف می‌زنم. همان‌طور که اول گفت‌وگو اشاره کردم، از اساس خودم را مثل یک جست‌وجوگر می‌دانستم. علاقه ندارم که من را ببرند پشت یک‌سری اسامی پنهان کنند یا من خودم را پنهان کنم. آن‌چیزی که فکر می‌کنم را می‌گویم و ابایی ندارم چه اتفاقی می‌افتد.

> من در بیان اشکالات سیستم پادشاهی پهلوی تعارفی ندارم. صراحتا می‌گویم. مثلا به نظر من مثلا ایجاد حزب رستاخیز اشتباه سیاسی بود اما این اشکالات به‌هیچ‌عنوان مانعی نمی‌شود که در ایران‌دوستی و میهن‌دوستی رضاشاه و محمدرضاشاه و همچنین اراده آنان برای ساخت ایران و درجهت منافع ملت کارکردن ذره‌ای شک کنم.

الان هم وقتی درمورد مشخص، تاریخ پهلوی صحبت می‌کنیم، بحث، بحث فهم تاریخمان است، بحث فهم گذشته و همچنین رابطه‌ی ما به‌عنوان یک شهروند با مفهوم میهن است. نگاه می‌کنیم می‌بینیم خب چه کسانی در راه ساخت این مفهوم قدم برداشتند و چقدر قدم برداشته‌اند.

بنابراین حتی روی واژه‌ی انتخاب هم من مقداری با تأمل برخورد می‌کنم. مشخصا من انتخاب نکرده‌ام بلکه مسیر فکری من، مرا به این نقطه رساند. ببین من بخواهم از این لحاظ هر که را بسنجم اول نگاه می‌کنم ببینم مسأله‌اش و نوع نگاهش نسبت به واژه‌ی میهن چیست؟ بحث خیلی ساده است؛ شما در خانه‌ی خودت اگر آشغال بریزی، تو اگر این‌قدر شعور اجتماعی نداشته باشی که مراقب محله‌ات و همسایه‌ات باشی، که حواست به محله‌ی خودت باشد، تو

اجازه‌ی و مشروعیت این را نداری که مثلا در مورد مسأله‌ی شورای شهرت بیایی حرف بزنی و دخالت کنی. تو خانه‌ی خودت را نمی‌توانی درست کنی. کسی که مفهوم میهن را نمی‌فهمد، چطور می‌توانم باور کنم که این نگران محیط زیست در جهان است. این تقلب و انحراف مسیر است.

چون به بحث آنارشیست‌ها اشاره کردی نکته‌ای هم راجع به آن بگویم. این چشم‌انداز من نسبت به آینده است و هنوز هم به به آن باور دارم که البته بایستی بحثی جداگانه درباره آن داشته باشیم. ضمن اینکه آن بحث نگاه آنارشیست‌ها به مفهوم دولت الان موضوعیت ندارد. وقتی کسی زخمی شود که شما نمی‌آیید با او درباره‌ی یک مفهوم فلسفی بحث کنید. اول باید بانداژ شود. ما در شرایط استثنایی هستیم؛ یک جامعه‌ای که افتاده در دست مشتی تبهکار، فاسد، شیاد و دزد که هر کاری دلشان بخواهد دارند با آن جامعه می‌کنند و حالا این وسط من بیایم از ایده‌ی آنارشیستی صحبت کنم، که اصلاً مربوط به آن جغرافیا هم شاید نباشد؟!

چیزی که من درباره آنارشیسم آنجا گفتم و الان می‌گویم کاملا مربوط به آینده است و کاملا مربوط به تکنولوژی است. یعنی زمانی که چه در ایران، و چه در هر کشور دیگری مفهوم دولت اساسا کارایی ندارد. این مربوط به کل جهان است. یعنی زمانی که جهان با پدیده تمام عیاری به نام تکنولوژی روبه‌روست. این بحث فراتر از بحث انتخاب و دموکراسی و رای و... است. کاملا مربوط به آینده است. من در دو مجموعه مقاله‌ای که در سال‌های ۲۰۱۸ و ۲۰۲۱ نوشته‌ام اشاره کردم، هم «بیترکس» هم «تراانسان» به این مسائل اشاره کردم.

اما درباره امروز؛ آن چیزی که شما گفتی من کامل پای آن هستم و درست است. ببینید به نظر من در ایران آزاد فردا سریعاً و در اولین فرصت دست فساد باید کوتاه شود. من این را در اولویت می‌دانم و به نظر من حتی از الان باید برنامه‌ریزی شود. ما اگر درمورد رضاشاه صحبت می‌کنیم درمورد کسی داریم صحبت می‌کنیم که سه ساعت می‌خوابید. پوتین از پایش بیرون نمی‌آمد. ما در مورد کسی صحبت نمی‌کنیم که گرفتار زن و بچه‌ی خودش باشد و برای خودش پول جابجا کند. ما درمورد کسی صحبت می‌کنیم که یا در جنگ بوده یا در حال ساخت و ساز. هرکس اهل میدان است و می‌تواند آن راه را ادامه دهد، بیاید در میدان. لوگو رضاشاه است. افق رضاشاه است. نمونه رضاشاه است.

کیانی: یک بحثی را در پرانتز باز کنم حالا که به بحث آنارشیسم اشاره شد. چون خیلی این حرف زده می‌شود و من گرچه می‌دانم که این نیست ولی می‌خواهم خودتان اینجا صراحتاً بگویید. خیلی‌ها می‌گویند شما کمونیست بودی. خودتان توضیح دهید.

نجفی: چطور ممکن است؟! آره من هم زیاد شنیدم و خیلی هم سرش جنگیدم برای اینکه بگم نیستم. پس از مدتی خسته شدم و رها کردم. حتی یکی می‌گفت تو کمونیست هستی چون سبیل می‌گذاری!

ببین؛ من عاشق کامیونیتی هستم، کار کالکتیو، کار جمعی را دوست دارم. اما کمون و از دل آن بیرون آمدن ایده‌ی کمونیستی یک ترم سیاسی است، یک فکر و یک مبناست. شما یک‌سری شاخصه‌های فکری باید داشته باشی که روی آن‌ها باید بمانی. بعد شما آدمی مثل من را که مشخصا می‌گوید من در فکر سیاسی فردگرا هستم کمونیست می‌نامی؟!

ببین بگذار اینطور بگیم. ما دو چیز داریم: فرد و جمع. برخورد ما نسبت به این دو مفهوم تعیین می‌کند که ما کدام سمت می‌خواهیم برویم. من نمی‌توانم به سمت فردگرایی بروم و به سمت تبلور و انسجام فردی بروم و در کنارش یکی بگوید تو کمونیست هستی!

البته این فردیت و جمع‌گرایی یک‌جایی می‌توانند به همدیگر وصل شوند و آن‌هم وقتی است که ما در مورد جامعه صحبت می‌کنیم. خب جامعه یک چیز جمعی است. در مورد جمعی از افراد داریم صحبت می‌کنیم. اما این فردیت نباید در تضاد آن جمعیت باشد. یعنی من به‌عنوان فردی که استقلال رای، فکر و تصمیم در هر چیزی دارم، نمی‌توانم به آن نقطه‌ای برسم که خواست من در تضاد نهایی و تمام‌عیار با منافع جمعیت باشد و با آن چالش جدی برقرار کند. مثال قایق را می‌توان زد. همه در یک قایق هستیم، من نمی‌توانم بمب به خودم ببندم و بگویم می‌خواهم در این قایق خودم را بترکانم و بگویم جان خودم است. نه، اگر چنین می‌خواهم، باید بروم و در کویر این کار را بکنم. نمی‌توانم در جمع این کار را بکنم.

در زمینه فکر و نمود عملی آن هم همینطور. فکری را که بمب است و قرار است آتش بزند البته که می‌توانم بیایم در میدان شهر برای خودم اعلام کنم. اما اگر پس فردا بیایم و بگویم من به‌عنوان یک کمونیست می‌خواهم جمعیتی را درست کنم که سلاح به دست بگیرد و با این سلاح پلیس را خلع‌سلاح کنم و ارتش را بگیرم، و بعد آدم‌ها را بکشم، و بعد دیکتاتوری پرولتاریا به‌وجود بیاورم، و خلاصه بر آن باشم که همان نگاه مارکسیستی-کمونیستی، را برقرار کنم، خب این در تضاد کامل با نظم و تمام آن چیزهای نیکی است که پیش از این به آن اشاره کردیم. بماند که خوشبختانه تاریخ هم پیش روی ماست و نتیجه این نگاه کمونیستی را هم دیدیم.

اگر کسی بیاید بگوید شاهین نجفی کمونیست است، من فقط می‌گویم شواهد این ادعا را بیاور. مثل این می‌ماند که من به علیرضا کیانی بگویم تو گیاهخواری در حالیکه علیرضا گوشت را جلوی من به دندان می‌کشد! خب این اکت تو نشان می‌دهد که تو گیاه‌خوار نیستی. وقتی من با زبان خودم و کنش خودم دارم می‌گویم، که معتقد به فردگرایی هستم و هیچ نسبتی با کمونیسم ندارم و نقدهای بسیار جدی هم به آن دارم و اصلاً مارکس را - اگرچه فیلسوفی خیلی مهم - ولی یک سیاستمدار شیاد می‌دانم دیگر چگونه می‌توانم کمونیست باشم؟

> شما در خانه‌ی خودت اگر آشغال بریزی، تو اگر این‌قدر شعور اجتماعی نداشته باشی که مراقب محله‌ات و همسایه‌ات باشی، که حواست به محله‌ی خودت باشد، تو اجازه و مشروعیت این را نداری که مثلا در مورد مسأله‌ی شورای شهرت بیایی حرف بزنی و دخالت کنی. تو خانه‌ی خودت را نمی‌توانی درست کنی. کسی که مفهوم میهن را نمی‌فهمد، چطور می‌توانم باور کنم که این نگران محیط زیست در جهان است.

کیانی: بله البته همین تعلق خاطر به مکس اشتیرنر شاید مسئله را بد فهمانده بود. اشتیرنر اگرچه به‌شدت فردگرا بود ولی از آن‌طرف هم به شدت با مفهوم دولت زاویه داشت.

نجفی: بله شدیدا فردگرا بود. بگذار این را هم بگویم که اتفاقا این نگاه اشتیرنر خیلی مدرن است. دقت کن آن‌ها از دل قرن ۱۸ بیرون آمده‌اند. نمی‌توانستند تصور روشنی از آینده داشته باشند اما حرف‌های مدرنی می‌زدند. ما در قرن ۱۹ یک آنارشیستی داشتیم که ۲۰۰ سال پس از خود را در ذهن خود اینگونه پیش‌بینی و طراحی می‌کرد که اطراف زمین را یک حباب فرا می‌گیرد و آدم‌ها درون آن حباب زندگی می‌کنند. خب دقیقا امروز ما در یک حباب هستیم، در درون یک شبکه و چیز مشبک هستیم یعنی Net. ما در درون دنیایی هستیم که اینترنت نام دارد. البته ذهن آن‌زمان چون نمی‌توانست تصور دقیقی از تکنولوژی داشته باشد مثال‌های آنگونه می‌زد.

البته این را هم بگویم که مشکل ما با دولت به علت تضادی است که در خود این مفهوم وجود دارد وگرنه دولت که خودش یک دستاورد است و می‌بینی که فیلسوفی مانند هگل ستایش زیادی از آن می‌کند. اما اکنون ما دولت را نقطه نهایی نمی‌بینیم؛ غایت نمی‌بینیم. دولت را نوکر می‌بینیم. مجموعه کوچکی که باید آن را تحت کنترل گرفت و تو سرش زد. من همیشه اسب را مثال می‌زنم، که باید روی‌اش سوار شوی و افسارش در دستت باشد و تشویقش هم بکنی. اما فردا روز اگر نظم تکنولوژیک بگوید من برایت وزیر آوردم و این وزیر AI (هوش مصنوعی) است. خب می‌گویم خیلی هم عالی. Artificial Intelligence را بگذار و خیالمان را راحت کن. چرا وزیری از آدمیزاد بگذارم آنجا که دو روز دیگر ما را دچار فساد کند؟! من از این چشم‌انداز است که به کوچک‌شدن دولت و حذف دولت معتقدم که البته همانطور که گفتم مربوط به شرایط کنونی ما نیست. کاملا مربوط به آینده است.

کیانی: به نظرم می‌رسد از لحاظ فلسفی با نگاه راست زاویه داری اگرچه انتخاب سیاسی‌ات یکی باشد.

نجفی: بگذار با احتیاط بگویم، که مثلا در خود آمریکا شاید به لیبرتارین‌ها مقداری نزدیک باشم. یعنی این نگاه من با آن‌ها در جایی که به کم‌کردن وظیفه دولت باور دارند به همدیگر می‌رسند.

کیانی: این پرانتز را می‌بندم. درباره انقلاب ملی حرف بزنیم. کاور فوتوی صفحه توییتر شما پرچم شیر و خورشید است. در جریان این انقلاب ملی که هنوز در جریان است بارها درباره مسائل مرتبط با انقلاب و از جمله پرچم و نمادهای ملی حرف زدی، توییت زدی، اعلام موضع کردی. خب بحث مهمی است. می‌خواهم نگاهت را درباره نقش نماد در جریان انقلاب و کنش‌های بزرگ بدانم. ببین مسئله این است که اگر آدم‌هایی را که غرض دارند کنار بگذاریم بعضی از همین بچه‌ها که شاید کمتر مطالعه دارند کمتر درباره این مسئله اندیشیده‌اند صادقانه می‌پرسند حالا چه اشکالی دارد این نماد خاص نباشد و آن باشد؟ می‌پرسند چرا سر پرچم یا یک لوگو داریم بحث راه می‌اندازیم؟ می‌دانم شما برای خیلی از همان بچه‌ها مهم هستی و حرف‌هایت را می‌شنوند. کمی درباره این مسئله حرف بزنیم و مشخصا پرچم شیروخورشید.

نجفی: این بحث جنبه‌های متفاوت دارد که در یک‌سری از این جنبه‌ها من تخصص ندارم، گرچه علاقه‌مند هستم اما چون تخصصم نیست و کم خوانده‌ام در موردش حرف نمی‌زنم. مثلا یکی از آن‌ها راه و روش بیزینس است. در بیزینس و بازاریابی، نمادها و نشانه‌ها و لوگوها نقشی بسیار جدی را بازی می‌کنند. خیلی فرق می‌کند که شما چه نمادی را به چه عنوانی اشاره کنید. من به‌عنوان یک آدم تصویری وقتی مارک این برندهای ماشین‌ها را نگاه می‌کنم، دلم می‌خواهد رابطه‌ای پیدا کنم بین میزان فروش این ماشین‌ها یا محبوبیت‌شان با لوگوهایشان. یقین دارم که کار تحقیقی در موردش شده است. این یک جنبه که مثال زدم.

اما جنبه دیگری که می‌خواهم به آن مفصل‌تر اشاره کنم این است که ما وقتی به دنیا می‌آییم در میان مجموعه‌ای از نام‌ها و اسامی و نشانه‌ها به دنیا می‌آییم. ما وقتی به دنیا می‌آییم خودمان که هیچ چیز نیستیم. یک صفحه‌ی سفید تاریخی هستیم درواقع، که قرار است تداوم یک تاریخ باشیم. در بدو و آغاز مجموعه‌ای از پوست و گوشت و استخوان و ژن هستیم که بیولوژیک است. اما موقعی که نام می‌گیریم است که در واقع جان می‌گیریم. ببین بذار یک مثال خیلی ساده بزنم. من شاهین نجفی اگر اسمم نقی بود، هیچ وقت درمورد نقی نه می‌توانستم شعر بخوانم نه می‌خواستم. چه کسی را تا الان دیده‌اید که بیاید اسم خودش را تبدیل به شعر کند و تازه به خاطر آن اسم تکفیر هم شود؟! این را به‌عنوان یک مثال

کوچک مطرح کردم. منظورم این است که اسامی جان دارند و جان می‌دهند.

نمادها و نشانه‌ها همه‌چیز هستی ما هستند. تمام زوایای هستی ما را همین‌ها نشان می‌دهند. واژه‌ی مادر فقط یک واژه نیست، بلکه برای شما مجموعه‌ای از چیزها را می‌آورد. از فیزیک بدن بگیر تا بو. باور می‌کنی وقتی به من می‌گویند مادر، من بو می‌کشم؟ چون مادر من همیشه بوی برنج می‌داد. سرم را که روی دامنش می‌گذاشتم بوی برنج احساس می‌کردم. چون در گیلان بودیم و مدام برنج پاک می‌کردند.

بله اشکالی ندارد بیایید پرچم را بگذارید این وسط و روی آن نشان چلوکباب بزنید. همه‌ی ایرانیان هم از چلوکباب خوششان می‌آید و با آن توافق دارند. اما چیزی به ایرانی بودن ما و تاریخ ما اضافه می‌کند؟ نه. وقتی یک نشانی مثل شیروخورشید می‌آید، داستان فرق می‌کند. این نشانه آن‌قدر قدرتمند است که حتی اسلام از آن استفاده می‌کند. یعنی می‌آیند شیر را به اسدالله ربط می‌دهند و خورشید را به تابیدن اسلام بر ایران. این یعنی این نماد چقدر قدرتمند است و چقدر کار کرده است. این نماد، تاریخ است، این نماد، خون است. بعد یکی می‌آید و می‌گوید من از شیروخورشید بدم می‌آید. بیایید خالی کنیم و جایش سفید باشد! یا یکی دیگر می‌آید می‌گوید مادر من می‌خواهد آنجا گلدوزی کند! نه! مگر این پرچم ارث پدر توست که بیایی و رویش نقاشی کنی؟! این پرچم تاریخ دارد.

نماد یک رشته است، یک طناب است. وقتی قطعش کنی ما با گذشته‌مان قطع می‌شویم، از پیشینیان‌مان دور می‌شویم. ملتی که نشانه و تاریخ و هویت ندارد گم است، مانند بچه‌ای که پدر و مادر خودش را گم کرده است. ما با جمهوری‌اسلامی بود که نیاکان خود را گم کردیم و تازه می‌گوییم کو؟ پدر و مادر ما کجا هستند؟ آبا و اجداد ما کجا هستند؟ نشانه‌ها و رسوم ما کجا هستند؟

جدای از این اشاره کنم، که پیش از انقلاب در نظم پادشاهی محمدرضاشاه ما پرچم بدون نماد هم داشتیم. پرچم تاج‌دار، بدون تاج و بدون هیچ نمادی هم داشتیم. یعنی بحث یک جای دیگر است. من فکر می‌کنم یک موش‌دواندن و یک دشمنی با تاریخ است. بحث فقط سر پرچم نیست. کسی که دانسته این کارها را بکند خائن است. نادانسته این کار را بکند، جاهل است و باید برود دنبال آن تا بفهمد. این همه نشانه و کتاب وجود دارد حداقل ما یه کتاب داریم از مرحوم کسروی. ما تاریخی داشته‌ایم و الان هم قرار است به این تاریخ برگردیم.

> ببین؛ من عاشق کامیونیتی هستم، کار کالکتیو، کار جمعی را دوست دارم. اما کمون و از دل آن بیرون آمدن ایده‌ی کمونیستی یک ترم سیاسی است، یک فکر و یک مبناست. شما یک‌سری شاخصه‌های فکری باید داشته باشی که روی آن‌ها باید بمانی. بعد شما آدمی مثل من را که مشخصا می‌گوید من در فکر سیاسی فردگرا هستم کمونیست می‌نامی؟!

کیانی: درست است. این توضیح را بدهم که در دوره‌ی پادشاهی پهلوی سه پرچم داشتیم. پرچم سیاسی و رسمی کشور، یعنی پرچم دولت - ملت ایران همین پرچم شیروخورشید بود. یک پرچم سه رنگ بدون نماد هم بود که به آن می‌گفتند پرچم سیویل، که پرچمی بود که راحت تهیه می‌شد و و در مراسم‌هایی که رسمیت نداشت استفاده می‌شد. یک پرچم نظامی - تشریفاتی هم داشتیم که پرچمی با تاج و نقش زیتون در کنار نشان شیروخورشید بود.

از تاریخ و همسانی‌اش با حافظه جمعی گفتی که خیلی اشاره درخشانی بود. در کتابی از

سیروس غنی، این زنده‌یاد در پیشگفتار، یک جمله‌ای از آرتور شلزینگر - مورخ آمریکایی - می‌آورد که سخن شما قرابت بسیاری با آن دارد. شلزینگر می‌گوید: «تاریخ برای ملت مانند حافظه برای فرد است. همانگونه که فرد بی‌حافظه گم‌وگور می‌شود و نمی‌داند کجا بوده و کجا می‌رود، ملت نیز نمی‌تواند بدون مفهوم گذشته از عهده‌ی حال و آینده‌ی خود برآید».

خب می‌خواهم در بحث از نماد و پرچم برسیم به نسبت تاریخ و انقلاب ملی ایران. بگذار رک و ساده بپرسم شما به تاریخ مملکت خودت افتخار می‌کنی یا فکر می‌کنی که در تاریخ صرفا باید مداقه کرد و نه افتخار خاصی به آن ورزید و نه با آن جدل ورزید.

نجفی: من فکر نمی‌کنم افتخار به تاریخ در نفی نقد تاریخی باشد. برخورد هم عاطفی و هم عقلانی است. با تاریخ وقتی می‌خواهیم برخورد کنیم مجبوریم که عقلانی برخورد کنیم و براساس شواهد پیش برویم.

در نظر گرفتن ظرف زمان هم مهم است. درواقع باید بفهمیم روح زمانه قرن ۱۹ فرق می‌کند با دورانی که ما در آن هستیم. دوره گذار از این قرن‌ها، هر قرنی به قرن دیگر هم با هم فرق می‌کنند.

درعین‌حال بگذار من کمی صریح‌تر درباره آن جمله‌ای که الان گفته بودم باز بگویم. گفته بودم دشمنی. یک‌سری نگاه‌های جهان‌گرا یا طبقه‌گرایی هستند که می‌خواهند تو را از هویت بومی و محلی خودت خالی کنند و تو را تبدیل به یک موجودی کنند که یا قرار است یا در راستای یوتوپیای اسلامی-دینی بجنگی یا در راستای یوتوپیای طبقاتی که همه‌ی کارگرها آزاد شوند و ساخت جهانی بی‌طبقه که در آن به کسی ستم نمی‌شود و همان داستان‌ها.

اما نگاه عاقلانه‌ی منطقی توأم با احساس و شعور به من می‌گوید که اتفاقاً همین که ایران ما همینکه تا الان سر پا مانده، باید به آن افتخار کنیم. فخر ما این است که اساسا هنوز ایران وجود دارد. فخر ما این است که ستارخان و باقرخان و مجموعه‌ای وسیع از تقی‌زاده بگیر، تا فروغی تا یک‌سری از آدم‌هایی که ناشناس هستند، تمام زحمت، تلاش و کارشان را گذاشتند برای حفظ این مملکت.

باز هم عقب‌تر برویم، و نقاط ضعف و قوت را نگاه کنیم، می‌بینیم چقدر ما زحمت کشیدیم، چقدر آباواجداد ما زحمت کشیدند که مدام بایستی دست بیگانه را دور می‌کردند. تعارف که نداریم. از صفویه به این سمت غرب هجوم آورد به ایران. جدال بود. درگیری بود. مقاومت مقابل بیگانه در بوشهر و تنگستان را ببینیم. معلوم است هر شکلی از مقاومت در مقابل بیگانه را ستایش می‌کنیم. پس فخر داریم. معلوم است که فخر داریم.

من یک چیزی را هم بگویم که تو اشاره نکردی. یک ترانه‌ای که خیلی سوءتفاهم ایجاد کرده بود. کسانی هم که از قبل عزم داشتند من را بزنند آن را بهانه کردند برای حمله به من. همان ترانه که در بخشی از آن می‌گویم: «همه عمرشون رو پز میدن به یک لوح گلی گندیده». آمدند گفتند شاهین نجفی با تاریخ دشمن است که می‌گوید برخی همه‌ی عمرشان را به یک لوح گلی گندیده پز می‌دهند!

درحالیکه برخورد من با قضیه کاملاً منطقی بود. من گفتم عزیز، این لوح نه، آن شاه که در تاریخ برای ما تبدیل شده است به یک نماد - یعنی کوروش - موقعی که صحبت از آزادی نبود آمد و یک ملت را آزاد کرد. اگر طبق آن نگاه برخورد نکنی، نه تو نسبتی با آن اتفاق و داستان داری و نه خلف درستی هستی برای آن، و نه آن لوح استوانه‌ای چیزی جز یک گل گندیده است. موقعی آن لوح گلی جان دارد که به آن عمل کنی، که به صحنه بیاوری‌اش. احمدی‌نژاد مگر چفیه روی دوش سرباز هخامنشی نینداخته بود؟ چرا ما احمدی‌نژاد

را باور نمی‌کنیم؟ چون با آن نسبتی ندارد. چون فرزند آن تاریخ نیست. چون فرزند میهن نیست، بلکه یک خائن نسبت به تاریخ است، یک جانی آدمکش است.

کیانی: مثال احمدی‌نژاد مثال خیلی خوبی بود. بله. نسبت در این ظاهرسازی‌ها نیست.

پرسشی دیگر؛ به نظرت هنر انقلاب ملی ایران شکل گرفته است؟ یا فکر می‌کنید هنوز در حال شکل‌گیری است؟ به نظر شما این چیزهایی که داریم می‌بینیم مثلاً ترانه‌ی آقای حاجی‌پور یا ترانه‌ی آقای یراحی و یا کارهایی که خودت کرده‌ای این‌ها هنر دوره‌ی انقلاب است یا نه هنوز شکل نگرفته و شما به‌عنوان هنرمندی جدی انتظارهای خیلی بیشتری داری؟

نجفی: انتظار که داریم و این انتظار را نباید از بین ببریم. من بسیار این مفهوم انتظار را دوست دارم و فکر می‌کنم که باید همچنان منتظر باشیم. نباید قانع باشیم به آنچه که تولید می‌شود. با توجه به این‌که همه در شرایط سختی هم هستیم، یعنی هر کسی به نوبه‌ی خودش. اما اگر قرار باشد نمره بدهم من مثبت نگاه می‌کنم. فکر می‌کنم تولیدات بالا بوده، فارغ از این‌که چه کیفیتی داشته و اثراتی که باید می‌داشته، داشته است.

یعنی شما بتوانید قطعه‌ای مثل «برای» بسازید که این‌چنین ورد زبان بشود، به نظر من یک موفقیت است. این اتفاق، یک اتفاق مهم بوده. اما انتظار این است که ۱۰ تا مثل آن داشته باشیم و در حوزه‌های دیگر هم داشته باشیم. در عرصه‌ی کاریکاتور، نقاشی، هر شکلی از کارهای تصویری باید پی این را بگیریم. همان چیزی که جمهوری‌اسلامی و هر نظم سیاسی دیگری هم از آن برای سرکوب استفاده می‌کند.

ببین همین جمهوری اسلامی چقدر پز آن کار کپی دزدی «سلام فرمانده» را می‌دادند که بماند چقدر زود نابود شد! برایشان آنقدر اهمیت داشت که خامنه‌ای آمد و به آن اشاره کرد. یعنی این آدم حقیر این مسأله چقدر برایش مهم است که چیزی در ستایش و ثنای او منتشر شود.

اگر کسی بیاید بگوید شاهین نجفی کمونیست است، من فقط می‌گویم شواهد این ادعا را بیاور. مثل این می‌ماند که من به علیرضا کیانی بگویم تو گیاهخواری در حالیکه علیرضا گوشت را جلوی من به دندان می‌کشد! خب این اکت تو نشان می‌دهد که تو گیاه‌خوار نیستی. وقتی من با زبان خودم و کنش خودم دارم می‌گویم، که معتقد به فردگرایی هستم و هیچ نسبتی با کمونیسم ندارم و نقدهای بسیار جدی هم به آن دارم و اصلاً مارکس را - اگرچه فیلسوفی خیلی مهم - ولی یک سیاستمدار شیاد می‌دانم دیگر چگونه می‌توانم کمونیست باشم؟

اون ترانه «برای» هم کار تیزهوشانه‌ای بود. مثلا ترانه موضع‌گیری می‌کند در مقابل اقتصاد دستوری، خب اقتصاد دستوری که چیزی احساسی نیست. تو باید در ذهنت سوال مطرح شود که چه اقتصادی دستوری است؟ هر شکل از اقتصادی که دولت در آن دخالت بسیار دارد، که در آن حکومت‌های دینی هستند، حکومت‌های غیردموکراتیک هستند، دولت‌های چپ در آن هستند، شبه‌دموکراسی‌ها در آن هستند. این بحث اقتصاد دستوری خیلی مهم است و این‌که توی یک کار احساسی آن‌شکلی اقتصاد دستوری را از توئیت برداری و بیاوری در ترانه، به نظر من کار جالبی بود.

در مجموع من فکر می‌کنم که باید بیش از پیش پشتیبانی کرد و این اتفاق باید آلترناتیو و زیرزمینی هم بیفتد. من چندان علاقه‌ای به رسانه‌ها ندارم، چون که سانسور می‌کنند. رسانه‌های ایرانی

خصوصاً بدن ضعیفی دارند. طبیعتاً چون خودشان هم با فساد دست‌وپا می‌زنند اعمال نظرهای غیرفنی می‌شود. همان مشکلاتی که صداوسیما دارد، این‌ها در سطوح دیگری دارند.

حالا زمانی ممکن است کسی در رسانه‌ای وجود داشته باشد که بخواهد کمک کند که خب بعضا برایشان مشکل به وجود می‌آید. مثلا شخصی در بی‌بی‌سی به‌خاطر پخش یکی از کارهای من نزدیک بود اخراج شود، که چرا بدون هماهنگی کاری از من را که کلمه‌ای مثل پریود و این‌داستان‌ها داشته، منتشر کرده. خب الان خیلی وضعیت تغییر کرده و مقداری ترس جامعه و رسانه‌ها ریخته. اما آلترناتیو و زیرزمینی باید این اتفاق بیفتد. آن‌موقع اثرات بیش‌ازپیش هم خواهد بود.

کیانی: در صحبت‌تان به اسم خامنه‌ای اشاره کردید و گفتی مرد حقیری که از سرود «سلام فرمانده» هم تعریف کرد و خیلی هم لذت برده بود که برایش چنین چیزی خوانده‌اند. یاد این افتادم که در یکی از این ویدئوهای یوتیوبی‌ات چیزی در مورد نسبت عقده و سیاست گفته بودید که خیلی هم دیده شد و بحث برانگیخت. آن‌جا گفته بودی و اصلا خودت را مثال زده بودی، که اصلاً به درد کار سیاسی نمی‌خوری، چون درگیری‌ها و مشکلات درونی خودت را می‌شناسی. گفته بودی شاهین نجفی اگر برود پشت میز سیاست‌ورزی و تصمیم‌گیری بنشیند - در جایی که اختیار جان و مال آدم‌ها دستش است - می‌ترسی که آن مشکلات شخصیتی بیاید و روی تصمیم‌گیری‌هایت اثر منفی بگذارد. در مورد این کمی صحبت کنیم. چون دقیقاً خمینی و خامنه‌ای بنا به شواهد فراوان نماد دو شخصیت عقده‌ای هستند.

نجفی: من درمورد خودم حرف می‌زنم. ببین من شاهین نجفی، اگر همین الان در جمعی بروم و صف اول بنشینم، و یکی هم آنجا باشد که من را بشناسد، و من هم او را بشناسم، و یک اتفاقی افتاده باشد که چهار نفر او را بشناسند و یکی از بغل‌دستی‌هایش هم با ما بیاید و بگوید و بخورد، اما او یک نگاه به من نکند - اگر در شرایط پیشاعقلانیت بودم - همان‌جا با او درگیر می‌شدم. اما الان که عاقل شده‌ام و مقداری حواسم هست و کنترل خشم دارم، می‌آمدم بیرون و چاله‌اش را می‌کندم؛ که تو الان این‌قدر دم درآورده‌ای که من می‌آیم این‌جا یک سلام نمی‌توانی بکنی؟ این یعنی چی؟ این یعنی من به درد کار سیاسی مبتنی بر مسئولیت‌پذیری نمی‌خورم.

من آدم رفیق‌بازی هستم و این را هم گفته‌ام که اگر رفیقم به دام بیفتد و درگیر شود، برایم رفیقم مهم است، فارغ از این‌که او چه فکری دارد و چگونه است. من رفیق‌بازم؛ پس به درد سیاست نمی‌خورم و مسئولیت سیاسی نمی‌توانم داشته باشم. چرا می‌گویند سیاست بی‌پدرومادر است؟ چون پدر مادرت را نباید بشناسی و فقط برای ساختن باید کار کنی. همه‌چیز را باید کنار بگذاری و همه‌چیز باید سیاسی شود.

مشکلی که این افراد داشتند و الان هم من دارم می‌بینم، همین است. می‌بینم طرف در کار سیاسی هنوز احساساتش را به خرج می‌دهد. تو حتی اگر حداقل شعور سیاسی داشته باشی باید این را بدانی که اگر آدم سرشناس و مطرحی می‌آید در مجلست باید بلند شوی، تشکر کنی، اسمش را بیاوری، در هر مقامی باشد. مثلاً اگر یک هنرمند حتی کمترشناخته‌شده به کنسرت من بیاد، من اگر یادم باشد حتماً اسمش را می‌گویم که به افتخار آقای فلانی که حضور داشته و تشریف آورده دست بزنید. من خیلی باید بی‌شعور باشم که یک آدم شخیص به مجلس من بیاید و نادیده بگیرم. این می‌شود عقده. این به نظر من همان ناکارآمدی است. این بنیاد فساد است.

در مورد خامنه‌ای اگر روانشناسی جدی شود می‌توان رابطه پیدا کرد بین معلولیت او و عقده‌های او. این آدم دیگر نمی‌تواند ساز بزند. این آدم شعر نمی‌تواند بگوید. این آدم می‌خواست به هر شکلی هنرمند شود. هیتلر هم می‌خواست

هنرمند شود، زدند توی سرش نتوانست، تبدیل شد به یک عقده‌ای جانی بدبخت. خامنه‌ای که بدتر. می‌خواست دیکتاتورَ شود و ادای خمینی را درآورد، اما نتوانست تاثیر و نفوذ خمینی را پیدا کند. برای همین سپاهی‌های رده‌بالا به ریشش می‌خندند.

کیانی: بله کسانی مثل علی شمخانی و رحیم صفوی مشکلات جدی با خامنه‌ای داشتند که بعدا و پس از رهبری خامنه‌ای عقب نشستند. یا این درگیری‌اش با میرحسین موسوی قطعا ناشی از عقده‌ای بود که در دهه ٦٠ نسبت به حمایت خمینی از موسوی پیدا کرده بود. همان نزاع تیم ریاست جمهوری و نخست وزیری بین خامنه‌ای و میرحسین موسوی در دهه ٦٠. بله باید از افراد عقده‌ای و واگذار کردن مسئولیت به آن‌ها هراسید.

درمورد بحثی که درباره‌ی خامنه‌ای و موسیقی داشتید، واقعاً فکر می‌کنی نگاه بسته‌ای که خامنه‌ای الان به موسیقی دارد ناشی از همان عقده‌ای بوده که خودش نتوانسته در عرصه‌ی هنر سری توی سرها درآورد؟

نجفی: من فکر می‌کنم واقعاً به این موارد باید به‌طور خیلی جدی بعد از سرنگونی حکومت پرداخت و اگر خامنه‌ای زنده ماند، او را پای میز محاکمه نشاند و تیمی از روانشناسان و روانکاوان را هم مامور کرد تا به این موضوع بپردازند. قطعاً رابطه‌ای بین مسائل روانی او و این جنایت‌ها وجود دارد. اینکه در کودکی چه اتفاقاتی برای شخصیت او افتاده و مسائلی نظیر این من فکر می‌کنم بسیار مهم است. این اندازه دشمنی با هنر و از آن طرف عده‌ای را دور خود جمع کنی تا برایت شعر بخوانند، اصلاً عادی نیست.

عقده‌های خمینی در راستای مسائل دیگری بود. خمینی را خود آخوندها قبول داشتند و به‌هرحال یک مرجع بود. اما خامنه‌ای با اماواگر آمد و مراجع هم قبولش ندارند. موقعی که در مجلس خبرگان درباره‌ی رهبری بحث پیش آمد، گفت خون باید گریست برای مملکتی که احتمال رهبری من مطرح شود. یعنی خودش می‌دانست که حقیر است. آدم شایسته‌ای نبود و حقارت را می‌توان در او دید. علاقمند بود به‌عنوان یک آدم فرهنگی ظاهر شود و کار کند. اصطلاح «رهبر فرزانه» هم برای این باب شد که خیلی دوست داشت خودش را فرهیخته و فرهنگی جا بزند. خمینی دنبال این القاب و اصطلاحات نبود.

> وقتی یک نشانی مثل شیروخورشید می‌آید، داستان فرق می‌کند. این نشانه آن‌قدر قدرتمند است که حتی اسلام از آن استفاده می‌کند...این یعنی این نماد چقدر قدرتمند است و چقدر کار کرده است. این نماد، تاریخ است، این نماد، خون است. بعد یکی می‌آید و می‌گوید من از شیروخورشید بدم می‌آید. بیایید خالی کنیم و جایش سفید باشد! یا یکی دیگر می‌آید می‌گوید مادر من می‌خواهد آنجا گلدوزی کند! نه! مگر این پرچم ارث پدر توست که بیایی و رویش نقاشی کنی؟! این پرچم تاریخ دارد.

کیانی: درباره روند این خیزش انقلابی چگونه فکر می‌کنی؟ مشخصا منظورم تداوم آن است. مثل خود خامنه‌ای فکر می‌کنی: «این موضوعات به این زودی‌ها تمام نمی‌شود»؟

نجفی: من هم چنین فکری می‌کنم. ما پیش از این باز هم قیام داشتیم. سال ٩٦، سال ٩٨، سال ٨٨، و حتی پیش از آن ماجراهای بین سال ٧١ تا ٧٤ و اسلامشهر و تمام آن شهرهایی را که در دهه ٧٠ خورشیدی درگیر شده بودند شاهد بودیم.

اما این‌بار ما وارد یک سطح دیگری از اعتراضات شده‌ایم و برای همین است که با جرأت بیشتری می توانیم اسمش را انقلاب بگذاریم. به این دلیل که خواست‌ها خیلی مشخص هستند و از اساس بحث طبقه‌ی خاصی نیست. یعنی صرفا بحث صنفی نیست. شعارها بسیار گسترده است؛ آحاد جامعه درگیر آن هستند و اینک پرسش اصلی بر سر آن است که آن ضربه‌ی نهایی کارساز چه موقع زده می‌شود. ضربه نهایی تبر که درخت را بیندازد.

من حتی فکر می‌کنم این از یک انقلاب سیاسی فراتر است. ما با یک انقلاب فرهنگی روبه‌رو هستیم که نه‌تنها جابجایی قدرت، بلکه جابجایی روابط را هم به‌همراه دارد، روابط مابین افراد خانواده، بین کارمند و رییس و در مجموع همه نوع روابط اجتماعی. همه این‌ها وارد سطح دیگری می‌شود.

جدای از این ما وارد ساحت جدیدی از زبان شده‌ایم. از عجیب‌ترین اتفاقاتی که تجربه کردیم و شاید ۱۰ سال دیگر بتوانیم درباره‌اش حرف بزنیم، این است که جریان و جنبشی اتفاق افتاده که شعارش از ابتدا «زن، زندگی، آزادی» بوده، ولی به‌شکل افسارگسیخته‌ای شعارهای رکیک و فحش و ... هم در آن استفاده شده. این را صرفا به عنوان یک پدیده می‌بینم و برای من که علاقه‌مند به زبان و روابط زبان و جامعه هستم، مهم است. من اسم این را شفافیت و ساختارشکنی و جابجایی روابط و عناصر زبانی می‌گذارم.

یعنی زبانی که جمهوری اسلامی چهل‌واندی سال تلاش کرد آن را خفه کند و میان محدوده‌ای از واژگان از پیش تعیین‌شده محصور کند، شکست خورده. در موسیقی شکست خورد، در روابط بین افراد شکست خورد و این‌بار در سطح جامعه به صورت عیان شکست خورده.

خامنه‌ای در رویای خودش هم نمی‌دید که آخر عمری چنین فحش‌های مستقیمی به او بدهند. این قضیه بسیار جدی است. من همه‌جا گفته‌ام که اصلا و ابدا وارد نقد این جریان و این اتفاق نشوید چون مسئله‌ای خودانگیخته است. این همان بحث رابطه‌ی نظم و آزادی است. از دل آزادی است که این اتفاق افتاده.

کیانی: بسیار موافقم. جامعه آزادی می‌خواهد و از دل این آزادی آن نظم مطلوب بیرون خواهد زد.

نکته‌ای درباره‌ی شعارهای تند نسبت به خامنه‌ای گفتید و البته تو به کنایه از تعبیر رویا استفاده کردی اما باید بگوییم خامنه‌ای این‌ها را در کابوس‌هایش هم نمی‌دید! این موضوع در بولتن‌های هک‌شده «فارس» هم به این صورت مطرح شده بود که «قداست رهبری شکسته شد». خب این‌ها می‌دانستند که رهبری بین مردم قداست ندارد، و منظورشان قداست بین آن حلقه‌ی نزدیک رژیم است. مثلاً بسیجی‌های دانشگاه آریامهر (شریف) بارها این تعابیر و شعارهای تند علیه خامنه‌ای را از هم‌دانشگاهی‌های خود شنیدند و خیلی اذیت شدند. ضمن اینکه این دانشگاه، دانشگاه مهمی هم است و این دانشجوها - خیلی ببخشید - لمپن نیستند و به نظر من خیلی دقیق از این تعابیر تند علیه خامنه‌ای استفاده کردند.

پرسشی دیگر. چه نسبتی بین پاییز ۱۴۰۱ و آبان ۹۸ و دی ۹۶ می‌بینی؟ به نظر شما خیزش ۱۴۰۱ در امتداد آن‌هاست؟ موافق هستی که ما از دی ۹۶ است که الان در اینجا هستیم؟

نجفی: با یک بله‌ی صریح موافقت خودم را اعلام می‌کنم. من به «تداوم» خیلی باور دارم. تداوم این حرکت‌ها شبیه حرکت کاروانی است که گاهی در مسیر توقف می‌کند و باری خالی می‌کند و دوباره حرکت می‌کند. بعد از انقلاب ۵۷ و بعد از اینکه مردم فهمیدند چه کلاه بزرگی سرشان رفته، می‌توانیم به جرأت بگوییم که این انقلاب تداوم همان خواسته‌های انقلاب مشروطیت است.

خواست ارزان‌شدن بنزین و مخالفت با گرانی و ... تا اعتراض‌هایی که ناشی از سخت‌گیری‌های حکومت در مساله حجاب و اینجور مقولات هست، با هم تجمیع شده و معلوم است که مردم نمی‌توانند هم مشکلات اقتصادی را تحمل کنند و هم گیر دادن حکومت در گرمای تابستان به حجاب و لباسشان را! دیگر چیزی برای از دست‌دادن ندارند.

این انقلاب که ما الان داریم می‌بینیم، نتیجه‌ی فشارهایی است که در این چهل‌وچندسال جمهوری اسلامی به مردم وارد کرده است. برای همین است که فشار سنگین و حکومت فلج شده. برای همین است که کشتار می‌کنند، اعدام می‌کنند و ... این‌ها همه نتیجه‌ی ترسشان است. این‌ها در کابوس خود هم نمی‌دیدند که مردم اینجوری علیه‌شان بیرون بریزند و خواست نهایی را فریاد بزنند مبنی بر اینکه ما شما را نمی‌خواهیم.

کیانی: نکته مهمی درباره مسئله زبان گفته بودی. شما راجع به مسئله‌ی زبان مطالعه داشته‌اید و ترانه هم می گویید برای کارهای خودت و اساسا ترانه‌سرای مهمی هم هستی. با توجه به این پیشینه که نظرت را پراهمیت می‌کند، از شعارهای به اصطلاح «رکیک» مردم در اعتراضات دفاع می‌کنی؟

نجفی: بله دفاع می‌کنم. حتی ممکن است عده‌ای با نگاه مبتنی بر فمینیسم و... بیایند و بگویند این فحش‌ها خودش عاملی برای تحقیر زن است و تعابیر ضد زن از آن استنباط کنند، ولی من می‌گویم که این شعارها از دل جامعه بیرون آمده و نظم موجود را به چالش کشیده و در نتیجه ما نباید مجدداً آن را این‌بار با تکیه بر رویکرد مشابه جمهوری اسلامی سرکوب کنیم و مثلاً از معترضین بخواهیم شسته‌رفته‌تر به خامنه‌ای فحش بدهند و به او بگویند ای خامنه‌ای، کف صابون بره توی چشمت یا سرنگون باد دیکتاتوری و... .

نه! این دست شعارها تمام شد. این‌ها را که ۱۰ سال پیش می‌گفتیم. الان باید صراحتاً همه‌چیز را گفت و بدون هیچ پرده‌پوشی او را به باد دشنام گرفت و البته که بایستی در نظر بگیریم این شرایط استثنایی است و این غالب و روال نخواهد بود. ببین دکتر شفیعی کدکنی کسی است که دیگر نمی‌توان به او اتهام فحاشی زد. ادیب برجسته‌ای است. همین ایشان چند وقت پیش تعبیر «مادربه‌خطا» را خطاب به جمهوری اسلامی در شعرش آورد. یعنی شما از شفیعی کدکنی مودب‌تر هستی؟! او عصبانی است.

البته این را هم بگویم اگر چهار نفر در محیطی امن بیایند و شعار «نه این‌وری، نه اون‌وری» بدهند، این هم چندان برای من جذاب نیست و معتقدم باید بین اکت و ایده و موقعیت، رابطه منطقی و نسبت برقرار باشد. آن موقعیت است که این رفتار را به‌وجود آورده است.

> نماد، یک رشته است، یک طناب است. وقتی قطعش کنی ما با گذشته‌مان قطع می‌شویم، از پیشینیان‌مان دور می‌شویم. ملتی که نشانه و تاریخ و هویت ندارد گم است، مانند بچه‌ای که پدر و مادر خودش را گم کرده است. ما با جمهوری‌اسلامی بود که نیاکان خود را گم کردیم و تازه می‌گوییم کو؟ پدر و مادر ما کجا هستند؟ آبا و اجداد ما کجا هستند؟ نشانه‌ها و رسوم ما کجا هستند؟

کیانی: خب تکلیف مردم کف خیابان که روشن است. شعارها آشکارا علیه ۵۷ و انقلاب سال ۵۷ است. حتی از تعبیر انقلاب برای آن استفاده نمی‌کنند و آن را شورش و فتنه می‌خوانند. اما در حوزه گفتمانی چه؟ در سطح هنرمندان و چهره‌های تاثیرگذار و محبوب چه؟ با توجه به اینکه خودت چهره مشهور و محبوبی هستی آیا فکر می‌کنی ما در عرصه گفتمانی هم از ۵۷

گسستیم؟

نجفی: اگر این «ما» را پیشاپیش بدانم منظور چیست بهتر می‌توانم پاسخ دهم.

کیانی: جو غالب گفتمانی را می‌گویم. مثلاً هنرمندان ایرانی را بعضا می‌بینیم که در آمریکا در تظاهرات‌ها شرکت می‌کنند و پرچم شیروخورشید را در دست می‌گیرند در حالیکه می‌دانیم نگاه اسلامیست‌ها و غالب چپ‌ها به این نماد چه اندازه منفی است، یا مثلا نوع مواضع کسی مثل علی کریمی که شخصیت بسیار محبوبی در ایران است. او هم خط قرمزهای مربوط به گفتمان ۵۷ را کنار می‌گذارد. به نظرم می‌رسد مواضع این سلبریتی‌های غیرسیاسی، تحت تاثیر جو غالب گفتمانی است و یا اصلا مواضع خودت.

نجفی: اولاً من به ضرورت‌های تاریخی خیلی باور دارم و فکر می‌کنم یک‌سری از چیزها خودشان ضرورت خودشان را توجیه می‌کنند. انقلاب ۵۷ هم به‌همین‌ترتیب بود. با همه‌ی صدمات و زیان‌هایی که این انقلاب داشت، چند تا ثمره هم داشت. یکی از این ثمره‌ها بریدن مردم از بخشی از دین یعنی دین سیاسی است. این مهم بود. دوم بازگشت هوش اجتماعی و غریزه‌ی اجتماعی به گذشته و گرفتن این گذشته و پرتاب‌کردن آن به سمت آینده است. ما با جامعه‌ای روبرو هستیم که یک بار به خلا ورود کرده. از گذشته‌اش قطع‌شده و به آینده‌اش هم هیچ چشم‌انداز و نگاهی نداشت.

بزرگ‌ترین مشکلی که بعد از سال ۵۷ داشتیم این بود که آدم‌ها دیگر نسبت به آینده نظری نداشتند. گذشته‌ای هم که جمهوری اسلامی عرضه می‌کرد، گذشته‌ای تقلبی بود. تو با اسلام که نمی‌توانی ایران را تعریف کنی، یا فقط با اسلام سیاسی که نمی‌توانی ایران را تعریف کنی. جمهوری اسلامی به‌عنوان سیستم سیاسی دینی ناکارآمد، از جهتی به نفع جامعه‌ی ایران عمل کرد و مردم را به خودشان برگرداند. این خود یا بخشی از این خود، گسست از انقلاب ۵۷ هم است. چون ۵۷، خود نبود. ۵۷، گمراهی بود. ۵۷ تف توی یقه بود. می‌شد اشکالاتی را که وجود داشت داشت به راحتی اصلاح کرد. اما در عوض در این خلا، در این سیاه‌چاله‌ی اسلامی قرار گرفتیم.

خب در نهایت ما جوان‌ها با توجه به گسترش تکنولوژی، به‌آرامی و تدریجی سم را از بدن خود خارج کردیم. من که الان اینجا صحبت می‌کنم، اگر اتفاق کوچک دیگری در زندگی‌ام افتاده بود، ممکن بود یک قاری قرآن باشم که بنشینم و رشد هم بکنم و برای خامنه‌ای هم قرآن بخوانم. من حتی نمی‌گویم انتخاب کردم؛ من شانس آوردم. مثلاً به این دلیل که خانواده‌ام چندان مذهبی نبودند که من را وارد این داستان‌ها بکنند و تمام کودکی من با فحش به خمینی و خامنه‌ای عجین شده بود. برادر بزرگ من بارها گفته بود پدر من لحظه‌ی مرگش هم «جاوید شاه» گفته بود. روایت‌ها، روایت‌های سینه‌به‌سینه بود. تصاویر که نبود. این مصاحبه‌ها و تصاویر از شاه همه مال ۱۰ سال پیش به این سمت است.

امروز است که جوانان ما به‌واسطه‌ی گردش آزادتر اطلاعات متوجه شدند که ما سال‌ها زیر بمباران اطلاعاتی و فرهنگی جمهوری اسلامی بوده‌ایم و به دروغ به ما این چیزها را گفته بودند. کسانی که پس از این مدت بازهم برنگشتند، خب یا از پدر و مادر توده‌ای بوده‌اند یا پدر و مادر چپ دو آتشه است و پهلوی‌ستیزی و شاه‌ستیزیِ بخشی از روایت زندگی‌شان است. البته اگر مثلاً عموی من توسط ساواک کشته شده بود، وضعیت من هم ممکن بود الان فرق بکند.

برعکس این هم صادق است. من کسانی را می‌شناسم که با محمدرضاشاه سال‌ها جنگیدند اما الان می‌گویند اشتباه بود. این همان گسست است. خب بچه امروز هم نگاه می‌کند می‌گوید من مال فردا هستم، مال شیروخورشید هستم، مال میهن هستم، و... این می‌شود همان گسست از ۵۷ که باید پررنگش کرد.

کیانی: بله، گسست از ۵۷. با الهام از تعبیر یکی از دانشمندان جوان که در «فریدون» مطلبی نوشته بود می‌توان گفت گسست از ۵۷ بازگشت به آینده است. او از تعبیر بسیار زیبای «بازگشت به آینده» برای دوران رضاشاهی استفاده کرده بود.

نجفی: بله! دقیقا همین است!

کیانی: دعوت می‌کنم مخاطبان «فریدون» حتماً آن مقاله را بخوانند. شاهین نجفی از حضورت و وقتی که برای گفت‌وگو با فریدون گذاشتی بسیار سپاسگزارم.

نجفی: زنده باشید.

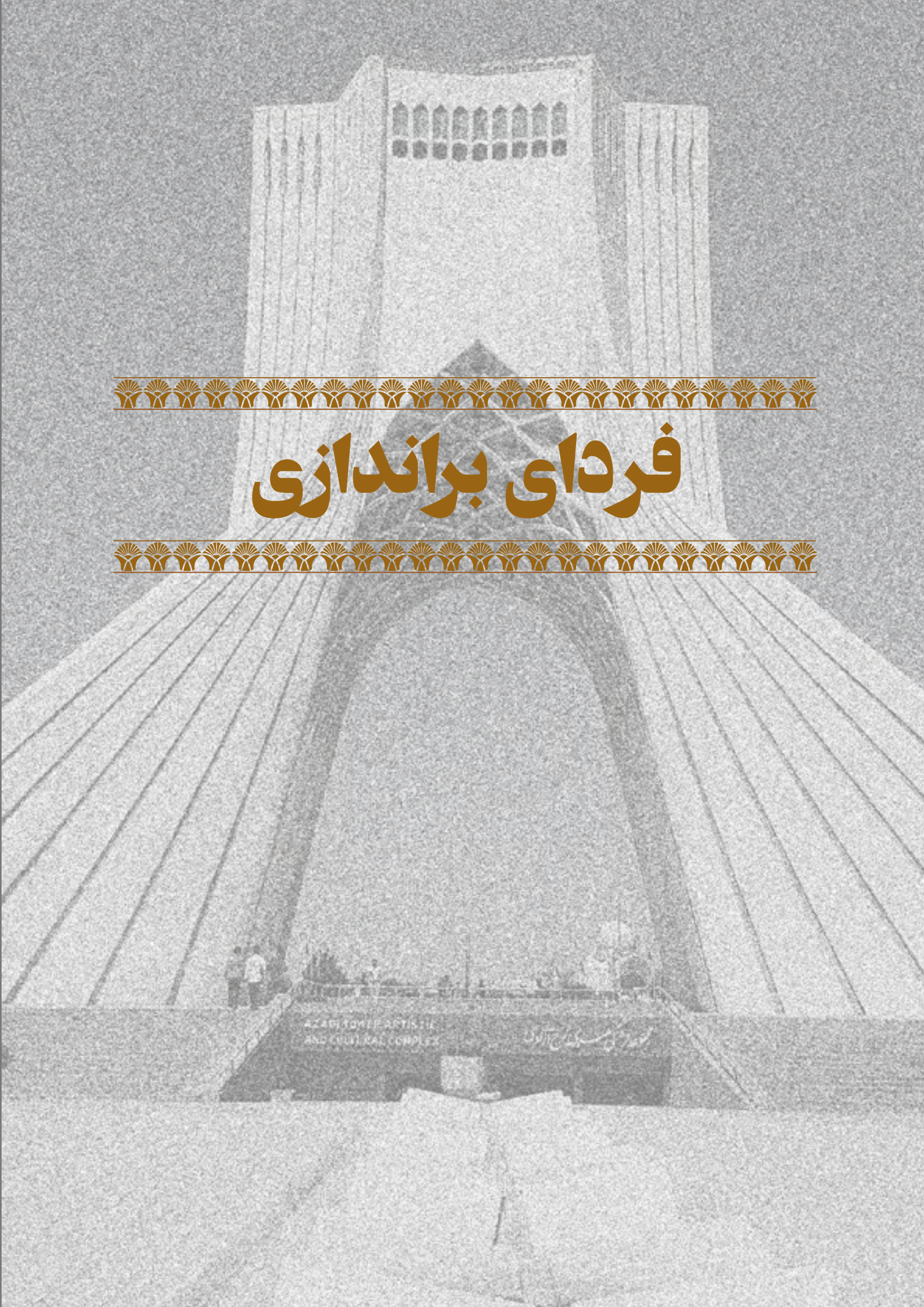

فردای براندازی

سعید قاسمی‌نژاد

محمدرضا جهان‌پرور

نقشه راه بازسازی اقتصادی ایران در فردای جمهوری اسلامی: از لحظهٔ سقوط تا تثبیت

گفتگوی دکتر سعید قاسمی نژاد و دکتر محمدرضا جهان‌پرور

درآمد: در این گفتگو دکتر سعید قاسمی‌نژاد با دکتر محمدرضا جهان‌پرور، اقتصاددان برجسته ایرانی، به این پرسش می‌پردازند که نظام مستقر پس از سرنگونی جمهوری اسلامی بایستی چه سیاست‌هایی را در حوزه اقتصاد دنبال کند. این دو تن، پاسخ به این پرسش را در سه بازه زمانی متفاوت بررسی می‌کنند. بازه نخست چند ماه ابتدایی بلافاصله پس از سقوط جمهوری اسلامی‌ست. بازه دوم، تا زمان تحویل زمام امور کشور از جانب دولت موقت به دولت منتخب است. بازه سوم به سیاست‌های مطلوب نخستین دولت منتخب می‌پردازد.

سعید قاسمی‌نژاد: جنبش انقلابی مردم ایران اینک طلیعه سقوط جمهوری جور و جهل را پیش روی مردم ایران و بازیگران عرصه جهانی نهاده است. یکی از پرسش‌هایی که مسأله سقوط جمهوری اسلامی پیش پای

ایرانیان می‌نهد چگونگی اداره اقتصاد در فردای سقوط جمهوری اسلامی است. این پرسش اهمیت زیادی دارد چرا که هم بخش مهمی از نارضایتی‌ها از جمهوری اسلامی دلایل اقتصادی دارد و هم اینکه بی‌کفایتی جمهوری اسلامی، ایران را در وضعیت نابسامانی قرار داده است.

این پرسش را به گمان من در سه بازه زمانی باید بررسی کرد: دوره تلاش برای بقا که از فردای سرنگونی آغاز می‌شود، دوره کوتاه مدت یا دوره استقرار، و دوره میان مدت یا دوره تثبیت. این دوره تلاش برای بقا از فردای سقوط جمهوری اسلامی تا یک فاصله سه ماهه، چهار ماهه یا حتی شش ماهه تداوم دارد. این بازه زمانی نخست یعنی زمانی که جمهوری اسلامی ساقط شده ولی هنوز حتی آن دولت موقت هم پایش قرص نیست و بر اوضاع حداقلی از تسلط را هم ندارد و دستگاه اداری و دستگاه‌های نظامی - امنیتی تق و لق هستند. این بازه را می‌توان بازه بقا نامید، یعنی بقای نخستین دولت برآمده از انقلاب در آن بازه مشخص می‌شود، که آیا این دولت موقت که درباره آن حرف می‌زنیم دوام پیدا می‌کند یا نه.

اگر این نظام نوبنیاد دوام پیدا کرد وارد بازه دوم می‌شویم. این زمانی است که دولت موقت استقرار حداقلی پیدا کرده است. این بازه تا جایی ادامه پیدا می‌کند که دولت موقت پایان می‌یابد. یعنی انتخابات مجلس مؤسسان را برگزار کرده، رفراندوم تأیید قانون اساسی را هم برگزار کرده، و اگر پادشاهی مشروطه تصویب شده است انتخابات مجلسین و اگر نظام جمهوری تصویب شده، انتخابات ریاست جمهوری یا مجلسین برگزار شده و دولت موقت زمام امور را تحویل دولت و مجلس منتخب می‌دهد. نام این دوره را می‌توان را بازه‌ی استقرار گذاشت.

بازه‌ی سوم هم زمانی است که باید سیاست‌های اقتصادی احزابی که در انتخابات شرکت کرده‌اند و پیروز شده‌اند معرفی شوند و احزاب با سیاست‌های خودشان بیایند. در این بازه سوم با توجه به خاستگاه فکری - سیاسی من و شما، ما وارد این بحث می‌شویم که سیاست‌های راست میانه چه باید باشد. ولی در بازه اول و دوم، مباحث، برخاسته از رویکردهای ایدئولوژیک نیست؛ به ویژه در بازه اول که دوره بقاست.

از همین بازه‌ی نخست آغاز می‌کنیم؛ به نظر شما وقتی جمهوری اسلامی ساقط می‌شود در آن بازه سه ماهه، چهار ماهه یا شش ماهه اول، برای اینکه نظم جدید بقا داشته باشد و به حدی از تثبیت اولیه برسد چه باید بکند و چه کارهایی مهم‌تر است؟

محمدرضا جهان‌پرور: اصل اول این است که در کوتاه مدت آسیب نرسانیم. سه شرط هم در کنار این اصل اول است که ما باید به آن فکر کنیم. مسئله نخست در دوره بی‌ثباتی اقتصادی مسئله ادامه پرداخت‌ها برای کسانی است که کار می‌کنند. باید بتوانید سیستم پرداخت حقوق را زنده نگه دارید، تا ادارات دولتی بچرخند و حقوق کسانی که خدمات اساسی ایفا می‌کنند - مانند بیمارستان‌ها، یا نیروهایی مانند ارتش که مسئول برقراری امنیت هستند - پرداخت شود. مسأله دوم این است که در دوره بی‌ثباتی اقتصادی خطر بی‌ثباتی سیستم بانکی را دارید. این باید در نظر گرفته شود و اعتمادسازی انجام شود تا خطر هجوم بانکی[1] پیش نیاید. اگر این انجام نگیرد، سیستم بانکی به صورت زنجیره‌ای ورشکست می‌شود. مسأله سوم این است که بتوانید پرداخت‌های خارجی کشور را ادامه دهید تا اعتبار خارجی دولت موقت حفظ شود.

در این شرایط یک سری سیاست‌ها را هم باید اعمال کنید. اولین قسمت این است که بتوانید سیستم بانکی و پرداختی را زنده نگه دارید و قسمت بعدی هم این است که بتوانید دسترسی به ذخایر خارجی دولت را برقرار کنید. منابع مالی برای این دوره انتقالی را هم بایستی جمع و جور کنید؛ یا از منابع خارجی و یا از منابع داخلی.

البته ممکن است کسی بگوید که سه یا چهار ماه آنقدر اهمیتی ندارد. نه! مسأله اعتبارسازی و سیگنالی که دولت موقت می‌فرستد مهم است. به واسطه این اعتبارسازی این پیام فرستاده می‌شود که انقلاب جدی و سر جای خود است و توانسته اداره‌ی حکومت را در دست بگیرد. این در آغاز خیلی مهم است. از این نظر من فکر می‌کنم، این دوره یک دوره بسیار حیاتی خواهد بود، هم برای دولت موقت و هم برای دولت‌های بعدی، تا آن سیگنال توانایی و کاربلدی را بتوانند هم به داخل بدهند، که ما می‌دانیم چه می‌کنیم، و هم به خارج که ما قابل اعتماد هستیم.

قاسمی‌نژاد: یک نکته مهم که همین ابتدای بحث باید روی آن تاکید کرد این است که بخش زیادی از مشکلات اقتصادی ایران، سیاسی است. یعنی اگر همه متغیرها را یکسان بگیریم، به قول فرنگی‌ها در یک شرایط ceteris paribus، به محض اینکه این سیاست‌ها در حوزه سیاست را تغییر دهید شاهد یک بهبود اقتصادی خواهیم بود.

قاسمی‌نژاد: جمهوری اسلامی یکی از فاسدترین حکومت‌هاست. اگر دو مشخصه انتخابات آزاد و مطبوعات آزاد را در کشور داشته باشید مشکل کارآمدی و فساد اگرچه کاملا حل نمی‌شود، اما بخش مهمی از آن حل می‌شود، و از بار فساد در کشور بسیار کاسته می‌شود؛ زیرا در جایی که انتخابات آزاد باشد، مردم گروههای ناکارآمد را می‌توانند کنار بگذارند. در جایی هم که مطبوعات آزاد باشد فساد اینقدر زیاد رشد نمی‌کند.

جهان‌پرور: من با حرف شما موافقم اما باید یک چیز را اضافه کنم. به صورت قطع و یقین مقدار زیادی از مشکلات اقتصادی ایران سیاسی است. اما در عین حال در دوره انتقالی، سیگنالی که دولت موقت می‌دهد که چقدر می‌توانیم کار انجام دهیم در ایستایی اقتصاد ایران تاثیر خواهد داشت.

قاسمی‌نژاد: بله همانطور که گفتم این بهبود وقتی است که همه متغیرهای دیگر یکسان باشد. طبیعتاً همه متغیرها یکسان نخواهد بود خصوصا در بحث امنیت که به هر حال سقوط نظم مستقر یک بحران امنیتی درست می‌کند ولی به هر حال ما در علوم اجتماعی چاره‌ای جز بحث به این روش نداریم.

من چند مثال از سیاست‌های غیراقتصادی که اثرات اقتصادی دارند را ذکر کنم؛ یکی همین بحث سیاست‌های هسته‌ای. الان نزدیک دو دهه است که مسئله هسته‌ای کل اقتصاد ایران را تحت تاثیر قرار داده است. دو دوره‌ی بزرگ تحریم، که ما الان در دومی هستیم، بر اقتصاد ایران سایه افکنده. این تحریم فقط تجارت را تحت تاثیر قرار نمی‌دهد. در نسبت با سرمایه‌گذاری، سایکل تجارت خیلی کوتاه مدت تر است. این تحریم کل سرمایه‌گذاری خارجی را تحت تاثیر قرار داده است. یک بخش زیادی از سرمایه‌گذاری داخلی که غیردولتی است، و افق طولانی‌مدت‌تری دارد، را تحت تاثیر قرار داده است. این‌ها را شما در داده‌ها هم به عیان می‌توانید ببینید. به گمان من اگر جمهوری‌اسلامی برود و یک دولت نیمه معقول هم سر کار باشد، این مسأله را می‌شود تا حد زیادی حل کرد، و خب بر این اساس آن مشکلات اقتصادی هم بلافاصله تا حدی حل می‌شود و برخی اثرات آن را به سرعت خواهید دید .

مشکل دیگر بحث تروریسم است. الان چهار دهه است که ایران قرارگاه مرکزی تروریسم اسلامی است. این تروریسم از چند کانال اقتصاد ایران را تحت تاثیر قرار داده است. یکی این پولی که مستقیم به گروه‌های تروریستی فرستاده می‌شود.

حالا بسته به سال‌های مختلف بین چند صد میلیون دلار تا چند میلیارد دلار پول خارج شد و می‌شود. حالا این فقط میزان ارز خارجی است. کمک‌های دیگر هم است؛ مثلا پولی که هزینه تعلیم این‌ها در درون کشور می‌شود، یا کمک‌های غیرنقدی و از این قبیل. مسئله دیگر هم این است که شما مقدار زیادی تحریم دارید که اساساً مرتبط با همین تروریسم است، که اگر قرارگاه مرکزی تروریسم نباشید این‌ها هم دیگر نیست. مسأله دیگر هم این است که شما به علت همین تروریسم در ارتباطات معقول اقتصادی با جامعه جهانی و همسایگان دچار مشکل هستید.

مشکل بعدی هم که کاملاً سیاسی است، بحث تحریم های موشکی است. در شرایطی که جمهوری اسلامی نباشد اساسا این تحریم موشکی هم معنایی ندارد. اما الان مسأله این است که ایران می‌خواهد موشک بسازد تا اسرائیل را از بین ببرد. برنامه موشکی متصل است به برنامه نظامی هسته‌ای جمهوری اسلامی. اگر جهان مطمئن باشد که شما نمی‌خواهید با ساخت بمب اتم اسرائیل را از صحنه روزگار محو کنید، و اگر سیاست منطقه‌ای تهاجمی نداشته باشید جهان کاری به برنامه موشکی شما ندارد. کشورهای زیادی هستند که برنامه موشکی دارند.

یک بحث دیگر هم این سیاست‌های منطقه‌ای تهاجمی درباره اسرائیل و عربستان است؛ سیاست‌هایی که هزینه‌های زیادی برای ریسک تجارت و سرمایه‌گذاری با ایران درست کرده‌اند.

نکته‌ی بعدی هم بحث نوع ارتباط با ایالات متحده است که ابرقدرت جهان است، قلب دنیای مالی است، و حضور گسترده در منطقه خاورمیانه دارد. شما اگر این مشکل را حل کنید، کمک زیادی به اقتصاد می‌کند. آمریکا تحریم‌های اولیه روی ایران دارد؛ یعنی حتی اگر تحریم‌های ثانویه را هم در نظر نگیرید، ایران تا حد زیادی نمی‌تواند با سیستم مالی و اقتصادی ایالات متحده ارتباط داشته باشد.

بحث دیگر بحث FATF است که به علت نوع رفتار جمهوری اسلامی در قبال آن، ایران در سیستم مالی جهانی تا حد زیادی منزوی شده است. دلیلش هم روشن است، به شما گفته می‌شود برای حمایت از تروریسم پولشویی نکن اما جمهوری اسلامی خیلی صریح می‌گوید که این را قبول نمی‌کند چون باید از گروه‌های به اصطلاح مقاومت حمایت کند.

جمهوری اسلامی یکی از فاسدترین حکومت‌هاست. اگر دو مشخصه انتخابات آزاد و مطبوعات آزاد را در کشور داشته باشید مشکل کارآمدی و فساد اگرچه کاملا حل نمی‌شود، اما بخش مهمی از آن حل می‌شود، و از بار فساد در کشور بسیار کاسته می‌شود؛ زیرا در جایی که انتخابات آزاد باشد، مردم گروههای ناکارآمد را می‌توانند کنار بگذارند. در جایی هم که مطبوعات آزاد باشد فساد اینقدر زیاد رشد نمی‌کند.

نکته‌ای دیگر را هم بگویم؛ به علت حضور جمهوری اسلامی در کشور، حدود پنج تا شش میلیون ایرانی خارج از کشور وجود دارد. عمده این افراد تحصیل کرده هستند. اینها به صورت جمعی سرمایه زیاد و تخصص بالایی دارند، که می‌توانند در اختیار کشور قرار دهند. یک دایره کوچکتری هم هستند که در رده‌های بالای تجارت یا دولت‌ها یا بخش‌های غیردولتی هستند. این‌ها به شخصه امکانات و تخصص زیادی دارند و همچنین شبکه‌ی گسترده‌ای دارند که می‌توانند در اختیار کشور قرار دهند. یک دایره بسیار کوچکتری هم ایرانی‌تبارهایی هستند که در سطح جهانی حقیقتا برجسته هستند. در آکادمی، حکومت و اقتصاد در رده‌های خیلی بالایی هستند و می‌توانند کمک زیادی کنند. هیچ کدام از این افراد در این شرایطی که جمهوری‌اسلامی ایجاد کرده نمی‌توانند ارتباط خاصی با ایران برقرار کنند. برای اینکه جمهوری اسلامی این‌ها را به چشم یک گروگان می‌بینند. از طرف دیگر جمهوری‌اسلامی در جهان حکومتی است که

دست به اعمال تروریستی می‌زند، به صورت گسترده ناقض حقوق بشر است، و حکومتی ضدیهودی است. یعنی ارتباط با آن بدنامی دارد. البته عده‌ای هم هستند که برای این حکومت لابی می‌کنند یا با این حکومت رابطه دارند؛ اما اینها واقعا یک اقلیت بسیار کوچکی هستند از این چند میلیون ایرانی. اگر جمهوری اسلامی نباشد ارتباطات ایرانی‌های خارج از کشور هم می‌تواند کمک بزرگی به اقتصاد کشور کند.

خلاصه سخن اینکه اگر جمهوری اسلامی نباشد اما بقیه متغیرها یکسان بمانند وضع اقتصاد کشور به صرف نبودن جمهوری اسلامی هم خیلی بهتر می‌شود. البته یک شرط بزرگ دارد و آن هم این است که بقیه متغیرها یکسان باشد که مهم‌ترین متغیر امنیت است. اگر امنیت نباشد بهبودی در کار نخواهد بود. برای همین است که اینقدر امثال من بر دولت مقتدر در عین تاکید بر ضرورت دموکراسی و آزادی‌های حداکثری تاکید می‌کنیم.

قاسمی‌نژاد: اگر جمهوری اسلامی نباشد اما بقیه متغیرها یکسان بمانند وضع اقتصاد کشور به صرف نبودن جمهوری اسلامی هم خیلی بهتر می‌شود. البته یک شرط بزرگ دارد و آن هم این است که بقیه متغیرها یکسان باشد که مهم‌ترین متغیر امنیت است. اگر امنیت نباشد بهبودی در کار نخواهد بود. برای همین است که اینقدر امثال من بر دولت مقتدر در عین تاکید بر ضرورت دموکراسی و آزادی‌های حداکثری تاکید می‌کنیم.

من وقتی درباره تدبیر اقتصاد در بازه نخست ، یعنی بازه‌ی حداکثر شش ماهه، صحبت می‌کنم یک پیش‌فرض‌هایی دارم. پیش‌فرض اولم این است که در فرایند سرنگون‌سازی جمهوری اسلامی، اپوزیسیون یک شورایی شکل داده، یعنی در طی این زمان یک شورایی شکل گرفته به اسم شورای انقلاب یا شورای هماهنگی، و این شورا تا حد زیادی جامعه را نمایندگی می‌کند، و مشروعیت دارد. از دل این شورا یک دولت موقت می‌تواند بیرون بیاید که به سرعت کار را در دست بگیرد.

پیش‌فرض دوم من این است که این دولت موقت یک سیاست خارجی معقولی را دنبال می‌کند. یعنی اگر سیاست خارجی نامعقولی را بخواهد دنبال کند و به طور مثال دولت موقت، یک دولت فاشیستی یا کمونیست باشد یا اساسا دولتی باشد که به دنبال تجزیه ایران است یا اساسا یک دولت اسلامگرای دیگر باشد و بخواهد سیاست‌های عجیب و غریبی دنبال کند، صورت مسئله به طور کلی تغییر خواهد کرد. ولی من پیش‌فرض می‌گیرم دولت موقت یک سیاست خارجی معقولی را دنبال می‌کند، دنبال رفع تنش است و ما را دچار جنگ خارجی نمی‌کند.

پیش‌فرض سوم نیز این است که ما در داخل کشور جنگ داخلی نداشته باشیم. شاید همه جا از همان لحظه اول تحت کنترل کامل دولت موقت نباشد؛ اما اینگونه نیز نباشد که مثلا پنج تا دولت در ایران وجود داشته باشد!

پیش‌فرض چهارم هم این است که این دولت موقت، دقیقا به این دلیل که شمولیت سیاسی دارد، و گروه‌های سیاسی مختلف را نمایندگی می‌کند خیلی کارآمد و چابک نیست. به این علت که گروه‌های سیاسی مختلف با دیدگاه‌ها و منافع گاه متضاد آنجا باید نظر بدهند و به توافق برسند. این کار را کند می‌کند و این دولت در تصمیم‌گیری‌ها قاطع نمی‌تواند باشد.

با این تصورات و پیش فرض‌ها یکی از الزامات این دولت موقت این است که خرابکاری نکند.

یعنی همان که شما گفتید. کارویژه دوم این دولت این است که انتخابات مجلس موسسان و انتخابات مجلس و ریاست جمهوری را هم برگزار کند و کنار برود. کارویژه سوم هم این است که حداقل‌های ثبات سیاسی و اقتصادی و امنیتی را فراهم کند. بر این اساس با نقطه‌نظری که شما درباره مسائل کلیدی بلافاصله پس از سقوط گفتید من هم موافقم؛ یعنی مهم‌ترین قضیه این است که پول پرداختی به کارمندان و نیز واردات کالاهای اساسی را چگونه باید تامین کرد و چه کار باید کرد که تا چند ماه اول چرخ اقتصاد به گونه‌ای بچرخد که اقتصاد دچار فروپاشی نشود. به عبارت دیگر چه باید کرد که مانع از فروپاشی کل اقتصاد شویم. یک نکته مهم دیگر هم این است که بتوانیم بخشی از تحریم ها را به سرعت تعلیق کنیم.

جهان‌پرور: اتفاقا آن خیلی کار سختی نیست. یعنی اگر شما یک دولت فراگیر به نسبت معقول داشته باشید، همانطور که به درستی گفتید سیاست خارجی تنش‌زا هم نباید داشته باشد. پیش‌فرض من در آغاز صحبتم، این است که شما یک دولت موقت معقول دارید و این دولت مسأله‌اش این است که تعامل را با کشورهای همسایه در جهان خارج به سرعت نرمال کند. یک زمانی بین چند روز تا چند هفته طول می‌کشد که این سیگنال‌ها را بفرستید. برای اینکه این دولت به سرعت بتواند حداقلی از امنیت را در کشور برقرار کند، باید پرداخت‌ها را انجام دهد و سیستم بانکی را امن نگاه دارد.

با صحبت‌های شما من کاملا موافق هستم. یعنی بایستی با کشورهای اروپایی و ایالات متحده به توافق برسید برای تعلیق تحریم‌ها و دسترسی دولت موقت به سپرده‌های ایران در خارج از کشور. یعنی همان چیزی که الان جمهوری‌اسلامی به آن دسترسی ندارد. قسمت دوم بحث این است که به محض اینکه این تعلیق‌ها در مورد دسترسی دولت موقت به منابع خارجی برداشته شود، می‌توانید با نهادهای جهانی هم گفتگو داشته باشید.

قاسمی‌نژاد: نکته ای را راجع به تعلیق‌ها بگویم چون دیدم خیلی از عراق مثال می‌آورند و از این حرف‌ها می‌زنند که در آنجا تحریم‌ها لغو نشدند و لغو نمی‌شوند. ببینید این تحریم‌های ایالت متحده دو حالت دارد. یعنی اساسا تمام این تحریم ها دو صورت دارد. یکی قانونی است که کنگره وضع کرده، و دیگری هم دستورهای اجرایی هستند که رییس‌جمهور وضع کرده. این دومی را هر زمان که رییس‌جمهور اراده کند می‌تواند لغو کند. قانون کنگره را هم اگرچه رییس‌جمهور نمی‌تواند لغو کند اما می‌تواند تعلیق کند.

لغو قوانین کاری پیچیده و طولانی است و ربطی هم به توطئه کشوری علیه کشور دیگر ندارد. اساسا سازوکار کنگره آمریکا طوری است - و تا حد زیادی هم از آغاز اینگونه طراحی شده - که کارها آنجا طول می‌کشد و معمولا یک فرآیند طولانی دارد. اما نکته این است که تعلیق این تحریم‌هایی که ریشه در قوانین کنگره دارند کاملا شدنی است چون بسته به رییس‌جمهور است و آن چیزی هم که در چند ماه اول اهمیت دارد، تعلیق این تحریم‌ها است. این تعلیق‌ها مهم هستند چون اقتصاد ایران را به غرب متصل خواهند کرد.

یک نکته دیگر که باید در نظر گرفت این است که بخش زیادی از این پول‌ها در چین است. اساسا اکنون چین شریک اصلی تجاری و سرمایه‌گذاری ایران است. نکته این است که این دولت موقت نباید به این سمت برود که ما روابط را فقط با غرب بهبود دهیم. بلکه سر یک حداقل‌هایی هم باید با چین و روسیه - که همسایه ما است - بتواند به تفاهم برسد تا آنها عزم نکنند که این دولت را به زمین بزنند. به گمان من با چین راحت‌تر است. چون سیاست چین حداقل در منطقه خاورمیانه سیاست تهاجمی نبوده است و تلاش می‌کند با همه بتواند رابطه

داشته باشد. با روسیه اما بسیار دشوارتر است. وقتی صحبت از این می‌کردم که با جایی درگیر جنگ نباشیم، شامل این هم می‌شود که بالاخره باید جوری رفتار کنیم که روسیه با ما وارد درگیری نظامی یا سیاسی-اطلاعاتی نشود. نه اینکه بخواهیم باجی بدهیم اما رفتارهای معقول و مبتنی بر حسن همجواری داشته باشیم و دنبال صدور انقلاب به این سو و آن سو نباشیم.

جهان‌پرور: من هم موافقم و فکر می‌کنم که توافق با چین و دسترسی دولت موقت به دارایی‌های ایران در چین آن‌قدر مشکل نباشد، به شرط اینکه بتوانید این پیام را به دولت و حزب کمونیست چین بفرستید که روابط تجاری و سیاسی ایران در حدی که است و بلکه شاید حتی بهتر، ادامه پیدا خواهد کرد. زیرا اگر اقتصاد ایران رشد کند، حجم تجارت با چین گسترده‌تر هم می‌شود. اگر اقتصاد ایران روی غلتک رشد بیفتد، به سرعت، بزرگتر از اینی که الان است خواهد شد. نزدیک ۲۰ سال است که اقتصاد ایران درجا زده است، و برای اینکه تبدیل به یک اقتصاد درحال رشد شود، باید مقدار زیادی کالاهای مصرفی و سرمایه‌ای جذب کند. الان هم منبع اصلی کالاهای سرمایه‌ای و مصرفی جمهوری خلق چین است و بحثی هم در آن نیست. چین الان شریک تجاری اول نزدیک به ۸۰ درصد کشورهای دنیا است. شما به طور طبیعی مجبورید با چین رابطه گسترده‌ای داشته باشید، چون کالای مصرفی تولید می‌کند و بزرگترین کارخانه دنیا است.

جهان‌پرور: اگر شما یک دولت فراگیر به نسبت معقول داشته باشید، همانطور که به درستی گفتید سیاست خارجی تنش‌زا هم نباید داشته باشد. پیش‌فرض من این است که شما یک دولت موقت معقول دارید و این دولت مسأله‌اش این است که تعامل را با کشورهای همسایه در جهان خارج به سرعت نرمال کند... برای اینکه این دولت به سرعت بتواند حداقلی از امنیت را در کشور برقرار کند، باید پرداخت‌ها را انجام دهد و سیستم بانکی را امن نگاه دارد.

این وضعیت در مورد عربستان سعودی، ترکیه، کویت و عراق هم صادق است. فقط مسأله، اندازه تجارتی است که با آغاز رشد اقتصادی در ایران گسترده‌تر هم می‌شود. اگر ایران سیاست ضد چینی اتخاذ نکند، بعید می‌دانم که مشکل خاصی وجود داشته باشد. در پرانتز بگویم که سیاست دولت چین معمولا همکاری با دولت حاکم در هر کشوری است و به مسائل سیاسی داخل کشورها اهمیت زیادی نمی‌دهند. از این نظر، با چین راحت تر می‌توان رابطه داشت.

مسأله روسیه مقداری متفاوت است، همانطور که اشاره کردید در جنگ با اوکراین، ایران شریک روسیه است. در این فاصله اتفاقات زیادی می‌تواند بیفتد. اما یک حداقل گفتگویی با روسیه باید انجام شود. تاثیر روسیه در داد و ستدهای مالی و تجاری جهان از چین خیلی خیلی کوچک تر است. توانایی وتوی تصمیمات اقتصادی در نهادهای بین‌المللی را هم ندارد. مثلا پس از اینکه تحریم های اتحادیه اروپا یا آمریکا علیه ایران تعلیق شوند، شما می‌توانید برای مقداری از مخارج‌تان از حقوق ایران در صندوق بین‌المللی پول استفاده کنید؛ در حال حاضر نمی‌توانید، چون ایالات متحده می‌تواند این دسترسی را خیلی محدود کند. چین نیز می‌تواند تا حدی دسترسی ایران را محدود کند، به خاطر اندازه بزرگی که در اقتصاد جهانی دارد. اما برای روسیه خیلی سخت خواهد بود که بتواند این را در صندوق بین‌المللی پول لغو کند. اگرچه روسیه فکر می‌کند که سرمایه‌گذاری و یا کمک به ایران در آن مقطع

قابل قبول نیست اما توانایی بالایی برای اعمال نظر خود ندارد. کما این که بارها سعی کرده‌اند ولی نتوانسته‌اند این را در مورد کشورهایی مانند گرجستان یا اوکراین یا پیش‌تر، مانند لهستان یا چک انجام دهند.

قاسمی‌نژاد: من فکر می‌کنم اتفاقی که با چین می‌افتد، با توجه به رفتاری که چین با جمهوری اسلامی داشته است، این است که تا زمانیکه جامعه جهانی، مشروعیت دولت جدید را به رسمیت بشناسد، این‌ها پول ایران در چین را بلوکه می‌کنند. پس از اینکه دولت جدید به رسمیت شناخته شد و تا زمانی که تثبیت شود و بتواند حق خود را بگیرد چین همان کاری را خواهد کرد که با جمهوری اسلامی بعد از برجام کردند که خیلی هم صدای جمهوری اسلامی درآمد. چینی‌ها پول را نگه داشته بودند و به جمهوری اسلامی می‌گفتند که بیا کالاهای چینی بخر!

طبیعتا چند ماه اول و اساسا طی یکی دو سال نخست، رابطه از نظر مذاکرات تجاری با چین رابطه دشواری خواهد بود و مذاکرات سخت و فشرده‌ای در جریان خواهد بود. اما فکر می‌کنم، در ادامه که دولت به صورت کامل تثبیت شود، بتوان مشکلات را کم و بیش حل کرد.

اگر بخواهم لیست کنم، یکی تعلیق تحریم‌ها و تضمین تداوم صادرات نفت و پتروشیمی است، که بخش عمده صادرات ما است. یکی دیگر دسترسی به ذخایر ارزی است. دو نکته‌ی دیگر هم اضافه می‌کنم؛ یکی کنترل سرمایه برای تثبیت بازار ارز و دیگر اینکه بایستی مانع خروج شدید سرمایه طی چند ماه نخست شد.

جهان‌پرور: اجازه دهید من هم مواردی اضافه کنم. مسأله تعلیق تحریم دیگر کالاهای ایرانی مانند صنایع فلزی، یا مواد اولیه که ایران می‌فروشد، هم مسأله است. مسأله بعدی رفع تحریم سیستم بانکی ایران است. دسترسی سیستم بانکی ایران به سیستم پرداخت‌های جهانی خیلی از مشکلات امروز ایران را می‌تواند در کوتاه مدت حل کند. در بلند مدت، دسترسی و وصل شدن مجدد سیستم بانکی ایران به سیستم جهانی موجب یک شوک اقتصادی مثبت و مهم برای بازرگانان و تولیدکنندگان ایرانی می‌شود.

درباره تثبیت صحبت کردید؛ در دوره‌ای که می‌خواهیم اقتصاد، دوره‌ی گذار از دولت جمهوری اسلامی به دولت بعدی را طی کند، یک خطری که وجود دارد و شما بایستی آن را کنترل کنید این است که بتوانید سرعت فرار سرمایه از داخل کشور را کند کنید. راه‌حل‌هایی برای جلوگیری از آن است؛ یکی اینکه نرخ ارز را تثبیت کنید. این کاری است که جمهوری اسلامی سال‌ها کرده و موفق هم نبوده است. یکی دیگر این است که نرخ بهره را به سرعت و به اندازه‌ی خیلی زیاد بالا ببرید. این موجب یک شوک منفی به اقتصادی می‌شود که ثبات ندارد و خب این هم مطلوب نیست. کار بعدی که می‌توانید بکنید این است که تا زمانی که ثبات برقرار شود اندازه‌ی خروج سرمایه از کشور محدود باشد، و قانون وضع کنید که باید به تایید دولت برسد. فکر می‌کنم تمام کسانی که در ایران زندگی می‌کنند، موافق باشند که مثلا کسانی که جنایتکار هستند و مشکل قضایی در آینده خواهند داشت، نتوانند به راحتی تمام دارایی‌هایشان را نقد و از کشور خارج کنند. چون این‌ها نیاز به حسابرسی دارند، و شاید لازم باشد غرامتی بپردازند. توجیه این مسئله برای جامعه ایرانی از سوی دولت موقت سخت نیست به شرط اینکه open ended و درازمدت نباشد. چون ما به جریان سرمایه، چه از داخل به خارج، چه از خارج به داخل نیاز خواهیم داشت.

قاسمی‌نژاد: برای همین بازه زمانی من یک پیشنهادی دارم. ما الان یک سیستم یارانه‌ی نقدی داریم. برای همان چند ماهه اول، به نظرم دولت می‌تواند در واقع بخشی از این یارانه‌ها را به صورت کالا توزیع کند و حداقلی از ثبات

دسترسی به کالاهای اساسی مصرفی را برای بخش‌های محروم‌تر جامعه فراهم کند. نظرت چیست؟

جهان‌پرور: در ایران درصد افرادی که حساب بانکی دارند و از سیستم بانکی استفاده می‌کنند زیاد است. اگر بتوانیم این مشکلاتی که روی اینترنت و سیستم بانکی است را به سرعت حل کنیم اتفاقا پرداخت نقدی یارانه شاید آنقدر سخت نباشد. در شرایط ویژه، اگر هم در نه سراسر کشور، بلکه حداقل در جاهایی که لازم است، به شرط وجود امنیت، امکان پرداخت جنسی یارانه‌ها هم وجود دارد. بعضی از قسمت‌های کشور را داریم که در شرایطی بحرانی هستند. جاهایی است که شما باید دارو، بهداشت، مواد غذایی و آب برای مردم فراهم کنید. پرداخت نقدی یارانه شاید در این موارد خیلی کمک نکند. در این شرایط باید تلاش کنید با سرعت - چه با کمک نیروهای نظامی چه با کمک سیستم شیروخورشید - این کمک‌ها را به موقع به کسانی که نیاز دارند برسانید. شما نظرت این بود که این برای تمام کشور انجام شود یا نه به صورت موردی در جاهایی که لازم باشد؟

قاسمی‌نژاد: تصورم این است که پس از سقوط جمهوری‌اسلامی، به صورت کوتاه مدت سیستم واردات و صادرات مختل شود، و شاید تامین یارانه کالایی برای یک مدت کوتاهی بتواند مانع از این شود که درآن چند ماهه اول شاهد انفجار بزرگ تورمی باشیم که بخش‌های محروم جامعه را تحت فشار شدید خواهد گذاشت.

جهان‌پرور: در شهرهای بزرگ راحت‌تر است. چون تمام سیستم حمل‌ونقل وابسته به شهرهای بزرگ است. نگرانی بیشتر در مورد مناطق مرزی یا دوردست‌تر است که دسترسی به آنها سخت‌تر است، به ویژه اگر امنیت آن مناطق هم مخدوش شده باشد. درواقع نگرانی من بیشتر برای مناطق روستایی، عشایری یا مرزی است.

> جهان‌پرور: اگر اقتصاد ایران روی غلتک رشد بیفتد، به سرعت، بزرگتر از اینی که الان است خواهد شد. نزدیک ۲۰ سال است که اقتصاد ایران درجا زده است، و برای اینکه تبدیل به یک اقتصاد درحال رشد شود، باید مقدار زیادی کالاهای مصرفی و سرمایه‌ای جذب کند. الان هم منبع اصلی کالاهای سرمایه‌ای و مصرفی جمهوری خلق چین است و بحثی هم در آن نیست. چین الان شریک تجاری اول نزدیک به ۸۰ درصد کشورهای دنیا است. شما به طور طبیعی مجبورید با چین رابطه گسترده‌ای داشته باشید.

قاسمی‌نژاد: فکر می‌کنم نکته مهمی که درباره این دوره اضطرار باقی مانده، تثبیت سیستم بانکی در همان سه-چهار ماهه اول است؛ برای اینکه ما شاهد سقوط نظام بانکی نباشیم. خصوصا که بخش‌های بزرگی از سیستم بانکی کنونی اساسا ورشکسته است و این ورشکستگی که الان پنهان نگه داشته می‌شود با یک شوک خارجی مثل انقلاب به سطح خواهد آمد به ویژه که سیستم بانکی کنونی فاقد بیمه سپرده تضمین شده توسط دولت است.

جهان‌پرور: مسئله‌ی خیلی مهمی است، زیرا تعداد زیادی از مردم در سیستم بانکی سپرده دارند. سیستم بانکی جمهوری اسلامی ورشکسته است؛ یعنی بانک‌ها طلب‌هایی دارند که قابل وصول نیستند. در نتیجه وضعیت بانک طوری است که اگر هجوم بانکی یا bank run داشته باشید این سیستم بانکی را به سرعت را زمین می‌زند.

قاسمی‌نژاد: یک نکته راجع به قابل وصول نبودن

این طلب‌ها بگوییم. بخش اعظم این طلب‌هایی که قابل وصول نیستند در دست همان کسانی است که در آن وضعیت یا دنبال این هستند که پول ها را بردارند و در بروند، یا در زمان پیروزی انقلاب اصلا در رفته‌اند.

جهان‌پرور: و مقداری هم به صورت مشخص در دست نهاد سپاه پاسداران است که بانک‌ها نمی‌توانند از آن‌ها پول خود را پس بگیرند. یک سیستم اقتصادی موازی وابسته به رهبری جمهوری‌اسلامی و نهادهای جمهوری اسلامی وجود دارد که بانک ها یا اشخاص عادی (بخش خصوصی ایران) نمی‌توانند آنان را به دادگاه بکشانند.

قاسمی‌نژاد: سه دسته بدهکار بزرگ داریم؛ یکی خود دولت است، یکی همین دولت موازی است که شامل سپاه، پلیس، نهادهای وابسته به رهبری، و بنیادهای اقتصادی‌شان است. یک سری هم آدم‌های به ظاهر متعلق به بخش خصوصی‌اند که تهشان به جایی وصل است و هر کدام‌شان کاردار یکی از این بزرگان هستند. کارشان هم این است که مقادیر عظیمی وام می‌گیرند و هیچ وقت هم پول‌ها را پس نمی‌دهند.

جهان پرور: برای اینکه توضیح بیشتری دهم که چرا چنین وضعیتی وجود دارد بایستی بگویم چون نرخ بهره در ایران از نرخ تورم کمتر است. مثلا اگر وامی بگیرید هم پول را می‌گیرید و هم سوبسید و یارانه بزرگ مالی را؛ چون ارزش بهره‌ای که پرداخت می‌کنید در انتهای سال از ابتدای سال کمتر است و در نتیجه هیچ دلیلی وجود ندارد که اینها این پول‌ها را تمام و کمال پس بدهند. پس در حالت عادی بانک‌ها نمی‌توانند این پول‌ها را پس بگیرند.

قاسمی‌نژاد: جمهوری‌اسلامی که ساقط شود، وام‌های این‌ها که همین الان هم غیر قابل وصول هستند ولی حالا این‌ها را زیرسیبیلی رد می‌کنند و مدام تمدید می‌شوند، در آن شرایط دیگر شدنی است و خب طبیعتا بانک‌ها باید این‌ها را به عنوان پول از دست رفته و غیرقابل وصول در حساب‌هایشان منظور کنند و این به صورت اتوماتیک در نبود دخالت دولت و بانک مرکزی برای نجات این بانک‌ها آنها را ورشکست خواهد کرد. در واقع درست که نگاه کنیم خیلی از این بانک‌ها همین الان ورشکست هستند.

جهان پرور: این‌ها سعی می‌کنند دارایی‌هایشان را نقد کنند و بلافاصله از کشور خارج شوند. آنجا زمانی است که باید جلوی این افراد گرفته شود. نمی‌گویم این افراد باید تنبیه شوند. اصلا مسأله این نیست؛ ولی حداقل این است که به صورت قانونی باید بررسی شود که چه کاری کرده‌اند و چه کاری نکرده‌اند. بدهی‌هایشان را پرداخت کنند، و اگر بزهی بوده در برابر دادگاه حاضر شوند، و تا زمانی که جلوی خروج سرمایه گرفته شود مجبورند محدود باشند.

سیستم بانکی را هم باید بتوان سرپا (shore up) نگاه داشت. در این راستا سه وضعیت وجود دارد و سه کار می‌شود انجام داد. یک سری از بانک‌ها وضعیت مالی‌شان طوری است که می‌توانند ادامه دهند و ادامه می‌دهند. یک سری بانک‌هایی هستند که روپا نیستند. کاری که می‌توان انجام داد این است که این بانک‌ها را به سرعت حسابرسی کرد. بدانی که چه مقدار از دارایی هایشان خوب است و چه مقدار باید تزریق سرمایه یعنی recapi-talize شود. با توجه به دسترسی‌هایی که بانک مرکزی - یا نهادی که در آن فاصله باید ساخته شود - با توجه به منابع مالی خود دارند، می‌توانند روند تزریق سرمایه به این بانک‌های نیازمند را انجام دهند؛ یعنی مقداری سرمایه به آنها پرداخت شود که البته باید بعدا آن را برگردانند. یک سری هم بانک‌هایی هستند که با آنها نمی‌شود کاری کرد یعنی کاملا ورشکسته‌اند و دیگر نمی‌توان آن ها را زنده کرد. بهترین کار این است که این بانک‌ها را بردارید، مدیریتشان را در دست بگیرید، اموالشان را جمع کنید، و این‌ها را دوباره‌سازی

(restructure) کنید. اگر یک زمانی خواستید می‌توانید این‌ها را خصوصی کنید ولی خیال‌تان آسوده است که بر پایه درست قرار گرفته‌اند.

در این فاصله کاری که مهم و حیاتی است و باید انجام شود این است که سپرده‌های سپرده‌گذارهای کوچک و مصرف کننده را دولت موقت - با توجه به دسترسی که به نهادهای بین‌المللی دارد - گارانتی کند. یعنی اگر کسی بیست میلیون، سی میلیون یا صد میلیون پول در بانک دارد، حتی اگر بانک ورشکست شود، بداند که آن سپرده از دستش خارج نمی‌شود. مثال ملموس در این زمینه آف دی آی سی ایالات متحده است. یعنی سیاستگذار این سپرده‌ها را گارانتی می‌کند و کسی سپرده‌اش را از دست نمی‌دهد. مهم است که مردم بدانند سپرده‌هایشان محفوظ هستند. شاید نتوان به سرعت نرخ بهره بالای تورم را به ویژه در سه ماه یا چهار ماه اول پرداخت کرد، اما اصل سپرده‌ها باید محفوظ بمانند. اگر برای بانک‌ها مشکلی پیش بیاید، این مشکل را دولت باید حل کند. این مهم است که سیگنالی از امنیت سپرده به سپرده‌گذاران و مصرف‌کنندگان ایرانی داده شود.

قاسمی‌نژاد: یک جای دیگر که دولت موقت در همان شش ماه اول می‌تواند با بحران مواجه شود در بازارهای مالی مثل بازار بورس و اوراق قرضه است که برای آنجا هم باید تمهیدات مشابهی اندیشید که در مواجهه با این شوک خارجی که همین فرایند انقلاب است این‌ها کاملا از هم فرو نپاشند. اینها کارهایی ست که در موقعیت‌های مشابه در مواجهه با این شوک‌های خارجی در جاهای زیادی انجام شده و در ایران هم قابل انجام است.

قاسمی‌نژاد: نهایتا یک جای دیگر که دولت موقت در همان شش ماه اول می‌تواند با بحران مواجه شود در بازارهای مالی مثل بازار بورس و اوراق قرضه است. که برای آنجا هم باید تمهیدات مشابهی اندیشید که در مواجهه با این شوک خارجی که همین فرایند انقلاب است این‌ها کاملا از هم فرو نپاشند. اینها کارهایی ست که در موقعیت‌های مشابه در مواجهه با این شوک‌های خارجی در جاهای زیادی انجام شده و در ایران هم قابل انجام است به شرطی که آن دولت موقت این مسائل را کم و بیش بفهمد و آدم‌هایی در آن باشند که به این مسائل توجه داشته باشند.

خب در این دوره بقا، اگر این سیاست‌ها که گفتیم اجرایی شود، دولت موقت می‌تواند از بحران اولیه عبور کند. البته همچنین با آن پیش‌فرض‌هایی که در حوزه‌های سیاست خارجی و سیاست امنیتی به آن‌ها اشاره کردم، تا حداقل‌های امنیتی بتواند برقرار شود. این سیاست اقتصادی که الان از آن صحبت کردیم، هم به تامین ثبات سیاسی، هم به تامین ثبات امنیتی و هم به تأمین ثبات اقتصادی کمک می‌کند.

در گام بعدی وارد مرحله‌ای می‌شویم که وقت استقرار دولت موقت است برای اینکه کشور را به آستانه ثبات برساند. یعنی زمانی که بتواند انتخابات را برگزار کند. نهایتاً تا ۱۸ ماه یا دو سال پس از سقوط جمهوری اسلامی این به نظر من شدنی است. یعنی زمانی که هم مجلس موسسان را داشته باشی و هم قانون اساسی را تصویب کنی. یک گزینه این است که انتخابات مجلسین (به فرض پادشاهی مشروطه) یا ریاست‌جمهوری را هم خود این دولت موقت انجام دهد. گزینه دیگر هم این است که بعد از اینکه مجلس موسسان تشکیل شد از دل مجلس موسسان که یک مشروعیت دموکراتیکی دارد، آن‌ها خود یک دولت موقت را تشکیل دهند .

حالا این البته بحث دیگری است و در حوزه بحث ما نیست. اصل مسئله این است که در این دوره استقرار کار مهم این دولت موقت برگزاری چندین انتخابات است.

اصل صحبت در این مقطع این است که در حوزه‌ی اقتصاد در این دوره استقرار چه کاری باید کرد؟ فکر می‌کنم یکی این است که همه‌ی سیاست‌هایی را که در بازه بقا تا الان به آن اشاره کردیم، تداوم پیدا کند. یعنی سیاست‌هایی که ثبات را تامین کند؛ البته در سیاست کنترل سرمایه برای تامین ثبات در بازار ارز باید با توجه به تغییر شرایط، سیاست را از کپیتال کنترل یا کنترل سرمایه تغییر داد به سمت تامین ثبات در بازار ارز از راه‌های دیگر. به طور کلی در این دوره برای پیشبرد سیاست‌های کنترل تورم و تثبیت نرخ ارز کم کم باید رفت به سمت اینکه با سیاست نرخ بهره بتوان وضعیت را کنترل کرد. چون سیاست کنترل سرمایه خودش اقتصاد را تا حد زیادی در یک حالت رکود و خمودی می‌گذارد.

جهان‌پرور: مسأله‌ی مهم این است که از یک سال که گذشت، دولت موقت یا مجلس موسسان در آن دوره بودجه کشور را تصویب کند. اینکه این بودجه چطور بسته یا تصویب می‌شود، و منابع مالی آن چیست در آن مقطع مهم می‌شود. امیدوارم زمانیکه مجلس موسسان درباره مسائل اقتصادی ایران بحث می‌کند، سیاست عجیب جمهوری‌اسلامی (که از قانون اساسی جمهوری‌اسلامی آغاز و تا الان اعمال شده) - که در اقتصاد آزمایشگاه راه انداخته - را کنار بگذارد. جمهوری اسلامی فهرست صنایع و بخش‌هایی که باید دولتی باشند را در قانون اساسی گنجانده بود و سال‌ها طول کشید که توانستند این را تعدیل کنند. من اقتصاددان هستم. کاری که من می‌توانم کنم این است که بگویم دانسته‌های تثبیت شده و آزمایش شده که علم اقتصاد قبول کرده چه چیزهایی هستند.

قاسمی‌نژاد: بگذارید این بخش قانون اساسی را در بحثی دیگر قرار دهیم، چون بخشی است که گرایش‌های سیاسی بسیار در آن دخیل است.

دکتر جهان پرور: قبول دارم که گروه‌های سیاسی در جزئیات در مورد اندازه نقش دولت و اندازه بخش خصوصی بخواهند صحبت کنند و اختلاف سلیقه وجود داشته باشد ولی این اختلاف سلیقه‌ها و گوناگونی نظرات نباید به معنای دشمنی با دستاوردها و یافته‌های علم اقتصاد باشد. چنین رویکردی را مجبوریم کنار بگذاریم.

مسأله این است که می‌خواهید بودجه‌ی اول کشور را ببندید. یک سری از این خاصه‌خرجی‌هایی که به آن اشاره کردید که سالانه خرج سازمان‌های تروریستی در خارج از ایران می‌شود، باید کنار گذاشته شود و دولت موقت باید بتواند بلافاصله این‌ها را جمع کند. مقدار زیادی هم ربط پیدا می‌کند به آن چیزی که من به آن می‌گویم دولت رفاه برای وابستگان به حکومت جمهوری‌اسلامی، و هم‌اکنون از بودجه جمهوری اسلامی به آن اختصاص داده می‌شود و اندازه‌اش کوچک نیست. سالانه میلیاردها دلار صرف بر پا نگه داشتن نهادهایی می‌شود که تولید یا نقش خاصی در اقتصاد ندارند ولی ابزار تبلیغات و پروپاگاندای جمهوری اسلامی هستند.

قاسمی‌نژاد: اگر بخواهم این را خلاصه کنم در واقع یک کاری که دولت موقت در دوره تثبیت باید انجام دهد این است که باید تلاش کند اولین بودجه‌اش را بالانس کند. حالا ممکن است که نتواند کامل این کار را بکند ولی باید به آن سمت برود.

جهان‌پرور: ببینید جهت بودجه را باید در جهتی بگذارند که هدفش رفاه مصرف‌کننده و شهروند ایرانی و نهایتاً رشد اقتصادی باشد. نه اینکه مثلا بخواهد آن سیستمی که مردم طی انقلاب آن را ساقط کرده‌اند را باز نگه دارد.

قاسمی‌نژاد: این دولت موقت چون هیچ مشروعیت قانونی ندارد، و مشروعیت دموکراتیک هم ندارد، نهایت کاری که می‌تواند بکند این باید باشد که خیلی تصمیمات عجیب و غریب نگیرد.

جهان پرور: هزار سال است که مردم دارند بودجه می‌نویسند و کار سختی نیست. مسأله این است همانطور که گفتید کارهای عجیب و غریب نکنند، و به افراد عجیب و غریب و نهادهای عجیب و غریب هم نپردازند.

قاسمی‌نژاد: خطری که در این دوره استقرار در قبال دولت موقت وجود دارد، این است که چون به احتمال فراوان دولت فراگیری است، و گروه‌های مختلفی در آن هستند، هر کدام از بخش‌های آن بخواهند برای طیفی که مدعی نمایندگی آن هستند امتیازات خیلی ویژه بگیرند. این می‌تواند بودجه را به سرعت خیلی بزرگ کند، و پولی هم برای آن نیست و این به سرعت تبدیل می‌شود به یک دولت رانتیریکه رانتی هم که پخش می‌کند بی‌پشتوانه است و این در نتیجه منجر خواهد شد به کسری بودجه بزرگ و دامن زدن به فشار تورمی. بر این اساس گام اول این است که آن نخستین بودجه‌ای که می‌نویسند بودجه‌ای باشد که بالانس و محدود باشد.

راجع به آن بحثی که گفتم که در دوره استقرار، از کنترل سرمایه به سمت کنترل تورم و تثبیت نرخ ارز از طریق نرخ بهره برویم نظرت چیست؟ فکر می کنید شدنی است؟ از نظر من نه تنها شدنی است بلکه اساسا چاره‌ای نداریم.

جهان‌پرور: بخش اول این است که باید بانک مرکزی مستقل باشد. یعنی مبنای بانک مرکزی را آن چیزی بگذارند که تمام بانک‌های مرکزی موفق دنیا انجام می‌دهند.

قاسمی‌نژاد: فرض کنید جمهوری‌اسلامی ساقط شود. تورم هم الان چهل و خرده‌ای درصد است. به نظرت بانک مرکزی اگر بخواهد نرخ تورم را برای همان سال اول هدف گذاری کند روی چه درصدی باید برود؟

جهان‌پرور: با توجه به اینکه دسترسی به منابع خارجی ایران و یک رشد اقتصادی معقول، شدنی است، فکر می‌کنم برای سال اول می‌شود این را نصف کرد. و سال دوم باز آن را نصف کرد، یعنی ظرف دوسال نرخ تورم را می‌شود زیر ۱۰ درصد رساند. البته مشروط به آن پیش‌فرض‌هایی که داشتید؛ یعنی کشور دچار جنگ یا ناامنی گسترده نباشد، و سیستم بانکی و سیستم پرداخت‌ها از هم نپاشد.

جهان‌پرور: با توجه به اینکه دسترسی به منابع خارجی ایران و یک رشد اقتصادی معقول، شدنی است، فکر می‌کنم برای سال اول می‌شود این را نصف کرد. و سال دوم باز آن را نصف کرد، یعنی ظرف دوسال نرخ تورم را می‌شود زیر ۱۰ درصد رساند. البته مشروط به آن پیش‌فرض‌هایی که داشتید؛ یعنی کشور دچار جنگ یا ناامنی گسترده نباشد، و سیستم بانکی و سیستم پرداخت‌ها از هم نپاشد.

تورم دو قسمت دارد؛ یک قسمت این است که پایه‌ی پولی گسترده می‌شود و یک قسمت دیگر این است که چه میزان کالا در حال تولید یا در دسترس است. با بازگشت رشد اقتصادی و بازگشت ایران به سیستم مالی و تجاری جهان، مسأله کمبود دائمی کالا و به اصطلاح انقباض تولید، به مقدار زیادی برطرف می‌شود. آن چیزی که باقی می‌ماند این است که برای پایه پولی چه رخ خواهد داد؛ پایه پولی در ایران رشد می‌کند. چون در ایران دولت کسری بودجه خود را از طریق استقراض از بانک مرکزی یا از سیستم بانکی پر می‌کند اما زمانی که بتوانی بودجه را بالانس کنی و به رشد

برگردی، این خودبخود تورم را کنترل می‌کند. باقی داستان را هم با سیاست پولی می‌توان کنترل کرد.

قاسمی‌نژاد: دو نکته دیگر برای این دوره هم وجود دارد. یکی نهادهایی هستند که ثروت‌های بزرگی دارند، مثل سپاه مثل بنیاد مستضعفان و ستاد اجرایی، که در آن شرایط قاعدتاً این‌ها به شکل قبلی نمی‌توانند باشند و دارایی‌هایشان بایستی در اختیار دولت قرار بگیرد. دولت موقت کاری که باید انجام دهد این است که این‌ها را در یک صندوقی تجمیع کند، و کارهای عجیب و غریبی هم با آن نکند. یعنی در قبال آن مدیریت غیر فعالی داشته باشد تا زمانیکه دولت منتخب مردم بیاید و آن را در اختیار بگیرد.

جهان‌پرور: کاملا حرف درستی زدید. بنیادها و سپاه دو مسأله دارند. یکی اینکه مدیریت‌شان خارج از دسترس سیستم قضایی کشور است. مسأله دوم هم این است که مالیات نمی‌پردازند. حداقل کاری که دولت موقت می‌تواند انجام دهد، همان‌طور که شما گفتی، اصل شرکت را نگه می‌دارد و می گوید که فعالیت‌شان را ادامه دهند و پرداخت‌هایشان را انجام دهند، و به قول شما کارهای عجیب و غریب هم نکنند، و از نظر امنیتی هم کشور را به آشوب نکشند. یک گذاری باید انجام شود که این شرکت‌ها تبدیل به شرکت‌های عادی شوند که دولت بتواند از آن‌ها مالیات بگیرد.

هدف این است که همه‌ی این‌ها تجمیع شوند. یکی یکی نمی‌توان این‌ها را بررسی کرد، بلکه تمامی‌شان بایستی در یک صندوقی تجمیع شوند. این‌ها را نگه می‌دارید تا زمانیکه مشروعیت حکومت به جایی برسد که بتواند برای‌شان تصمیم بگیرد. در زمان تصمیم‌گیری این شرکت‌ها باید دو مرتبه بنا شوند. این بحثی است برای زمانی آن سوتر. یعنی زمانی که قانون اساسی حکومت جدید را تهیه کرده‌اید. می‌توانند تجمیع شوند و فعالیتشان را ادامه دهند. پرداخت‌هایشان را انجام دهند و کارمندان‌شان هم باشند و شروع به پرداخت مالیات کنند. یعنی بخشی از درآمد دولت موقت را تامین کنند.

قاسمی‌نژاد: کار دیگری که این دولت موقت علیرغم اینکه واجد آن مشروعیت حقوقی و دموکراتیک لازم نیست اما چون مشروعیت انقلابی دارد می‌تواند انجام دهد - و البته از انجام آن هم گریزی ندارد - این است که در دستگاه اداری کشور، یک بازسازی حداقلی انجام دهد. این هم از نظر امنیتی لازم است و هم اینکه برای بالانس بودجه هم واقعا تا حدی نیاز است. یک دستگاه اداری با تعداد زیادی نیرو داریم که بخشی از این دستگاه اداری واقعا کار مفیدی نمی‌کند و اساسا کار مضر می‌کند.

جهان پرور: اینکه بتوان این را ظرف آن یک سال تا هجده ماه انجام داد واقعاً تردید دارم. یعنی اینکه بتوان اندازه دولت را کوچک کرد به نظرم در کوتاه مدت قابل انجام نیست.

قاسمی‌نژاد: یک بخش‌هایی را می‌توان کوچک کرد، مثلا در مدارس معلمانی مثل پرورشی که اساسا احتیاج نیست. این بودجه‌های عظیم برای نهادهای تبلیغاتی فرهنگی اسلامگرا را هم می‌توان حذف کرد. بودجه‌های عظیمی که برای بسیج است هم حذف می‌شوند.

این مسئله فقط هم جنبه اقتصادی ندارد؛ شما افرادی را دارید که به علت باورمندی‌های ایدئولوژیک خود مقید هستند به ایفای نقش در راستای یک ایدئولوژی تروریستی و قاعدتا بر آن هستند که حکومت جدید را سرنگون کنند. یعنی حتی فراتر از بحث اقتصادی، به لحاظ امنیتی هم نیاز دارید یک حداقلی از بازسازی را در آنجا انجام دهید. شما نمی‌توانید اداره نفت کشور را دست کسی دهید که معتقد است این دولت برآمده از انقلاب ملی نامشروع است و جمهوری اسلامی باید برگردد.

جهان‌پرور: مسأله این است که چندین سطح در

سیستم بروکراتیک دارید. بله به صورت کاملاً مشخص در بالاترین سطح این جابجایی بایستی انجام بگیرد. قطعا وزرای جمهوری اسلامی نمی‌توانند به کار خود ادامه دهند. زمانی که حکومت عوض می‌شود، خیلی از وزرا استعفا می‌دهند و بیرون می‌آیند. این‌ها نمی‌توانند ادامه دهند. در سطح دوم و سوم تصمیم‌گیری هم مجبورید بسیاری از آن‌ها را در هر صورت عوض کنید. اما مسأله این است که از سطح مدیریت میانی به پایین چه مقدار می‌توان این جراحی را انجام داد. آن مسأله تهدید امنیتی که گفتید کاملاً درست است و سرجای خود باقی است. بعضی از افرادی که خطر امنیتی برای کشور، یا برای آن سازمان و نهاد مشخص، دارند نهایتاً باید کنار گذاشته شوند.

قاسمی‌نژاد: چون ممکن است خیلی مقایسه کنند با پاکسازی‌های ۵۷ و بگویند که این‌ها هم مانند آن‌ها هستند پس بپریم بغل آخوندها من سه نکته را بگویم.

اول اینکه اینجا صحبت از کسانی است که اساسا کارویژه‌شان در سیستم اداری تخصصی نیست؛ یعنی مثلا طرف کارش خبرچینی است، یا کارش برگزاری نماز جماعت است، یا کارش تضمین تبعیت کارمندان از ایدئولوژی جمهوری اسلامی و یا پرورش اینطور افراد است. خب اینها را نظام جدید می‌خواهد چکار؟

نکته دیگر اینکه زمان شاه این‌طور نبود که شما تعداد عظیمی کارمند در ادارات دولتی و دیگر جاهای مختلف داشته باشید که دلیل بودنشان در آنجا، وابستگی به نهادی شبیه سپاه و بسیج یا آخوند بودن باشد. اصلا چنین نهادی به این شکل در آن دوره وجود نداشت.

نکته سوم هم این است که دستگاه بروکراسی پهلوی یک دستگاه کارآمدی بود، که اقتصادی را تحویل داده بود که ۱۰ سال رشد بالای ۱۰ درصد داشت. دستگاه بروکراسی جمهوری‌اسلامی اسلامی یک اقتصادی را تحویل داده است که ۱۰ سال رشد صفر داشته است به طور متوسط. یعنی اینطور هم نیست که این‌ها کارنامه درخشانی داشته باشند، و بگویی چون تخصص بالایی دارند علی‌رغم عدم تعهد به نظام جدید حتما باید نگاه دارید. یک تعدادی از این‌ها نه تعهدی به نظام جدید خواهند داشت، نه اصلاً تخصصی دارند.

جهان‌پرور: بنیادها و سپاه پاسداران دو مسأله دارند. یکی اینکه مدیریت‌شان خارج از دسترس سیستم قضایی کشور است. مسأله دوم هم این است که مالیات نمی‌پردازند. حداقل کاری که دولت موقت می‌تواند انجام دهد، اصل شرکت را نگه می‌دارد و می گوید که فعالیت‌شان را ادامه دهند و پرداخت‌هایشان را انجام دهند، و از نظر امنیتی هم کشور را به آشوب نکشند. یک گذاری باید انجام شود که این شرکت‌ها تبدیل به شرکت‌های عادی شوند که دولت بتواند از آن‌ها مالیات بگیرد.

بدون تردید در برخورد با همین‌ها هم از لحاظ اداری باید قوانین و اخلاق را رعایت کرد. ممکن است کسی در جای غلط باشد و اگر می‌تواند در دستگاه در جای دیگر باشد به آنجا منتقل شود، و اگر هم باید بازنشسته شود حق و حقوق او را باید رعایت کرد، و اگر باید اخراج شود باید مطابق قوانین اخراج بشود و حق و حقوق او را پرداخت کرد. اگر تخلفی کرده، دزدی کرده، آدم کشته، آدم‌فروشی کرده، دستگاه قضایی و امنیتی باید بر اساس قانون ورود کند. مثل ۵۷ نباید در ادارات دادگاه صحرایی راه انداخت و ملت را زندانی و آویزان کرد یا حقوق بازنشستگی افراد را قطع کرد.

جهان‌پرور: بوروکراسی جمهوری اسلامی به ویژه پس از دوره تحریم‌های هسته‌ای، که از زمان ریاست جمهوری آقای احمدی‌نژاد شروع شد، بیشتر به برنامه‌ی کار (Job program) تبدیل شده است؛ برای کسانی که به دولت نزدیک هستند. یعنی شما این‌ها را وصل می‌کنید به جایی که حقوق بگیرند تا صدایشان بخوابد و از شما حمایت کنند. تعداد زیادی از افرادی که در این سیستم بوروکراسی جمهوری اسلامی کار می‌کنند، چه در شرکت‌های دولتی یا شرکت‌های نیمه دولتی و خصوصی یا خود بدنه دولت، این چنین هستند. اما مسأله‌ای که برای من مشخص نیست این است که این مدیریت امنیتی در قبال دستگاه بوروکراسی در چه سطحی و تا چه عمقی این باید انجام شود. ولی در لزوم انجام آن تردیدی نیست.

بگذارید یک مسأله را مطرح کنم. دولت جمهوری اسلامی بزرگ است ولی کارآمد نیست. یعنی کاری که باید انجام دهد را انجام نمی‌دهد. شما از یک دولت یک سری وظایفی را انتظار دارید که انجام دهد، و سیستم دولت جمهوری اسلامی مشخصاً این کارها را انجام نمی‌دهد. مثلا آن چیزی که شما می‌خواهید این است که دولتی وجود داشته باشد که بزرگ نباشد و توانا و کارآمد باشد. این افزایش توانایی، کارآمدی و راندمان اداری دولت باید جزو برنامه‌های هر سیستمی باشد که پس از جمهوری‌اسلامی، ایران را تحویل می‌گیرد. قسمت بزرگی از آن هم به مسأله انتصابات برمی‌گردد؛ مسئله‌ی ترفیع اداری که بایستی از این سیستم سرسپردگی تبدیل شود به سیستم شایسته‌سالاری. یعنی وقتی شما کاری را بلد هستید و می‌توانی آن را انجام دهید بایستی به کار گرفته شوید صرفنظر از اینکه از کدام منطقه می‌آیید یا پدر و مادر شما چه کسانی بوده‌اند یا به چه کسی سرسپردگی سیاسی یا عقیدتی دارید. شما صرفا باید بتوانید کارتان را به درستی انجام دهید و در این سیستم رشد کنید.

قاسمی‌نژاد: در ایران چیزی که من دیده ام این است، هر دولتی که می‌آید چون اخراج قبلی‌ها سخت است و از طرفی باید به وابستگان هم شغل بدهند، یک تیم را با خودش می‌آورد و اینگونه است که دولت مدام بزرگ‌تر می‌شود. حالا البته در غرب، در همین آمریکا هم این گرفتاری است البته به میزان کمتر، ولی در ایران ما شاهد یک رویه خیلی بی حساب و کتابی هستیم در این زمینه.

تا الان این چیزهایی که ما گفتیم فاقد جهت گیری ایدئولوژیک بوده است. یعنی هر دولتی که بیاید و معقول باشد خب باید و می‌تواند این کارها را در آن دوره انجام دهد مگر اینکه واقعا فرمان عقلانیت را کنده باشد و دور انداخته باشد.

منتها یک بحثی که در همین دوره دوم یعنی دوره استقرار وجود دارد، بحث انتخابات مجلس موسسان است. اکنون می‌خواهیم مقداری وارد آن شویم که یک ائتلاف ملی و راست میانه - که من و شما خودمان را ذیل آن تعریف می‌کنیم - در حوزه اقتصادی، چه چیزهایی را باید بخواهد که در قانون اساسی گنجانده شود. البته با ذکر همان نکته‌ای که گفتید و من هم مد نظرم است؛ یعنی اینکه در قانون وارد جزئیات نشویم. این قانون اساسی جمهوری‌اسلامی واقعاً وارد خیلی جزئیات عجیب و غریبی می‌شود که برای قانون اساسی لازم نیست. قانون اساسی باید یک راهنمای کلی باشد، نه اینکه بخواهد همه مسائل را با جزئیات حل کند. ورود در جزئیات کار مجلس و دولت است.

با توجه به این پیش‌فرض، به چند نکته از موضع راست میانه اشاره می‌کنم. یکی اصل مالکیت خصوصی است که قانون اساسی بایستی روی آن تاکید کند. بر محترم بودن و بنیادین بودن آن در قانون اساسی ما باید اصرار کنیم. بر اینکه اقتصاد بازار آزاد به عنوان نظام اقتصادی کشور در قانون اساسی گنجانده شود باید تاکید کنیم.

یک بحث دیگر که مهم است در آنجا باشد این است که اصل محدود بودن دولت در قانون اساسی در نظر گرفته شود. یعنی جهت گیری کلی قانون اساسی این باشد که دولت باید محدود باشد و ورود دولت به حوزه‌های مختلف نیازمند این است که برایش دلایل متقن آورد و نه بالعکس، و نه اینکه همه چیز در دست دولت باشد.

یک نکته دیگر این است که در حوزه اداری و اقتصادی بایستی بتوان از تصمیم‌گیری‌ها تمرکززدایی کرد، بدون اینکه وارد بحث فدرالیسم قومی شد، که بسیار چیز مضری است. منظور من فدرالیسم قومی نیست بلکه تمرکززدایی اداری-اقتصادی است.

نکته دیگر همان چیزی است که درباره بانک مرکزی گفتی. به نظرم باید این را در قانون اساسی آن گنجاند که بانک مرکزی باید مستقل از دولت باشد. حالا منشور آن را بعداً می‌توانند بنویسند. اما تاکید بر استقلال آن از دولت مهم است. زیرا در ایران هر دولتی که بیاید می‌خواهد بانک مرکزی را تصاحب کند و به عنوان قلک از آن استفاده کند. اما این بار باید یک مانع قانونی سفت و سخت جلوی آن گذاشت که استفاده از آن به عنوان قلک - که نهایتاً تا یک حدی هر دولتی انجام خواهد داد - دشوار شود.

جهان‌پرور: از نظر اقتصادی آن چیزی که در ابتدای بحث گفتی یعنی آزادی بیان و آزادی مطبوعات، نقش اساسی دارند. یعنی در مسأله‌ی نظارت‌هایی که باید روی دولت و بخش خصوصی و حوزه‌های سیاست گذاری وجود داشته باشد، این آزادی‌ها بسیار مهم است که مردم بتوانند اعتراض کنند و قانون این اعتراض را به رسمیت بشناسد و مطبوعات هم بتوانند چه در سطح سراسری و چه در سطح محلی، از سیاست‌گذاری‌ها پرده بردارند.

قاسمی‌نژاد: دستگاه بروکراسی پهلوی یک دستگاه کارآمدی بود، که اقتصادی را تحویل داده بود که ۱۰ سال رشد بالای ۱۰ درصد داشت. دستگاه بروکراسی جمهوری‌اسلامی اسلامی یک اقتصادی را تحویل داده است که ۱۰ سال رشد صفر داشته است به طور متوسط. یعنی اینطور هم نیست که این‌ها کارنامه درخشانی داشته باشند، و بگویی چون تخصص بالایی دارند علی‌رغم عدم تعهد به نظام جدید حتما باید نگاه دارید. یک تعدادی از این‌ها نه تعهدی به نظام جدید خواهند داشت، نه اصلاً تخصصی دارند. اما بدون تردید در برخورد با همین‌ها هم از لحاظ اداری باید قوانین و اخلاق را رعایت کرد.

در مورد اقتصاد بازار هم موافقم. یعنی گنجاندن اینکه اقتصاد، بازار محور است. یعنی در مورد تولید و مصرف، مردم تصمیم می‌گیرند مگر اینکه همانطور که شما گفتید یک دلیل قانع‌کننده برای ورود دولت وجود داشته باشد که چرا دولت باید وارد آن حوزه‌ی خاص - نه تمام حوزه‌ها - شود. این ورود هم لازم است که حکم قانونی و رای نمایندگان مردم را داشته باشد.

قاسمی‌نژاد: این قانون اساسی بعداً به منبع تفسیر هر نهادی که می‌خواهد قانون اساسی را تصویب کند، تبدیل می‌شود و اهمیت دارد که این اصول آنجا باشد تا روی تفسیر قوانین عادی تاثیرگذار باشند. اگر نباشد بعداً گرفتاری درست می‌شود.

جهان پرور: اما این مسأله آخر که شما گفتید که بانک مرکزی بایستی از حیطه تسلط دولت خارج شود، بخشی است که من فکر می‌کنم بایستی به دقت نوشته شود به علت اینکه مسأله نهادسازی موازی را هم باید در نظر داشت. فرض کنید

دولت به بانک مرکزی نمی‌تواند دست بزند اما یک نهاد موازی می‌سازد و اختیارات بانک مرکزی را منتقل می‌کند و آن را تبدیل می‌کند به قلک خودش. در واقع اساسا دسترسی دولت به مخارج باید منوط و مشروط به رای نمایندگان مردم، در قالب تنظیم بودجه باشد. به عبارت دیگر، نهاد پولی باید به نمایندگان مردم - و نه لزوماً به دولت - پاسخگو باشد.

یعنی ساختاری که هم از نظر مالی هم از نظر پولی به مسئله اشراف دارد، حتما باید مجلس منتخب مردم باشد. به نظر من این خیلی مسأله مهمی است که باید آن را در نظر گرفت. مسأله این نیست که مجلس در حوزه اجرا در سیاست‌های نهاد پولی دخالت کند ولی به صورت مستمر باید اشراف داشته باشد که چه تصمیماتی در حوزه‌ی پولی گرفته می‌شود. نهایتاً مجلس است که بودجه را تصویب می‌کند و در نتیجه اشراف مالی دارد.

قوه اجراییه و قوه مقننه نباید در سیاست پولی دخالت مستقیم کنند. دلیلش هم بسیار مشخص است. به این علت که مثلا در قوه اجرایی شما تلاش می‌کنید که سیاست پولی را با آن چرخه انتخاباتی مطلوب خودتان منطبق کنید تا آن کسانی که در قدرت هستند موقعیت خود را حفظ کنند.

قاسمی‌نژاد: اگر که بحث قانون اساسی را کنار بگذاریم به دوره سوم می‌رسیم. اینجاست که احزاب و گروه‌ها باید بیایند برنامه‌شان را برای مجلس ارائه دهند.

جهان‌پرور: قبل از این اجازه بدهید که من چیزی را باز اینجا تاکید کنم و آن اینکه محتوای قانون اساسی مهم است چون همانطور که گفتیم به منبع تفسیر تبدیل می‌شود. این صحبت‌هایی که الان شد، بایستی در آن گنجانده شود. یعنی استقلال بانک مرکزی یا نهادهای مشابه بانک مرکزی، اشراف قوه مقننه بر سیاست پولی و مالی - در حدی که دخالت نکند ولی اشراف داشته باشد -، و اینکه سیستم اقتصادی باید بازارمحور باشد، و اینکه حقوق فردی یعنی آزادی های فردی به شمول آزادی‌های اقتصادی، مقدم هستند.

این‌ها مسائل مهمی هستند و تاثیر آن‌ها را نزدیک به ۲۰۰ سال پژوهش و علم اقتصاد تاکید می‌کند. ۴۰ سال حضور جمهوری اسلامی به کشور ایران خیلی آسیب زده است. دیگر زمان این برای ایران گذشته است که ما بیاییم و فکر کنیم که چطور آزمایش کنیم و سیستمی که جای دیگر جواب نداده و یا حتی آزمایش نشده است را باز بخواهیم در ایران پیاده کنیم، تا ببینیم چه اتفاقی می‌افتد.

جمعیت ایران بر اساس این ساختار جمعیتی‌اش، و اقتصاد ایران بر اساس آسیب‌هایی که در این ۴۰ سال دیده، و محیط زیست ایران بر اساس آسیب‌هایی که در این ۴۰ سال دیده است، دیگر جای آزمون و خطا ندارد. شما باید موارد اقتصادی قانون اساسی را خیلی نزدیک به آنچه که عرف جهانی است، و عرف کشورهای لیبرال دموکرات است بنویسید. چون راه حل دیگری هم وجود ندارد.

قاسمی‌نژاد: کاملاً درست است. چرخ را دوباره نباید اختراع کرد.

جهان‌پرور: بله. این مسأله اختراع چرخ و آزمایش چیزهای نو را باید در مسائل تکنیکال بیشتر جدی بود و بایستی محکم پای آن ایستاد. بعضا از گوشه و کنار می‌شنوید که مثلاً بیایند یک سیستم ناشناخته‌ای را اجرا کنند. نه واقعا دیگر جایش وجود ندارد.

قاسمی‌نژاد: بماند که سیستم ناشناخته‌ای واقعاً وجود ندارد. چیزهایی که بعضا می‌شنویم اسامی جدید است برای سیستم‌هایی که کامل شکست خورده‌اند. یعنی همان کمونیسم، که در همه جای دنیا شکست خورده است ولی عده‌ای زیر بار نمی‌روند.

جهان‌پرور: بله. وضعیت مطلوب آن است که آنطور که شما گفتید یک ائتلاف چپ میانه باشد و یک ائتلاف راست میانه باشد و نهایتاً ممکن است که احزاب سیاسی راست و چپ هم داشته باشید.

قاسمی‌نژاد: مشکل ایران این است که چیزی به نام چپ میانه به طور جدی متاسفانه وجود ندارد. یعنی گرفتاری در ایران این است که آن چیزی که به اسم چپ در ایران وجود دارد و سازمان‌یافته است - من افراد منفرد را نمی‌گویم - همچنان معتقد به کمونیسم هستند. الگوی آن‌ها کوبا و ونزوئلا و حتی کره شمالی است. چپ میانه‌ای به آن شکل وجود ندارد. یا مارکسیست هستند یا گروه‌های نومارکسیست هستند، که دومی اساساً خیلی وارد بحث اقتصاد نمی‌شوند و بیشتر تلاش‌شان تخریب نظم موجود است، تا اینکه بخواهند چیزی را درست کنند. پلتفرم اصلی همان پلتفرم حزب توده و فدائیان و رنجبران و امثالهم است که بازتولید می‌شود.

جهان‌پرور: امیدوارم که یک موضع چپ میانه در ایران داشته باشیم. حداقل ضرورت دموکراسی این است که شما باید دو حزب داشته باشید که با هم رقابت کنند. البته من هنوز قانع نشده‌ام که سیستم دو حزبی آمریکا بهترین فرم است، ولی بدترین هم نیست. یا سیستم حزبی بریتانیا نیز شاید بهترین شکل نباشد ولی بدترین هم نیست.

مسأله این است که با آن چپ افراطی که دارید صحبتش را می‌کنید حکومت نمی‌شود تشکیل داد. یا اگر بشود، واگرایی سیستم آنقدر شدید است، که این حکومت‌ها پایدار نخواهد بود. مثلا گروههای نو مارکسیست پلتفرم‌شان این است که جامعه و تمامی نهادهای حاضر باید از هم بپاشند. با گروهی که نمی‌خواهد جامعه پابرجا باشد یا ثبات داشته باشد، چطور می‌خواهید حکومت تشکیل دهید؟ یا مثلاً گروه‌هایی که مارکسیست سنتی هستند، این‌ها می‌خواهند دولت را به صورت کامل در تمام شئون کشور رواج دهند و خودشان هم بالای سرش بنشینند. مردم ۴۰ سال با جمهوری‌اسلامی سر کردند؛ آن طبقه‌ی الیگارشی که در جمهوری‌اسلامی سرکار هستند و حتی گروه نظامی خودشان را دارند، دیده‌اند. این‌ها در این کشور تجربه شده است و مردم نتیجه‌اش را دیده‌اند. چه دلیلی دارد که باز بخواهیم انجامش دهیم؟

قاسمی‌نژاد: یکی اصل مالکیت خصوصی است که قانون اساسی بایستی روی آن تاکید کند. بر محترم بودن و بنیادین بودن آن در قانون اساسی ما باید اصرار کنیم. بر اینکه اقتصاد بازار آزاد به عنوان نظام اقتصادی کشور در قانون اساسی گنجانده شود باید تاکید کنیم. یک بحث دیگر که مهم است در آنجا باشد این است که اصل محدود بودن دولت در قانون اساسی در نظر گرفته شود. یعنی جهت گیری کلی قانون اساسی این باشد که دولت باید محدود باشد.

به عنوان کسی که خودش را راست میانه می‌بیند، من لازم می‌دانم که یک گروه چپ میانه هم وجود داشته باشد تا اینجا یک رقابتی انجام شود. لازم است که اضافه کنم به عنوان کسی که خودش راست میانه می‌داند با راست افراطی خیلی مشکل دارم. من راست افراطی را اینطور تعریف می‌کنم؛ کسی که از نظر اقتصادی پوپولیست است. عوام‌گرا است. سیاست خارجی تهاجمی دارد. از نظر روابط با همسایه‌ها روابطی سرشار از سوءظن دارد. در حالت تخاصم دائم است. به نهادهای بین‌المللی هم اعتمادی ندارد. افراد مشابه این را متأسفانه در ایران می‌بینید. این‌ها نهایتا دور هم جمع می‌شوند و حزب هم تشکیل خواهند داد. با این قبیل آدم‌ها کار کردن

هم، سخت است. به خاطر اینکه اگر شما به صورت دائم همه را دشمن خود بدانید، چطور با کسی می‌توانید کار کنید؟!

قاسمی‌نژاد: خب برگردیم به جایی که شما مواجه با یک انتخابات هستید. به نظرت در نخستین انتخابات برای نهادهای دموکراتیک، پلتفرم یک گروه راست میانه، چه می‌تواند باشد؟ و این مهم است برای اینکه بعد از قانون اساسی که بنیان‌های کلی را می‌گذارد، دارید وارد سیاست‌گذاری اقتصادی می‌شود. برای اینکه در واقع سرنوشت اقتصادی کشور را تا حد زیادی معین خواهد کرد.

اینکه چه گروهی با چه سیاست اقتصادی نخستین دولت منتخب ایران پساجمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهد اثرات دیرپایی در اقتصاد ایران خواهد گذاشت؛ چون نهادها اینجاست که بازسازی می‌شوند. چون این نخستین دولت بنیانگذار است، اثرات سیاست‌هایش بسیار طولانی‌مدت خواهد بود. از این نظر من به یک ائتلاف راست میانه با یک پلتفرم امنیت، رفاه و آزادی فکر می‌کنم.

به ویژه با توجه به اینکه ما در آن زمان یک کشوری داریم که از نظر سرمایه‌گذاری در وضعیت بسیار وخیمی است. یعنی در اقتصاد سال‌هاست که سرمایه‌گذاری درستی شکل نگرفته است. یک جامعه‌ای داریم که پیر است و در حال پیر شدن است. ظرف حداقل یک دهه‌ی اخیر رشد اقتصادی این جامعه صفر است. به این معنا که شما نسلی دارید که نتوانسته است برای آینده‌اش سرمایه‌گذاری کند. یعنی گرفتاری صندوق‌های بازنشستگی را دارید، که همین الان داریم تبعات آن را می‌بینیم. از نظر محیط زیستی و منابع آبی کشور در وضعیت قرمز است. محیط زیست رو به نابودی است. منظورم این است که یک وضعیت خیلی دشواری وجود دارد که اگر سیاست‌های اقتصادی درستی را انتخاب نکنید که بتواند به سرعت ظرف چند سال رشد اقتصادی را تامین کند وارد یک چرخه معیوبی خواهید شد که منجر به بی‌ثباتی، فقر، و استبداد خواهد شد.

جهان‌پرور: و یک چیز را اضافه کنم. مسأله‌ای که وجود دارد این است که بیشتر گروه‌های سیاسی منبع درآمد را برای زمانی قابل پیش‌بینی هنوز فروش مواد هیدروکربنی یعنی نفت و گاز ایران ببینند. با وجود تمام این مشکلاتی که بر اساس جنگ اوکراین پیش آمده است، مسأله جانشینی نفت و گاز و سوخت‌های فسیلی جدی است. بخشی از پلتفرم راست میانه این است که تاثیر کاهش درآمدهای نفت و گاز برای ایران چه خواهد بود. یعنی چطور در مورد آن می‌خواهیم تصمیم بگیریم.

قاسمی‌نژاد: خب برسیم به پلتفرم راست میانه با محوریت امنیت، رفاه، آزادی. من فکر می‌کنم یکی از مهمترین نکاتی که در این پلتفرم باید باشد، بحث نجات محیط زیست کشور است که مهمترین کار هم در این مسیر، اصلاحات در سیستم کشاورزی کشور است. کشور ما در بحث آب دچار گرفتاری‌های جدی است و بخش‌های زیادی از کشور غیر قابل سکونت خواهند شد و بخش مهمی از این گرفتاری ناشی از سیستم کشاورزی ماست که گرچه سهم عمده‌ای در تولید ناخالص داخلی ندارد اما گرفتاری‌های عمده ایجاد کرده است. بخش عمده‌ی آبی که مصرف می‌شود برای کشاورزی است.

نکته‌ای که خیلی مهم است این است که باید هر چه سریع‌تر این فشار را از روی منابع آبی و خاکی و زیست محیطی برداشت. یک بخش آن این است که کشاورزی را با تکنولوژی روز، کارآمد و بروز کنیم که بلکه تا حد زیادی فشار بر روی منابع آب را بردارد. بخش بعدی این است که باید کمک کرد نیروی کار را از بخش کشاورزی به بخش‌های دیگر منتقل کرد. به نظر متخصصانی که راجع به این صحبت کردند،

یکی از حوزه‌هایی که می‌توان این کار را کرد بخش توریسم است.

البته باید توجه داشت که انتقال جغرافیایی گرفتاری ایجاد می‌کند. یعنی بدترین راهکار این است که بخواهی نیروی کار شاغل در بخش کشاورزی از بخش‌های مختلف کشور جمع کنید، و در حاشیه‌های یک سری از شهرها ببرید برای مثلا شاغل شدن در بخش صنعت. بهترین راهکار این است که با حداقل جابجایی جغرافیایی شرایطی فراهم بشود که نیروی کار مایل باشد از بخش کشاورزی برود به بخش دیگر. توریسم از این نظر بسیار مفید است و در عین‌حال اینکه می‌تواند در همان حول و حوش محل سکونت، جمعیت را نگه دارد آن‌ها را از کشاورزی به بخش دیگر منتقل کند.

توریسم به دنبال خودش مشاغل در بخش خدمات را هم می‌آورد چون توریسم یک صنعتی است که صنایع جانبی را هم فعال می‌کند. این می‌تواند کمک زیادی بکند. من خوانده‌ام و از متخصصان شنیده‌ام که ظرف چند سال، مثلا یک دهه، می‌شود زیرساخت‌های لازم را برای توریسم را ساخت، و توریسم را در ایران فعال کرد. مثلا پیشنهاد می‌کنم مخاطبان به ارائه دکتر ناصر کرمی درباره همین موضوع در «انجمن شهریار» مراجعه کنند (عنوان این برنامه در یوتیوب انجمن شهریار «توسعه گردشگری در ایران با نگاهی به تجربه پادشاهی پهلوی» است).

البته بحثم این نیست که فقط باید روی توریسم تمرکز کرد برای این موضوع اما به نظر می‌تواند نقش مهمی بازی کند. به گمان من مهم است که دولت بتواند شرایط زندگی برای هم‌میهنان را در همه جا را فراهم کند. یعنی حداقل‌های زندگی با کرامت برای افراد در نقاط مختلف کشور فراهم باشد و این یکی از نقاطی است که من علی‌رغم هواداری از ایده دولت کوچک - در جایی که بازار نتواند کاری کند - قائل به ورود دولت در آن هستم؛ خصوصا در این شرایطی که جمهوری اسلامی آسیب‌های جدی به محیط زیست وارد کرده است. در نظر داشته باشیم که غیرقابل سکونت شدن بخش‌های مهمی از کشور و تمرکز جمعیت در چند نقطه خود یک تهدید مهم برای امنیت ملی است.

جهان‌پرور: از نظر اقتصادی آزادی بیان و آزادی مطبوعات، نقش اساسی دارند. یعنی در مسأله‌ی نظارت‌هایی که باید روی دولت و بخش خصوصی و حوزه‌های سیاست گذاری وجود داشته باشد، این آزادی‌ها بسیار مهم است که مردم بتوانند اعتراض کنند و قانون این اعتراض را به رسمیت بشناسد و مطبوعات هم بتوانند چه در سطح سراسری و چه در سطح محلی، از سیاست‌گذاری‌ها پرده بردارند.

جهان‌پرور: می‌خواهم اضافه کنم که قسمتی از پلتفرم به نظرم باید این باشد؛ به سرعت انتقال تکنولوژی و فناوری از خارج، و همچنین انتقال سرمایه از خارج و ارتقاء کارایی را باید قبول کنیم. بخش کشاورزی اتفاقاً جایی است که مازاد نیروی کار وجود دارد و به سرعت می‌تواند جذب شود.

بخشی از کارگران قسمت کشاورزی می‌توانند جذب پروژه‌های زیرساختی شوند که بایستی ساخته شود؛ مثلا ارتقاء وضعیت جاده‌ها، ساختن هتل‌ها و ساختمان‌ها یعنی نوسازی زیرساخت‌ها. وضعیت ایران هم وضعیت ایران ۱۳۲۰ یا ۱۳۳۰ نیست. آن زمان جمعیتی که می‌خواستند جذب کار شوند، جمعیتی بودند که عمدتاً بی‌سواد بودند. وضعیت کارگر ایرانی امروز وضعیت کارگر ایرانی ۷۰ سال پیش نیست. در نتیجه می‌شود این‌ها را جذب

کرد و این حق انتخاب را به آنان داد که که کجا می‌خواهند کار کنند، چه کاری را می‌خواهند، و کجا می‌خواهند ساکن شوند و یا اگر خواستند در جایی که هستند بمانند، بمانند. اگر می‌خواهند جابجا شوند هم جابجا شوند. دولت هم متعهد شود که حداقل‌های امنیت و زیرساخت های لازم را برایشان فراهم کند.

مسأله دیگر همان تکنولوژی است که شما گفتید. مسأله فقط بخش کشاورزی نیست. در بیمه، بانکداری، صنعت، معدن، خدمات، فاصله‌ی ایران از استانداردهای جهانی زیاد است. حتی فاصله از استانداردهای کشورهای همسایه هم زیاد است. این فاصله به سرعت باید پر شود. پر شدن این فاصله خودبخود باعث ارتقاء درآمد مردم می‌شود. این باید یکی از عمده‌ترین ستون‌های پلتفرم راست میانه باشد. چون ما می‌خواهیم همزمان با اینکه سرمایه‌های داخلی و رشد داخلی را آزاد می‌کنیم این اختلاف تکنولوژیک را هم پر کنیم. کم کردن این فاصله تکنولوژیک اجازه می‌دهد که دولت، کوچک‌تر ولی کارآمدتر باشد. کسانی که در دولت بودند و به واسطه کوچک‌سازی دولت و عدم نیاز به آنان بیرون ماندند، می‌توانند به سرعت جذب این بخش خصوصی در حال رشد شوند.

قاسمی‌نژاد: من یک نکته‌ای اینجا بگویم؛ در بحث از انتقال تکنولوژی باید به این مزیت خود هم توجه کنیم که پنج میلیون ایرانی خارج از کشور داریم و این جمعیت ارتباط با شرکت‌های جهانی را خیلی تسهیل می‌کند. زیرا بخش های زیادی از این‌ها اگر هم به کشور برنگردند، ارتباطشان با کشور تسهیل می‌شود و خب داشتن این جمعیت بزرگ مهاجر کمک خیلی مهمی است در تسهیل روابط خارجی و اقتصادی.

نکته‌ی دیگری هم وجود دارد راجع به آن بحثی که درباره انتقال نیروهای بخش کشاورزی به بخش‌های دیگر گفتید؛ ممکن است کسانی برایشان این توهم پیش بیاید، که وقتی می‌گوییم نیروی بخش کشاورزی به بخش دیگر برود، منظور این است که باید به زور انتقال داده شوند! خیر. اساسا وقتی ما از اقتصاد بازار حرف می‌زنیم همه بحث راجع به این است که انگیزه‌های مشوق اقتصادی درست کنیم. یعنی وقتی کار دیگری وجود دارد که هم درآمد بهتری دارد و هم کار آسان‌تری است خب مردم عمدتا مایلند به سمت آن کار راحت‌تر با درآمد بهتر می‌روند.

جهان‌پرور: یک قسمت هم مسأله لزوم سرمایه‌گذاری گسترده دولت برای کاهش اثرات مخرب محیط زیستی است که در این چند سال اخیر به کشور وارد شده است. این وظیفه دولت است. البته احتمالا بعضی‌ها برگردند بگویند که بازار همه این کارها را انجام می‌دهد. اما واقعیت این است که بعضی‌هایش مربوط به بازار نیست؛ چون دولت جمهوری‌اسلامی با سرمایه‌گذاری و با هدف، یک سری آسیب‌ها را وارد کرده است. پس دولت جدید باید این آسیب ها را رفع کند. اینکه به عنوان نمونه نوع برنامه‌های کنترل منابع آب در محل - که جمهوری اسلامی دارد انجام می‌دهد - بایستی عوض شود، چیزی نیست که بازار بخواهد حلش کند، این را دولت باید حل کند.

به چند مسأله خیلی مهم دیگر اشاره کردید. یکی این اینکه شرکت‌ها و دارایی‌ها باید تجمیع شوند. وضعیت گروه‌هایی که وابسته به جمهوری‌اسلامی بودند و در دوره‌ی پس از انتقال و پس از جا افتادن و انتخاب اولین دولت، بایستی در موردشان تصمیم‌گیری شود. بانک‌هایی که گفتم وضعیتشان بحرانی است، و باید اول در کانسروتورشیپ قرار بگیرند، بعد دوباره در موردشان تصمیم‌گیری شود.

خب چطور می‌خواهیم درباره این دارایی‌ها تصمیم بگیریم؟ مسأله تثبیت سیستم جدید تا این زمان تمام می‌شود. پس از دوره تثبیت زمانی است که ائتلاف راست میانه می تواند در مورد این دارایی ها

تصمیم بگیرد. من یک نظر شخصی مطرح می‌کنم که شما می‌توانید موافق باشید یا نباشید. مسأله این است که مقداری از این دارایی‌ها مربوط به کسانی است که این دارایی‌ها از آنها به صورت غیرقانونی سلب شده است. یا مصادره بوده، یا حرکت‌هایی بوده که جمهوری‌اسلامی با بخش خصوصی در ابتدای انقلاب انجام داده و یا نهادهای وابسته به جمهوری اسلامی در طول این سال‌ها با بخش خصوصی انجام داده‌اند. اموال کسی را گرفته‌اند، یا شرکت‌هایی را از دست افرادی در آورده‌اند. مسأله عدالت انتقالی برای ما مهم است. من فکر می‌کنم که یکی از مسائل مهمی که ائتلاف راست میانه باید به آن بپردازد این است که اموالی که به صورت غیر قانونی یا فراقانونی از افراد گرفته شده است باید در موردش تصمیم گیری و برگردانده شود.

قاسمی‌نژاد: من یک چیزی را اینجا بگویم که خیلی مهم است. این بازگرداندن اموال دزدیده شده از مردم فقط بحث عدالت هم نیست. وقتی پیشنهاد می‌کنید که بنیان اقتصادتان در قانون اساسی مالکیت خصوصی است، بالاخره اگر واقعاً جدی هستید، گام اول این است که این اموال دزدیده شده از شهروندان را باید بتوانید به آنها برگردانید. مهم است که افرادی که اموالشان دزدیده و مصادره شده - چه در همان ابتدای انقلاب چه بعدا - اموال اینها به طریقی بازگردانده شود. اگر اصل اموال را نمی‌توان بازگرداند معادلش را باید دولت بازگرداند. این البته باید ساز و کاری برایش تدوین شود که یکی از برنامه‌های این ائتلاف راست میانه همین باید باشد. باید دیوار را از خشت اول صاف بنا نهاد. یعنی کژی‌های آن نظام پیشین را راست کنید تا همه بفهمند که در این نظام جدید از این اتفاق‌ها قرار نیست بیفتد که کسی برود فراقانونی و غیر قانونی اموال مردم را بگیرد.

جهان‌پرور: این مسأله که بانک مرکزی بایستی از حیطه تسلط دولت خارج شود، بخشی است که من فکر می‌کنم بایستی به دقت نوشته شود به علت اینکه مسأله نهادسازی موازی را هم باید در نظر داشت. فرض کنید دولت به بانک مرکزی نمی‌تواند دست بزند اما یک نهاد موازی می‌سازد و اختیارات بانک مرکزی را منتقل می‌کند و آن را تبدیل می‌کند به قلک خودش. در واقع اساسا دسترسی دولت به مخارج باید منوط و مشروط به رای نمایندگان مردم، در قالب تنظیم بودجه باشد. به عبارت دیگر، نهاد پولی باید به نمایندگان مردم - و نه لزوماً به دولت - پاسخگو باشد.

جهان‌پرور: کاملا موافقم. قسمت بعدی در مورد این است؛ مقدار زیادی از اموالی که خارج از مصادره‌ها یا مسائل فراقانونی از مردم گرفته شده است هنوز باقی می‌ماند. چه تصمیمی در مورد آنها می‌خواهیم بگیریم. اندازه‌اش کوچک نیست، بلکه در اقتصاد ایران خیلی بزرگ است. یک راه حل این است که ائتلاف راست میانه به قول انگلیسی زبان‌ها «پول را بگذارد آن جایی که دهانش است» یعنی یک سیستم واچر یا سهام داشته باشید و این اموال را مستقیم به شهروندان ایرانی منتقل کنید. یعنی هر ایرانی و کسی که شهروند ایران است، بخشی از این دارایی‌ها به او تعلق می‌گیرد و یک مقداری هم می‌تواند در اختیار دولت، برای اداره قرار بگیرد، اما عمده‌ی این دارایی‌ها به شهروندان ایرانی منتقل می‌شود.

این روند دو کار انجام می‌دهد. نخست، این شرکت‌ها و این ساختار، زمانی که رشد شروع

شود این‌ها سود می‌پردازند. مقداری از این سود مستقیماً به مردم منتقل می‌شود. ممکن است کوچک باشد ولی این دیگر یارانه نیست بلکه سود است؛ از بابت درآمد از شرکت‌هایی که خارج از رضایت مردم ساخته شده بودند. حالا سود آن‌ها به مردم برگردانده می‌شود.

مرحله‌ی بعدی این است که کسی ممکن است بگوید که شاید من نخواهم این سهام را برای همیشه نگه دارم، یا اینکه جمعیت تغییر می‌کند و نسل‌های بعدی به آن نمی‌رسد تا یک سطحی که این واچرها یا سهم‌ها بعد از یک زمانی قابل فروش می‌شوند. البته باید زمانبندی شود. این چیزی است که باید در مورد آن تکنیکی صحبت شود. ولی لازم نیست که سال اول، دوم و یا حتی سوم اولین دولت باشد بلکه می‌تواند در آینده باشد.

خلاصه این یک حداقل درآمدی را برای مردم فراهم می‌کند. اموال به مردم برگردانده می‌شوند. بعد تصمیم می‌گیرید که این را می‌خواهید نگه دارید یا تبدیل به سهامش کنید یا بفروشید. چنین برنامه ای در روسیه اجرا شد و شکست خورد به خاطر اینکه این واچرها را بلافاصله قابل تبدیل کردند. یعنی مردم نمی‌دانستند که از این‌ها چطور می‌توانند استفاده کنند و به قیمت خیلی پایین به مدیران سابق شوروی فروختند و با آن خیلی‌ها یک شبه میلیونر شدند. جلوی این را باید بگیریم و همچنین اتفاقی نباید بیفتد.

قاسمی‌نژاد: بله خیلی هم دشوار نیست. اولا این در برخی جاهای اروپای شرقی موفق بود. علی‌رغم اینکه آنجا اصلا اقتصاد بازار و بازار سهامی وجود نداشت. یعنی نه زیرساختش بود و به علت سال‌ها سیطره کمونیسم مردم اصلا از بازار سهام سر در نمی‌آوردند اما همان جا هم کشورهایی بودند که در این فرایند موفق بودند. یعنی یک بخش‌هایی از این اموال را خصوصی کردند در بین مردم پخش کردند. البته یک جاهایی هم موفق نبود. اما به صرف اینکه چون در جاهایی موفق نبود پس ما هم نباید انجام دهیم حرف معقولی نیست.

مثلا همین واچر را که می‌گویید، خیلی راه حل ساده دارد. بله در روسیه یک اتفاقی که افتاد این بود که یک سری آمدند این واچرها را از مردم بی‌اطلاع بزخری کردند. خب شما برای اینکه این اتفاق نیفتد می‌توانید محدودیتی بگذارید؛ مثلا برای یک بازه زمانی این قابل خرید و فروش نیست. بعد از یک بازه زمانی می‌توانید شروع کنید به فروختن و دیگر تا آن موقع با توجه به اینکه در ایران بازار سرمایه و بورس وجود دارد و خیلی از مردم مستقیم یا غیرمستقیم در آن حضور دارند این مسئله تا حد زیادی حل خواهد شد.

از این نظر من فکر می‌کنم این یک ایده‌ی درستی است، به هر حال این اموالی که این بنیادها گرفته‌اند متعلق به مردم است. به جای اینکه ما همان کاری که جمهوری‌اسلامی کرد که این‌ها را بگیریم و بدهیم دست دولت و آنجا نهایت اتفاقی که می‌افتد این است که نوچه‌پروری شود، بایستی این را در یک صندوقی تجمیع کنیم به عنوان صندوق ثروت عمومی تا سهام شود و بین مردم پخش می‌شود. تا یک مدتی هم قابل خرید و فروش نیست، و بعد از یک مدتی خرید و فروش آن شروع می‌شود.

یک بند را هم اضافه کنم که هر شهروندی هم که به دنیا می‌آید یک سهمی در این صندوق ملی خواهد داشت. برای اینکه یک ثروت بین نسلی هم می‌تواند باشد. این نیست که یک سهمی را همان اول می‌دهید و دیگر کسی سهم نمی‌برد. حالا برای اینکه موجب این هم نشود افراد به خاطر سهم گرفتن بچه بیاورند، برای آن هم می‌توان راه‌حل اندیشید. درباره جزئیات این صندوق می‌شود و باید بسیار سخن گفت و نوشت که جایش اینجا نیست. مثلا می‌توانید بگویید که این سهم در ۱۸ سالگی یا در ۲۲ سالگی به دست فرد می‌رسد. این‌ها راه‌حل های

تکنیکی دارد که خیلی دشوار هم نیست.

اصل مسأله همان است که گفتید و درست است. این بسیار کمک می‌کند به رفع تبعیض. برای اینکه این ثروت ملی را از دست دولت رانتیر می‌گیرد و مساوی تقسیم می‌کند بین مردم. این مثلا برای آن زنی که در بلوچستان است، در کردستان است، در مناطق مرزی خراسان است، و به طور کلی در نقاط محروم است، بسیار مهم است. چون ناگهان به ثروت شما اضافه می‌شود، و شما اگر ثروت داشته باشی دیگر زور گفتن به شما به این راحتی نیست.

جهان‌پرور: دو تا مسأله است؛ یکی اینکه اموالی که در دست بنیادها و سازمان‌های وابسته به جمهوری‌اسلامی هستند، در دست کسانی که الان آن‌ها را در اختیار دارند، نباید بماند. مثالی که آورده بودم این است که اگر این گروه‌هایی که الان صاحب نفوذ هستند، اموالشان را حفظ کنند، حتی پس از این دوره‌ی گذار از نظر سیاسی بسیار قدرتمند می‌مانند. در نتیجه به هیچ صورت رقابت سیاسی منصفانه امکان‌پذیر نخواهد بود. در نتیجه این جابجایی اموال باید انجام شود. قسمت دومش این است که حقیقت جمهوری‌اسلامی که با تبعیض همراه بوده است. جابجایی اموال یعنی دادن اموال به تمام مردم ایران، و این موجب می‌شود که یک مقداری از این عدالت برقرار شود. یعنی کسی که سال‌های سال - مثال‌ها زیادند - سهمی از این کشور نداشته حالا یک سهمی از آن خواهد داشت. از نظر اندازه ممکن است زیاد نباشد، اما سهم به اندازه‌ی یک سهم یک نفر است.

قاسمی‌نژاد: خود جمهوری اسلامی هم در دوره‌ای مدعی شد که می‌خواهد کاری مشابه بکند ولی در عمل مثل بسیاری کارهای دیگرشان درست اجرا نکردند و آن وسط هزار فساد و خرابکاری کردند و بیشتر جیب خودشان و نورچشمی‌ها را پر کردند.

اما راجع به بحث بازگرداندن اموالی که جمهوری اسلامی از مردم مصادره کرده می‌خواهم دوباره تاکید کنم بر چرایی‌های لزوم این اقدام؛ هم از نظر احترام به مالکیت خصوصی، هم از نظر رفع تبعیض و ظلم انجام شده، و هم از نظر راست کردن آن کژی‌ها، که کسانی که اموال‌شان در این سال‌ها مصادره شده باید آن را دگرباره در اختیار خود بگیرند. این فقط هم شامل کسانی که در ماه‌های پس از ۵۷ و دهه‌ی ۶۰ تحت این ستم قرار گرفتند نمی‌شود؛ بلکه اموال هموطنان بهایی ما را هم گرفته‌اند. شما بروید روزنامه رسمی را باز کنید، می‌بینید که خیلی علنی ذکر می‌شود که اموال یک سری آدم به ستاد اجرایی فرمان امام منتقل می‌شود. برای اینکه این‌ها اساسا کارشان این بوده که اموال را مصادره کنند. نباید هم اینطور باشد که بگوییم ۱۰ سال پیش یا ۲۰ سال پیش یا ۴۰ سال پیش بوده است، و مشمول مرور زمان شده. نه! وظیفه همه ماست که کمک کنیم اینها را بازگردانیم.

جهان‌پرور: چیزی که می‌خواهم اضافه کنم، این

> قاسمی‌نژاد: مشکل ایران این است که چیزی به نام چپ میانه به طور جدی متاسفانه وجود ندارد. یعنی گرفتاری در ایران این است که آن چیزی که به اسم چپ در ایران وجود دارد و سازمان‌یافته است - من افراد منفرد را نمی‌گویم - همچنان معتقد به کمونیسم هستند. الگوی آن‌ها کوبا و ونزوئلا و حتی کره شمالی است. چپ میانه‌ای به آن شکل وجود ندارد. یا مارکسیست هستند یا گروه‌های نومارکسیست هستند، که دومی اساساً خیلی وارد بحث اقتصاد نمی‌شوند و بیشتر تلاش‌شان تخریب نظم موجود است.

است که علاوه بر بهائیان که مستقیم در تبعیض بودند، تعداد زیادی از این اموال مورد بحث هم شرکت‌هایی بودند که بخش خصوصی به وجود آورده بود و موفق هم بوده‌اند، که یکی از این نهادهای وابسته به جمهوری اسلامی روی آن دست گذاشت و غصب کرد. آن افراد هم حق دارند و اموال‌شان باید به آنها برگردانده شود.

مسأله دیگری که می‌خواستم اضافه کنم این است که گفتید: جمعیت در حال پیر شدن است. پیر شدن جمعیت دو مسأله را عنوان می‌کند. یکی این‌که وضعیت بازنشستگی این جمعیت در حال پیر شدن چه است و نیز بهداشتی که باید برایشان فراهم شود.

قاسمی‌نژاد: قبل از آن برویم سر بحث نفت. بحث سیاست‌های رفاهی را بعداً وارد شویم. بحث نفت در ایران خیلی مهم است مخصوصاً که ما در ایران چپ میانه به آن صورت نداریم. چپی که داریم خیلی خوب باشد چپ بولیواری است. مثل ونزوئلا همه منتظرند که بیایند این نفت را بگیرند و رانت بدهند، و قطعا بساطی مثل بساطی که در ونزوئلا درست کردند درست خواهد شد. در بخش راست ایران هم گروه‌هایی را داریم که از لحاظ سیاست‌های اقتصادی خیلی طرفدار اقتصاد بازار نیستند. راست میانه خیلی مهم است که بتواند این نفت را حتی‌الامکان از بودجه درآورد. اتفاقا رضاشاه نخستین کسی بود که در این مسیر کوشید.

درباره اثر حضور نفت در بودجه دولت و مبحث نفرین منابع و اثراتش چه از نظر اقتصادی چه از نظر سیاسی بسیار نوشته شده و مسئله پذیرفته‌شده‌ای است. راست میانه باید یک قدم شجاعانه بردارد به نظر من؛ یعنی این نفتی که دولتی است و ملی نیست را از دولت بگیرد و به صورت یک شرکت سهامی نفت و گاز به مردم واگذار کند. حالا نه در همان گام اول همه را واگذار کند. مثلا ظرف پنج سال یا ۱۰ سال از تعلق صفردرصدی به مردم آغاز می‌کنید تا اینکه در انتهای دوره می‌رسید به یک درصد قابل توجه واگذار شده به مردم که می‌تواند ۱۰۰ درصد، ۸۰ درصد یا ۷۰ درصد باشد. اصل این است که این را به باید مردم واگذار کرد. این هم یک حداقل درآمد و یک حداقل ثروتی برای مردم درست می‌کند و به سرعت، هم شکاف ثروت را و هم شکاف درآمد را کاهش می‌دهد. برای اینکه پول نفت - که الان بخش عمده‌اش دارد می‌رود به جیب گروه‌های وابسته به دولت - به صورت مساوی تقسیم می‌شود میان خود مردم.

در مورد جزئیات این هم می‌شود صحبت کرد. مثلا اینکه چقدر از این سهام قابل خرید و فروش است و یا بحث از پیچیدگی احتمالی سیستم رای‌گیری برای اینکه چه کسی در هیات مدیره باشد. این‌ها بحث‌های تکنیکی‌اش است. خیلی هم بحث‌هایی پیچیده نیست و واقعاً قابل حل است. ولی اصل موضوع این است که ائتلاف راست میانه نفت را از دست دولت خارج کند و به دست مردم بدهد.

این سیاست هم از نظر اقتصادی، و سیاست‌های بودجه‌ای و سیاست‌های اقتصادی، دولت را به سمت بهتری می‌برد و هم از نظر سیاست‌های رفاهی، برای کاهش مشکل فقر و افزایش درآمد و ثروت به مردم کمک می‌کند و هم اینکه از نظر سیاسی، دموکراسی را تا حد زیادی در ایران تضمین می‌کند.

اگر نفت در دست دولت بخواهد بماند، همه می‌خواهند بیایند و حکومت را بگیرند بدون اینکه اصلا برنامه‌ای داشته باشند که کمک کنند به جامعه، که جامعه ثروت تولید کند و این‌ها هم با مالیات بر آن مملکت را اداره کنند. بلکه برعکس، می‌گویند ما نفت را می‌فروشیم و بین طرفداران توزیع می‌کنیم و بخش کمتری را هم به مردم می‌دهیم که سروصدا نکنند. هیچ زحمتی هم ندارد. این همان کاری است که جمهوری‌اسلامی در طی ۴۰ سال کرده است.

همان کاری که در ونزوئلا کردند. یک مملکتی که جزء اقتصادهای خوب بود را تبدیل کردند به یک کشور فقیر. کار سختی نیست واقعا، و شدنی است که یک کشور بسیار ثروتمند مثل ونزوئلا را برسانی به این وضعی که الان نان نداشته باشند بخورند؛ کافی است همین چپ بولیواری باشی.

جهان‌پرور: میلیون‌ها نفر از کشور ونزوئلا به خاطر گرسنگی فرار کرده‌اند. این خرابی تنها ظرف ۲۰ سال انجام شد. ثروتمندترین کشور آمریکای لاتین را به یکی از فقیرترین کشورهای دنیا تبدیل کردند. حرف شما کاملا درست است. حتی ادبیاتی در مورد این در زبان فارسی وجود دارد، که چطور دسترسی دولت به درآمدی که خارج از حیطه‌ی بازرسی قوه‌ی مقننه است، دولت را کاملا توانا کرده به اینکه هیچ نوع اصلاحات دموکراتیک نداشته باشد. با یک مقداری البته این را در مورد کشورهای حوزه خلیج فارس هم می‌توانید ببینید و اساسا هر دولتی که درآمد خارج از مالیات را داشته باشد.

جهان‌پرور: به عنوان کسی که خودش را راست میانه می‌بیند، من لازم می‌دانم که یک گروه چپ میانه هم وجود داشته باشد تا اینجا یک رقابتی انجام شود. لازم است که اضافه کنم به عنوان کسی که خودش راست میانه می‌داند با راست افراطی خیلی مشکل دارم. من راست افراطی را اینطور تعریف می‌کنم؛ کسی که از نظر اقتصادی پوپولیست است. عوام‌گرا است. سیاست خارجی تهاجمی دارد. از نظر روابط با همسایه‌ها روابطی سرشار از سوءظن دارد. در حالت تخاصم دائم است. به نهادهای بین‌المللی هم اعتمادی ندارد.

قاسمی‌نژاد: ما وضع‌مان از آنها بدتر خواهد بود. این هم مطالعه شده است. این کشورهایی که اساسا هیچ تظاهری به دموکراسی نمی‌کنند ثروت‌های باد آورده طبیعی روی آن‌ها اثر منفی کمتری دارد برای اینکه آن‌ها وارد پروسه خرید رای به این شکل مستقیم نمی‌شوند و اثر منفی نفرین منابع روی آن‌ها کمتر است. منتها در کشورهای شبه دموکراتیک یا دموکراتیکی که توسعه صنعتی اقتصادی کافی نیافته‌اند و منابع طبیعی بخش مهمی از ثروت ملی را تشکیل می‌دهد اگر بخواهید یک رای نصف و نیمه هم از کسی بگیرید، به ورطه این سیاست‌های پوپولیستی می‌افتید.

جهان‌پرور: این واقعا هم اتفاق افتاده است. یعنی از نظر اندازه‌ی سطح رفاه عمومی خیلی از این کشورها به مراتب وضعشان از ایران بهتر است، حتی آن‌هایی که جمعیت‌شان خیلی کوچک هم نیست. ولی مسأله این است که یک دولت راست افراطی یا چپ افراطی می‌تواند دستش را بگذارد روی درآمد نفت و تمام نهادهای دموکراتیک را تعطیل کند. این خطر، خیلی خیلی جدی است. از طریق مکانیزم‌هایی که در دسترس دولت و بازار است، باید جلوی این را برای همیشه گرفت. اگر به جای اینکه وزارت نفت یا یک شرکت نفت دولتی وجود داشته باشد شما می‌توانید شرکت خصوصی داشته باشید که سهام آن بین مردم ایران، سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی تقسیم شود و در نهایت مقداری از سهام هم در دست دولت باقی بماند. در اینجا دولت می‌تواند از درآمد این شرکت خصوصی نفتی مالیات هم بگیرد.

مسأله مهم؛ زمانی که این گذار از فروش نفت به انرژی های جایگزین اتفاق افتاد، شرکتی که

به نهادهای بازار واکنش نشان می‌دهد، جای این را دارد که به سرعت به یک شرکت انرژی تبدیل شود تا به یک شرکت نفت. در نتیجه آن جهش تکنولوژی که لازم است، خود آن شرکت برای شما انجام می‌دهد. از نظر مسایل محیط زیستی هم برای ما مهم است. ایران آینده، باید به سرعت با این چارچوب‌های اقتصاد جهانی و نگرش جهانی نسبت به آینده، هماهنگ شود. یک مقداری هم مسأله این است که در مورد این فرآیند گرمایش زمین باید یک سری واکنش‌ها را نشان دهید. شرکت بهتر می‌تواند این کار را انجام دهد تا دولت. اجازه دهید که شرکت این کار را انجام دهد.

قاسمی‌نژاد: یک راه حل دیگر که در ایران خیلی سخت است انجام شود مگر اینکه اقتصاد ایران خیلی بیشتر از این توسعه بیابد مدل نروژ است، این است که همه درآمد نفت را به صندوق درآمد ثروت ملی ببرید و مانع از دست‌اندازی دولت به آن شوید. در ایران عملی نشده است و به گمان من نخواهد شد. این پول را به آنجا می‌برند و همیشه با یک بهانه‌ای آن را در می‌آورند.

خیلی از دوستان که چپ افراطی هم نیستند، می‌گویند به جای اینکه شرکت نفت و گاز را واگذار کنیم درآمدش را در یک صندوق ملی می‌گذاریم. به نظرم خیلی بعید است در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی، بتوان همچنین انضباطی را تحمیل کرد. همه می‌خواهند بروند و آن پول را هر طوری که است از آنجا در بیاورند. یعنی مدل نروژ برای نفت در فردای جمهوری اسلامی به دلایل سیاسی به نظر من نشدنی است. برای شدنی بودنش ما نیازمند این هستیم که از نظر توسعه صنعتی و سیاسی مثل نروژ - در زمانی که این کار را کرد - باشیم که خب نیستیم.

جهان پرور: آن فرآیندی است که یا قبل از آن بایستی یک دولت خیلی پایدار و محکم - که به آینده خودش امیدوار است - داشته باشید مثل صندوق های سنگاپور و کویت، که چهل و خورده‌ای سال دولت مستقر بوده است و این صندوق را راه انداخته‌اند، یا اینکه یک دموکراسی خیلی سفت و سخت و جا افتاده‌ای مثل نروژ می‌خواهیم. ایران بعد از جمهوری‌اسلامی بلافاصله، حتی بعد از انتخاب دولت منتخب هم این دو شرط را ندارد. کاری که می‌توانیم کنیم این است که بگوییم درآمد مالیاتی دولت از شرکت نفت یا از شرکت گاز وارد بودجه نمی‌شود، بلکه تبدیل می‌شود به تامین مالی خدماتی که می‌خواهید ارائه دهید. البته توجه داشته باشید که همچنان مالیات دریافت می‌کنید اما نه از شرکت دولتی بلکه از شرکت مستقل و خصوصی.

قاسمی‌نژاد: به نظر من این بحث واگذاری شرکت نفت و گاز به مردم و بحث واگذاری سهام صندوق رفاه ملی میان مردم بسیار برای تامین امنیت ملی هم مهم است. یعنی آن احساس تبعیضی که در کشور وجود دارد را کاهش می‌دهد و همه مردم احساس می‌کنند از این ثروت ملی سهم دارند. اساسا تبعیض را کم می‌کند.

من دوباره تاکید می‌کنم شما وقتی این ثروتی که متعلق به مردم است ولی در دست دولت و نزدیکان به دولت متراکم شده را به شکل سهام بین مردم توزیع کنید عملا مهمترین سیاست رفع تبعیض را عملی کرده‌اید. یعنی ناگهان یک بخش مهمی از تبعیض علیه هموطنان بلوچ ما برداشته می‌شود. برای اینکه ثروت توانایی است. آدم توانا را نمی‌شود به این راحتی مورد ظلم قرار داد. حداقل این است که می‌تواند برود تجارت خودش را راه اندازی کند، و یا می‌تواند برود وکیل بگیرد. شما این توزیع ثروت ملی را اگر در همراهی با تاکید قانون اساسی بر برابری حقوقی و حق مالکیت ببینید عملا تبعیض حقوقی را به کل رفع کرده‌اید و تبعیض حقیقی را به شدت کاهش داده‌اید.

دو سه نکته را هم بگویم که در همان چارچوب

اختراع نکردن چرخ جا می‌گیرد. این پلتفرم راست میانه به استقلال بانک مرکزی احترام می‌گذارد که انضباط مالی و پولی داشته باشد و بودجه بالانس داشته باشد و به سیاست‌هایی که برای کنترل تورم است که خیلی سیاست‌های روشنی هم است و چیز پیچیده‌ای نیست هم احترام می‌گذارد. این کنترل تورم، استقلال بانک مرکزی و انضباط مالی یک بحث خیلی مهمی است برای راست میانه.

جهان پرور: مسأله‌ی خیلی مهمی است زیرا ایران تاریخ تورم خیلی بالایی دارد. اینکه یک گروهی برگردد و بگوید که ما ملزم هستیم به اینکه به ثروت و قدرت خرید مصرف‌کننده و شهروند ایرانی اهمیت بدهیم سیگنال مهمی برای شهروندان است. این باعث می‌شود که مردم بتوانند برای آینده‌شان تصمیم بگیرند. یعنی تورم، برای قدرت خرید آدم عادی مالیات پنهان نباشد.

هدف ما به عنوان گروه راست میانه نمایندگی آدم متوسط ایرانی است. یعنی کسی که با شرایط متوسط در ایران به دنیا می‌آید. آدمی است که باید برای آینده بتواند تصمیم بگیرد، برای آینده چگونه سرمایه‌گذاری کند، چگونه شغل انتخاب کند و چگونه دارایی خود را حفظ کند. برای بازنشستگی‌اش، آموزش، و بهداشتش تصمیم بگیرد. بعضی از افراد هستند که وضعیت مالی‌شان طوری است که به فرایند سیاسی احتیاجی ندارند. منظورم آدم خیلی ثروتمند است. از طرف دیگر کسانی هستند که دچار ناتوانی‌هایی هستند، مثلا ناتوانی جسمی دارند و ناتوانی‌هایی دارند که با آن به دنیا آمده‌اند. دولت ملزم است برای آنها چتر رفاهی را فراهم کند. ولی آدم عادی باید بتواند بر اساس آزادی‌های خودش برای آینده‌اش تصمیم بگیرد. به نظر من هدف راست میانه اتفاقاً کارگر، کارمند، معلم و سرمایه‌گذار کوچک و کارآفرین است، که تمام این Coalition با هم می‌خواهند رشد کند و کشور را اداره کنند. چیزی که می‌خواهم بگویم این است که راست میانه برای ایران، لیبرال است. لیبرالیسم هم همیشه ایدئولوژی طبقه‌ی متوسط بوده است.

قاسمی‌نژاد: باید هر چه سریع‌تر فشار را از روی منابع آبی و خاکی و زیست محیطی برداشت. یک بخش آن این است که کشاورزی را با تکنولوژی روز، کارآمد و بروز کنیم که بلکه تا حد زیادی فشار بر روی منابع آب را بردارد. بخش بعدی این است که باید کمک کرد نیروی کار را از بخش کشاورزی به بخش‌های دیگر منتقل کرد. به نظر متخصصانی که راجع به این صحبت کردند، یکی از حوزه‌هایی که می‌توان این کار را کرد بخش توریسم است.

قاسمی‌نژاد: داشتن تورم پایین یکی از مهم‌ترین سیاست‌های رفاهی یک دولت لیبرال ملی است. برای اینکه تورم بالا در واقع مالیاتی است که به صورت غیر متقارن و غیر متناسب، طبقات پایین و متوسط را بیشتر هدف قرار می‌دهد. مهمترین سیاست رفاهی همین است که بتوانید تورم را پایین نگه دارید.

جهان‌پرور: تورم ایران از سال ۷۴ و ۷۵ میلادی شروع شده است یعنی بعد از شوک نفتی. در حال حاضر کشوری دارید که سابقه ۵۰ سال تورم بالا دارد در زمانی که تمام دنیا توانست تورم را کنترل کند. اولین سیاست اقتصادی دولت راست میانه باید این باشد که تورم ایران، در دوره‌ی حکومتش به حدود تورم جهانی برسد.

قاسمی‌نژاد: یک حوزه‌ی دیگر هم که به نظرم قبل از اینکه وارد بحث رفاه شویم مهم است، بحث سیاست صنعتی است. آنجا برای کشوری مثل ایران مهم است که در حوزه‌ی تکنولوژی‌های

High Tech و حوزه‌ی نظامی، پابلیک پرایوت پارتنرشیب جدی بین دولت و بخش خصوصی وجود داشته باشد، با نظارت دولت. زیرا ما در بخشی از دنیا هستیم که خیلی جای امنی هم نیست، و روی صنایع نظامی باید سرمایه‌گذاری و نظارت داشت. اما در جاهای دیگر و در پلتفرم راست میانه، طرح می‌تواند به گونه‌ای چیده شود که دولت خیلی سریع خودش را از آن حوزه خارج کند. مثل بحث اتومبیل‌سازی، پتروشیمی، صنایعی که محصولات نفتی تولید می‌کنند. به نظر من دولت از بیشتر این‌ها باید به سرعت خارج شود. ولی در حوزه‌ی صنایع نظامی، دولت همچنان باید حضور پررنگ داشته باشد.

یک سری صنایعی هم است که حضور دولت بایستی بیشتر در حوزه‌ی تحقیق و توسعه باشد. یعنی پول اولیه را برای تحقیق و توسعه دولت بدهد، اگر بخش خصوصی نمی‌خواهد بیاید. اما ورود دولت به عنوان اینکه می‌خواهد خیلی جاها مالکیت داشته باشد یا اداره کند، نتیجه بدی در همه‌ی جای دنیا دارد. در ایران هم نتیجه بدی دارد. در این اتومبیل سازی، ما سال‌هاست مشغول این هستیم که ماشین تولید کنیم اما هیچ جا قابلیت رقابت ندارد.

جهان‌پرور: مسأله صنایع نظامی و بخش امنیتی همه جای دنیا به خاطر اینکه با امنیت ملی رابطه دارد، خریدار و مشتری اصلی دولت است. مشارکت بخش خصوصی و بخش دولتی همه جا ساری و جاری است. در مورد برخی صنایع به خصوص بخش فناوری و یک سری بخش‌های دیگر، مثل انرژی‌های جانشین، من معتقد هستم که برای مشارکت بخش خصوصی و بخش دولتی، فضای لازم وجود دارد. اگر دولت بخواهد می تواند این نقش را چه برای تحقیق و توسعه چه برای فراهم کردن مشوق های اولیه داشته باشد و یک مقدار پول کنار بگذارد.

همانطور که گفتیم چون جمعیت ایران در حال پیر شدن است، باید از این جمعیتی که داریم بتوانیم حداکثر استفاده را بکنیم. یک مقدار زیادش این است که کارایی جمعیت و کارایی اقتصاد به سرعت باید بالا برود برای اینکه بتوانیم از فرصت رشد حداکثر استفاده را بکنیم. سهم تحقیق و توسعه از اقتصاد ایران از این وضعیت کنونی که زیر یک درصد است، باید بالا برود و به حد بین سه و نیم تا چهار درصد برسد. چون فرصت‌مان از بقیه کشورها کمتر است؛ زیرا مقداری از جمعیت پیر شده است.

بخشی از این هم می‌تواند از بخش خصوصی بیاید ولی طبعا نه از آغاز. در نتیجه دولت باید یک مقداری از این را تقبل کند که یک مقداری از آن مشخصاً در بخش امنیت خواهد بود، و یک مقداری هم باید مشوق بخش خصوصی شود، که در جاهایی به دولت یاری برساند تا کارایی و راندمان دولت بالاتر برود. مثل اتوماسیون قسمت‌های زیادی از سیستم اداری، که زمانی که این موج بازنشستگی کارمندان دولت شروع شد آمادگی لازم را داشته باشید تا با تعداد کمتری از افراد، همان خدمات را همان اندازه یا خیلی بهتر ادامه دهید. همه‌ی این را دولت نمی‌تواند انجام دهد. ولی می‌توانید از قسمت خصوصی استفاده گسترده کنید.

قسمت دیگری هم که مهم است، آموزش است که می‌تواند به آموزگاران واگذار شود. دولت بودجه اختصاص می‌دهد به اینکه آموزش بچه‌ها در کشور انجام شود. ولی لزومی ندارد که تمام این را دولت مدیریت کند. مثلا آموزگاران می‌توانند دور هم جمع شوند، شرکت و تعاونی درست کنند. به هر صورتی که می‌خواهند کار آموزشی را انجام بدهند. مثالی که در این مورد است سوئد است؛ در سوئد این خیلی موفق بوده است. دولت تبدیل می‌شود به خریدار خدمات از کسانی که می‌خواهند کار آموزشی را انجام بدهند. این بار دولت را خیلی کمتر می‌کند، و راندمان بد نبوده است. مثلا کشورهای اسکاندیناوی در

اجرای این مشارکت بخش خصوصی و دولتی در بخش آموزش موفق بوده‌اند. در بخش بهداشت هم مقدار زیادی از این کار می‌تواند انجام شود تا اینکه دولت بخواهد مستقیماً اداره کند. شما هزینه می‌کنید ولی اداره را به دست کسی دیگر می‌دهید.

قاسمی‌نژاد: در آموزش خیلی مهم است، که دولت نقشش از این که مالک و مدیر مدرسه باشد و مدارس را اداره کند، به این سمت برود که بودجه را تامین کند و صرفا روی کیفیت نظارت کند. این کیفیت و نظارت هم می‌تواند از طریق این امتحان‌های مشترک اجباری در بازه‌های زمانی مشخص باشد. دولت می‌تواند مدارس را واگذار کند به معلمین و مدیران. یعنی کارکنان هر مدرسه بتوانند صاحب آن مدرسه بشوند. با عدم اخذ مالیات از مدارس به آنان کمک کند، یا اگر زمین و ساختمان مدارس متعلق به دولت است با وام با نرخ بسیار پایین این‌ها را واگذار کند. یعنی مدیریت مدارس بیفتد دست خود کارکنان مدارس و از آن طرف بودجه آموزش به صورت سهام آموزش به خانواده‌ها داده شود و خانواده‌ها انتخاب کنند که فرزندشان به کدام مدرسه برود.

چنین طرحی کرامت را به معلمین باز می‌گرداند و آنها را حاکم بر سرنوشت خوشان می‌کند ضمن اینکه منابع لازم را هم در اختیار آنها می‌گذارد. از طرف دیگر قدرت انتخاب را می‌گذارد در دست خانواده. در سمت دولت هم واقعا بار اداری دولت را کم می‌کند و اجازه می‌دهد دولت منابعش در حوزه آموزش را صرف آموزش کند نه صرف یک بوروکراسی حجیم. حالا اگر مناطق خاصی وجود دارد که بخش غیردولتی آنجا نمی‌تواند مدرسه‌داری کند دولت استثنائا می‌تواند تا زمانی که مشکل را حل کند مدرسه‌داری کند ولی باید به این سمت رفت که کرامت معلمین را به رسمیت شناخت و گذاشت بر سرنوشت خودشان حاکم شوند و اجازه پیدا کنند مدرسه را خودشان اداره کنند و از کار خودشان سود ببرند و این در بازاری که خانواده‌ها حق دارند سهام آموزش را در هر مدرسه‌ای که می‌خواهند خرج کنند موجب رقابت در بازار آموزش و بهبود کیفیت آموزش خواهد شد.

جهان‌پرور: یک قسمت هم مسأله لزوم سرمایه‌گذاری گسترده دولت برای کاهش اثرات مخرب محیط زیستی است که در این چند سال اخیر به کشور وارد شده است. این وظیفه دولت است. البته احتمالا بعضی‌ها برگردند بگویند که بازار همه این کارها را انجام می‌دهد. اما واقعیت این است که بعضی‌هایش مربوط به بازار نیست؛ چون دولت جمهوری‌اسلامی با سرمایه‌گذاری و با هدف، یک سری آسیب‌ها را وارد کرده است. پس دولت جدید باید این آسیب‌ها را رفع کند.

کار دولت هم نظارت بر استانداردها، تعیین منابع درسی، و کنترل کیفیت خواهد بود. من فکر می‌کنم در حوزه آموزش عالی هم دولت باید تا حد زیادی راه را باز کند برای بخش خصوصی برای ورود به این حوزه. نه اینکه کاملا از حوزه دانشگاه‌داری خارج شود اما باید حضور محدودتری در امر تربیت دانشجو، به عنوان تعداد دانشجویی که در دانشگاه دولت تحصیل می‌کنند، داشته باشد و بیشتر تمرکز کند برای تامین منابع برای تحقیقات. به نظر من رشته‌های بسیار زیادی هستند که واقعا هزینه کردن منابع ملی برای تربیت دانشجو در آن حوزه‌ها ظلم به ضعیف‌ترین و محروم‌ترین اقشار جامعه است و از عدالت اجتماعی بدور است.

نهایتا به نظر من سرمایه‌گذاری دولتی در حوزه آموزش باید افزایش یابد منتها باید تلاش کرد منابع مستقیما برسد به دست مردم و در حوزه‌هایی خرج شود که کشور به آنها نیاز دارد و مولد هستند نه اینکه هزینه گروه‌های فشار و حیف و میل شود.

جهان‌پرور: آخرین بحثی که می‌کنیم در مورد مسأله پلتفرم راست میانه، در مورد دولت رفاه است. حالا جالب است که ما برگردیم بگوییم دولت رفاه یک هدف راست میانه است! اما یادمان باشد که کل ایده دولت رفاه مربوط به بیسمارک (نخست وزیر محافظه کار آلمان) بود که یا هیچ معیاری چپ‌گرا نبود. مسأله این است که اگر ۲۰ سال پیش با من صحبت می‌کردید، جواب متفاوتی می‌دادم. یعنی آن زمانی بود که جمعیت ایران هنوز جوان بود. کسانی که در ایران کار می‌کردند، می‌توانستند از سیستم بازار استفاده کنند و تصمیماتی راجع به رفاه، بازنشستگی و مسائل بهداشتی خودشان بگیرند. اما در این فاصله اتفاقی که افتاده این است که ۲۰ سال ایران رشد نکرده است.

جمهوری اسلامی در دهه های اخیر سه نسل را وارد بازار کار کرد، بدون اینکه این‌ها بتوانند از رشد اقتصادی بهره ببرند. علاوه بر آنکه با تورم کمرشکن دو رقمی که در این زمان جاری بوده است، به شدت سپرده‌ها و پس‌اندازهای این‌ها خورده شده است.

یعنی الان به جایی رسیدید که اگر کسی ۳۵ یا ۴۰ یا ۴۵ ساله است و شما بخواهید برگردید به این‌که از زمان تغییر نظام به بعد همه چیز دست بازار باشد، این فرد نه زمان این را دارد که آموزش دوباره ببیند، نه حتی آنقدر زمان دارد که پس‌انداز کند تا زمانی که بخواهد بازنشسته شود و بتواند زندگی کرامت‌مندی برای خودش داشته باشد. در نتیجه به قول تمام اقتصاد دانان وقتی داده‌ها عوض می‌شوند، ایده‌ها هم عوض می‌شوند.

وضعیت ایران جوری نیست که شما بخواهید یک سیستم کاملا بازار محور را الان در آن جاری کنید. به خاطر اینکه یک؛ جمعیت در حال پیر شدن است. دو؛ جمعیت مشغول به کار وضع مالیش خوب نیست. با این حساب سیستم تامین اجتماعی و سیستم بهداشت ایران باید تامین شود.

چطور این قرار است که انجام شود؟ یک مقداری از آن قرار است با رشد اقتصادی تامین شود. رشد اقتصادی موجب می‌شود شرکت‌ها مازادی را تولید کنند که بشود از آن برای دوره بازنشستگی و بهداشت جمعیتی که مسن‌تر می‌شوند هزینه کرد. یک مقداری هم این است که ما رشد را به کشور برگردانیم. رشد اقتصادی مستمر و رشد کارآمدی را برگردانیم، به صورتی که وضعیت اقتصادی بهتر شود. قسمت دوم این است که دولت را کارآمدتر کنیم. به صورتی که دولت کارآمد، این خدمات را با هزینه پایین‌تر به کسانی که به آن نیاز دارند برساند. قسمت سوم که برای من مهم است، این است که نهایتاً در یک زمانی بتوانیم از مکانیزم بازار برای رساندن این خدمات به جمعیت در حال پیر شدن بهره ببریم.

یعنی همانطور که شما گفتید و مثالی که در مورد آموزش زدید. دولت هزینه کند و اجازه دهد که خدمات با مکانیسم بازار برسند به دست مردم به صورتی که رقابت بین شرکت‌ها موجب شود، هزینه‌ی آن واحد خدمت که به جمعیت می‌رسد کمتر باشد. این از بار مالی دولت کم می‌کند.

پایداری سیاست‌های پولی و مالی به کنترل تورم نیز منجر خواهد شد و امیدواریم که در میان‌مدت و در درازمدت توانایی انجام و تداوم آن را داشته باشیم. این پایداری موجب کاهش هزینه‌های استقراض برای تامین مالی این خدمات خواهد شد. نهایتا دولت باید از بازارهای مالی استقراض کند. البته تفاوت است بین اینکه این استقراض را با ۱۲ درصد نرخ بهره بپردازد یا اینکه با سه درصد نرخ بهره بپردازد. خیلی بین این دوتا اختلاف است.

امیدوار هستم که این پلتفرم راست میانه مسأله زندگی با کرامت جمعیتی که در حال پیر شدن هستند را قبول کند و ما بتوانیم اجماعی را حول این داشته باشیم. این نظر من است.

قاسمی‌نژاد: بله حالا باید عدد و رقمش را دید و فکر می‌کنم نکته‌ای که به درستی می‌گویید این است که یک بخشی از جامعه‌ی ما در یک فضایی پیر شده است که در آنجا بدون اینکه خودش مسئولیتی داشته باشد، امکان گردآوری ثروت برای آینده را نداشته است. به نظرم این نکته‌ی دقیقی است و در یک پلتفرم راست میانه باید چاره‌ای اندیشید نه اینکه برگردد بگوید متاسفیم که گرفتار جمهوری اسلامی شده بودید ولی کاری از دست ما ساخته نیست!

به نظرم باید رفت به سمت مدلی که الان در ایالات متحده هست یعنی یک سیستم صندوق بازنشستگی عمومی که Defined Benefit است و در اختیار دولت و یک سیستم موازی Defined Contribution که در اختیار خود فرد است و البته تسهیلاتی در حوزه قانون و مالیات برایش در نظر گرفت و فرهنگ آن را جا انداخت.

در کوتاه مدت و برای از ورشکستگی درآوردن صندوق‌های بازنشستگی ما چاره‌ای نداریم جز اینکه سیاست‌های کلان اقتصادی گونه‌ای باشند که رشد اقتصادی بالا را تامین کنند، و دولت با اجازه پارلمان این صندوق‌ها را از ورشکستگی نجات دهد و از طرف دیگر سن بازنشستگی - با توجه به اینکه امید به زندگی در ایران کنونی متفاوت است - در یک تصمیم ملی افزایش یابد. در درازمدت به نظر من وزن تامین هزینه زندگی افراد در دوران بازنشستگی بایستی بیشتر روی آن سبد سهامی بیفتد که در اختیار خود افراد است تا آن سبد سهامی که در اختیار دولت است. این به نظر من با تامین رشد اقتصادی در کشور در درازمدت شدنی است و اصلا افراد به این سمت هم تمایل بیشتر پیدا خواهند کرد.

من نکته‌ای را هم درباره بهداشت بگویم. به نظرم اهمیت حیاتی دارد که دولت یک حداقلی از بیمه بهداشتی را برای شهروندان فراهم کند. در مورد اینکه آن حداقل چیست و دولت از طریق چه مکانیسمی این کار را انجام دهد جای بحث زیاد است اما به نظر من بحث بهداشت یک جایی است مثل حوزه آموزش که حضور دولت می‌تواند اثر جانبی یا اکسترنالیتی داشته باشد.

باز تاکید می‌کنم که درباره مکانیسم و حد و حدودش باید با دقت اندیشید و متناسب با امکانات دولت و ثروتی که جامعه تولید می‌کند وارد عمل شد اما به نظرم تاکید بر اصل مسئله مهم است. یعنی جامعه‌ای که اگر در آن یک بیماری سخت بگیرید هم خودتان از هستی ساقط می‌شوید و هم خانواده، جامعه سالمی نیست. باید برای اینها راه حل اندیشید. جامعه‌ای که در آن کودکان از حق دسترسی به خدمات بهداشتی محروم باشند چون بدشانس بوده‌اند و در خانواده فقیر به دنیا آمده‌اند، جامعه سالمی نیست. جامعه‌ای که سالمندان پس از عمری تلاش دسترسی به خدمات بهداشتی نداشته باشند جامعه سالمی نیست. برای اینها باید راه حل اندیشید. راه حل‌ها وجود دارند. من روش و منش داروینیسم اجتماعی - که البته در جاهای زیادی در اقتصاد و جامعه مفید است - را در همه حوزه‌ها قبول ندارم.

از طرف دیگر هم فکر می‌کنم سیاست‌ها را باید جوری تدوین کرد که حتی‌الامکان سیستم بازار و مکانیسم قیمتها را اصل قرار دهد و از طریق آنها وارد عمل شود نه اینکه آنها را از کار بیندازد. با در نظر گرفتن این نکته، ولی در حوزه‌های مشخص مثل بهداشت، مثل دفاع، مثل آموزش ما نیازمند دخالت دولت هستیم. حد و حدودش را باید دقیق صحبت کرد و اندیشید.

جهان‌پرور: اضافه می‌کنم، زمانی که دولت وارد می‌شود جدا کردن این سیستم تامین اجتماعی از

اینی که به آن می‌گویند Defined Benefit باید اتفاق بیفتد. اصلا بحث در موردش نیست. قسمت مهم دیگر این است که نهایتا سن بازنشستگی را در ایران باید بالا ببریم. بحث اقتصاد رفاه و اقتصاد نیروی انسانی مقدار زیادی تحقیق دارد که شما چطور می‌توانید این قول‌هایی که دولت در مورد رفاه داده است را وصل کنید به بهبود شرایط زندگی و بهبود رفاهی و آموزشی و بهداشتی جمعیت، به صورتی که این تبدیل به یک وزنه‌ای که دولت نمی‌تواند بلند کند نشود. ولی با شما کاملا موافقم. مسأله این است که در نسل فعلی کسانی دارند بازنشسته می‌شوند که باید یک سری چیزها برایشان در نظر گرفت. نسل‌های بعدی که وارد می‌شوند به خصوص اگر درآمدشان خیلی بالاتر باشد قاعدتاً باید از این سیستم Defined Benefit به Defined Contribution جابجا شوند. خلاصه‌ی قضیه این است که این کثافت کاری و افتضاح جمهوری‌اسلامی را باید جمع کنیم، حداقل برای کسانی که قربانی سیاست های جمهوری اسلامی هستند.

قاسمی‌نژاد: درست می‌گویید و فکر می‌کنم یک بخشی از این مسئله را واگذاری سهام شرکت نفت و گذار و صندوق رفاه ملی که گفتم حل خواهد کرد.

جهان‌پرور: آن قاعدتاً باید کمک کند، یعنی مقداری از این بار دولت را آن انتقال، جابجا می‌کند. ولی همزمان با آن اگر سیستم تامین اجتماعی بتواند در یک اقتصاد قابل رشد سرمایه‌گذاری انجام دهد وضعش خیلی فرق می‌کند با وضع فعلی که اقتصاد شما ده سال است که رشد نکرده است.

قاسمی‌نژاد: بله صحیح است. فکر می‌کنم این بسته سیاستی برای سه بازه معین که ما در این گفتگو توصیف کردیم هم رفاه مردم را افزایش خواهد داد هم می‌تواند کمک کند به رشد سریع اقتصادی ایران بعد از اینکه جمهوری‌اسلامی سرنگون شود و هم به مسئله تامین امنیت پایدار کمک خواهد کرد. من شخصاً به آینده‌ی کشور، اگر جمهوری‌اسلامی نباشد خیلی امیدوار هستم.

جهان پرور: مسأله این است که جمهوری اسلامی وزنه‌ی خیلی خیلی بزرگی است پشت اقتصاد ایران. این را اضافه می‌کنم، چون لازم است که تکرار شود که اگر خود تحریم‌ها تصمیم جمهوری‌اسلامی نباشند تداوم تحریم‌ها تصمیم جمهوری‌اسلامی است. یعنی در جمهوری‌اسلامی تصمیماتی گرفتند و واکنش‌هایی در برابرش انجام شده که انتخاب جمهوری اسلامی نبوده است اما تداوم تحریم‌ها و تنش‌زایی دائمی جمهوری‌اسلامی که مرتبا تبدیل شده به افزایش تحریم و جدا شدن از بقیه‌ی دنیا تصمیم سیاسی جمهوری اسلامی بوده است. برداشتن این یک مورد به همراه اینکه ایران دوباره با بقیه دنیا همراه شود به بهبود شرایط کمک می‌کند.

اضافه می‌کنم که نفس وجود جمهوری‌اسلامی در دوره مهم جهانی شدن بین اواخر دهه ۸۰ میلادی تا حدود سال ۲۰۰۸ برای ایران فاجعه بوده است. یعنی آن دوره‌ای که ما بهترین شانس را داشتیم برای اینکه مثلاً به سرعت ایران رشد کند و در اقتصاد جهانی ادغام شود. اما متاسفانه دوره‌ای بود که ما انواع و اقسام تحریم و جدا بودن از اقتصاد دنیا را تجربه کردیم. آن دوره تمام شد ولی هنوز فرصت است. نبود جمهوری‌اسلامی حتی در این شرایط که دوره طلایی جهانی شدن سپری شده است، هنوز کلی فرصت برای مردم ایران به وجود می‌آورد. اینطور حساب کنیم که حتی رابطه‌ی تجاری درست و مستمر با کشورهای همسایه هم وضع ایران را خیلی بهتر از امروز خواهد کرد.

سعید قاسمی‌نژاد

امین سوفیامهر

نقشه راه بازسازی سیاست خارجی ایران در فردای جمهوری اسلامی: صلح مقتدرانه و ثبات منطقه‌ای

گفتگوی دکتر امین سوفیامهر و دکتر سعید قاسمی‌نژاد

درآمد: در این گفتگو امین سوفیامهر و سعید قاسمی‌نژاد به گفتگو پیرامون سیاست خارجی مطلوب دولت ایران از فردای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی می‌پردازند. این دو در این گفتگو تلاش می‌کنند مختصات این سیاست خارجی را از چشم‌انداز یک دیدگاه واقع‌گرایانه و مبتنی بر تامین حداکثری منافع ملی ایران ترسیم کنند. آن‌ها همچنین بسته سیاستی خود درباره چگونگی تنظیم سیاست خارجی، از منظر راست میانه را نیز ارائه می‌دهند.

سعید قاسمی‌نژاد: جمهوری اسلامی در دیده بسیاری اینک حکومتی‌ست بی‌آینده. ایران اما کشوریست که در فردای سقوط جمهوری اسلامی باید ببالد و توسعه یابد و از هم اکنون باید به ایران آزاد و آباد فردا اندیشید. همان‌گونه که بخش مهمی از بحران‌های ایران کنونی ریشه در سیاست خارجی جمهوری اسلامی دارد، بخش مهمی از نوزایش سیاسی-اقتصادی ایران نیز ناگزیر در گرو اتخاذ یک سیاست خارجی درست است. نقطه آغاز این گفتگو این پرسش

است که آن سیاست خارجی درست چیست و چگونه باید اجرا شود.

برای دقیق‌تر کردن پاسخ به این پرسش، فردای سرنگونی جمهوری اسلامی را به سه مرحله تقسیم کرده‌ایم.

مرحله نخست یا دوره اضطرار که شامل چهار تا شش ماه نخست پس از سقوط است؛ جایی که دولت موقت یا دولت گذار باید بیاید خودش را جایگزین کند. یعنی دولت قبلی در حال سقوط است و دولت جدید در حال جایگزین شدن. در این دوره اضطرار، اولویت نخست، بقا است. من و دکتر محمدرضا جهان‌پرور در گفتگوی دیگری درباره جنبه‌های اقتصادی مسئله مفصل سخن گفته‌ایم. اما اینجا در حوزه‌ی سیاست خارجی در دوره اضطرار چه کارهایی باید بلافاصله انجام شود.

دوره بعدی که دوره استقرار است یک دوره‌ی ۱۸ ماهه یا دو ساله را در بر می‌گیرد؛ بسته به این که این دولت چقدر سریع می‌تواند کارها را انجام دهد. اینجا زمانی است که دولت موقت باید کشور را اداره کند. اما قانون اساسی هنوز وجود ندارد، انتخاباتی هنوز برگزار نشده است. کارویژه‌ی اصلی این دولت موقت از جمله تامین حداقلی از ثبات امنیتی، اقتصادی و سیاسی است. مهم‌تر از آن برگزاری مجلس موسسان، رفراندوم قانون اساسی، و اگر پادشاهی مشروطه باشد، برگزاری انتخابات مجلسین و اگر جمهوری باشد برگزاری انتخابات پارلمان و ریاست جمهوری.

مرحله‌ی سوم دوره تثبیت و انتخاب است و در اینجاست که وارد بحث ایدئولوژیک‌تر می‌شویم. اینجا جایی است که گروه‌های سیاسی مختلف، خودشان را در معرض رای مردم گذاشته‌اند و حالا دولت منتخب می‌آید برای اینکه سیاست‌های خود را اجرا کند. این دوره بسیار مهمی است؛ از این نظر که واقعا بنیان‌های سیاست خارجی کشور اینجا گذاشته می‌شود و اثرات درازدامن خواهد داشت. در اینجاست که ما - به عنوان گروهی که خودمان را راست میانه می‌بینیم - باید بسنجیم که در قامت یک ائتلاف بزرگ راست و راست میانه با چه سیاست خارجی در انتخابات وارد می‌شویم. مختصر اینکه از دید ما چه نوع سیاست خارجی می‌تواند آینده‌ی ایران را بسازد. این شاکله بحث ما در این گفتگو خواهد بود.

امین عزیز می‌خواهم خواهش کنم که در ابتدا کمی درباره این توضیح بدهی که سیاست خارجی جمهوری اسلامی در وهله‌ی کنونی بر چه بنیانی بنا شده است و چه دردسرهایی برای ایران ایجاد کرده است و اینکه چه درس‌هایی برای سیاست خارجی دولت جایگزین دارد؟

امین سوفیامهر: برای این‌که درک کنیم که سیاست جمهوری‌اسلامی پایه‌ها و اصولش چیست، باید بدانیم که جمهوری اسلامی چگونه و با چه ایدیولوژی‌ای بر سر قدرت آمد. جمهوری اسلامی با دو ایدئولوژی عمده بر سر کار آمد. یکی ایدئولوژی اسلام‌گرایی بود که نوعی امت‌گرایی را تبلیغ می‌کرد و مفید می‌دانست. دیگری برگرفته از چپ جهان سومی یا کمونیسم روسی بود، که در ایران جنبه‌ی غالب داشت و آن‌ها می‌خواستند ایران را در جبهه‌ی ضد امپریالیسم جای دهند. وجه مشترک این دو گرایش، جهان‌روایی رمانتیک با اعراض از منافع ملی بود. در عمل آن چیزی که قربانی شد مفهوم دولت ملی و مفهوم ملت و به تبع آن منافع ملی بود.

به وارون، نظام پهلوی نظامی بود که ریشه در جنبش مشروطیت داشت، و جنبش مشروطیت خودش زاییده‌ی نوعی خودآگاهی تاریخی است. و آن خودآگاهی تاریخی که بسیاری از آن صحبت کردند، ریشه در جنگ‌های ایران و روس دارد. ایران در آنجا شکست‌های سهمگینی می‌خورد، و این شکست تلنگری می‌شود به وجدان خفته‌ی ایرانی و ایرانی در می‌یابد ایران در یک انحطاط

مزمنِ تاریخی فرو غلتیده است.

این خودآگاهی تاریخی بخش‌هایی از جامعه ایران آن زمان و بویژه نخبگان را به تکاپو واداشت تا سویه‌های این انحطاط را دریابند و راه برون‌رفت از این انحطاط تاریخی را بیابند. اول بتوانند درکش کنند و دوم در یابند که راه حل‌ها چیست؟ راه حلی که مشروطه در اختیار ایرانیان آن زمان گذاشت و ایرانیان مشروطه‌خواه در پیش گرفتند، این بود که در فقدان قانون، ایران نمی‌تواند از این انحطاط تاریخی بیرون بیاید، و بایسته است تا نظام حقوقی جدید تأسیس شود تا ایران از این انحطاط تاریخی بتواند بیرون بیاید.

وقتی که مشروطه به پیروزی رسید و این نظام حقوقی کم و بیش به وجود آمد، سرخوردگی‌های زیادی نسبت به مشروطه پدید آمد. به نظر من، عمده‌ترین علت آن، این بود که خود جنبش مشروطه فاقد یک نوع نظریه منسجم در مورد قوه‌ی مجریه بود. می‌دانید که قوه‌ی مجریه به هر روی کارگزار سیاست خارجی است؛ در کنار وظایف دیگری که دارد. اما در میان مشروطه‌خواهان نظریه‌ی منسجمی در مورد قوه‌ی مجریه وجود نداشت.

می‌بینید که تا پیش از برآمدن رضاشاه این نیاز به صورت شهودی در میان نخبگان پدید آمده بود که باید یک بروکراسی مدرن به وجود بیاید، و سامان دولت و بویژه قوه مجریه قوام گیرد. یعنی برای چیرگی بر انحطاط باید قوه‌ی مجریه‌ی قدرتمند به وجود بیاید. چون‌که آنها به شهود دریافته بودند که قانون بدون قدرت یعنی هرج و مرج، و در واقع این اتفاق پس از مشروطه رخ می‌دهد.در حقیقت، رضاشاه فرزند این خود آگاهی است. مشروطیت نیاز به قوه‌ی مجریه‌ی قوی و قدرت مقتدر دارد تا هم بتواند توسعه‌ی داخلی را پیش ببرد هم بتواند امنیت و ثبات به وجود آورد و هم بتواند جلوی دخالت قدرت‌های خارجی آن زمان که انگلستان و روس بود بایستد.

بنابراین ایجاد دولت مدرن و قوه‌ی مجریه و سیاست خارجی ایران برپایه‌ی این آگاهی‌های تاریخی و منطق ژئوپلیتیک ایران به وجود آمد، و چون ریشه در واقعیت داشت، سیاست خارجی‌ای هم که نظام پهلوی در پیش می‌گرفت واقع بینانه بود. بر اساس ایدئولوژی نبود، بر پایه، یک سری اصول ملموس و عینی بود، مثلا مسأله‌شان این بود که چطور دست انگلستان و روس را از ایران کوتاه کنند؟ ایران چگونه می‌تواند ارتش نوین ایجاد کند؟ ایران چگونه می‌تواند اقتصاد خود را بسازد؟ یک سری سوالات ملموس و عینی و واقع‌بینانه. سیاست خارجی هم که از دل این بیرون می‌آید، می‌بینید سهم زیادی از واقع‌بینی دارد.

> سوفیامهر: جمهوری اسلامی با دو ایدئولوژی عمده بر سر کار آمد. یکی ایدئولوژی اسلام‌گرایی بود که نوعی امت‌گرایی را تبلیغ می‌کرد و مفید می‌دانست. دیگری برگرفته از چپ جهان سومی یا کمونیسم روسی بود، که در ایران جنبه‌ی غالب داشت و آن‌ها می‌خواستند ایران را در جبهه‌ی ضد امپریالیسم جای دهند. وجه مشترک این دو گرایش، جهان‌روایی رمانتیک با اعراض از منافع ملی بود. در عمل آن چیزی که قربانی شد مفهوم دولت ملی و مفهوم ملت و به تبع آن منافع ملی بود.

منتها با انقلاب اسلامی و غالب شدن این دو ایدئولوژی - یعنی اسلامگرایی و کمونیسم روسی - که سنتز آن را در مفهوم استکبار جهانی می‌بینید، کانون سیاست خارجی جمهوری اسلامی محملی می‌شود برای آن. این ایدئولوژی که در حقیقت نوعی آگاهی وارونه است با منطق ژئوپلتیک ایران سازگار نبود. ربطی به آن خودآگاهی تاریخی

ایرانی هم نداشت و ندارد. نه با موقعیت تاریخی و فرهنگی ما سازگار بود، نه با موقعیت ژئوپولتیک ایران. حتی این شعار استقلال‌خواهی هم که داده می‌شد، شعار بی‌پایه‌ای بود، چرا که ایران هیچ‌گاه مستعمره نبوده است که بخواهد استقلال به دست بیاورد.

بنابراین انقلاب اسلامی ۵۷ یک مبنای مالیخولیایی داد به سیاست خارجی جمهوری‌اسلامی، و این لزوماً فقط برآمده از اسلام‌گرایان نبود. یعنی آن جناح چپ هم که سر کار می‌آمد، باز هم به یک نوعی آن آمریکاستیزی و یا حتی ستیز با اسرائیل را به یک معنا جلو می‌برد.

قاسمی‌نژاد: اساسا فکر می‌کنم که اسلام گرایان این آمریکاستیزی را تا حدی هم از چپ‌ها دزدیدند، یعنی از آنها یاد گرفتند.

سوفیامهر: همینطور است. به عنوان نمونه اسلام‌گرایان می‌گفتند اول برویم سفارت شوروی را بگیریم. اشغال سفارت آمریکا هم در رقابت آن‌ها با گروه‌های چریکی بود. ضمن اینکه، در جهان دوقطبی آن زمان افسار چپ‌ها و بویژه حزب توده در دست نظام شوروی بود. چپ‌های ایران به دهان سیاستمداران شوروی نگاه می‌کردند و مطمئنا اگر قدرت به دست آن‌ها می‌افتاد، ما شاهد نسخه‌ای از سیاست ضد آمریکایی در رنگ و لعاب چپ می‌بودیم.

بنابراین اینکه که القاء می‌کنند، که اگر سفارت گرفته نمی‌شد آمریکاستیزی به وجود نمی‌آمد یا اینکه می‌گویند چون قطب‌زاده و یزدی ارتباطی با آمریکاییان داشتند، پس سیاست ستیز با آمریکا «ذاتی» انقلاب اسلامی ۵۷ نبود، حرف بی‌پایه‌ای است. در دنیای سیاست صحبت کردن و مذاکره کردن نشان دهنده‌ی این نیست که هیچ دشمنی‌ای بین طرفین نمی‌تواند وجود داشته باشد. در زمان جنگ هم دشمنان با هم مذاکره می‌کنند. اوکراین و روسیه هم که با هم در حال جنگ هستند با هم مذاکره می‌کنند. ولی به این معنا نیست که روسیه سیاست ضد اوکراین و حتی نابودی آن کشور را در پیش‌نمی‌گیرد.

به هر حال من فکر می‌کنم این مسأله‌ی آمریکا و سیاست ستیز با استکبار جهانی عمیق‌تر از آنی بود که در سیاست اسلامی صرفا آن را منحصر به یک گروه انقلابی بدانیم. بلکه چیزی بود که کم و بیش میان تمام انقلابیون مشترک بود. از دل این استکبار ستیزی چه چیزی بیرون آمد؟ یک سیاست ایدئولوژیک که همانطور که گفتم هیچ نسبتی با منطق ژئوپلیتیک ایران ندارد.

ایران همیشه به علت انحطاط تاریخی نیازمند تکنولوژی غرب بوده است، چه خوشمان بیاید چه خوشمان نیاید. تکنولوژی را یا باید بتوانید بسازید یا اگر نمی‌توانید بسازید باید بتوانید وارد کنید. حتی امروز هم کشور ایران قادر به این نیست که بسیاری از تکنولوژی‌های روز را بسازد. اصلا شاید مطلوب هم نباشد که همه‌ی تکنولوژی‌ها در یک کشور ساخته شود. در اقتصاد می‌بینید، آن چیزی که اهمیت دارد تقسیم کار است، بر اساس آن نوع مزیت‌های نسبی که هر کشور دارد. امروز اتومبیلی که در یک کشور ساخته می‌شود قطعاتش از صد و چند کشور دنیا می‌آید و هر کدام از این کشورها یک سری قطعاتی را می‌سازند که ساخت آن در کشور دیگر صرفه‌ی اقتصادی ندارد، و بر این اساس برای خرید آن قطعه وابسته به کشورهای دیگر است. مثلا ماشین تویوتا به اسم ژاپن تمام می‌شود. در صورتیکه قطعات آن در همه‌ی جای دنیا بر اساس همان اصل تقسیم کار و مزیت نسبی تأمین می‌شود. بنابراین این مسأله که ما نیازمند تکنولوژی غرب هستیم، مسأله‌ی آینده ایران هم است. ما به غرب از این نظر نیازمندیم. اما این نیازمندی باید در چارچوب یک سری روابط تعریف‌شده در پیش گرفته شود.

اما این سیاست خارجی جمهوری‌اسلامی چه مشکلاتی دارد؟ من همیشه گفتم نوعی بلاهت در سیاست خارجی جمهوری‌اسلامی است. نوعی خودبراندازی. یعنی اینکه جمهوری‌اسلامی

به قیمت به خطر انداختن امنیت پایدار ایران، می‌خواهد امنیت خود را برقرار کند. دقیقاً مثل اینکه پنجره‌ی خانه‌تان شکسته باشد و شما برای پرکردن حفره پنجره، آجر را از سقف خانه می‌کنید! کاری که جمهوری‌اسلامی در عرصه‌ی سیاست خارجی انجام می‌دهد، به زبان استعاره همین کار است.

مثلاً از جمهوری اسلامی بپرسید که چرا با آمریکا و اسرائیل دشمنی؟ می‌گوید برای امنیت ایران. اما وقتی می‌پرسیم که همین تداوم دشمنی با آمریکا و اسرائیل از ایران سلب امنیت کرده، و چرا این دشمنی را به مسأله‌ای وجودی تبدیل کرده‌اید، به شما پاسخ قانع کننده‌ای نمی‌دهند بلکه برمی‌گردند به همان افسانه‌هایی که در تاریخ ساخته شده است مانند رویداد ۲۸ مرداد. بخش دیگر پاسخ‌شان هم برمی‌گردد به اینکه اسرائیل اصولاً با موجودیت ایران اشکال دارد. که به نظر من این اصلا سخن درستی نیست. در واقع پاسخ‌هایی که می‌دهند پاسخ‌های درستی نیست. در وضعیت پساجمهوری اسلامی، در بدترین حالت، اسرائیل برای ایران یک رقیب منطقه‌ای خواهد بود و نه بیشتر. منتها این رقابت هم در چارچوب روابط عادی صورت خواهد گرفت، آنچنان که در زمان شاه فقید در جریان بود. آن چیزی که الان میان ایران و اسرائیل وجود دارد، به برکت جمهوری اسلامی، رابطه عادی یا در چارچوب روابط عادی نیست. بلکه دشمنی وجودی است. یعنی تلاشی است برای از میان بردن یک کشوری که عضو سازمان ملل است. بنابراین این هیچ ربطی به منطق ژئوپلیتیکی ایران ندارد.

بحران دیگری که جمهوری‌اسلامی برای مملکت ما پیش آورده است، جنبه نظامی مسئله است که از فرط بداهت نیازی به توضیح ندارد. اساسا به این دلیل امنیت به سبک جمهوری اسلامی برای امنیت ایران خطرناک است که ایران را از دسترسی به تکنولوژی نظامی روز محروم کرده است. دشمنی با آمریکا موجب شده که ما دسترسی به تجهیزات نظامی روز نداشته باشیم و این امنیت ما را به خطر انداخته است. این همان چرخه بحران امنیتی‌ای است که جمهوری‌اسلامی ایران را به آن وارد کرده است. در صورتی که ایران نیازمند تکنولوژی نظامی غرب است. شما ارتش روسیه را نگاه کنید که چطور در اوکراین زمین‌گیر شده است. کشوری که گفته می‌شد قدرت نظامی دوم جهان است از پس اوکراین که قدرت دست چندم نظامی جهان است، برنمی‌آید. یکی به خاطر تربیت نظامی اوکراین توسط ناتو است و دیگری تسلیحات موثری که غرب در اختیار اوکراین قرار داده است.

سوفیامهر: سیاست خارجی‌ای هم که نظام پهلوی در پیش می‌گرفت واقع بینانه بود. بر اساس ایدئولوژی نبود، بر پایه، یک سری اصول ملموس و عینی بود، مثلا مسأله‌شان این بود که چطور دست انگلستان و روس را از ایران کوتاه کنند؟ ایران چگونه می‌تواند ارتش نوین ایجاد کند؟ ایران چگونه می‌تواند اقتصاد خود را بسازد؟ یک سری سوالات ملموس و عینی و واقع‌بینانه.

قاسمی‌نژاد: من یک نکته را هم بگویم که تازه روسیه قبل از جنگ با اوکراین در این حد از انزوا که جمهوری اسلامی است، نبود. بلکه بسیاری از قطعات مورد نیازش از غرب می‌آمد. جمهوری‌اسلامی همه‌ی قطعاتش را یا خودش به هر طریقی می‌سازد یا از بازار سیاه می‌خرد و یا از روسیه و چین می‌گیرد.

امین سوفیامهر: دقیقاً. می‌خواستم به همان جا برسم. نیروی هوایی ستون فقرات ارتش‌های مدرن امروز است. یعنی همان چیزی که در نظام پهلوی داشتیم. یک ارتش قدرتمندی بود که یک

نیروی هوایی فوق‌العاده قدرتمند داشت. اتفاقاً چیزی که به داد ما در همان جنگ هشت ساله رسید همین نیروی هوایی قوی بود، که متاسفانه امروز چیزی از آن باقی نمانده است. یعنی شما نمی‌توانید امنیت کشور بزرگی مثل ایران را بدون نیروی هوایی مدرن و بروز تامین کنید. سیاست‌های خارجی جمهوری‌اسلامی باعث شده که ما از داشتن این نیروی هوایی قدرتمند محروم باشیم.

برای جبران این ضعف جمهوری‌اسلامی تکیه کرده بر روی گروه‌های میلیشیایی و تروریستی منطقه‌ای به خیال اینکه بتواند براساس جنگ‌های نامتقارن، ایذایی و تروریستی تا به یک نوعی، بتواند یک اهرم تهدید علیه آمریکا و اسرائیل به وجود بیاورد. ابزار دیگر جمهوری اسلامی برای مقابله با آمریکا و اسرائیل، صنعت موشکی و بویژه موشک‌های بالستیک است. در بحث های استراتژیک نظامی، موشک‌های بالستیک سلاحی دفاعی محسوب نمی‌شود بلکه سلاحی تهاجمی محسوب می‌شود. معنای این حرف چیست؟ معنایش این است که وقتی شما دکترین امنیتی‌تان را بر پایه‌ی ساخت موشک‌های بالستیک ایجاد می‌کنید، این بالتبع کشورهای منطقه را می‌ترساند. و این ترس باعث می‌شود که آنها دست به ائتلاف بزنند، تا قدرت کشور مهاجم را خنثی کنند. دقیقاً همین اتفاقی که علیه کشور ما در منطقه افتاده است. کشورهایی که به نوعی دشمنان تاریخی همدیگر بودند، الان دست به ائتلاف زده‌اند. به دلیل اینکه ترکیب موشک، به عنوان سلاح تهاجمی، و یک ایدئولوژی تهاجمی خودش تبدیل شده است به یک تهدید امنیتی، هم برای منطقه هم برای کشور ایران.

برگردیم به آن استعاره‌ی پنجره که حفره دارد و برای پر کردن این حفره باید از آجر سقف استفاده کرد. این مشکلی است که جمهوری اسلامی برای امنیت ایران به وجود آورده است که ریشه در سیاست خارجی رژیم اسلامی دارد. انقلاب اسلامی ۵۷ بیش از هر چیز، نوعی گفتمان بود در حوزه‌ی روابط بین‌الملل. انقلابیون می‌خواستند به نوعی موقعیت منطقه‌ای ایران و موقعیت ایران را در روابط بین‌الملل تغییر بدهند؛ موقعیتی که بر پایه منطق ژئوپلیتیک ایران بنا شده بود. حالا آن چپ می‌خواست ایران در جبهه‌ی ضد امپریالیست قرار بگیرد و اسلام‌گرایان می‌خواستند ما را در امت اسلامی حل و مضمحل بکنند.

وقتیکه سیاست خارجی شما این است، سیاست داخلی‌تان هم به ناچار تابع این خواهد شد. این که گفته می‌شود سیاست خارجی تابع سیاست داخلی است البته می‌تواند حرف درستی باشد ولی همیشه اینگونه نیست. گاهی اوقات اتفاقاً سیاست داخلی تابع سیاست خارجی است. یعنی اگر هم اکنون اسرائیل‌ستیزی و آمریکاستیزی را از جمهوری اسلامی بگیریم در داخل هم به یک حکومت متفاوتی تبدیل می‌شود. بنابراین برای ایران آینده درس‌هایی که می‌گیریم باید بر این اساس باشد که منطق ژئوپلیتیک و موقعیت تاریخی ایران چه است؟ و این نگاه ایدئولوژیک به سیاست خارجی چه پیامدهای ویرانگری داشته است؟ و بر اساس این ما به یک اصولی برسیم که هم منطق ژئوپلیتیک ایران را در نظر بگیرد و هم اینکه ویرانگری‌های سیاست خارجی جمهوری‌اسلامی را نداشته باشد.

قاسمی‌نژاد: کاملاً درست است. بر نکته‌ای که شما هم به آن اشاره کردید تاکید دوباره‌ای بکنم. سیاست خارجی شاه برای ایران یک سیاست خارجی مطلوب بود. حالا درست است که از آن چهار دهه گذشته است، اما کلیات آن سیاست خارجی که مبتنی بر منافع ملی و واقع‌گرایی بود همچنان مطلوب است. حتی در حوزه‌ی تاکتیک‌ها و استراتژی‌ها هم اگرچه چهار دهه گذشته است، اما می‌شود خیلی از آنها را دوباره اجرا کرد برای اینکه واقعا منطبق بر الزامات ژئوپلیتیک ایران بود. حالا من می‌خواهم وارد آن بحث فوریت‌های پس از

سقوط شوم و یک مقدمه‌ای راجع به آن بگویم. اینکه چه مفروضاتی داریم درباره مسائلی که بلافاصله پس از سقوط جمهوری اسلامی رخ نشان می‌دهند.

یک اینکه بخش عظیمی از مشکلات اقتصادی کشور، سیاسی است. یعنی مشخصاً مرتبط با سیاست خارجی است. مشخصا حوزه‌ی سیاست هسته‌ای که الان نزدیک به دو دهه است کشور را درگیر بحران‌های بزرگ اقتصادی کرده است. به هر حال تا این سیاست است این مشکلات هم است. به محض اینکه آن رفع شود یک سری مشکلات جدی اقتصادی حل خواهند شد. به سیاست حمایت از تروریسم باید اشاره کنم که هم تحریم آورده است هم سرمایه‌گذاری خارجی را دشوار کرده است، و هم بخش زیادی از منابع کشور - بین چند صد میلیون دلار تا چند میلیارد دلار - را از خزانه ایران برمی‌دارد و به گروه‌های تروریستی خارجی می‌دهد. همچنین سیاست موشکی، که به درستی به آن اشاره کردید، و آن هم یک سری تحریم‌های مهمی را تحمیل کرده است که اساسا ناشی از وجود جمهوری اسلامی است نه لزوما ماحصل طبیعت برنامه موشکی.

بلافاصله بعد از سقوط جمهوری‌اسلامی، این دولت موقت که می‌آید یکی از وظایفش باید این باشد که بتواند تحریم‌ها را بردارد. منظورم از برداشتن تحریم‌ها، را باید یک مقدار تکنیکال‌تر بگویم. ببینید تحریم‌ها دو دسته هستند؛ آن‌هایی که مبتنی بر قانون مصوب کنگره هستند و آن‌هایی که مبتنی بر دستور اجرایی رییس‌جمهور هستند. آن‌هایی که دستور اجرایی هستند را رییس‌جمهور به سرعت می‌تواند لغو کند، و فراتر از آن رییس‌جمهور می‌تواند بیشتر تحریم‌ها را به سرعت تعلیق کند. از این نظر وقتی می‌گوییم می‌شود تحریم‌ها را برداشت مبتنی بر خواب و خیال نیست و بلکه شدنی است. من به عنوان کسی که یک دهه است دارم در این مورد کار می‌کنم این را می‌گویم. منتهی ابتدا آن مشکلی که پشت مسئله است را باید حل کرد، تا بتوان این را حل کرد. این در حوزه‌ی اقتصادی است.

سوفیامهر: از جمهوری اسلامی بپرسید که چرا با آمریکا و اسرائیل دشمنی؟ می‌گوید برای امنیت ایران. اما وقتی می‌پرسیم که همین تداوم دشمنی با آمریکا و اسرائیل از ایران سلب امنیت کرده، و چرا این دشمنی را به مسأله‌ای وجودی تبدیل کرده‌اید، به شما پاسخ قانع کننده‌ای نمی‌دهند بلکه برمی‌گردند به همان افسانه‌هایی که در تاریخ ساخته شده است مانند رویداد ۲۸ مرداد.

در حوزه‌ی خود امنیت داخلی و خارجی هم به نظرم سیاست خارجی دولت موقت در آن دوره اضطرار پس از سقوط جمهوری‌اسلامی اهمیت زیادی دارد. به هر حال جمهوری‌اسلامی رفته کشورهای دیگر را اذیت کرده و تلاش کرده است علیه دولت‌های مستقر در آن کشورها، اپوزیسیون وابسته درست کند. تلاش کرده گروه‌های تروریستی درست کند و در بعضی جاها موفق هم بوده است. در عراق و یمن و فلسطین و سوریه این کار را کرده است. واکنشی که درست شده است این است که این کشورهای همسایه ما - که در زمان شاه با اکثر آن‌ها مشکلی که نداشتیم هیچ، بلکه مرجع اعتماد این‌ها بودیم - شروع کردند همین حرکات مشابه را علیه ما پیاده کنند. هر زمانی که یک دولتی سرنگون می‌شود جریان‌های گریز از مرکز به سرعت شکل می‌گیرند حالا نه در همه جای کشور ولی در برخی جاها مشاهده خواهند شد به ویژه وقتی حمایت خارجی پشت سرش

باشد. در طول تاریخ ایران هم این را دیدیم. یعنی شما بعد از جنگ جهانی دوم و بعد از فتنه ۵۷ همین مسئله را داشتید که با حمایت خارجی در برخی نقاط جریان‌های مسلح گریز از مرکز و مورد حمایت خارجی‌ها شکل گرفتند. طبیعتا سیاست خارجی دولت موقت می‌تواند در حل این مسئله و برداشتن حمایت خارجی از پشت این گروهها یا تداوم آن بسیار موثر باشد.

پس نوع سیاست خارجی دولت موقت هم در حوزه‌ی اقتصادی و در حوزه‌ی امنیت داخلی و امنیت خارجی - مشخصا در مرزها - سیاست خارجی تعیین‌کننده‌ای خواهد بود. براین اساس می‌خواهم ببینم که به نظر شما در این دوره اضطرار، شش ماه نخست، چند کار مهم که در حوزه‌ی سیاست خارجی باید انجام شود چه است؟

امین سوفیامهر: بخشی از پاسخ داخل پرسش شما بود. چیزی که در پس از پیروزی انقلاب ۵۷ و اتفاقات بعد از آن می‌بینیم این است که یک نوع ناهماهنگی بین دولت موقت و نیروهای نظامی به وجود می‌آید. نیروهای نظامی از خمینی بیشتر دستور می‌گرفتند. دولت موقت هم یک سری وظایفی هم برای خودش تعریف کرده بود و انتظار می‌رفت آن مشکلاتی را که به آن سپرده‌اند، حل کند. اما ناهماهنگی‌ها بسیار بود. به نظر من گام اول پس از فروپاشی جمهوری‌اسلامی باید نوعی هماهنگی میان دولت موقت و نیروهای امنیتی - نظامی باشد.

خب اینجا این مسأله است که نوعی بی‌اعتمادی نسبت به نیروهای امنیتی-نظامی وجود خواهد داشت. به دلیل اینکه این‌ها نیروهای امنیتی-نظامی جمهوری اسلامی بوده‌اند و به دست آن‌ها تربیت شده‌اند. باید راه‌حلی برای این اندیشیده شود. حالا چطور می‌شود این راه حل را پیدا کرد؟ این خود یک گفتگوی جداگانه می‌طلبد. اما می‌دانیم که مشخصا کارهایی را نباید انجام داد که توضیح خواهم داد.

نخست اینکه تنش میان نیروهای امنیتی - نظامی و دولت موقت، دولت جدید نباید بیش از اندازه بالا بگیرد تا مبادا دولت موقت از برقراری امنیت داخلی ناتوان شود. از سوی دیگر، نیروهای امنیتی - نظامی تنها باید مطیع نهادهای مربوطه و مشروع باشند. برای دست‌یابی به این اهداف دولت موقت باید در پشت جبهه قدرتمند داشته باشد. یعنی خیالش از درون مرز و داخل کشور راحت باشد تا اگر تهدید خارجی به وجود آمد، بتواند به درستی با آن برخورد کند.

در کوتاه مدت آن چیزی که برای من نگرانی‌آور است، این است که به دلیل زخم‌هایی که جمهوری‌اسلامی به کشورهای منطقه زده است آن‌ها احساس کنند که توازن قوا تغییر کرده است و ایران دچار نوعی مشکلات دوره گذار است، و تصمیم بگیرند انتقام تاریخی بگیرند. همان اتفاقی که بعد از انقلاب ۵۷ افتاد. برداشت صدام این بود که توازن قوا در ایران تغییر کرده است و ارتش در حال اضمحلال است، و الان وقت آن است که عراق قدرت خودش را بر ایران تحمیل کند، و تعریف جدیدی از توازن قوا بدست دهد. برای اینکه این خطر رفع شود به نظر من باید بر این نکته تاکید شود که انقلاب ایران هیچ برنامه‌ای برای صدور انقلاب ندارد. درست است این انقلاب ملی خیلی مترقی است؛ اما می‌تواند برای بعضی از کشورهای منطقه یا کشورهای هم‌مرز ما خطرناک باشد. برای پاکستان می‌تواند خطرناک باشد چونکه در این کشور مسأله زن، بغرنج است و مسأله برابری، بحران‌آفرین است، و صدور فرضی انقلاب ما می‌تواند به عنوان یک خطر امنیتی برای آن کشور دریافت شود. برای افغانستانِ طالبان می‌تواند خطرناک باشد، و برای عراق و عَربستان و امارات هم می‌تواند خطرناک باشد. بنابراین ما باید بگوییم که ما هیچ برنامه و اراده‌ای برای صدور انقلاب نداریم. حالا اگر این انقلاب خودش به عنوان یک الگو و به عنوان یک کانون الهام‌بخش برای مردم منطقه مطرح شد، این بحث دیگری است و از حوزه اختیار و تصمیم ما

خارج است و آن را کاری نمی‌توانیم بکنیم. چون یک مسئله فرهنگی است و به اصطلاح قدرت نرم انقلاب است. منتهی باید سفیران صلح به تک تک این کشورها فرستاده شوند که تاکید کنند ما هیچ قصدی برای صدور این انقلاب نداریم. ما مشکلات درونی داریم و می‌خواهیم با کشورهای منطقه همکاری کنیم.

قاسمی‌نژاد: اینجا باید به یک نکته اشاره کنم، چون شما یک نکته‌ی خیلی مهمی را گفتید. چهره‌های شاخصی که الان در این انقلاب حضور دارند، مخصوصا آن‌هایی که رسانه‌های خارجی بیشتر صدایشان را منعکس می‌کنند باید بسیار مراقب حرف‌های خود باشند. این نکته‌ای که شما گفتید خیلی مهم است و بایستی از همین الان روشن شود. زیرا مسئله فقط منحصر به این نیست که پس از سقوط جمهوری اسلامی، دولت‌ها به علت سخنان نابجا درباره صدور انقلاب دردسر خواهند کرد. بلکه حتی قبل از سقوط جمهوری اسلامی هم این دست حرف‌ها می‌تواند دردسر درست کند. چون اکنون یک توازن قوا بین جمهوری اسلامی و مخالفان وجود دارد و جمهوری اسلامی ساقط نشده است. در این مرحله کشورهای منطقه می‌توانند نقش مهمی بازی کنند که توازن قوا را به نفع کدام سوی داستان، تغییر دهند و اگر چهره‌های شناخته شده این انقلاب از صدور انقلاب حرف بزنند این به زیان انقلاب ملی ایران است.

امین سوفیامهر: بله و یا حرف از اینکه خاورمیانه‌ی جدید بسازیم. این ایده‌ها بسیار خطرناک می‌توانند باشد و هم در روند سرنگونی جمهوری اسلامی به ضرر ما باشد و هم در پس از سقوط جمهوری‌اسلامی به ضرر ما شود و منافع ما را به خطر بیندازد.

قاسمی‌نژاد: من یک نگرانی دیگر هم دارم که خوب است اینجا راجع به آن صحبت کنیم و آن اینکه در همین مرحله‌ی براندازی جمهوری‌اسلامی، علی‌رغم اینکه ما احتیاج به حمایت جهانی داریم، جهانی کردن این انقلاب تا چه حد منطقی است؟ خب به لحاظ منطقی آن کاری که باید بکنیم این است که تا جایی که می‌توانیم از بقیه کمک بگیریم، بدون اینکه بخواهیم - تا جایی که ممکن است - به آنان تعهدی بدهیم. اما من یک تلاش‌هایی می‌بینم که می‌خواهد انقلاب ما را گره بزند به جریان‌های اپوزیسیون کشورهای دیگر که ما البته برای برخی از آنها آرزوی موفقیت می‌کنیم ولی اینکه شما این انقلاب را به جریان های اپوزیسیون دیگر کشورها گره بزنید چقدر مفید است؟ چون من یک نقشه‌ای می‌دیدم که یک سری فعالین آزادی‌خواه جهانی درست کرده بودند از حکومت‌هایی که اقتدارگرا هستند و باید سرنگون شوند. من نگاه می‌کردم و می‌دیدم اکثر این کشورهای اطراف ایران در این نقشه بودند. اگر ما بگوییم که ما از الان در یک ائتلاف هستیم که مثلا ٤٠ کشور در منطقه و جهان را ساقط کنیم، خب همه‌ی این‌ها می‌آیند و جمع می‌شوند و دستشان را در دست هم می‌گذارند که نگذارند ما این کار را بکنیم. این یک رفتار عاقلانه و منطقی نیست.

> سوفیامهر: اساسا به این دلیل امنیت به سبک جمهوری اسلامی برای امنیت ایران خطرناک است که ایران را از دسترسی به تکنولوژی نظامی روز محروم کرده است. دشمنی با آمریکا موجب شده که ما دسترسی به تجهیزات نظامی روز نداشته باشیم و این امنیت ما را به خطر انداخته است.

من می‌خواهم برگردم به آن نکته‌ای که اول بحث گفتیم. آنچه سیاست خارجی پهلوی را

هدایت می‌کرد ، اول این بود که کعبه آمالش منافع ملی ایران بود. مثلا ما برای مردم روسیه هم بسیار ناراحتیم، من شخصا از پوتین بیزارم، منتهی کار اپوزیسیون جمهوری اسلامی سرنگونی پوتین نیست. چه الان که اپوزیسیون در حکومت نیست، و چه فردا که جمهوری اسلامی ساقط شود. روسیه بالای سر ما است. مرز مشترک با آن داریم. زورش از ما بیشتر است. کار اپوزیسیون این نیست که برود دولت روسیه را سرنگون کند، چه الان چه فردا. کار دولت ایران باید مشخصا این باشد که مقابل چشم طمع خرس روسی به کشور ما بایستد. اگر کار به جایی رسید که باید مقابله کرد خب باید مقابله کرد ولی اساس را باید بر تامین منافع ملی با کمترین تنش و اصطکاک گذاشت. به هیچ عنوان به خاطر منافع دیگران نباید رفت با قدرت‌های بزرگتر از ایران درگیر شد.

نکته ی دوم همین واقع گرایی است. این افکار مالیخولیایی که ما وظایف جهانی داریم و باید برویم جهان را نجات دهیم و جهان را از پلیدی پاک کنیم، اینها را کاملا باید از سر بیرون کرد. وظیفه ما مشخص است؛ ایران را بسازیم. این یک کار را اگر بکنیم برای هفت نسل بعدی‌مان دعای خیر به جا گذاشته‌ایم. انقلاب کردن در باقی جهان و بازسازی آنجا را واگذار کنیم به اهالی همانجا و ابرقدرتهای جهانی. حالا اگر روزی ابرقدرت شدید یک بحث دیگری است. اما واقعیت این است که ایران را جمهوری اسلامی ویران کرده. برای سال‌ها باید این کشور را ساخت تا تازه برگردیم به جایی که در ۵۷ بودیم.

سوفیامهر: بله این مسأله‌ی بسیار مهمی است. و این اول برمی‌گردد به خود خصلت انقلاب. چون که شما وقتی انقلابی باشید و توانسته باشید حکومتی را به زیر بکشید، آن هم حکومتی که بسیار بی‌رحم و قدرتمند بوده است، این در انقلابیون اعتماد به نفس زیادی به وجود می‌آورد. همراه خواهد بود با حس شکست‌ناپذیری و اینکه ما می‌توانیم دشمنان دیگر را هم شکست دهیم و پلیدی‌های دیگر را هم در جهان رفع کنیم. اما انقلاب ملی ما نباید به سیاق خودش هوس رفع فتنه از عالم را داشته باشد. این انقلاب وظیفه‌اش رفع فتنه از عالم نیست. حالا رفع فتنه‌ی پنجاه‌وهفتی‌ها، در مبارزه با استکبار جهانی و طاغوت بود، و مثلا رفع فتنه ما مبارزه با نیروهای ضددموکراتیک باشد. ما نباید به این هوس بیفتیم.

این اشکال را انقلاب فرانسه داشت. انقلاب فرانسه هم برای خودش یک ایده‌ی «mission of civilisation» داشت که باید برود کشورهای دیگر را هم «سیویلایز» یا متمدن کند. انقلاب اسلامی ۵۷ هم برای خودش این رسالت جهانی را قائل بود که ما الان ایران را آزاد کردیم و حالا برویم عراق را هم از دست صدام حسین آزاد کنیم و خمینی گجستک پیام می‌داد به ارتش عراق که علیه صدام شورش کنید و خب دیدیم که چه فجایعی به وجود آورد.

از این رو وسوسه صدور انقلاب می‌تواند پیامدی همچون احساس خطر کشورهای همسایه را پدید بیاورد. بنابراین ما باید بگوییم که انقلاب ملی ما، انقلاب و شورش علیه عقل سلیم نیست، علیه «common sense» نیست. این انقلاب برای پایین آوردن تمام گرایش‌های ضدعقلانیِ درونی‌ای است که انقلاب ۵۷ به وجود آورده است. این انقلاب برای بازگشت به عقل معاش‌اندیش و عقل سلیم است. شورش علیه عقل معاش‌اندیش نیست. ایرانی باید مبنای سیاست‌گذاری‌اش، چه در سیاست داخلی چه در سیاست خارجی عقل معاش‌اندیش باشد.

این سیاست که ما می‌رویم از این کشور و آن کشور دفاع می‌کنیم، حتی از لحاظ اخلاقی هم نمی‌تواند پذیرفته باشد، و می‌تواند پیامدهای بسیار ویرانگری برای کشور ایران داشته باشد. و از قضا به دلیل این پیامدهای ویرانگری که برای منافع تک تک ایرانیان دارد غیراخلاقی

هم است. چون که هیچ شخصی در عرصه‌ی عمومی حق این را ندارد، آگاهانه یا ناآگاهانه، به منافع ملی آسیب بزند. اما اگر این دوستان این حس انقلابی‌گری جهانی‌شان خیلی فوران کرده است، دولت آینده می‌تواند تسهیلاتی برای این دوستان فراهم کند، و آن‌ها را بفرستد به همان کشورها و برای نمونه، بروند روسیه و مسکو کار و تلاش کنند و از دسترنج خودشان استفاده کنند و حکومت روسیه را هم تغییر دهند. یا اگر می‌خواهند به آرمان فلسطین کمک کنند، می‌توانند به غزه یا کرانه باختری بروند، و آنجا از جیب و دسترنج خودشان برای آرمان‌های خودشان خرج کنند. اما خیر عمومی ایران یا منافع ایران نباید قربانی این ایده‌های رمانتیک شود.

اساسا در عرصه‌ی سیاست خارجی دقیقاً مشخص نیست که حمایت از این یا ستیز با آن اخلاقی است یا نه. اما این مشخص است که هیچ کاری ضد اخلاقی‌تر از حمایت جمهوری‌اسلامی از فلسطین نیست. چونکه موجب گرسنگی کودکان سیستان و بلوچستان شده است. چونکه موجب فقر عمومی ایرانیان شده است. چونکه موجب آوارگی بسیاری از ایرانیان شده است. چون موجب شده شبح جنگ، برای بیش از چهار دهه، بر سر کشور ما حاکم شود. بنابراین این ژست ظاهرا اخلاقی و فضیلت‌گرایانه در سیاست خارجی می‌تواند بسیار خطرناک باشد. فضیلت‌مندان می‌توانند بروند همانطور که گفتم فعالیت شخصی کنند. اما نباید دستگاه سیاست خارجی و اقتصاد ایران را گروگان بگیرند تا ایده‌های، به قول خودشان، اخلاقی و فضیلت‌مندانه را اجرا کنند. این می‌تواند رذیلانه‌ترین کنش و ضد اخلاقی‌ترین کنش باشد. بنابراین ما باید بگوییم که انقلاب ملی ایران هیچ برنامه‌ای برای تغییر رژیم دیگر کشورها ندارد. انقلاب ایران یک رژیم را می‌خواهد تغییر دهد و آن هم رژیم جمهوری‌اسلامی است. پس از آن، می‌خواهیم کشور را به روال عادی برگردانیم و بر اساس عقل معاش‌اندیش و بر اساس عقل سلیم و بر اساس واقع‌بینی و بر اساس مشکلات عینی که کشور دارد، می‌خواهیم راه‌حل‌هایی را پیشنهاد بدهیم و مشکلاتمان را حل کنیم.

> قاسمی‌نژاد: جمهوری‌اسلامی رفته کشورهای دیگر را اذیت کرده و تلاش کرده است علیه دولت‌های مستقر در آن کشورها، اپوزیسیون وابسته درست کند. تلاش کرده گروه‌های تروریستی درست کند و در بعضی جاها موفق هم بوده است. در عراق و یمن و فلسطین و سوریه این کار را کرده است. واکنشی که درست شده است این است که این کشورهای همسایه ما - که در زمان شاه با اکثر آن‌ها مشکلی که نداشتیم هیچ، بلکه مرجع اعتماد این‌ها بودیم - شروع کردند همین حرکات مشابه را علیه ما پیاده کنند.

بنابراین باید از همین الان تکلیف خودمان را مشخص کنیم. یک انقلاب اوج می‌گیرد و بالا می‌رود و باید بتواند یک فرود آرامی هم داشته باشد. انقلابی که مثل یک اتومبیل باشد که فقط گاز داشته باشد و ترمز نداشته باشد، می‌تواند ویرانگر باشد. ما باید آگاه باشیم به پیامد کنش‌های انقلابی. یک انقلاب اوج می‌گیرد و به موقع‌اش که شد باید یک فرود آرامی داشته باشد. ما انقلابی را می‌خواهیم که به موقع بتواند شتاب بگیرد و به موقع بتواند به اصطلاح سرش را بر بالین سلامت و آرامش بگذارد. ترکش‌هایش متوجه منافع ملی ایران نباشد. بنابراین الگو گرفتن از انقلاب ۵۷ بسیار می‌تواند خطرناک باشد. اتفاقاً انقلاب ملی ایران تلاشی است برای پایان دادن به همه‌ی گرایش‌های ضد عقل و عقل ستیز انقلاب اسلامی ۵۷.

قاسمی‌نژاد: خب این نگاه را به سیاست‌های

مشخص تبدیل کنیم. یعنی آن دولت موقت، برای آن چند ماه، دقیقا چه باید بکند؟ یکی همین است که گفتید. یعنی مشخص گفتن این که دولت موقت سیاست خارجی منطقه‌ای تهاجمی ندارد. به دنبال صدور انقلاب به هیچ جای دیگری نیست. ما مردم ایران، ایران را پس گرفتیم و حالا می‌خواهیم ایران را از نو بسازیم. این نکته‌ی اول است.

نکته‌ی دوم به نظر من در حوزه‌ی هسته‌ای است، که بسیار اهمیت دارد. از نخستین کارهایی که این دولت موقت انجام دهد بایستی تماس با آژانس انرژی اتمی باشد، البته در چارچوب منافع ملی. باید اجازه بازرسی‌های حداکثری داد و شفافیت کامل در قبال آژانس اتخاذ کرد؛ به عنوان پیش‌نیاز تعلیق تحریم‌ها که برای اقتصاد کشور بحث مهمی است.

دولت موقتی که می‌آید باید بتواند حقوق کارمندان را بدهد. باید بتواند منابع واردات کالا و این‌ها را تامین کند. در آن شرایط بحرانی این‌ها بدون اینکه شما بتوانید دسترسی به منابع ارزی داشته باشید، و دسترسی به سیستم بانکی جهانی داشته باشید، و اجازه داشته باشید که بتوانید نفت و منابع پتروشیمی‌تان را بفروشید، امکان‌پذیر نیست. و اگر این‌ها نباشد خب این دولت به سرعت زمین می‌خورد. مردم که نمی‌توانند گرسنه بمانند. پس نکته‌ی دوم شد آغاز فوری فرایند حل مساله‌ی هسته‌ای از طریق شفافیت حداکثری.

نکته‌ی سوم، به نظر من این است که دولت موقت باید به سرعت حمایت از گروه‌های تروریستی را قطع کند. یعنی نخستین کاری که دولت انجام می‌دهد این است که باید کمک مالی ایران به این گروه‌ها که سالانه بین چند صد میلیون دلار تا چند میلیارد دلار می‌شود، را باید قطع کند. این به گمان من برای همان بحث تنش زدایی گام مهمی است. یعنی دولت جدید باید بتواند این سیگنال را به همسایه‌ها بفرستد که دوره‌ی جدیدی آغاز شده است و قرار بر آن دخالت‌ها نیست و مذاکرات را هم با این دولت‌ها آغاز کند که وقتی از این سو دخالتی نمی‌شود، انتظار می‌رود از سوی شما هم دخالتی در امور داخلی ایران نشود و طبیعتاً اگر بخواهید اذیت کنید، دولت ایران هم امکانات این را دارد که بخواهد شما را اذیت کند. بیایید با هم زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشیم. این را حالا می‌توانیم در مرحله‌ی بعد با جزییات بیشتر حرف بزنیم.

من فکر می‌کنم اکثر دولت‌هایی که در اطراف ما هستند اگر ببینند دولتی در ایران است که دنبال ثبات منطقه‌ای است نه دخالت منطقه‌ای، استقبال می‌کنند. آن‌ها به صورت طبیعی منفعتی در این که بخواهند در ایران بی‌ثباتی ایجاد کنند ندارند. اگر این اطمینان دو طرفه حاصل شود آنها هم به گمان من به این سمت خواهند رفت. حالا ممکن است دولت‌هایی باشند که سرشان برای دردسر درست کردن درد بکند، ولی کلیت دولت‌های منطقه این‌طور نیستند.

سوفیامهر: این مواردی که بیان کردید را می‌خواستم در مرحله‌ی دوم بگویم. می‌دانید چرا؟ چون حتی اگر دولت موقت هم این تضمین‌ها را بدهد چون که اسمش رویش است، دولت موقت، امکان دارد که کشورهای دیگر این اطمینان‌بخشی را باور نکنند و بگویند که شاید دولتی که پس از این بر سر کار بیاید، سیاست متفاوتی را در پیش بگیرد. یعنی به یک نوعی این اطمینان را باید داد که این‌ها سیاست‌های پایدار و ماندگار ایران خواهد بود.

قاسمی‌نژاد: موافقم منتهی فکر می‌کنم که در هر صورت دولتی که در شش ماه نخست سر کار است، در این دوره اضطرار این کار را باید بکند. من سه نکته‌ی دیگر هم بگویم؛ نکته‌ی چهارم این است که نخستین کاری که باید بکند این است که رابطه را با اسرائیل را طبیعی کند. این پیامی به کل جامعه جهانی است که دوره‌ی

جدیدی برای ایران آغاز شده یعنی بلافاصله باید زمینه‌ی عادی سازی روابط با اسرائیل را آغاز کنیم. بگوییم که ما شما را به رسمیت می‌شناسیم. نکته‌ی پنجم عادی سازی رابطه با ایالات متحده است. نکته‌ی ششم، درباره چین و روسیه است. به گمان من دولت جدیدی که در ایران بر سر کار می‌آید در همان ابتدا باید به چین و روسیه این اطمینان خاطر را بدهد که اینجا نیست که با آنها بجنگد. دولتی که در ایران سرکار می‌آید به دنبال این است که با همه‌ی کشورها یک رابطه‌ی مبتنی بر احترام منافع ملی داشته باشد. می‌توانیم با هم رابطه‌ی تجاری و اقتصادی و سیاسی معقول داشته باشیم. نه مستعمره شما هستیم - مثل جمهوری‌اسلامی که ایران را دارد به مستعمره‌ی چین و روسیه تبدیل می‌کند - و نه اینکه دشمن خونی شما هستیم.

این‌ها به نظرم نکاتی است که دولت جدید در همان ابتدای کار باید بر اساس آن ها، این پیام‌ها را به سرعت بفرستد. دیر فرستادن این سیگنال‌ها می‌تواند دردسرهای جدی درست کند.

سوفیا مهر: آن چیزی که من گفتم درباره سفیران صلح دقیقاً اشاره به همین بود. حالا نمی‌خواستم در آنجا جزئیاتش را بیان کنم. به نظرم رسید به جزییات بایستی در میان مدت پرداخت. وقتی که از دولت موقت گذشته‌ایم و دولت مستقر، حاکم شده است و مجلس تشکیل شده است و دولت موقت تبدیل به دولت پایدار شده است، و این دولت است که می‌تواند تصمیمات اساسی بگیرد. اصولاً کارگزار سیاست خارجی باید قوه مجریه دولت پایدار باشد، که حرف‌هایش و تصمیماتش بتواند مورد اعتماد جهانیان هم باشد.

قاسمی‌نژاد: مسئله فقط منحصر به این نیست که پس از سقوط جمهوری اسلامی، دولت‌ها به علت سخنان نابجا درباره صدور انقلاب دردسر درست خواهند کرد. بلکه حتی قبل از سقوط جمهوری اسلامی هم این دست حرف‌ها می‌تواند دردسر درست کند... در این مرحله کشورهای منطقه می‌توانند نقش مهمی بازی کنند که توازن قوا را به نفع کدام سوی داستان، تغییر دهند و اگر چهره‌های شناخته شده این انقلاب از صدور انقلاب حرف بزنند این به زیان انقلاب ملی ایران است.

قاسمی‌نژاد: پس برویم به مرحله‌ی دوم که همان زمانی است که این دولت موقت طی آن بایستی امور را واگذار کند، که فکر می‌کنم نهایتا یک سال و نیم تا دو سال طول بکشد و البته ترجیح قطعا این است که سریع‌تر انجام شود. فکر می‌کنم در این بازه، دولت موقت بایستی این سیاست‌هایی که پیش‌تر گفتیم را باید تداوم دهد. در حوزه‌ی هسته‌ای که خیلی حوزه‌ی مهمی است، باید مسئله هسته‌ای را از طریق شفافیت حداکثری به یک سرانجامی برساند و آتش تنش را خاموش کند. چون درست است که دولت موقت است ولی بحث هسته‌ای بحث بسیار مهمی است. نمی‌توانیم بگوییم دولت دموکراتیک‌مان هنوز شکل نگرفته برای همین در این مورد صحبتی نمی‌کنیم. این را حتی اگر نهایی هم نتواند بکند باید شفافیت حداکثری داشته باشد و کاملا اعتماد جهانی را جلب کند.

در حوزه‌های دیگری هم که صحبتشان را کردیم، به نظرم باید همان سیاست‌های تنش‌زدایی را باید تداوم دهد. یعنی هر دولتی که در ایران سرکار بیاید و بخواهد یک حداقلی از ثبات را تامین کند، باید این کار را بکند. نمی‌توانی بگویی که من می‌خواهم اسرائیل‌ستیزی کنم ولی

در عین‌حال ثبات را هم تامین کنم! می‌خواهم آمریکاستیزی کنم ولی ثبات را هم تامین کنم! یا همچنین با روسیه‌ستیزی و چین‌ستیزی نمی‌توان ثبات تامین کرد.

در این مرحله به گمانم بازسازی دستگاه دیپلماتیک هم باید آغاز شده باشد. خیلی از این دیپلمات‌های جمهوری اسلامی، صرفنظر از دیدگاه‌های ایدئولوژیکی که دارند آدمهای ناتوانی هم هستند، آدمهای کم‌سواد و ناکارآمدی هستند و باید بازسازی دستگاه دیپلماتیک را آغاز کرد.

سوفیا مهر: درباره مسأله هسته‌ای من موافق هستم، باید از همان مقطع دولت موقت یک سیاست بلندمدتی داشته باشیم در مورد مسأله هسته‌ای. منتها باید این اطمینان را روی کاغذ داد. تمام ابزارهای هسته‌ای را نباید واگذار کرد. چرا؟ به دلیل اینکه ایران در قبال واگذاری این‌ها باید امتیاز بگیرد. سال‌ها به ما گفته‌اند تروریست و پنهان‌کار و دروغگو. حالا تحت تاثیر این‌ها همه چیز را بخواهیم واگذار کنیم، بدون اینکه چیزی بگیریم؟ نه. به نظرم باید در قبال این واگذاری امتیاز گرفت. خب چه چیزی باید بگیریم؟ به نظرم ایران باید نیاز امنیتی خودش را به آمریکا تحمیل کند، ضرورت بازسازی و نوسازی ارتش آینده ایران را به آمریکا تحمیل کند، و برای آمریکا شفاف کند که ایران دکترین امنیتی‌اش خود را بر اساس تسلیحات غیرمتعارف هسته‌ای پیش نخواهد برد و بلکه دکترین دفاعی-امنیتی ما بر اساس تسلیحات متعارف خواهد بود، مثل زمان شاه. ما می‌خواهیم به همان عقل سلیم برگردیم. ایران نیروی هوایی قوی می‌خواهد. ایران اف ۳۵ ، اف۱۵و اف ۱۶های مدرن می‌خواهد. در قبال واگذاری برنامه‌ی هسته‌ای، مثلاً آمریکا هم تا ۱۰ سال متعهد شود، سالی سه میلیارد دلار، همان کمک نظامی که به مصر یا اسرائیل می‌کند، برای مدرن سازی ارتش ایران انجام دهد. سالی سه یا چهار میلیارد را در یک بازه‌ی ۱۰ ساله، ۲۰ ساله - هر چقدر بیشتر بهتر - به ایران بدهد.

قاسمی‌نژاد: این به نظرم آن بحثی است که در آن پلتفرم راست میانه و ایرانگرا باید مطرح شود. یعنی بحث از این قراردادهای بلندمدت این چنینی را بایستی در آن مقطع مطرح کنیم. دولت موقت یک طیف وسیعی از نیروها از جناح‌های فکری گوناگون است و برآمده از انتخابات هم نیست. پس کمی دشوار است از آن انتظار داشته باشیم که تصمیمات خیلی کلیدی بگیرد مگر مسائلی که همه رویش توافقی کلی داشته باشند.

سوفیامهر: مرادم این است که تنها طرح و ایده‌اش را اعلام کند و نهایی و عملی کردن آن را موکول به سر کار آمدن دولتی کند که رای مردم را دارد و چهار سال یا هشت سال قرار است سرکار باشد.

قاسمی‌نژاد: درست است. ولی به هر حال آن چیزی که نزدیک‌تر به ذهن است، این است که آن دولت موقتی که در ایران می‌خواهد شکل بگیرد، همانطور که شاهزاده هم گفتند، چون این دولت موقت قرار است انتخاباتی را برگزار کند که همه زیر بارش بروند و کسی دبه در نیاورد پس ضرورت دارد از گروه‌های مختلف در آن باشند. بر این اساس این لزوماً دولتی نیست که مبتنی بر وزن واقعی نیروهای سیاسی باشد. بلکه نیروها صرفنظر از اینکه چه وزنی در جامعه دارند یک نماینده در آن دارند. چون وظیفه‌ی اصلی‌اش برگزاری انتخابات است و ممکن است فراتر از مسائلی که ساده و سرراست باشند در درون این دولت موقت نتوان سر مسائل پیچیده‌تر اجماعی پدید آورد. فکر می‌کنم در مسئله هسته‌ای نهایتا شفافیت حداکثری چیزی است که این دولت موقت - با آن توصیفی که از ترکیب احتمالیش کردم - بتواند سرش به اجماع برسد. اگر راجع به این دوره‌ی دوم دولت موقت حرفی نیست، فکر می‌کنم برویم سر آن بحث پلتفرم راست میانه و ایرانگرا در حوزه‌ی سیاست خارجی.

سوفیامهر: چیزی که گفتم این است که آن ستاره‌ی راهنما باید این اهداف باشند. حالا دولت موقت هم هر تصمیم می‌گیرد با توجه به محدودیت‌هایش و توانمندی‌هایش باید این ستاره راهنما را در نظر بگیرد و به آن سمت و سو حرکت کند. حالا چه میزانش را می‌تواند عملی کند، و چه میزانش را درست است عملی کند، بحثی است که جزییات خاص خود را دارد. ولی آن ایده‌ی کلی، آن مسیری که می‌شود به سمتش حرکت کنیم، همین باید باشد.

قاسمی‌نژاد: بله درست است. حالا رسیدیم به جایی که در واقع دوره‌ی خیلی بحرانی اولیه، این سه، چهار، شش ماه را این دولت رد کرده است و در دوره استقرار است. الان وارد فضایی شده است که انتخابات مجلس موسسان را می‌خواهد برگزار کند. فکر می‌کنید در بحث از قانون اساسی، و در حوزه‌ی مرتبط با سیاست خارجی آیا نکته مهمی وجود دارد که گروه‌های ائتلاف راست میانه بایستی آن را به صراحت در قانون اساسی بگنجانند؟ از باب مثال در حوزه‌ی اقتصاد، وقتی با آقای جهان پرور بحث کردیم، تاکید بر این داشتیم که ائتلاف راست میانه و ایرانگرا باید تاکید کند و اصرار بورزد که باید در قانون اساسی مباحثی همچون مالکیت خصوصی، دولت محدود، اقتصاد بازار، استقلال بانک مرکزی از قوه‌ی مجریه و دولت، گنجانده شود و بر آن تاکید شود. برای اینکه قانون اساسی بعداً منشأ تفسیر می‌شود برای باقی قوانین. در حوزه‌ی سیاست خارجی چه؟ در این حوزه فکر می‌کنید چه چیزی یا چه چه چیزهایی را راست میانه باید برای گنجاندن آن در قانون اساسی تلاش کند؟

سوفیامهر: به نظرم بایستی یک بازدارنده‌ی حقوقی بتوانیم به وجود بیاوریم که آن اهداف سیاست خارجی ایران باید بر منطق ژئوپلیتیک ایران استوار باشند. هیچ اصل ایدئولوژیکی نباید تعیین کننده‌ی سیاست خارجی ایران باشد. این نکته‌ی اساسی‌اش است. اینکه منطق ژئوپلیتیک ایران چیست کمابیش مبتنی بر یک سری مسائل عینی است. ما دشمن همیشگی و دوست دائمی نخواهیم داشت. این‌ها همه بر اساس منطق روی زمین، و توازن قوای روی زمین تعیین می‌شود.

قاسمی‌نژاد: از نخستین کارهایی که دولت موقت باید انجام دهد بایستی تماس با آژانس انرژی اتمی باشد، البته در چارچوب منافع ملی. باید اجازه بازرسی‌های حداکثری داد و شفافیت کامل در قبال آژانس اتخاذ کرد؛ به عنوان پیش‌نیاز تعلیق تحریم‌ها که برای اقتصاد کشور بحث مهمی است.

این را شاید غربی‌ها هنگامی که قانون اساسی‌شان را می‌نوشته‌اند، جزو بدیهیات‌شان بود؛ ولی با این تجربه‌ی جمهوری‌اسلامی و این چپ‌زدگی و اسلام‌گرایی، به نظر می‌آید برای برخی از دوستان هنوز منطق ژئوپلیتیک امری بدیهی تلقی نمی‌شود. این اصل باید در قانون اساسی ایرانِ آینده گنجانده شود، که اولاً این تنها وزارت خارجه است که کارگزار سیاست خارجی است. دوم اینکه سیاست خارجی باید بر اساس منطق ژئوپلیتیک ایران باشد. و اگر ایران نیازمند فرستادن ارتش به خارج از مرزها است، پارلمان است که باید در مورد آن تصمیم بگیرد. همچنین بودجه‌ای که به این فعالیت‌ها اختصاص داده می‌شود تا جایی که امکان دارد، شفاف باشد. حالا شفافیت به آن معنا نیست که در روزنامه جار بزنیم، و مسائل امنیتی‌مان را فاش کنیم. اما نمایندگان پارلمان که به اسناد طبقه‌بندی شده دسترسی دارند، باید نظارت داشته باشند. بایسته است تا فعالیت‌های نظامی خارج از مرز و یا امنیتی ایران، در قالب

همان منطق ژئوپلیتیک ایران باشد نه اصول ایدئولوژیک.

قاسمی‌نژاد: خیلی عالی و کاملاً موافق هستم. حالا فرض کنید که ائتلاف راست میانه موفق شده است این موارد را در قانون اساسی بگنجاند. فکر می‌کنید حالا که به مرحله‌ی بعد از تصویب قانون اساسی می‌رویم - حالا ما پادشاهی‌خواه هستیم و امیدواریم نظام سیاسی منتخب مردم، پادشاهی مشروطه باشد – ولی بسته به اینکه مردم پادشاهی یا جمهوری را انتخاب کنند شما انتخابات مجلس یا مجلسین و شاید انتخابات ریاست جمهوری خواهید داشت، پلتفرم راست میانه و ایرانگرا در این بسته‌ی سیاستی که در انتخابات به مردم ارائه می‌دهد، چه چیزهایی را باید مشخصا در حوزه سیاست خارجی بگنجاند؟

سوفیا مهر: به نظر من در مجلس کمیته و کمیسیون‌هایی شکل می‌گیرد، از جمله کمیسیون امنیت داخلی و امنیت خارجی و کمیسیون‌هایی که در مورد نیروهای نظامی هستند، این کمیسیون‌ها را باید راست میانه در اختیار داشته باشد، و سیاست‌هایی را هم که پیش می‌برد در بلند مدت از جمله باید سیاست ارتش قوی باشد.

ما نیازمند توسعه اقتصادی هستیم و وجود ارتش قدرتمند کمک می‌کند که آسیب اساسی‌ای متوجه پیشرفت ایران نشود. داشتن ارتش قوی برای ایران بسیار بسیار حیاتی است. یعنی این نظامی‌گری جمهوری‌اسلامی، نباید ما را به این سمت و سو ببرد که هرگونه سرمایه‌گذاری روی ارتش قوی و داشتن ارتش قوی و یا فضیلت جمعی خودباوری دفاع از خود، فضیلتی است که نباید از آن دفاع کرد یا بدتر، آن را رذیلت بگیریم، اینگونه نباید باشد.

ما باید روی این فضیلت جنگ‌آوری و تجسم آن در ارتش ملی آینده بسیار بسیار تکیه کنیم. البته همیشه یک توازنی میان ارتش و توسعه‌ی اقتصادی هست. اینجا دیگر درباره جزییات آن نمی‌شود بحث کرد. اتفاقاً ارتش یکی از نهادهایی خواهد بود که فضیلت میهن دوستی و ایران دوستی از آنجا گسترش خواهد یافت. البته نه بر اساس ناسیونالیسم برتری‌جویانه، بلکه بر اساس این درک از میهن‌دوستی که ایران همیشه کشوری تمدن‌ساز بوده است، و اکنون می‌خواهد به قافله و کاروان تمدن بشری بازگردد، به عنوان یک نیروی سازنده نه مخرب.

منتها هر تمدنی به قدرت ماهیچه هم نیاز دارد که قدرت این را داشته باشد که از خودش دفاع کند. بنابراین ما هم یک میهن دوستی شل‌وول و غیر متکی به قدرت ماهیچه و ارتش نمی‌خواهیم. ما ارتش قوی می‌خواهیم تا امنیت داخلی تامین شود و این امنیت داخلی پشتوانه توسعه‌ی اقتصادی و روابط خارجی موثر و دوستانه با جهان باشد. که اگر زبانم لال کشوری تصمیم گرفت دست به کار ابلهانه‌ای بزند، بتوانیم با قدرت از خودمان دفاع کنیم و مطمئن شویم که کشورمان دچار آشوب نخواهد شد، این یعنی صلح مقتدرانه.

قاسمی‌نژاد: بله صلح از موضع اقتدار. با آن نکته‌ای که گفتید، یعنی باید سعی کرد بسته‌های حمایتی و تشویقی برای نیروی نظامی متعارف از ایالات متحده و غرب و جهان گرفت کاملاً موافق هستم. سیاست دفاعی و نظامی کشور هم بایستی سیاست مبتنی بر سلاح‌های متعارف باشد و با توجه به اینکه در این چهار دهه ما در حوزه‌ی سلاح‌های متعارف دچار عقب‌ماندگی هستیم، می‌شود با ایالات متحده یا حتی فراتر از آن با اتحادیه اروپا صحبت کرد که در واقع بسته‌های حمایتی ارائه دهند برای این‌که ایران بتواند این دکترین نظامی را بر اساس سلاح متعارف بپروراند و گسترش دهد. این همین سیاستی است که کشوری مثل اسرائیل در تمام این سال‌ها دنبال کرده است. یعنی اسرائیل خودش الان از نظر اقتصادی و نظامی و تکنولوژی کشور توانمندی است اما توانسته

با یک دیپلماسی قدرتمند از بسته‌های حمایتی ایالات متحده هم برای تقویت بنیه نظامی‌اش بهره‌مند شود. این را بایستی با مذاکره پیش برد و این دیگر بستگی به هنر و توانایی دیپلمات‌های ایرانی دارد، که چه مقدار بتوانند این حمایت‌ها را جلب کنند.

یک نکته راجع به سیاست‌های منطقه‌ای است. به هر حال این جمهوری اسلامی در مناطق مختلف گروه‌هایی نیابتی درست کرده است. این جمهوری‌اسلامی ساقط هم بشود این‌ها به هر حال آنجا هستند؛ حالا تضعیف می‌شوند اما وجود دارند و دردسر درست خواهند کرد و حکومت بعدی ایران ممکن است ناخواسته به آن دردسرها کشیده شود. مثلا این گروههای مسلح شیعه در عراق. فردای سقوط جمهوری اسلامی اینها پتانسیل این را دارند که به یک تهدید بزرگ علیه امنیت ملی ما بدل شوند. باید درباره این مسائل اندیشید. این دیگر هنر دیپلماسی دولت بعدی است که این مسئله را تبدیل به فرصتی کند برای گسترش ثبات و رفاه و همبستگی منطقه‌ای یا اینکه بی‌هنری خرج دهد و آن‌ها را عملا تبدیل کند به بحران‌هایی که امنیت ایران را تهدید کنند.

در سیاست خارجی واقع‌گرایانه باید واقعیات را دید و برای آنها طرح داشت. ما نمی‌توانیم واقعیت‌ها را ندیده بگیریم. این است که باید راهی پیدا کرد که در چارچوب منافع ملی و بدون اینکه دیگران را بخواهد تحریک کند یا آزار دهد یا منجر به دخالت ما در امور داخلی آن‌ها و دخالت انها در امور داخلی ما شود، راه‌کاری برای این واقعیت‌های منطقه‌ای و سیاست خارجی در بسته‌ی سیاست خارجی خود تعبیه کنیم که هم منافع ملی ایران را تامین کند و هم صلح و ثبات و همکاری منطقه‌ای را افزایش دهد.

سوفیامهر: درباره مسأله هسته‌ای من موافق هستم، باید از همان مقطع دولت موقت یک سیاست بلندمدتی داشته باشیم در مورد مسأله هسته‌ای. منتها باید این اطمینان را روی کاغذ داد. تمام ابزارهای هسته‌ای را نباید واگذار کرد. چرا؟ به دلیل اینکه ایران در قبال واگذاری این‌ها باید امتیاز بگیرد. سال‌ها به ما گفته‌اند تروریست و پنهان‌کار و دروغگو. حالا تحت تاثیر این‌ها همه چیز را بخواهیم واگذار کنیم، بدون اینکه چیزی بگیریم؟

سوفیامهر: این برمی‌گردد به بحث عمق استراتژیک. عمق استراتژیک یک مفهومی نیست که جمهوری‌اسلامی ساخته شده باشد. هر کشوری عمق استراتژیک دارد، به آن معنا که هر کشوری یک منافع ملی دارد. اما جمهوری‌اسلامی منافع ملی را طوری تعریف کرده است که اصولاً منافع ملی در آن در نظر گرفته نشده است. عمق استراتژیک هم همینطور است، و بلایی که جمهوری اسلامی بر سر عمق استراتژیک آورده است در تضاد کامل با آن است.

هر کشوری یک سری تهدیدهای بیرونی دارد، و برای اینکه این تهدیدها را نگذارد وارد مرزهای داخلی شود، یک منطقه سپر و حائل ایجاد می‌کند. حالا ببینیم مناطق حائل و عمق استراتژیک ایران در آینده کجاها هستند. به نظر من آن جاهایی هستند که سیاست‌های پان‌قومی و سیاست‌های اسلام‌گرایانه در جریان است. سیاست‌های پان قومی و اسلام‌گرایانه می‌تواند عمق استراتژیک ایران آینده را به خطر بیندازد.

در بعد اول و سیاست‌های پان‌قومی در آن جاهایی که این‌ها دست به فتنه‌گری می‌زنند و می‌خواهند مسائل قومی را در ایران برجسته کنند، دولت آینده

باید سیاست خارجی خود را فعال سازد تا این تهدیدها را خنثی کند و بتواند منطقه حائلی برای خنثی کردن این دست تهدیدها به وجود آورد.

دوم مسئله اسلامگرایی است. نظام آینده ایران به احتمال زیاد دولتی سکولار خواهد بود. البته از لحاظ تاریخی اکثریت ملت ایران شیعه بوده است و عراق و لبنان هم شیعه هستند. کاری که جمهوری‌اسلامی با شیعیان کرده است، یک نوع اشاعه تشیع «میلیتنت» بوده است. یعنی تشیع همراه با نظامی‌گری. ما در آینده در درون مرزهایمان و هم خارج از مرزها باید بتوانیم این شیعه همراه با نظامی‌گری را به شیعه مدنی تبدیل کنیم. جدای از درون ایران، همین کار هم باید با شیعیان عراق انجام شود، چرا که آن شیعه‌ی میلیتنتی که خودش را دنباله‌رو میراث قاسم سلیمانی می‌داند، برای ایران آینده خطرناک است. باید سعی کنیم این گروه‌ها را با گسترش تشیع مدنی تضعیف کنیم. در مورد لبنان هم همینطور است. عربستان هم از این برنامه استقبال می‌کند، و همین‌طور اسراییل و آمریکا. به نفع منافع ملی و نظام جدید ایران است، که فرضا حزب‌الله، ارتشی مستقل از ارتش لبنان نباشد و این گروه در ارتش لبنان ادغام شود.

البته همه این‌ها، همانطوری که گفتم، باید در قبال کسب امتیازات باشد. یعنی این ابزارها را نباید مفت و مجانی واگذار کنیم، صرفا به خاطر اینکه ایرانی‌های خیلی خوبی هستیم! تبدیل اسلام‌گرایی و این تشیع خمینی‌گرا و ستیزه‌جو به تشیع مدنی، باید به گونه‌ای باشد که منافع ملی ایران را به خطر نیندازد.

در مورد شیعیان عربستان هم باید بگویم هیچ ارتباط مستقیمی با شیعیان عربستان نباید داشت. البته می‌شود به زبان دیپلماتیک گفت که اگر شما هم بخواهید، در مسائل ما دخالت کنید، ما هم دنبال راه‌هایی می‌گردیم که از همان‌جا به شما طعم داروی تجویزی خودتان را به خودتان بچشانیم. منتهی تا وقتی که در مسائل داخلی ما دخالت نکنید، ما همه‌ی این‌ها را به عنوان شهروندان عربستان نگاه می‌کنیم و به عنوان دستگاه دیپلماسی با مقامات دیپلماتیک شما طرف هستیم. ما نباید شیعیان عربستان را علیه دولت این کشور تحریک یا تجهیز کنیم.

اکنون کشورهایی مثل عربستان به سمت توسعه اقتصادی و تا حدودی به سوی توسعه‌ی سیاسی پیش می‌روند. اصلاً منطق توسعه‌ی اقتصادی به گونه‌ای است که شما ناچار هستید در رفتار بین‌المللی‌تان ثبات بیشتر و کاهش تنش بخواهید. این فضا، فضای خوبی است که ما بتوانیم به نوعی امنیت منطقه و ثبات منطقه را برپایه نوعی inter-dependency ، یعنی منطق وابستگی دو سویه، میان دو کشور به پیش ببریم. برای نمونه، عربستان بتواند در ایران سرمایه‌گذاری کند و همچنین ایران به بازار عربستان دسترسی یابد و منافع خود را در عربستان پی بگیرد تا اگر تنش و اختلافی هم پیش بیاید بتوانیم در چارچوب منافع ملی این مسائل را حل کنیم.

قاسمی‌نژاد: مهمترین کمک ایران همین قطع کمکهای مالی به این شیعیان خمینی‌گرا و ستیزه‌جوست. در حوزه‌ی سیاست خارجی و مسائل مربوط به شیعیان، ایران جدید می‌تواند یک نقش میانجی عامل صلح و ثبات و همزیستی را بازی کند. نقشی که شاه بازی می‌کرد. واقعیت دوم درباره نفوذ فرهنگی ایران حضور اقوامی هستند که به صورت سنتی-تاریخی، اقوام ایرانی هستند. باید به دنبال این بود که این پیوندهای فرهنگی را افزون کرد نه در راستای گستراندن آشوب بلکه در راستای تامین صلح و ثبات منطقه‌ای. عامل سوم هم زبان فارسی است. یعنی به هر حال ما در منطقه‌ای هستیم که اطراف ما جاهایی هستند که فارسی زبان هستند. یا فراتر از فارسی، به زبان‌های ایرانی صحبت می‌کنند. اینجا هم باید تلاش کرد به جای اینکه این مسئله به عنوان یک عامل منفی از جانب کشورهای همسایه دیده شود به عنوان عامل

گسترش صلح و ثبات و همزیستی منطقه‌ای دیده شود. در حوزه‌ی اقتصاد هم همانطور که گفتی به نظر من باید برای تامین صلح و ثبات و رونق، به سمت گستراندن بازارهای منطقه‌ای رفت. یعنی سیاست خارجی در خدمت رونق اقتصادی برای ایران و برای منطقه.

سوفیامهر: دقیقاً، این مسأله صلح لیبرال به هر حال پایه اش همین است. گسترش ارتباطات و داد و ستد اقتصادی باعث می‌شود که در حوزه‌ی سیاست هم نوعی آرامش و ثبات به وجود می‌آید. به نظرم این سیاست دست کم بخت این را دارد که امتحان شود و فرصت داده شود که ما این سیاست را دنبال کنیم. بله عربستان به همین سمت می‌رود. مثلا همین پروژه Neom در عربستان که خیلی پروژه‌ی عظیمی است و چه خوب بود که ایران می‌توانست در این مشارکت داشته باشد. عربستان کشور صاحب ثروت است و می‌تواند سرمایه‌گذاری‌های وسیعی در ایران بکند. البته باید پیامدهای ناخواسته‌اش را هم در نظر گرفت تا امکان دخالت در امور سیاسی داده نشود. ولی شدنی است وقتی اعتماد دو کشور جلب شود - که در میان مدت و بلند مدت باید انجام شود - و با توجه به این که همسایه هم هستیم و باید با یکدیگر زندگی کنیم. منتهی یک پایه‌ای بایستی بریزیم برای زندگی مشترک که تداوم داشته باشد که اگر تنش‌هایی ظهور کرد، در قالب یک روابط عادی بشود این تنش ها را حل کرد و اگر اختلاف منافع و سلیقه‌ای به وجود آمد، بشود در قالب روابط عادی رفع کرد.

روابط عادی به این معنا نیست که همه چیز خوب و خوش پیش می‌رود. مسأله بر سر این است که یک کانال communication و ارتباطی وجود دارد که اگر اختلافی ظهور کرد، این رابطه توانایی این را دارد که بتواند مشکلات را حل کند. این مهم است و با اسرائیل و آمریکا هم باید همین باشد. ولی چیزی که جمهوری‌اسلامی انجام داده است این است که این ارتباط را از میان برده است و بنابراین اصولاً امکان حل اختلاف با این کشورها برای جمهوری اسلامی وجود ندارد یا بختش بسیار کم است.

بنابراین دستگاه دیپلماسی آینده باید تمام راه‌های ارتباط را گشوده نگه دارد. یعنی گشوده نگه داشتن روابط دیپلماتیک با همه‌ی کشورها. این به این معنا نیست که ما با این‌ها دوست هستیم و تمام منافعمان قربانی این دوستی می‌کنیم. بلکه به این معناست که ما روابط عادی داریم، و در چارچوب این روابط عادی تا جایی که ما با شما همراه باشیم و شما با ما همراه باشید، سعی می‌کنیم اختلافات را حل کنیم. اما وقتی که بخواهید در مسائل داخلی ما دخالت کنید ما هم شیوه‌ی دیگری در پیش می‌گیریم. این همچنین رویکردی است که می‌تواند به اصطلاح عقل سلیم را به سیاست خارجی ایران بازگرداند.

> قاسمی‌نژاد: مهمترین کمک ایران [به منطقه] همین قطع کمک‌های مالی به این شیعیان خمینی‌گرا و سیتزه‌جوست.در حوزه‌ی سیاست خارجی و مسائل مربوط به شیعیان، ایران جدید می‌تواند یک نقش میانجی عامل صلح و ثبات و همزیستی را بازی کند. نقشی که شاه بازی می‌کرد.

ایران کشوری تمدن‌ساز است، و کشورهای تمدن‌ساز دارای قدرت نرم هستند. این چیزی که جمهوری‌اسلامی از میان برده است قدرت نرم ایران است، و آن را پای این سیاست‌های تهاجمی قربانی کرده است. ما باید قدرت فرهنگی و نرم ایران را به کار ببریم. ایران این همه سرمایه‌های انسانی و شاعر و هنرمند دارد. به هرحال این‌ها می‌توانند گسترش دهنده‌ی روابط ما با این کشورها باشند. کشوری هستیم که قدمت تاریخی

داریم، در این ارتباطات کوروش شخصیت محوری است که می‌تواند، بسیار نقش اساسی ایفا کند، و مثلا برای برقرای رابطه ی ایران با اسرائیل باید از این شخصیت استفاده شود.

بنابراین، نه سیاست شیعه‌محور درست است آن جوری که جمهوری‌اسلامی انجام داده است و نه سیاست‌هایی که بخواهد نوعی بی‌خدایی و آتئیسم را در منطقه گسترش دهد. آن هم به نفع ما نیست. آن هم از آن ور بام افتادن است. در سیاست خارجی هر ابزاری که بتواند منافع ملی ایران را پیش ببرد باید از آن استفاده شود. تشیع خمینی تشیعی نیست که به نفع ما باشد، اما تشیع مدنی می‌تواند، منافع ایران آینده را تامین کند.

قاسمی‌نژاد: یک مسئله هم بحث آمریکا است. یعنی ما با آمریکا چه رابطه‌ای خواهیم داشت، به هر حال آمریکا ابرقدرت جهان است در منطقه خاورمیانه حضور گسترده دارد و ایران باید رابطه‌ای نرمال و نزدیک با آن داشته باشد. یعنی باز برگردیم به سیاست زمان شاه.

اما نکته‌ای که مهم است این است که ایالات متحده مایل است که از این منطقه خارج شود و یکی از دلایلی که نمی‌تواند از این منطقه خارج شود وجود جمهوری‌اسلامی است. با رفع وجود جمهوری‌اسلامی یک فرصتی فراهم می‌شود برای ایالات متحده که حضورش را در منطقه کاهش دهد و آنجا جایی است که ایران می‌تواند نقش بازی کند در کمک به این مسئله و تامین صلح و ثبات منطقه‌ای.

باز باید برگردیم تا یک حدی به آن رابطه‌ای که در زمان شاه با اسرائیل داشت ساخته می‌شد. و تبدیل آن رابطه به یک رابطه‌ی استراتژیک. این مهم است. چون اسرائیل هر قدر هم که رابطه‌اش را با دنیای عرب نرمال کرده باشد به هر حال همچنان گیر اصلی‌اش جهان عرب است.

پس در حوزه‌ی منطقه‌ای ایران بایستی رابطه‌ای استراتژیک با ایالات متحده را شکل دهد و به این کشور برای سبک‌کردن بار نظامی-امنیتی‌اش در منطقه کمک کند، از طریق ایجاد ثبات در منطقه. همچنین بایستی رابطه‌ای نزدیک با اسرائیل و عربستان در حوزه خلیج فارس و خاورمیانه شکل دهد که این به نوبه خود بسیاری از تنش‌ها را کاهش می‌دهد.

در آسیای مرکزی و مرزهای شرقی هم باز به نظرم علیرغم تنش‌های مهم و رقابت‌های مهمی که وجود دارد، رفتن به سمت یک سازمان همکاری منطقه‌ای اقتصادی-سیاسی-امنیتی در بلندمدت برای حل و فصل این مشکلات بسیار مهم است. این می‌تواند در واقع بخشی از سیاست راست میانه و ایرانگرا باشد. ایران می‌تواند نقش مهمی آنجا ایفا کند. در حوزه‌ی قفقاز هم نیازمند یک کارگروه منطقه‌ای هستیم برای اینکه بشود تنش‌ها را مدیریت کرد و در بلندمدت این را تبدیل به سازمان همکاری منطقه‌ای کرد. ایران، ترکیه و روسیه آنجا برای تامین ثبات منطقه‌ای نقش کلیدی بازی می‌کنند و می‌توانند این نقش را تداوم بخشند بدون اینکه وارد جنگ‌های گرم شوند و جنگ‌های سرد را هم مدیریت کنند.

برای ائتلاف راست میانه و ایرانگرا، پیشنهاد من در حوزه سیاست خارجی، صلح از طریق اقتدار نظامی-اقتصادی است؛ صلح شرافتمندانه. رابطه‌ی استراتژیک با ایالات متحده در سطح جهانی، رابطه نزدیک با اسرائیل و عربستان در منطقه و در میان‌مدت و بلندمدت رفتن به سمت همکاری منطقه‌ای در سه حوزه جغرافیایی مورد اشاره، برای تامین ثبات و تامین این هدف که تنش‌ها را به صورت حداکثری و تا جایی که می‌شود کم کرد. من فکر می‌کنم شاه هم به همین سمت داشت می‌رفت و این می‌تواند آن ستاره راهنمای ما در حوزه سیاست خارجی باشد.

سوفیامهر: درست است، این یعنی اینکه وضعمان

کویت می‌شود! اما به یک مسأله باید توجه کرد، و آن برمی‌گردد به واقع گرایی سیاسی. یک اصطلاحی است در روابط بین‌الملل که به آن security dilemma گفته می‌شود. منظور از این مفهوم این است که وقتی دست به تقویت ارتش خودتان می‌زنید و توان نظامی خودتان را بالا می‌برد یا اینکه یک ائتلاف‌های نظامی شکل می‌دهید، خواهی نخواهی یک سری کشورها را به خودتان بدبین می‌کنید. این اصلا دست شما نیست. وقتی اقتداری ظهور می‌کند، کشورهای منطقه از خود می‌پرسند که نیت این کشور برای تقویت ارتش خود و تشکیل ائتلاف چه می‌تواند باشد. مثلا شما وقتی که یک ائتلافی بخواهید میان ایران، عربستان، امارات یا ترکیه، اسراییل و آمریکا به وجود آورید، این خواهی نخواهی روسیه و چین را بدبین می‌کند. مانع از این می‌شود که یک پیمان دفاعی با روسیه و چین داشته باشید. بنابراین اینجا باید دست به انتخاب بزنید.

از این رو، ما باید منطق این تصمیم‌گیری‌ها را بدانیم، و ببینیم که وقتی تصمیمی می‌گیریم، باید منتظر چه پیامدهایی باشیم که وقتی ظهور کرد، بتوانیم پیامدهای نامطلوب آن را کاهش دهیم.

در اینجا نقش دستگاه دیپلماسی موثر نمایان می‌شود تا با پیش گرفتن سیاست هوشمندانه این اطمینان را به این دست کشورها بدهد که این ائتلافی که اینجا شروع شده است به ضرر شما نیست یا تهدیدی برای شما نیست. مثلا قراردادهایی اقتصادی می‌تواند بسته می‌شود که آن اطمینان هم به کشورهای نگران داده شود. دقیقاً کاری که شاه فقید انجام می‌داد بر پایه سیاست هوشمندانه «توازن مثبت». دکترین توازن مثبت می‌تواند راهنما باشد تا دستگاه دیپلماسی ایران آینده بتواند از مزایای همکاری با هر دو بلوک یا چند بلوک قدرت جهانی استفاده کند، بدون این‌که مضرات آن‌ها متوجه میهن ما شود.

حالا آن توازن طلایی را چگونه می‌توان پدید آورد، به خلاقیت دیپلماتیک نسل آینده‌ی دیپلمات‌های ایران بستگی دارد. امیدوارم که این نسل بر اساس همین صحبت‌هایی که می‌کنیم، این‌ها را در نظر بگیرند و آینده‌ی سیاست خارجی ایران درخشان باشد. چرا که بسیاری از مشکلاتی که کشور ما دارد و همچنین سعادتی که کشور ما شایسته آن است، مستقیم و غیرمستقیم به دستگاه دیپلماسی ما پیوند خورده است.

قاسمی‌نژاد: بسیار عالی. از حضورت در این گفتگو بسیار سپاسگزارم امین‌جان.

۱۰ اولویت محیط زیستی در ایران آزاد

دکتر ناصر کرمی

فریدون - دکتر ناصر کرمی استاد گردشگری و اکوتوریسم در دانشگاه‌های علامه طباطبایی، آزاد شهر ری، آزاد ملایر، برگن و ترونهایم نروژ بوده است. در پیشینه‌ی او همچنین مدیریت برنامه ریزی و تحقیقات سازمان ایرانگردی و جهانگردی و طراحی برنامه جامع توسعه اکوتوریسم ایران به چشم می‌خورد. ناصر کرمی همچنین سال‌ها سردبیر ماهنامه جهانگردان بوده است. او نویسنده‌ی راهیاب ایران نیز است که در انتشارات فرهنگ معاصر منتشر شده است و پرفروش‌ترین کتاب در زمینه‌ی جاذبه‌های گردشگری ایران است.

رویکرد به توسعه پایدار و ساماندهی چشم انداز سرزمین نمی‌تواند جدا از برنامه‌ریزی‌های کلان حاکمیت در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی و حتی فرهنگی باشد. به واقع حفظ محیط زیست بیش از آنکه یک موضوع فنی مرتبط با بخش خاصی از سامانه اجرایی دولت باشد یک رویکرد کلان حاکمیتی است. به همین خاطر قابل تصور است که در یک ایران آزاد و دموکراتیک حفظ

غنای زیستی و میراث طبیعی ایران، اولویتی بایسته در برنامه‌ریزی‌های توسعه کشور داشته باشد. با این وجود، قهقرای سرزمینی ایران که حاصل بیش از چهار دهه بهره‌برداری آزمندانه و بی‌ضابطه از منابع طبیعی کشور است اقداماتی ویژه و اضطراری برای حفاظت محیط زیست ایران ایجاب می‌کند. این اولویتها را در پی می‌خوانید.

۱. رویکرد به توسعه پایدار در برنامه‌های جامع توسعه اقتصادی و اجتماعی

به طور مشخص اقتصاد ایران باید از منابع - محوری دست کشیده و تولید ثروت را از مسیرهایی جدا از مصرف بی‌رویه منابع طبیعی ایران جستجو کند.

۲. بازتوزیع مزیت‌های سرزمینی و ساماندهی چشم‌انداز فضایی ایران بر اساس اقتضائات جغرافیایی و جمعیتی جدید

از جمله اولویت‌های مهم در این باره تغییر شیب توسعه سکونتگاه‌ها از شمال غرب به جنوب شرق کشور، توسعه نوار ساحلی جنوب ایران، سرمایه‌گذاری افزون‌تر برای توسعه سکونتگاه‌ها در دو نوار مرزی شرق و غرب کشور و همچنین توجه ویژه به توانمندسازی جوامع بومی و محلی است.

۳. بازنگری در سیاست‌های حوزه کشاورزی و اقتصاد روستایی

مضاعف‌سازی رویکردهای امنیت غذایی کشور و تعدیل طرح خودکفایی در تولید محصولات کشاورزی و دامی متناسب با اقتضائات سرزمینی ایران، بازنگری در سطوح زیرکشت و نیز تغییر الگوهای کشاورزی و دامداری و عرضه فرصت‌های تازه اشتغال به هم‌میهنان روستایی که متضمن فشار کمتر به منابع آب و خاک باشد، اولویت‌های این حوزه هستند.

٤. برقراری مدیریت یکپارچه محیطی

تمامی نهادهای مرتبط با مدیریت محیط و بهره بردار از منابع طبیعی همچون سازمان حفاظت محیط زیست، معاونت آب وزارت نیرو، سازمان جنگل‌ها و مراتع، سازمان شیلات و امثال آن در هم ادغام خواهند شد. طبیعتا نهاد جدید باید از بالاترین اختیارات در سطوح حاکمیتی برخوردار باشد.

۵. بازنگری بنیادین در قوانین و شیوه های مدیریت منابع آب

ساماندهی مدیریت منابع آب متناسب با اقتضائات اقلیمی و جمعیتی جدید ایران باید یک اولویت اضطراری در بالاترین سطح حاکمیت باشد. رویکرد غالب در این باره باید تامین حقابه طبیعت و رساندن آن به حداقل ٦٠ درصد از آب‌های تجدیدپذیر ایران باشد.

٦. رویکرد به دیپلماسی محیط زیست و پیگیری مسئولانه معاهدات اقلیمی

بازگشت به جامعه جهانی می‌تواند فرصت‌های پرشماری برای ساماندهی مسائل محیط زیستی و اقلیمی در اختیار ایران قرار دهد. رویکرد غالب در این باره باید جذب کمک‌های بین‌المللی برای کنترل اثرات تغییر اقلیم در ایران باشد.

۷. بازگرداندن رطوبت خاک به عنوان اولویت نخست نجات سرزمین

تمامی تلاش‌ها در حوزه مدیریت محیطی باید معطوف به مهار خشکیدگی و بازگرداندن رطوبت به خاک ایران باشد. مهار فرسایش خاک، توقف فرونشست زمین، احیای آب‌های زیرزمینی و به ویژه مهار بیابان‌زایی در این باره رویکردهای غالب خواهند بود.

۸. سرمایه‌گذاری بسنده برای حفظ میراث طبیعی

ایران

حفظ و احیای تنوع زیستی ایران باید از جمله اولویت‌های دولت باشد. بقای گونه‌های در معرض خطر، حفظ چشم‌اندازهای طبیعی و احیای پوشش گیاهی و به ویژه حفاظت از جنگل‌ها و همچنین واکاری مناطق جنگلی مخروبه، رویکردهای غالب در این حوزه خواهند بود.

۹. تقویت سطوح حفاظتی و مراقبتی در مناطق چهارگانه حفاظت شده

مناطق حفاظت شده محیط زیستی و زیستگاه‌های جانوری باید از بالاترین استانداردهای بین المللی حفاظت و مراقبت برخوردار شوند. همچنین باید در برنامه‌ریزی بلندمدت، مجموع مساحت این مناطق تقریبا دو برابر شده و به حداقل ۲۰ درصد از کل مساحت کشور برسد.

۱۰ ساماندهی چشم‌اندازهای انسانی با هدف دستیابی به زندگی شهری ایمن و سالم

در بلندمدت باید به الگویی از مدل کارآمد شهر ایرانی دست یافت. در کوتاه‌مدت هدف غالب باید مهار مشکلاتی مثل آلودگی هوا با رویکرد به سوخت‌های پاک و حذف تدریجی مصرف سوخت‌های فسیلی در محیط‌های شهری باشد. تمرکززدایی، بهره‌مندی شهرهای کوچک از مزیت‌های متناسب برای حفظ جمعیت، کاهش تنش بین حریم عمومی و خصوصی در محیط‌های شهری و ایجاد امکان تولید ثروت در سکونتگاه‌های انسانی از جمله رویکردهای غالب در این باره خواهند بود.

خارج از پرونده

زوالِ حکمتِ عملی و عرفانی شدن سیاست

بابک مینا

بابک مینا در رشته مردم‌شناسی در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران تحصیل کرد. سپس به فرانسه رفت و از دانشگاه لیون ۳ فوق‌لیسانس فلسفه دریافت کرد. او در حال حاضر در مدرسه مطالعات عالی علوم اجتماعی پاریس، دانشجوی دکترای فلسفه است. بابک مینا در کنار تحصیل دانشگاهی به صورت جدی به روزنامه‌نگاری نیز می‌پردازد. او همچنین عضو تحریریه‌ی «رادیو زمانه» و ماهنامه «قلمرو» بوده است.

گفتند: چیست آنچه سزاوار و لایق است پادشاهان را که سیرت خود سازند در سیروسلوک با رعیت خود؟ - گفت: چهار خصلت است که مدار پادشاهی پادشاهان است یعنی پادشاهی پادشاهان به این چهار خصلت می‌گردد و دایر است: یکی احاطه به جمیع رعیت کردن یعنی از جمیع احوال تمام رعایا خبردار بودن که در چه کارند و چه حال دارند و چون می‌گذرانند از نیک و بد ایشان، دوم ایستادگی نمودن به سنت ایشان و عادتی که در ایشان هست، سوم احسان کردن و نیکویی نمودن به جمیع رعایا و به صلاح آوردن ایشان، چهارم باز داشتن ظلم ظالمان از ایشان.

از حکمت‌های کسری قباد در *جاویدان خرد* *WWW*

رویکرد به امر سیاسی در تمدن ایرانی – اسلامی تاریخی پیچیده دارد که هنوز ابعاد آن به درستی کاویده نشده است. سنت دیوانی ایرانی، فلسفه‌ی سیاسی یونانی و انواع رویکردهای فقهی - الهی سه جریان اصلیِ اندیشه‌ی سیاسی درون مرزهای این تمدن بوده است. در دوران معاصر شاهد برآمدن اشکالی از الهیات سیاسی بوده‌ایم که اگر چه بی‌سابقه نیستند، اما هیچ وقت به این شکل و تا این حد مسلط نبوده‌اند. الهیات سیاسی معاصر توانست حکمتِ دیوانیِ سنتیِ ایرانی را به طور کامل کنار بزند و مفهومی متفاوت از سیاست را مسلط کند. برای قرن‌ها دیوان‌سالاران ایرانی در سیاستِ عملیِ دست بالا را داشتند و الهی‌دانان و عارفان عمدتاً نگاهی غیرسیاسی به جهان داشتند. به هم خوردن این تعادل محصول تحولاتی پیچیده و پردامنه در عصر جدید است. ما در دوران معاصر با دو نوع ایدئولوژی مواجه هستیم که از دو سو رویکردی خیال‌پردازانه و تخریب‌گر به سیاست را گسترش داده‌اند: از طرفی عرفان سیاسیِ شیعی، و از طرف دیگر عرفان‌های سیاسیِ چپ که با جعل ادیانی سیاسی چشم‌اندازی یکسره متفاوت از حکمت عملی ایرانی را گسترش داده‌اند.

حکمتِ عملیِ ایرانی

حکمتِ عملیِ دبیران و وزیران ایرانی که نوعی هنر حکومت کردن بر قلمروی شاهنشاهی بود پس از سقوط ساسانیان به دوران اسلامی منتقل شد. یکی از طبقات اجتماعی که در جامعه‌ی ساسانی حافظِ خردِ عملی بودند، طبقه‌ی دبیران بودند که پس از سقوطِ شاهنشاهیِ ساسانی در حکومت بنی عباس و سپس در حکومت ترکان به حیات خود ادامه دادند و میراثِ حکمتِ عملیِ ایرانی را به دوران جدید منتقل کردند. در عمده‌ی متونی که در ادبیات پهلوی به «اندرزنامه» مشهور است می‌توانیم وجوهی از حکمتِ عملیِ باستانیِ ایرانی را مشاهده کنیم (۱). بخشی از این اندرزنامه‌ها در دوران اسلامی ترجمه شدند و تأثیری مهم بر ادب فارسی برجا گذاشتند (۲). در دوران اسلامی چه در شعر و چه در نثر این حکمتِ عملیِ ایرانی تداوم یافت و بازتاب این تداوم را در متونی همچون شاهنامه‌ی فردوسی، تاریخ بیهقی، خمسه‌ی نظامی، کلیله و دمنه، مرزبان‌نامه، قابوسنامه، سیاست‌نامه‌ی خواجه نظام الملک، نصیحت الملوک غزالی، گلستان و بوستان سعدی می‌توانیم ببینیم. بی‌شک این متون تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند، اما عصاره‌ی حکمتِ عملیِ مندرج در آنها کم و بیش یکسان است. این متون محتوی چیزی هستند که می‌توانیم آن را خرد عملی یا فرونسیس (phronesis) ایرانی بخوانیم، خصوصاً در متونی همچون سیاست‌نامه‌ی خواجه نظام الملک که هنر کشورداری موضوع اصلی است. در اکثر این متون نگاهی واقع‌بینانه به سیاست، حکومت و مردم با نوعی آرمان‌گرایی سیاسی ترکیب می‌شود. هدف کلی این متون از یکسو تحریض مخاطب برای کسب دانایی و خرد عملی است و از سوی دیگر دعوت قدرتمندان به رعایت عدل و حق رعیت و پرهیز از ظلم است. آرمان شاه دادگر مضمونی است که مدام در این متون تکرار می‌شود. با این همه هیچ نظریه‌ی فلسفی منسجمی در این متون وجود ندارد، به بیان دیگر این متون بیش از اینکه حامل دانش نظری باشد، محتویِ حکمتِ عملی است. برخی از این متون نوشته‌ی وزیران و دبیران بوده است که مواجهه‌ای نزدیک و عملی با سیاست داشته‌اند و از این رو در عین حفظ آرمانی دادگرانه، از هر گونه خیال‌پردازی نظری حذر کرده‌اند. بی‌جهت نیست که «حکایت» در این متون معمولاً جایگاه مهمی دارد. داستانی کوتاه که موقعیتی مشخص را روایت می‌کند و هدف از آن برانگیختن عقل سلیم مخاطب و بصیرت عملی اوست. فرونسیس اگر چه به تأمل نظری بی‌ربط نیست، اما در تحلیل نهایی با پرورش نوعی شهود عملی به دست می‌آید. حکایت برخلاف نظریه همواره روایت موقعیتی انضمامی است و بیشتر با قوه‌ی شهودِ آدمی سروکار دارد. در این حکمتِ عملیِ ایرانی که برای سده‌ها راهنمای عملِ سیاسیِ شهریاران و دیوان‌سالاران ایرانی بوده است، چهره‌ی پادشاه و وزیر اهمیتی مرکزی دارند. حکمتِ عملیِ

ایرانی پادشاه را توصیه به پرورش فضلیت می‌کند و رعایت عدالت. والاترین فضلیت برای پادشاه دادگری است. به عنوان مثال غزالی در نصحیت الملوک فرّ ایزدی را چنین تعریف می‌کند:

اما تفسیر فرّ ایزدی دوازده چیز است، خرد و دانش وتیزهوشی و در یافتن هر چیزی و صورت تمام و فرهنگ و سواری و (زین‌افزار) کاربستن و مردانگی با دلیری و آهستگی و نیک‌خویی و داد دادن ضعیف و قوی و دوستی و مهتری نمودن و احتمال و مدارا به جا آوردن و رأی و تدبیر اندر کارها و اخبار سلف صالح بسیار خواندن سیر ملوک نگاه داشتن و پرسیدن از کارهای ملوک پیشین زیرا که این جهان باقیمانده‌ی دولت پیشینگان است که پادشاهی کردند و برفتند و هرکس به نام خویش یادگاری ماندند و گنج این‌جهانی و آن‌جهانی بردند گنج آنجهانی کردار نیک است و گنج اینجهانی نام نیکو اندر میان مردمان (۳).

در اینجا مؤلف بر کسب نوعی منش شهریاری (habitus) تأکید می‌کند که از طریق درونی کردن فضیلت‌ها و خصائل نیکو به دست می‌آید. همچنین پادشاه را به توجه به سنت پادشاهان پیشین توصیه می‌کند. روح حاکم بر سیاست‌نامه‌ها در مجموع محافظه‌کار است، به این معنا که شهریار را دعوت به انقلاب نمی‌کند بلکه همواره به حفاظت میراث قدما سفارش می‌کند. ما در این قطعه توصیه به هر چهار فضلیت کلاسیک را می‌بینیم: عدالت و حکمت و شجاعت و مدارا. شهریار باید این فضیلت‌ها را در خود بپروراند. عصاره‌ی تمام سیاست‌نامه‌ها تقریباً توصیه به همین فضائل است. همچنین در سنتِ دیوانیِ ایرانی وزیر جایگاه بسیار مهمی دارد. رازداری، امانت‌داری و دانایی و باتجربه بودن از مهمترین فضایل وزیر آرمانی است. در نصیحت الملوک درباره‌ی نقش «دستور» (وزیر) می‌خوانیم:

اردشیر بابکان گوید که دستور آهسته باید و نیکوسخن و دلیر و فراخ‌دل و نیکوروی و شرمگن و خاموش، و پاکدین بود تا پادشاه را از همه ناشایستگی دور کند و باتجربه باید تا کارها بر پادشاه آسان کند و بیدار باید تا فرجام کار ببیند و از گردش زمانه بترسد و از خشم زمانه خویشتن را نگاه دارد (٤).

الهیات سیاسی معاصر توانست حکمتِ دیوانیِ سنتیِ ایرانی را به طور کامل کنار بزند و مفهومی متفاوت از سیاست را مسلط کند. برای قرن‌ها دیوان‌سالاران ایرانی در سیاستِ عملی دست بالا را داشتند و الهی‌دانان و عارفان عمدتاً نگاهی غیرسیاسی به جهان داشتند. به هم خوردن این تعادل محصول تحولاتی پیچیده و پردامنه در عصر جدید است. ما در دوران معاصر با دو نوع ایدئولوژی مواجه هستیم که از دو سو رویکردی خیال‌پردازانه و تخریب‌گر به سیاست را گسترش داده‌اند: از طرفی عرفانِ سیاسیِ شیعی، و از طرف دیگر عرفان‌هایِ سیاسیِ چپ

هدف کلی سیاست‌نامه‌ها تربیت شایستگان دیوانی است برای تمشیتِ درستِ امورِ کشور. این سنت چنان که گفتیم قرن‌ها پس از سقوط ساسانیان ادامه یافت و حتی در دوران اسلامی در مقاطعی به اوجی درخشان دست یافت. با این همه این سنت به تدریج و خصوصاً پس از سلطه‌ی صفویان و تا اوایل دوره‌ی قاجار عملاً رو به افول گذاشت. در این دوره کمتر شاهد وزیران و دبیران برجسته هستیم، همچنین سنت سیاست‌نامه‌نویسی نیز تقریباً از میان رفت (۵).

احیاء و شکست: حکمتِ عملیِ ایرانی در دوران معاصر

با قائم مقام فراهانی، میرزا تقی خان امیر کبیر و میرزا حسین خان سپهسالار کوشش برای احیاء حکمتِ دیوانی در عصر جدید آغاز شد. این کوششها با چهره‌های اصلاح‌طلب در دوران مشروطه و سپس در دوران پهلوی اول ادامه یافت. محمد علی فروغی درخشان‌ترین چهره در سلسله‌ی جدید وزیرانِ خردمندِ ایرانی بود که هم درکی نسبتاً کافی از مناسبات جهان جدید داشت و هم آشنایی کافی با سنت فرهنگی و سیاسی ایرانی داشت. موفقیت نسبی این حکمتِ دیوانیِ ایرانی تحت رهبری رضاشاه در پهلوی اول متأسفانه دولت مستعجل بود و در پهلوی دوم آنطور که شایسته بود ادامه نیافت. یکی از آخرین چهره‌های این سنت را می‌توان پرویز ناتل خانلری دانست که از برخی جهات وارث سنتِ دبیری ایرانی بود (٦). مقالات اجتماعی خانلری با مقالات و نوشته‌های پراکنده‌ی محمد علی فروغی قابل مقایسه است. خانلری را به گونه‌ای نمادین می‌توان آخرین دبیر ایرانی خواند. او از طرفی تسلط بر ادبیات فارسی داشت و از طرفی دیگر با ادبیات اروپایی آشنا بود. خانلری در کنار فریدون توللی و نیما یوشیج یکی از نوآوران عرصه‌ی شعر فارسی بود. با این همه او نماینده‌ی جریان میانه‌رو در تجدد ادبی بود و در دهه‌های چهل و پنجاه از بسیاری از زیاده‌روی‌های نوآوران پرهیز کرد. همین میانه‌روی ادبی، با اعتدالی سیاسی نیز همراه بود. مرگ خانلری در سال‌های پس از انقلاب و آن هم در انزوایی نسبی نمادی از پایانِ دورانِ ادیبانی بود که در میانه‌ی نو و کهن می‌کوشیدند تجددی ریشه‌دار و میانه‌رو را بنیان گذارند. همچنین راه و روش اعتدال‌گرای او در سیاست نیز ادامه نیافت و می‌توان گفت در دهه‌های آخر عمرش حال‌وهوای زمانه سخت علیه او بود. در مجموع حکمتِ دیوانیِ ایرانی در پهلوی دوم رو به زوال رفت و نتوانست آنطور که شایسته است خود را با شرایط جدید سازگار کند. از طرفی دیگر در دستگاه حکومتی فکر فن‌سالار جانشین حکمت دیوانی شد و امر سیاسی را به فن مدیریت تقلیل داد. یکی از مهمترین ویژگی‌های حکمت عملی سنتیِ ایرانی حضور زنده‌ی امرِ سیاسی در آن است. زوال امرِ سیاسی در اواخر دوران پهلوی با زوال حکمتِ دیوانی و سیاسی سنتی نیز همراه بود. دلیل دیگرِ ظهور بیش از پیش ایدئولوژی‌های منجی‌گرای مدرن بود که جذابیتی معادشناسانه داشتند. به یک معنا می‌توانیم بگوییم ایدئولوژی‌های منجی‌گرای مدرن مهمترین رقیبِ حکمت عملی ایرانی بودند که به تدریج توانستند به طور کامل عرصه را از رقیب بگیرند. اگر افرادی همچون فروغی کوشیدند همچنان چراغ حکمتِ عملی ایرانی را در عمل زنده نگه دارند، پهلوی دوم کوشید بیش از پیش امور سیاسی را به فن‌سالاران بسپارد. از طرف دیگر در جبهه‌ی مخالفانِ نظم پهلوی برآمدن ایدئولوژی‌های منجی‌گرا – که مهمترین خصم سنتِ حکمت عملی ایرانی محسوب می‌شدند – بخش بزرگی از نسل جوان را مجذوب خود کرد. بنابراین هم در جبهه‌ی خودی با غلبه‌ی فن‌سالاری زمین زیر پای خردگرایی ایرانی خالی می‌شد، هم در جبهه‌ی مقابل ایدئولوژی‌های منجی‌گرای مدرن عرصه را بر آن تنگ‌تر می‌کردند. نتیجه این وضعیت این بود که در ده سال آخر پهلوی دوم سیاستمدارانی از جنس محمد علی فروغی، احمد قوام یا علی امینی غایب بودند و در عوض عرصه برای فن‌سالارانی باز بود که از سیاست چیزی نمی‌دانستند و تنها شایسته‌ی مدیریت در بخش‌های اقتصادی یا صنعتی دولت بودند. انقلاب ۵۷ شکست قطعی و

> عدالت و حکمت و شجاعت و مدارا. شهریار باید این فضیلت‌ها را در خود بپروراند. عصاره تمام سیاست‌نامه‌ها تقریباً توصیه به همین فضائل است. همچنین در سنتِ دیوانیِ ایرانی وزیر جایگاه بسیار مهمی دارد. رازداری، امانت‌داری و دانایی و باتجربه بودن از مهمترین فضایل وزیر آرمانی است.

نهایی خرد دیوانی و سیاسی ایرانی بود که در قرن نوزدهم و با زحمت بسیار مجدداً احیاء شده بود.

الهیاتی‌سازی سیاست

یکی از مشخصه‌های ثابت و بنیادین دوران جدید هجوم ایدئولوژی به عرصه‌ی سیاست است. جاذبه‌ی ایدئولوژی‌های چپ و راست برای توده‌ها به قدری است که می‌تواند هر نظم سیاسی را با بحران‌های جدی روبرو کند. ایدئولوژی‌های مدرن گفتارهایی هویت‌بخش‌اند که از طریق معنابخشی به جهان، انسان و تاریخ توده‌ها را به حرکت درمی‌آورند. اکثر دستگاه‌های ایدئولوژیک مدرن خاستگاهی الهیاتی دارند که به تدریج سکولار شده‌اند. با این همه، انرژی ایمانی و شور و تعصب دینی در این ایدئولوژی‌ها کم‌وبیش ادامه یافته است. سیاست در ایران به تدریج از دوران مشروطه عرصه‌ی تاخت‌وتاز ایدئولوژی‌های جدید شد و حکمت عملی و دیوانی ایرانی چنانکه اشاره کردیم گام به گام عرصه را خالی کرد. آنچه در حکمت عملی به عنوان نوعی منش و جهان‌بینی محوری است اهمیت عقل سلیم و شهود عملی در سیاست است. در این نگاه نظم مطلوب محصول عمل خردمندانه‌ی رهبران جامعه است. حاکم - شاه دادگر، وزیر و صاحب‌منصبان دیوانی و نظامی - همچون باغبان باید در تیمار و اصلاح جامعه بکوشند. اما آنچه سرشت‌نمای ایدئولوژی‌های جدید است نوعی آگاهی تاریخی الهیاتی است که نظم مطلوب را نتیجه‌ی حرکت تاریخ به سمت آخرتی اینجهانی یا eschaton می‌داند. تصویر مندرج در سیاست ایدئولوژیک جدید نه باغ، که رود است: هدف سیاست نه تیمار و اصلاح، که از جا کندن جامعه و حرکت دادن آن به سمت جلو است. اندیشه‌ی ترقی‌خواه مدرن اساساً ماهیتی معادشناسانه دارد که بر طبق آن تاریخ به گونه‌ای جبری و اجتناب‌ناپذیر به سوی روشنایی بیشتر حرکت می‌کند، بنابراین کنش صحیح سیاسی هم‌راستایی با سمت دُرست تاریخ و تلاش برای جلو انداختن سلطنت نهایی عقل و آزادی است. این مهم نیست که این یا آن پروژه‌ی سیاسی با معیارهای عقل سلیم برای سیاست و اقتصاد مطلوب هستند یا نه، مهم این است که پروژه‌ی مورد نظر در سمت دُرست تاریخ جای داشته باشد، یعنی رو به سوی آخرتی اینجهانی باشد که سرانجام عقل و آزادی را در سراسر جهان حاکم خواهد کرد. چنین پروژه‌ای «مترقی» است و ضرورتاً مشروع.

مارکسیسم همچون عرفانی سکولار

پروژه‌ی سیاسی مارکسیسم مهمترین نمونه‌ی الهیاتی سکولار است که اگر چه حاصل اینجهانی شدن دینی خاص یعنی مسیحیت است، اما نفوذی جهانی پیدا کرد و عالم‌گیر شد. بیراه نیست اگر بگوییم مارکسیسم نوعی مسیحی‌سازی سکولار است که در قرن بیستم بر نیمی از جهان مسلط شد. اگر چه ایدئولوژی مارکسیسم از عناصر مختلفی تشکیل شده است که همه‌ی آن را نمی‌توانیم به الهیاتی سکولار تقلیل دهیم، اما عنصر اصلی پویایی درونی این ایدئولوژی ماهیتی الهیاتی دارد. کارل لُویت در این باره می‌نویسد:

ماتریالیسم تاریخی تاریخی قدسی است که با زبان اقتصاد سیاسی فرمول‌بندی شده است. آنچه به نظر می‌رسد اکتشافی علمی است و ما می‌توانیم به شیوه‌ی «تجدیدنظرطلبان» مارکسیست از جامه‌ی فلسفی و لحن دینی‌اش خلاص شویم، در واقع از جمله‌ی اول تا آخر سرشار از ایمانی معادشناسانه است. این ایمان به نوبه‌ی خود بر هر هیجانی و همچنین بر تمام حیطه‌ی بیانات جزئی‌تر تأثیر می‌گذارد. نه چشم‌انداز رسالت مسیانیک پرولتاریا را می‌توان به طور علمی اثبات کرد، و نه میلیون‌ها هوادار را می‌توان تنها با مشخص کردن امور واقع به شور و هیجان آورد (۷).

لُویت در اینجا پرده از ماهیت معادشناسانه‌ی (eschatologique)مارکسیسم بر می‌دارد. مارکسیسم صرفاً نظریه‌ای در نقد جامعه‌ی سرمایه‌داری نیست. مازادی الهیاتی تمام ساختار درونی مارکسیسم را اشباع کرده است. آنچه

توده‌ی هوادار را به هیجان می‌آورد صرفاً تحلیل عقلانی داده‌های اقتصادی نیست، بلکه جاذبه‌ی الهیاتی ایدئولوژی مارکسیستی است. اریک فوگلین در تحلیلی بسیار نزدیک به لُویت حتی از خصلت عرفانی (gnostique) طرح فکری مارکس بحث می‌کند (۸). در واقع مارکسیسم از نظر فوگلین الهیات عرفانیِ درون‌ماندگاری است که به جستجوی آخرتی اینجهانی است . از نظر وی عرفان سیاسی که مارکسیسم یکی از نمودهای مهم آن است، جنبشی است که می‌کوشد جهانی خیالی را جانشین جهان واقعی کند (۹). در دوران معاصر این عرفانِ سیاسیِ سکولار (۱۰) دستکم در سه موج وارد ایران شد. موج اول در دوران انقلاب مشروطه آمد، و در نهایت موجب تشکیل حزب کمونیست ایران شد. موج دوم با تشکیل حزب توده در سال ۱۳۲۰ آغاز شد و بخش بزرگی از روشنفکران و سرآمدان سیاسی و فرهنگی دهه‌ی بیست و اوایل دهه‌ی سی خورشیدی را تحت تأثیر خود قرار داد. موج سوم با برآمدن جنبش فدائیان خلق و شماری دیگر از گروه‌ها و سازمان‌های کوچک‌تر از اواخر دهه‌ی چهل خورشیدی آغاز شد و در سال‌های پس از انقلاب ۵۷ نیز ادامه یافت. اما دایره‌ی تأثیر و نفوذِ الهیاتِ سکولارِ چپ را نباید به سازمان‌ها و گروه‌های سیاسیِ محدود کرد. اتفاق مهمی که در دوران معاصر افتاد، تغییرِ نگرشِ سیاسیِ سنتی مبتنی بر حکمت عملی، به الهیاتِ انقلابیِ چپ بود. در نگرش اول نظم مطلوبِ سیاسی حاصل کنش خردمندانه‌ی شَهریار دادگر و دیوان‌سالاران شایسته است. اما در نگرش سیاسی دوم، نظم سیاسیِ مطلوب حاصل حرکت جبری تاریخ است و وَظیفه‌ی کنشگر سیاسی ایستادن در سَمت دُرست تاریخ، مبارزه با نیروی شر، و جلو انداختن لحظه‌ی تحقق آرمان‌شهر است. در اینجا با وجه عرفانی ایدئولوژی کمونیسم مواجه می‌شویم: جهانِ موجود مغاکی تیره است که ما در آن محبوس شده‌ایم، تنها «آفتاب‌کاران جنگل» هستند که با کنشی انقلابی می‌توانند دیوار سیاه شب را بشکنند و روشنایی را برای خلق به ارمغان بیاورند. پس نظم مطلوب نه از طریق کنشِ خردمندانه‌ی شایستگان، که از طریق عمل تخریب‌گرانه‌ی گروهی از پاکان حاصل می‌شود. با الهام از لُویت و فوگلین می‌توانیم بگوییم، اگر زبان نیمه‌فلسفی و نیمه‌اقتصادی روشنفکرانِ چپ‌گرایِ دهه‌ی چهل و پنجاه را کنار بزنیم، به تفکری الهیاتی – عرفانی می‌رسیم که در جستجوی تخریب جهان واقعی و محقق کردن جهانی خیالی است (۱۱). برای نسل‌های پس از انقلاب بسیار شگفت‌انگیز می‌نماید که چگونه بخش بزرگی از سرآمدان فکری و ادبی در دوره‌ی پهلوی دوم تا این حد عقل سلیم را از دست دادند و ناگهان خود را در ته سیاه‌چاله‌ای دیدند که باید از آن به هر قیمتی رها شوند. چنین به نظر می‌رسد که نسل‌های قدیمی‌تر در دوره‌ی پهلوی اول فکر و عمل خردمندانه‌تری دارند. اما هر چه به جلو می‌رویم و به اواخر دهه‌ی پنجاه نزدیک می‌شویم بیشتر شاهد نگاهی ماخولیایی در میان روشنفکران هستیم. شاید انقلاب ۵۷ نقطه‌ی اوج غلبه‌ی عرفانِ سیاسی بر ذهن نخبگان سیاسی و فرهنگی ایرانی بود و به همین دلیل این انقلاب را باید

جاذبه ایدئولوژی‌های چپ و راست برای توده‌ها به قدری است که می‌تواند هر نظم سیاسی را با بحران‌های جدی روبرو کند. ایدئولوژی‌های مدرن گفتارهایی هویت‌بخش‌اند که از طریق معنابخشی به جهان، انسان و تاریخ توده‌ها را به حرکت درمی‌آورند. اکثر دستگاه‌های ایدئولوژیک مدرن خاستگاهی الهیاتی دارند که به تدریج سکولار شده‌اند. با این همه، انرژی ایمانی و شور و تعصب دینی در این ایدئولوژی‌ها کم‌وبیش ادامه یافته است.

ضربه‌ی نهایی به ذخیره‌ی خردِ سیاسی در تمدن ایرانی دانست.

ایدئولوژی سیاسی شیعه

در کنار الهیاتِ سیاسیِ چپ و تا حدی در واکنش به آن، و همچنین تحتِ تأثیر برآمدنِ اسلام سیاسی در جهان تسنن، مذهب شیعه نیز در دورانِ معاصر خود را از نظر سیاسی بازساخت. شیعه از همان آغازِ تاریخ خود آغشته به باورهای عرفانی بود. معادشناسیِ شیعه - یعنی ادبیات مربوط به آخر زمان و ظهور منجی - هم بُعدی ظاهری دارد، و هم بُعدی باطنی. در بُعد ظاهری مهدی موعود در آخر زمان که نیروهای شر بر جهان غالب شده‌اند، ظهور می‌کند و عدالت را بر زمین محقق می‌کند، و در بُعد باطنی موجد تحولی معنوی در فرد می‌شود (۱۲). بنابراین به نظر می‌رسد شیعه از همان ابتدا حاوی معادشناسی سیاسی است. در آخر زمان مهدی در رأس سپاهی به جنگ دشمنان می‌رود و آنان را شکست می‌دهد. این «رهایی جهانی (فرج) فقط با خشونت و جنگی سخت همراه خواهد بود. قائم نه تنها مظلومان زمان را رهایی می‌بخشد که انتقام مجموع بی‌عدالتی‌های تاریخ را نیز می‌گیرد» (۱۳). همچنین می‌توانیم بگوییم این نبرد آخر زمانی سویه‌های پررنگ معنوی و رازآلود دارد (۱٤). نسبت معادشناسی شیعه با امر سیاسی از همان ابتدا در نقطه‌ی مقابل حکمتِ عملیِ اندرزنامه‌های ایرانی قرار می‌گیرد. با این همه در دوران قدیم از آنجا که فرض این بود که تحقق نظم مطلوب باید توسط خود مهدی موعود و یارانش انجام شود، معادشناسی شیعه عملاً تأثیر محدودی در سیاست واقعی داشت. مفهوم امام غایب در شیعه تحقق سیاستی حقیقتاً شیعی را تا ظهور مهدی به تعلیق درآورده بود. بنابراین اگر چه در آگاهی شیعی امکان رستگاری و نبرد نهایی خیر و شر همواره حضور داشت، اما این امکان کمتر به عنوان برنامه‌ای سیاسی مجال ظهور داشت. در جهان قدیم و خصوصاً تا پیش از تشکیل حکومت صفویه، «تعلیق نسبی سیاست» در شیعه، عاملیت سیاسی آن را تا حدی محدود کرده بود. از طرف دیگر از حدود قرن هفتم هجری به بعد با سقوط خلافت عباسی فقه شیعه بیش از پیش فربه شد، و شیعه را تا حدی به جریانِ اصلی اسلام سُنی نزدیک کرد، و این جریان بعد از تشکیل حکومتِ صفویه قدرتمندتر هم شد. در دوران معاصر این روند شتاب بیشتری به خود گرفت، آگاهی شیعی به تدریج اینجهانی شد و بنابراین بیش از پیش معطوف به سیاست واقعی شد. کسانی همچون محمود طالقانی، مهدی بازرگان و علی شریعتی کوشیدند شیعه را از حالت انفعالی خارج کنند و عاملیت سیاسی را به آن برگردانند. این فرایندی است که می‌توانیم به تأسی از فوکلین آن را درون‌ماندگارسازی الهیات شیعی بخوانیم. اسلام سیاسی در کل فرایندی درون‌ماندگارگرا است که می‌کوشد نظم نوینِ اسلامی را بر زمین مستقر کند. نوشته‌ها وَ گفتارهای علی شریعتی از این نظر به خوبی فرایند درون‌ماندگارسازی و اینجهانی‌سازی مفاهیم شیعی را نمایان می‌کند. به عنوان مثال او در گفتار «انتظار، مذهب اعتراض» می‌کوشد معادشناسی شیعی را در چهارچوب فلسفه‌ی تاریخی پیشرفت‌گرا مجدداً قالب‌ریزی کند. او می‌گوید: « معتقدیم که قرآن برای نجات بشریت آمده و پیغمبر برای رهایی انسان از ظلم و زور و اشرافیت و خون‌پرستی و قومیت و ذلت و استضعاف و استثمار و مبارزه با جهل و عقب‌ماندگی آمده و معتقدیم که علی و فرزندان او و رهبران شیعه جانشینان پیغمبرند و عقیده به تشیع ضامن نجات و هدایت انسان است» (۱۵). با اینهمه بنا به تفسیر او اسلام از مسیر اصلی خود – که در واقع انقلابی سیاسی و مترقی علیه ظلم بود – منحرف شد، رسالتی که شریعتی برای خود تعریف می‌کند احیاء اسلام شیعیِ اصیل است که مذهبی است انقلابی. از نظرَ او اسلام دینی انقلابی است که در نهایت نظم مطلوب را از طریق تخریب واقعیت موجود محقق خواهد کرد. «واقعیتِ باطلِ حاکم» را «حقیقتِ نجات‌بخشِ محکوم» با انتظاری مثبت، که در واقع همان اعتراض انقلابی است، تخریب خواهد کرد. بنابراین «انتظار یک ضربه‌ی ضد واقعیت حاکم بر جهان و حاکم بر

تاریخ و حاکم بر اسلام [انحرافی و غیرانقلابی] است» (۱۶). به این ترتیب می‌بینیم که شریعتی چگونه مضامین معادشناسی سنتی شیعی را سکولار و اینجهانی می‌کند تا از آن ایدئولوژی سیاسی بسازد. شریعتی را باید یکی از مهمترین ایدئولوگ‌های عرفان سیاسی معاصر دانست که می‌کوشند با تخریب واقعیت جهان، نظمی خیالی را محقق کنند. این ایدئولوژی که شریعتی تنها یکی از نظریه‌پردازانش است، به تدریج موفق شد آگاهی دینی سنتی را دگرگون کند. انقلاب ۵۷ تا حد زیادی حاصل این دگرگونی بود و جمهوری اسلامی نتیجه‌ی نهایی آن. جمهوری اسلامی در واقع درست در ادامه‌ی نگاه شریعتی، «ضربه‌ای ضد واقعیت حاکم بر جهان و تاریخ» است و می‌کوشد با خشونت نظمی خیالی را بر واقعیت موجود تحمیل کند. از این منظر جمهوری اسلامی اساساً ماهیتی خیال‌ورزانه، ضدواقعیت و تخریب‌گر دارد. جنبش شیعه‌ی سیاسی معاصر حاصل عرفانی سیاسی است که با تحریض کینه‌ای عمیق نسبت به جهان، توده‌های مذهبی را علیه نظم واقعیت می‌شوراند.

***

آنچه در این جستار کوشیدم نشان دهم این است: حکمت عملی ایرانی در دوران جدید از دو سو مورد حمله قرار گرفت: از یک طرف از سوی عرفان سکولار چپ، و از سمت دیگر از سوی عرفان سیاسی شیعی. هر دو اینها ایدئولوژی‌هایی منجی‌گرا هستند و ساختار فکری بسیار مشابهی با یکدیگر دارند. آنچه ایدئولوژی منجی‌گرای چپ و ایدئولوژی منجی‌گرای شیعی را به هم نزدیک می‌کند، گرایش مشترک آنها به تخریب جهان واقعی و تحقق نظمی خیالی است. نظم مطلوب حاصل اعتراض و تضادی انقلابی با جهان موجود است. در برابر ایدئولوژی‌های تخریب‌گر چپ و شیعه، احیاء سنت حکمت عملی ایرانی همچنان می‌تواند راهگشا باشد. فراتر و مهمتر از آن، انتقال میراث فلسفه‌ی سیاسی کلاسیک یونانی مهمترین سلاح برای بیرون آمدن از جاذبه‌ی اهریمنی عرفان سیاسی است. حکمت عملی ایرانی می‌تواند به عنوان مکمل عملی فلسفه‌ی سیاسی کلاسیک شناخته شود. منبع سومی که برای نظم مطلوب سیاسی به آن نیاز داریم، سنت آزادی‌خواهی مدرن است که بازتاب اصلی آن را در اندیشه و عمل پدران بنیان‌گذار امریکا می‌بینیم. درک و دریافت این سه سنت، یعنی فلسفه‌ی سیاسی کلاسیک، حکمت عملی ایرانی، و لیبرالیسم سیاسی مدرن و فراهم آوردن ترکیبی متعادل از آنها که با شرایط امروز جامعه‌ی ایران متناسب باشد، کلید اصلی بیرون رفتن از وضع فعلی است.

پانوشت‌ها:

۱. احمد تفضلی، به کوشش ژاله آموزگار، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۶، ص. ۱۸۰

۲. *همانجا*. ص. ۲۱۴

۳. [منسوب به] ابوحامد غزالی، *نصیحت الملوک*، تصحیح و مقدمه جلال همایی، تهران، چاپخانه‌ی مجلس، ۱۳۱۵-۱۳۱۷، ص. ۶۶-۶۵

۴. *همانجا*، ص. ۹۸

۵. چنانکه که جواد طباطبایی در کتاب *زوال اندیشه‌ی سیاسی در ایران* توضیح میدهد، جلال الدین دوانی آخرین نویسنده‌ی مهمی بود که رسالهای درباره حکمت علمی نوشت. در دوران پس از او میتوان گفت چراغ حکمت عملی در ایران تا آستانه‌ی دوران جدید خاموش شد.

ر.ک. جواد طباطبایی، *زوال اندیشه سیاسی در ایران*، تهران، کویر، ۱۳۸۳

۶. برای آشنایی با خانلری میتوان به این دو اثر مراجعه کرد: منصور رستگار فسایی، *احوال و آثار دکتر پرویز ناتل خانلری*، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹. ایرج پارسینژاد، خانلری و نقد ادبی، تهران، سخن، ۱۳۷۸

7. Karl Löwith, *Histoire et Salut*, Tr. Ma-

rie-Christine Challiol-Gillet, Sylvie Hurstel, Jean François Kervégan, Paris, Gallimard, 2002, p. 70

8. Eric Voegelin, *Science, Politics and Gnosticism,* Preface by Ellis Sandoz, Wilmington (Delaware), Intercollegiate Studies Institute, 2004, p. 17-21

9. Eric Voegelin, *La nouvelle science du politique*, tr. Sylvie Courtine-Denamy, Paris, Edition du Seuil, 2000, p.223-224

۱۰. من در این مقاله اصطلاح عرفان سیاسی یا عرفان سکولار را به عنوان نوعی الهیات سیاسی، و برای تأکید بر روی بُعدِ عرفانیِ الهیاتِ سیاسیِ معاصر به کار میبرم. الهیات سیاسی معنایی وسیعتر دارد، اما عرفان سیاسی نوعی الهیات سیاسی است که ریشه در سنت الهیات عرفانی دارد.

۱۱. این نکته شایسته‌ی تذکر است که من در اینجا اگرچه بصیرتهای مهم لُویت و فوگلین را برای تحلیل مارکسیسم و شماری دیگر از ایدئولوژیهای سیاسی معاصر به کار میگیرم، اما تابع همه‌ی استلزامات طرح فکری آنان نیستم. لُویت و فوگلین هر دو تجدد را حاصل سکولارسازی الهیات مسیحی – حال الهیاتی سختکیش یا الحادی – میدانند. استفاده‌ی من از تحلیل آنها نه برای داوری کلی پروژه‌ی مدرن که برای فهم چند جریان ایدئولوژیک مشخص است. و نیز چنانکه در متن هم اشاره کردم، تز «سکولارسازی» اگر چه بسیاری از جنبههای این ایدئولوژیها را توضیح میدهد، اما جنبههای دیگر را نادیده میگیرد. یک جنبه‌ی مهم مارکسیسم گرایش آن به درکی رادیکال از خودبنیادی انسان و تحقق آن در آرمانشهر کمونیستی است که قابل تقلیل به «الهیاتی سکولارشده» نیست و باید سرچشمه‌ی آن را در خود پروژه‌ی مدرنیته – اگرچه مدرنتیهای انقلابی - جستجو کرد. با این همه شکی نیست که نوعی پویایی الهیاتی در مارکسیسم و خصوصاً در نگرش آن به تاریخ، قابل ردیابی است.

۱۲. .محمد علی امیر معزی، *تشیع، ریشه‌ها و باورهای عرفانی*، ترجمه نورالدین اللهدینی، تهران، نشر نامک، ۱۳۹۳، ص. ٤٥٤

۱۳. *همانجا*، ص. ٤٥٤

۱٤. *همانجا*، ص. ٤٥٦

۱۵. علی شریعتی، *مجموعه‌ی آثار (۱۹) حسین وارث آدم*، تهران، خانه‌ی شریعتی، سال (؟)، ص. ٣٤٦-٣٤٥

۱٦. *همانجا*، ص. ٣٤٩

قدرت توتالیتر و تأمین سرمایه

حمید بابایی

حمید بابائی متولد ۱۳۶۲ در ایران و پژوهشگر ارشد اقتصاد مالی در دانشگاه لیژ (Liège) بلژیک است. او تحصیلات کارشناسی و کارشناسی ارشد خود را در رشته‌های ریاضی محض و مهندسی صنایع در ایران به پایان برد و اکنون دانشجوی دکتری اقتصاد مالی در دانشگاه لیژ بلژیک است. موضوع اصلی فعالیت‌های پژوهشی او بررسی تعادل بین بازارهای مختلف دارایی و علل شکست‌های ساختاری بین بازار دارایی‌ها با رویکرد سری‌های زمانی است. علاوه بر این حمید بابایی در مورد آثار شوک‌های مختلف پولی، مالی و ارزی بر متغیرهای اقتصادی نظیر رشد اقتصادی و تورم، با رویکرد سری‌های زمانی به پژوهش می‌پردازد. حمید بابایی با برخی رسانه‌های فارسی‌زبان نیز همکاری داشته است.

بیش از یک دهه از آغاز به کار اولین شرکت تأمین سرمایه در کشور می‌گذرد و امروز می‌توان با نگاهی به گذشته، در مورد عملکرد این شرکت‌ها و توفیق آن‌ها در تأمین مالی و تشکیل سرمایه در کشور به قضاوت نشست. شرکت‌های تامین

سرمایه، شکل جدیدی از تأمین مالی بدون سپرده‌گیری را امکان‌پذیر می‌کنند که امکان خلق نقدینگی و خطر تورم‌زایی در آن وجود ندارد. هرچند تاریخچه‌ی پیدایش این شرکت‌ها در جهان به چند قرن گذشته بازمی‌گردد، اما اولین شرکت تأمین سرمایه در ایران در سال ۱۳۸۷ تأسیس شد. بیشتر شرکت‌های تأمین سرمایه موجود، طی دهه‌ی ۱۳۹۰ خورشیدی شروع به فعالیت کردند.

در این مقاله به بررسی شرکت‌های تأمین سرمایه کشور پرداخته و با بررسی الزامات اساسی برای تسهیل تشکیل سرمایه در کشور توسط این شرکت‌ها، سعی می‌کنیم تا تصویر درستی از سرنوشت روند کنونی تأمین مالی که امروز تأمین سرمایه‌ها نیز در آن شریک هستند ترسیم کنیم.

بی شک چالش اصلی و مانع بزرگ بر سر راه تأمین مالی و سرمایه‌گذاری در کشور، سیاهچاله‌ی بودجه است که در حال کشیدن منابع به سمت خود و فرو بلعیدن آن است. پس از تقریباً یک دهه از آغاز شیوه‌ی جدید تأمین مالی در کشور، یعنی استقرار شرکت‌های تأمین مالی، امروز شاهد آن هستیم که خون‌رسانی به بودجه وظیفه اصلی این شرکت‌هاست. این در حالی است که وظیفه‌ی اصلی این شرکت‌ها باید انتشار انواع اوراق بهادار جهت جذب سرمایه باشد.

شرکت تأمین سرمایه عنوانی است که در ادبیات اداری و دولتی جمهوری اسلامی به شرکت‌هایی اطلاق می‌شود که موضوع فعالیت آن‌ها واسطه‌گری مالی در بازار سرمایه باشد. در امریکا و اکثر کشورهای توسعه‌یافته از این شرکت‌ها تحت عنوان بانک سرمایه‌گذاری (investment bank) یاد می‌شود. کار این شرکت‌ها درواقع نوعی از واسطه‌گری مالی بین تأمین‌کنندگان منابع مالی و سرمایه‌گذاران است.

تفاوت اصلی این نوع از واسطه‌گری مالی با نظام بانکی در این است که برخلاف بانک که به سپرده‌گیری از تأمین‌کنندگان منابع پرداخته و درصدی از سود سپرده را به‌عنوان هزینه‌ی این منابع تقبل می‌کند، شرکت‌های تأمین سرمایه هیچ سپرده‌ای را از دارندگان منابع مالی اخذ نمی‌کنند. شیوه‌ی تامین مالی از طریق تأمین سرمایه‌ها، به‌واسطه‌ی انتشار انواع اوراق بهادار و فروش این اوراق به دارندگان منابع صورت می‌گیرد. این اوراق می‌تواند هریک از انواع اوراق بهادار، از سهام گرفته تا اوراق بدهی را شامل شود.

اقتدار حاکمیت و پایش شرکت‌های مدیریت دارایی

تأمین سرمایه‌ها از اهمیت و جایگاه بالایی در بین شرکت‌های مرتبط با بازار سرمایه برخوردارند. این جایگاه در جمهوری اسلامی دارای اهمیت ویژه‌ای است، به‌طوری که نگاه به این شرکت‌ها از سوی ناظرِ با سایر شرکت‌های مرتبط در بازار سرمایه کاملاً متفاوت است.

به‌عنوان‌مثال می‌توان به نحوه‌ی اعطای مجوز تأسیس تأمین سرمایه‌ها اشاره کرد که برخلاف سایر شرکت‌ها، در اختیار سازمان بورس نیست. جمهوری اسلامی علاوه بر اینکه برای شرکت‌های مدیریت دارایی ساختارهای کاملاً تعریف‌شده و دقیق در نظر گرفته است، با ایجاد سامانه‌ها و دستورالعمل‌های مرتبط، سعی در اعمال نظارت بر تمامی سطوح سازمانی و منابع انسانی این شرکت‌ها دارد.

به‌عنوان مثال، سامانه "ستان[۱]"، یک سامانه‌ی الکترونیکی است که کار آن نظارت بر اطلاعات فردی و شغلی تمامی کارکنان شرکت‌های مدیریت دارایی است. تمامی شاغلین شرکت‌های کاملاً خصوصی نیز ملزم هستند اطلاعات کاملی از خود و سوابق شغلی خود در این سامانه قراردهند. این نظارت فقط محدود به سامانه‌ی "ستان" نیست، بلکه به طرق دیگری نیز نظارت و پایش تمام‌وکمال بر کارکنان و مدیران شرکت‌های خصوصی فعال در بازار سرمایه انجام می‌شود.

این نظارت تا بدانجا پیش رفته که مدیران تمامی شرکت‌های مدیریت دارایی پس از انتخاب توسط مجمع سهامداران، از سوی سازمان بورس و اوراق بهادار مصاحبه‌ی عقیدتی می‌شوند و سوابق فعالیت‌شان ازجمله تمامی سفرهای خارجی آن‌ها مورد بررسی قرارمی‌گیرد. فقط در صورت تایید صلاحیت از سوی سازمان بورس است که مدیر منتخب سهامداران، می‌تواند به‌عنوان مدیر منصوب شده و فعالیت خود را شروع کند.

بازار آزاد محل تقابل نیروهای عرضه و تقاضاست که گاه می‌تواند برای قدرت توتالیتر خطرناک باشد. این نیروها و دینامیسم موجود در بازارهای آزاد می‌توانند در مواقعی به‌شکل تهدید علیه قدرت سیاسی ظاهر شده و چه‌بسا بنیان‌برافکن باشند. نمونه‌ی بارز آن را در تاریخ معاصر کشور و در انقلاب مشروطه داشته‌ایم. گذشته از تبعات تورمی افزایش تقاضا، نیروهای عرضه و تقاضا، متضمن شکل دیگری از تهدید علیه قدرت سیاسی نیز هستند. افزایش تقاضا و اقبال از یک نوع کالا و یا خدمات، افزایش عرضه‌ی آن را به‌دنبال دارد. این افزایش تقاضا و به تبع آن افزایش عرضه، در نهایت، منجر به انباشت سرمایه و تشکیل کانون‌های جدید انباشت سرمایه می‌شود.

این دینامیسم موجود در بازار آزاد با جابه‌جایی قدرت اقتصادی همراه است و اینجاست که قدرت توتالیتر حضور خود را برای حفظ سلطه، پررنگ می‌کند. بازار سرمایه از این منظر اهمیتی بسیار بیشتر از سایر بازارها برای قدرت توتالیتر دارد، به‌طوری که این بازار سازوکار مهمی در دینامیسم اقتصادی بوده و طبیعتاً حفظ سلطه بر این بازار می‌تواند سلطه بر دینامیسم اقتصادی را حفظ کرده و پیدایش کانون‌های جدید انباشت را تحت کنترل و چنته‌ی قدرت توتالیتر قرار دهد. بازار سرمایه رهگذر هدایت منابع به سرمایه‌گذاری است و می‌تواند بازیگر مهمی در نظم اقتصادی یک کشور باشد، به‌طوری‌که حاکمیت، آن را به‌عنوان یک رقیب برای خود می‌بیند.

اهمیت تامین سرمایه به واسطه‌ی دایره‌ی فعالیت‌ها و فعالیت واسطه‌گری مالی، به مراتب بیشتر از اهمیت سایر شرکت‌های مدیریت دارایی است. ازاین‌روست که فرآیند اعطای مجوز تاسیس آن در اختیار سازمان بورس و اوراق بهادار نیست و به‌جای آن، شورای عالی بورس[۲] است که صدور این مجوزها را دراختیار دارد. شورای عالی بورس همپای سایر شوراهای عالی در جمهوری اسلامی یک فعالیت نظارتی فراتر از نظارت تخصصی را انجام می‌دهد[۳].

> شرکت تأمین سرمایه عنوانی است که در ادبیات اداری و دولتی جمهوری اسلامی به شرکت‌هایی اطلاق می‌شود که موضوع فعالیت آن‌ها واسطه‌گری مالی در بازار سرمایه باشد. در امریکا و اکثر کشورهای توسعه‌یافته از این شرکت‌ها تحت عنوان بانک سرمایه‌گذاری (investment bank) یاد می‌شود. کار این شرکت‌ها درواقع نوعی از واسطه‌گری مالی بین تأمین‌کنندگان منابع مالی و سرمایه‌گذاران است.

چارچوب و ضوابط اعطای مجوز تأسیس تأمین سرمایه توسط شورای عالی بورس، مشخص و مکتوب نیست ولی همان‌گونه که از خط مشی تمامی شوراهای عالی برمی‌آید کار آن، نه بررسی صلاحیت‌های علمی و تخصصی، بلکه احراز تعهد به نظام و اطمینان از انطباق و هم‌رأی بودن با حکومت و انقلاب است. مجوز فعالیت شرکت‌های تأمین سرمایه توسط سازمان بورس و اوراق بهادار و پس از صدور مجوز تاسیس از سوی شورای عالی بورس صادر می‌شود.

با نگاهی به مجموعه شرکت‌های تأمین سرمایه و سهام‌داران آن، می‌توان به جایگاه واقعی بخش خصوصی در این شرکت‌ها پی برد. درحال‌حاضر ۱۱ شرکت تأمین سرمایه در کشور به فعالیت مشغول هستند. تعداد اندک این شرکت‌ها، خود مؤید توجه حاکمیت نسبت به این شرکت‌هاست. این تعداد را مقایسه کنید با سایر شرکت‌های تحت نظارت سازمان بورس و اوراق بهادار نظیر شرکت‌های سبدگردان و شرکت‌های سرمایه‌گذاری. تا تاریخ آبان ۱۴۰۱، تعداد شرکت‌های سبدگردان، ۶۳ شرکت، شرکت‌های سرمایه‌گذاری ۱۳۲ شرکت و تعداد شرکت‌های کارگزاری ۱۰۹ شرکت است. این ۱۱ شرکت عبارت‌اند از: تأمین سرمایه امین، تأمین سرمایه نوین، تامین سرمایه ملت، تأمین سرمایه امید، تأمین سرمایه سپهر، تأمین سرمایه لوتوس پارسیان، تامین سرمایه تمدن، تأمین سرمایه کاردان، تأمین سرمایه بانک مسکن، تأمین سرمایه دماوند و تأمین سرمایه خلیج فارس. شرکت تأمین سرمایه کیمیا نیز مجوز تأسیس خود را از شورای عالی بورس اخذ کرده و با ثبت نماد در فرابورس ایران، امسال یعنی در آبان ۱۴۰۱ پذیره‌نویسی شد.

منبع اصلی درآمد تأمین سرمایه‌ها در ایران

یکی از منابع اصلی درآمد تأمین سرمایه‌ها، مدیریت صندوق‌های درآمد ثابت است که با اتکای به آن، در پذیره‌نویسی اوراق شرکت کرده و همچنین تعهد پذیره‌نویسی اوراق درآمد ثابت دولتی را بر عهده گرفته و از طریق آن منبع درآمد خوبی را نصیب خود می‌کنند. شرکت در پذیره‌نویسی اوراق دولتی با اتکای به منابع این صندوق‌ها انجام می‌شود که درواقع دربردارنده‌ی سرمایه‌ها و پس‌اندازهای خرد شهروندان است.

علاوه بر تعهد پذیره‌نویسی، بازارگردانی اوراق نیز درآمد مضاعفی را نصیب تأمین سرمایه‌ها می‌کند، به‌طوری‌که پذیره‌نویسی اوراق درآمد ثابت دولتی، منجر به کسب بازدهی ۲۲ درصدی و بالاتر برای تأمین سرمایه می‌شود. کارمزد مدیریت صندوق نیز درآمد قابل‌توجهی را نصیب تأمین سرمایه‌ها می‌کند. درصد بازدهی سرمایه‌گذاری در اوراق دولتی فاصله معناداری با نرخ سود سپرده‌ی بانکی دارد و دولت از این راه می‌تواند منابع لازم برای جبران کسری بودجه خود را از طریق پس‌اندازهای شهروندان جبران کرده و بازپرداخت آن را با نرخ ۲۲ درصدی و با وجود تورم مزمن ۵۰ درصدی، به آینده موکول کند.

جذب دارایی تحت مدیریت (AUM[iv]) برای صندوق‌های درآمد ثابت، پرچالش‌ترین بخش مدیریت دارایی است به‌طوریکه بدون دستیابی به رانت، امکان جذب دارایی در این صندوق‌ها وجود ندارد. تعداد صندوق‌های درآمد ثابت تا پاییز ۱۴۰۱ به ۱۱۵ صندوق رسیده که مجموع ارزش خالص دارایی‌های آن‌ها از رقم ۴۸۷ همت (هزار میلیارد تومان) فراتر رفته است. همین رقم تقریباً ۱۰ درصد نقدینگی کل کشور است.

مجموع ارزش خالص دارایی‌های ۱۰ صندوق بزرگ کشور برابر با ۲۷۴ همت است که بیش از ۵۶ درصد مجموع ارزش خالص دارایی‌های این صندوق‌هاست. جذب این حجم از منابع در فقط ۱۰ صندوق، بدون دستیابی به رانت امکان‌پذیر نیست. صندوق‌هایی در بازار فعال هستند که علیرغم گذشت سال‌ها از تأسیس آن‌ها، نتوانسته‌اند جذب منابع کنند. برای مثال مجموع ارزش دارایی‌های ۱۰ صندوق کوچک بازار به لحاظ حجم دارایی، کمتر از ۱۱۷ میلیارد تومان است. این رانت به طرق مختلفی امکان‌پذیر است. با مرور وضعیت تک‌تک تأمین سرمایه‌ها می‌توان به امتیازات و برخورداری‌های ویژه‌ی این شرکت‌ها در جذب منابع برای صندوق‌های تحت مدیریت پی‌برد.

حجم بدهی‌های دولت در حال شکستن رکوردهای بی‌سابقه و ثبت ارقام نجومی است. فقط بخش کوچکی از این بدهی‌ها به‌صورت اوراق درآمد ثابت است. آمار نشان می‌دهد مجموع مبلغ تعهدات دولت از محل انتشار این اوراق به بیش

از ۵۳۸ هزار میلیارد تومان می‌رسد که دولت باید طی چند سال آتی آن را بازپرداخت کند. از آنجا که منبع درآمد دولت برای بازپرداخت این اوراق محدود است و بودجه نیز با کسری‌های هنگفت روبه‌روست، بنابراین راهی جز بسط پایه پولی، و یا استقراض مجدد از طریق انتشار اوراق جدید نمی‌توان برای آن متصور بود.

این کار یعنی انتشار اوراق جدید و بازپرداخت اوراق سررسیدشده‌ی قبلی، مشابه بازی پونزی است که نظام بانکی کشور سال‌هاست درگیر آن است. با این تفاوت که دولت سپرده‌گیری نکرده، بلکه تعهدات قبلی را با تعهدات جدید پرداخت کرده و این مستلزم رشد مستمر این تعهدات است. تا یک دهه قبل تنها پونزی‌بازهای کشور، بانک‌های ورشکسته با انبوهی از معوقات بودند که آن هم ناشی از سنگینی آوار بودجه‌ی خراب‌شده بر سر آن‌ها بود. اما امروز دولت نیز به جمع پونزی‌بازهای کشور اضافه شده است.

به عبارتی، حکومتی که می‌بایست با سازندگی و آبادکردن کشور، زمینه‌های خلق درآمد و ثروت را برای شهروندان مهیا می‌کرد تا از محل مالیات، منابع خود را تأمین کند، امروز به جمع پونزی‌بازهای کشور ملحق شده است. به‌جرأت می‌توان جمهوری اسلامی با تعهدات ۵۳۸ هزار میلیارد تومانی (به‌صورت اوراق) را درحال‌حاضر بزرگ‌ترین پونزی‌باز کشور نامید.

این حجم از اوراق سررسید نشده، با توجه به سرفصل‌های بودجه و وضعیت تیره‌وتار رشد اقتصادی، نوید استمرار ارقام بالای تورم در آینده را می‌دهد. تورمی که وقوع آن از امروز تضمین شده و هیچ علامت و نشانه‌ای از فروکش‌کردن آن در آینده مشاهده نمی‌شود. اگر تا قبل از این صندوق‌های بازنشستگی، زامبی نامیده می‌شدند، امروز بی‌شک حجم بالای مخارج حکومت، باعث می‌شود تا استفاده از عنوان زامبی برای این نظام، بیراه نباشد. نگاهی به ارقام بودجه نشان می‌دهد جمهوری اسلامی به بن‌بست رسیده و کارایی لازم برای حل‌وفصل ابتدایی‌ترین چالش‌های کشور را ندارد.

تأمین سرمایه‌ی امین

تأمین سرمایه‌ی‌امین، نخستین شرکت تأمین

سرمایه‌ی ایران است که در سال ۱۳۸۶ تأسیس و در سال ۱۳۸۷ شروع به فعالیت کرد. این تأمین سرمایه ساختار مالکیت سلسله‌مراتبی پیچیده‌تری نسبت به سایر تأمین سرمایه‌ها دارد. سهامداران مستقیم آن شامل شرکت سرمایه‌گذاری صبا تأمین و هلدینگ امید است. هلدینگ‌امید همزمان سهامدار عمده‌ی تأمین سرمایه‌امید نیز است. صندوق بازنشستگی کشوری به‌طور مستقیم و از طریق زیرمجموعه‌های خود، دیگر سهامدار عمده‌ی این تأمین سرمایه است. "ستاد اجرایی فرمان امام" از طریق دو شرکت زیرمجموعه‌ی خود، یعنی "گروه سرمایه‌گذاری تدبیر" و "شرکت سرمایه‌گذاری پویا" که زیرمجموعه‌ی گروه تدبیر است، کنترل این تأمین سرمایه را در اختیار دارد. "ستاد اجرایی فرمان امام" با مالکیت "کارگزاری تدبیرگران فردا" طیف گسترده‌ای از مجوزها و امکانات در حوزه‌ی سرمایه‌گذاری و مالی را دراختیار دارد.

تأمین سرمایه‌ی امید

تأمین سرمایه‌ی‌امید در سال ۱۳۹۰ تأسیس و در همان سال مجوز فعالیت خود را دریافت کرد. سهامداران عمده‌ی تأمین سرمایه‌ی‌امید، هلدینگ سرمایه‌گذاری‌امید، صندوق بازنشستگی کارکنان بانک‌ها و دو شرکت صنعتی و معدنی چادرملو و گل‌گهر هستند. هر چند طبق قوانین سازمان بورس، یک تأمین سرمایه باید سه گروه سهامداری عمده داشته باشد، اما هلدینگ‌امید از طریق شرکت‌های زیرمجموعه‌ی خود نظیر دو شرکت چادرملو و گل‌گهر کنترل کاملی بر این تأمین سرمایه دارد. بانک سپه به‌عنوان سهامدار اصلی گروه سرمایه‌گذاری‌امید بر تأمین سرمایه‌ی‌امید کنترل کاملی را در تصمیمات این شرکت اعمال می‌کند، به‌طوری‌که هرچند درصد سهام مستقیم این بانک در این تأمین سرمایه اندک است، اما در مجامع این شرکت، نماینده‌ی بانک مسکن به همراه نمایندگان سایر سهامداران شرکت می‌کند.

تأمین سرمایه‌ی سپهر

تأمین سرمایه‌ی سپهر در سال ۱۳۹۰ تأسیس شد و فعالیت خود را در همان سال آغاز کرد. این شرکت وابسته به بانک صادرات بوده که سهامدار اصلی آن هنوز دولت است. بانک صادرات ایران با مالکیت شرکت‌های کارگزاری، سرمایه‌گذاری و بیمه، مجموعه‌ی کاملی از شرکت‌های مالی را داراست. تأمین سرمایه‌ی سپهر مدیریت شش صندوق سرمایه‌گذاری در سهام، اوراق با درآمد ثابت و بازارگردانی را داراست.

> دینامیسم موجود در بازار آزاد با جابه‌جایی قدرت اقتصادی همراه است و اینجاست که قدرت توتالیتر حضور خود را برای حفظ سلطه، پررنگ می‌کند. بازار سرمایه از این منظر اهمیتی بسیار بیشتر از سایر بازارها برای قدرت توتالیتر دارد، به‌طوری که این بازار سازوکارِ مهمی در دینامیسم اقتصادی بوده و طبیعتاً حفظ سلطه بر این بازار می‌تواند سلطه بر دینامیسم اقتصادی را حفظ کرده و پیدایش کانون‌های جدید انباشت را تحت کنترل و چنته‌ی قدرت توتالیتر قرار دهد.

درمورد سرمایه‌گذاری‌های این تأمین سرمایه اطلاعاتی بر روی سامانه‌ی کدال و سایر منابع در دسترس نیست، اما هلدینگ سرمایه‌گذاری سپهر وابسته به بانک صادرات، مالک شرکت‌های متعددی در حوزه‌های صنایع معدنی و فلزی و سایر بخش‌هاست. "بانک صادرات" با سهامداری عمده در پالایشگاه‌های نفت تهران، اصفهان، بندرعباس و تبریز، "شرکت ایران‌خودرو" و تعدادی از سایر شرکت‌های بزرگ و متوسط کشور، نقش مهمی در اعمال مدیریت دولتی از طریق مالکیت سلسله‌مراتبی بر شرکت‌های مهم

کشور ایفا می‌کند.

تأمین سرمایه‌ی تمدن

یکی از امتیازات ویژه در جذب دارایی تحت مدیریت برای صندوق تحت مدیریت این تأمین سرمایه، از طریق شهرداری‌ها امکان‌پذیر شده است. این امتیاز، امکان جذب سپرده از مجرای این صندوق، برای بانک ورشکسته و زیان‌ده‌ی شهر را نیز امکان‌پذیر کرده است. تأمین سرمایه‌ی تمدن در سال ۱۳۹۰ تاسیس و شروع به فعالیت کرد. شهرداری‌های شهرهای بزرگ کشور شامل تهران، مشهد، اصفهان، شیراز، تبریز، کرج، قزوین و قم به‌واسطه‌ی "بانک شهر" و چندین شرکت زیرمجموعه‌ی خود، یکی از دو سهام‌دار اصلی این تأمین سرمایه هستند.

سهام‌داران اصلی این تأمین سرمایه، "بانک شهر" و "بانک توسعه‌ی صادرات" هستند. بانک شهر علاوه بر سهام‌داری مستقیم سی درصدی خود در این تأمین سرمایه، از طریق "گروه مالی شهر" و شرکت زیرمجموعه‌ی آن یعنی "شرکت سرمایه‌گذاری شهر آتیه" صاحب کرسی دیگری در هیئت مدیره این تأمین سرمایه است. "گروه راهبران اقتصادی آرمان" دیگر سهام‌دار عمده‌ی این تأمین سرمایه است که سهام‌داران آن، سه شرکت "کارگزاری بانک توسعه‌ی صادرات"، "شرکت راهبران هدف آرمان"، و "شرکت مدیریت و توسعه‌ی فناوری اطلاعات آرمان" از شرکت‌های وابسته به بانک توسعه‌ی صادرات هستند.

"بانک شهر" با سوءاستفاده از موقعیت شهرداری به رانت مهمی در جذب دارایی برای صندوق تحت مدیریت این تأمین سرمایه یعنی "صندوق گنجینه‌ی زرین شهر" دسترسی دارد که در ادامه به شرح آن می‌پردازیم. "صندوق سرمایه‌گذاری گنجینه‌ی زرین شهر" با فاصله‌ی بسیار زیاد، بزرگ‌ترین صندوق میان تمامی صندوق‌های سرمایه‌گذاری در کشور است. جذب دارایی تحت مدیریت در صندوق‌های سرمایه‌گذاری یکی از چالش‌های اصلی مدیریت دارایی است.

در گذشته بانک‌ها این امکان را برای شرکت‌های مدیریت دارایی خود فراهم می‌کردند که از طریق شعب خود، صدور و ابطال واحدهای سرمایه‌گذاری صندوق‌های درآمد ثابت فراهم شود. ارتباط شعب بانک‌ها با مشتریان خرد، مزیّتی است که برخی صندوق‌های درآمد ثابت از طریق مدیران خود به آن دسترسی داشتند. بعد از ممنوعیت این کار، بانک شهر همچنان از طریق باجه‌های "شهرنت" در سطح شهر امکان صدور و ابطال واحدهای سرمایه‌گذاری صندوق درآمد ثابت "گنجینه‌ی زرین شهر" را برای شهروندان عادی دارد.

در هریک از این باجه‌ها فردی مستقر است که درمورد خرید واحدهای این صندوق و سود آن، که از سود سپرده‌ی بانکی بیشتر است، شهروندان را راهنمایی کرده، به‌طوری‌که اکثر شهروندان بدون اطلاع از تفاوت ماهوی صندوق و سپرده‌ی بانکی، با ورود به باجه‌ی "شهرنت"، نسبت به خرید واحدهای آن اقدام می‌کنند. هرچند این کار شهرداری مورد اعتراض قرار گرفت، اما باجه‌های "شهرنت" همچنان در سطح شهرها دایر بوده و "بانک شهر" از این طریق توانسته است دارایی‌های صندوق سرمایه‌گذاری تحت مدیریت "تأمین سرمایه‌ی تمدن" را به مقدار قابل‌توجهی و با فاصله‌ی بسیار زیادی از دیگر صندوق‌های درآمد ثابت افزایش دهد.

تأمین سرمایه‌ی لوتوس

تأمین سرمایه‌ی لوتوس در سال ۱۳۹۰ تاسیس و آغاز به فعالیت کرد. سهام‌دار اصلی این تأمین سرمایه، "بانک پارسیان" است. تأمین سرمایه‌ی لوتوس، مدیریت صندوق سرمایه‌گذاری "لوتوس پارسیان" را برعهده دارد که دومین صندوق کشور از لحاظ ارزش دارایی است. ارزش دارایی‌های این صندوق در پاییز ۱۴۰۱ به ۵۵ همت (هزار

میلیارد تومان) رسید. بانک پارسیان از ابتدای تاسیس این تأمین سرمایه، امکان صدور و ابطال واحدهای سرمایه‌گذاری این صندوق را فراهم کرد و توانست مقدار قابل‌توجهی از منابع خرد مشتریان خود را جذب این صندوق کند.

این در حالی بود که تلقی اکثر مشتریان این بانک از خرید واحدهای این صندوق، نوعی سپرده‌گذاری با نرخ سود بالاتر بود. از آنجا که درصدی از منابع صندوق در بانک سپرده‌گذاری می‌شود، صدور و ابطال از طریق شعب بانکی، درواقع مفری برای بانک‌ها برای دورزدن سقف سود سپرده‌ی بانکی و جذب منابع بود. پس از ممنوعیت این کار، مجموعه‌ی بانک پارسیان نسبت به راه‌اندازی درگاه صدور و ابطال اینترنتی اقدام کرد و از این طریق و با توجه به برند "بانک پارسیان" توانست به جذب منابع برای این صندوق ادامه دهد.

تأمین سرمایه‌ی نوین

تأمین سرمایه‌ی نوین سال ۱۳۸۷ تاسیس و شروع به فعالیت کرد. سهامداران عمده‌ی تأمین سرمایه‌ی نوین شامل بانک اقتصاد نوین و شرکت تأمین آتیه درخشان نوین هستند.

تأمین سرمایه‌ی ملت

تأمین سرمایه‌ی ملت در سال ۱۳۸۹ تاسیس و شروع به فعالیت کرد. شرکت "گروه مالی ملت" سهامدار اصلی این تأمین سرمایه است که از شرکت‌های زیرمجموعه‌ی بانک ملت است. دولت و مجموعه‌ی تأمین اجتماعی را می‌توان دو سهامدار اصلی بانک ملت دانست. "گروه مالی ملت" از طریق سهامداری در شرکت‌های بزرگ کشور نظیر صنایع پالایشگاهی، نیروگاهی و فلزی، به‌همراه بانک‌های صادرات و تجارت یکی از واسطه‌های مهم در ساختار مالکیت سلسله‌مراتبی دولت و اعمال کنترل و مدیریت دولتی بر صنایع کشور است. تأمین سرمایه‌ی ملت مدیریت پنج صندوق سرمایه‌گذاری درآمد ثابت، سهامی و بازارگردانی را برعهده دارد.

تأمین سرمایه‌ی کاردان

تأمین سرمایه‌ی کاردان در سال ۱۳۹۲ تاسیس شد و همان سال شروع به فعالیت کرد. سهامداران اصلی این شرکت، "بانک تجارت" و "بانک سامان" هستند. بانک تجارت با سهامداری قابل‌توجه در "فولاد مبارکه"، پالایشگاه‌های نفت تهران، اصفهان، بندرعباس و تعدادی از سایر شرکت‌های بزرگ و کوچک، نقش بسیار مهمی در سهامداری سلسله‌مراتبی و سلطه‌ی دولت بر منابع کشور ایفا می‌کند. ارزش دارایی‌های صندوق با درآمد ثابت کاردان امروز به ۴۰ همت می‌رسد و نقش مهمی در جذب منابع برای خرید اوراق دولتی و ایجاد درآمد برای این تأمین سرمایه ایفا می‌کند. صندوق "نگین سامان" با ارزش دارایی هشت همت دیگر صندوق درآمد ثابت تحت مدیریت این تأمین سرمایه است. این تأمین سرمایه مدیریت شمار دیگری از صندوق سهامی‌ها را دراختیار دارد.

> به عبارتی، حکومتی که می‌بایست با سازندگی و آبادکردن کشور، زمینه‌های خلق درآمد و ثروت را برای شهروندان مهیا می‌کرد تا از محل مالیات، منابع خود را تأمین کند، امروز به جمع پونزی‌بازهای کشور ملحق شده است. به‌جرأت می‌توان جمهوری اسلامی با تعهدات ۵۳۸ هزار میلیارد تومانی (به‌صورت اوراق) را درحال‌حاضر بزرگ‌ترین پونزی‌باز کشور نامید.

تأمین سرمایه‌ی بانک مسکن

تأمین سرمایه‌ی بانک مسکن در سال ۱۳۹۳

تاسیس و مجوز فعالیت خود را در سال ۱۳۹٤ اخذ کرد. بانک مسکن با سهام‌داری همزمان در این تأمین سرمایه و تأمین سرمایه‌ی امید، بر دو تأمین سرمایه‌ی کشور کنترل دارد. این مجموعه همچنین سهام‌دار عمده در صنایع معدنی بزرگ نظیر چادرملو و گل‌گهر است که طرح‌های توسعه‌ای زیادی در صنایع معدنی فولاد را در دست دارند.

تأمین سرمایه‌ی دماوند

تأمین سرمایه‌ی دماوند با سهام‌داری عمده‌ی کارتل اقتصادی "بنیاد مستضعفان" از طریق شرکت زیرمجموعه‌ی "هلدینگ سینا" و "گروه مالی غدیر"، دهمین شرکت تأمین سرمایه است که پس از پذیره‌نویسی سهام در فرابورس ایران، تاسیس و شروع به فعالیت کرد.

تأمین سرمایه‌ی دماوند به‌عنوان بازوی اصلی خدمات مالی در مجموعه‌ی مالی غدیر و در مجموعه‌ی مالی سینا وابسته به "بنیاد مستضعفان" نقش خود را ایفا می‌کند. "گروه مالی غدیر" بازوی مالی هلدینگ غدیر وابسته به "صندوق بازنشستگی نیروهای مسلح" و "سازمان تأمین اجتماعی نیروهای مسلح" است و هلدینگ سینا نیز یک مجموعه‌ی عریض‌وطویل مالی شامل "بانک سینا"، "بیمه سینا"، "لیزینگ سینا"، "کارگزاری بورس بهگزین" و چند شرکت دیگر است که وابسته به "بنیاد مستضعفان" است. با اضافه‌شدن "تأمین سرمایه‌ی دماوند" به این دو کارتل اقتصادی، مجموعه‌ای از امکانات و خدمات مالی و دسترسی به منابع بازار سرمایه برای این دو مجموعه، بیش‌ازپیش میسر شد.

این تأمین سرمایه پس از بازگشایی نماد، به‌سرعت خیره‌کننده‌ای توانست مجوز تاسیس چندین صندوق سرمایه‌گذاری صدور و ابطالی و "قابل معامله در بورس" ([ETF[v]) را دریافت کرده و به‌سرعت نسبت به پذیره‌نویسی صندوق‌های ETF خود اقدام کند. پس از تأسیس صندوق سپید دماوند، این تأمین سرمایه توانست دارایی‌های تحت‌مدیریت آن را به چند همت برساند.

تأمین سرمایه‌ی خلیج‌فارس

اخذ مجوز تاسیس یک شرکت کوچک سبدگردانی و یا تأسیس یک صندوق سرمایه‌گذاری، راه پرپیچ و خمی است که بسیاری از متقاضیان خرد تأسیس این شرکت‌ها پس از سال‌ها دوندگی و پیگیری، موفق به تأسیس آن نمی‌شوند. علی‌رغم این دشواری در اخذ مجوز، تأمین سرمایه‌ی خلیج‌فارس در سال ۱٤۰۰ رکورد سرعت اخذ انواع مجوزهای مختلف در بازار سرمایه‌ی کشور را شکست. این تأمین سرمایه توانست به‌سرعت مجوز تأسیس را از "شورای عالی بورس" دریافت کرده و به دنبال آن به‌سرعت مجوز لازم جهت پذیره‌نویسی سهام را گرفته و ظرف چند روز، مجوز فعالیت را نیز از سازمان بورس دریافت کند.

این درحالی است که شرکت‌های بسیاری سال‌ها است پس از ثبت نماد در بازار بورس، منتظر عرضه‌ی اولیه و بازگشایی نماد در بورس و فرابورس هستند. سهامداران عمده‌ی تأمین سرمایه‌ی خلیج‌فارس، هلدینگ پتروشیمی خلیج‌فارس است. از قرار معلوم این تأمین سرمایه قرار است کار جذب منابع مالی لازم برای توسعه‌ی صنعت پتروشیمی را برعهده بگیرد و خوان نعمتی را که پس از تقسیم غنایم بین کارتل‌های اقتصادی حکومت، مهیا شده بود تغذیه کند تا مبادا سیاست تقسیم سود بالا که ازطریق سهام‌داری کارتل‌های اقتصادی دولت بر صنعت پتروشیمی تحمیل شده و آن را آزار می‌داد منجر به توقف طرح‌های توسعه‌ای شده و خون‌رسانی به این کارتل‌ها همچنان ادامه یابد.

منطقه‌ی اقتصادی ویژه‌ی پارس در دور دوم تحریم‌ها در دولت ترامپ، شریان اصلی درآمد ارزی کشور بود و توانست جمهوری اسلامی را از سقوط نجات دهد. سران جمهوری اسلامی این حقیقت را به‌خوبی درک کرده‌اند که صنعت

پتروشیمی و فولاد در سال‌های اخیر پس از تحریم فروش نفت خام، فرشته‌ی نجات آن‌ها بوده و بایستی به هر نحوی آن را زنده نگاه دارند تا بتوانند شریان‌های اقتصادی و حیاتی خود و کارتل‌های وابسته به خود را زنده نگاه دارند. صدور سریع مجوز تأسیس "تأمین سرمایه‌ی کیمیا" از سوی "شورای عالی بورس" که اخیراً انجام شده، در راستای همین هدف است. این تأمین سرمایه که قرار است خون‌رسانی به صنایع فلزی را انجام دهد، در بازار فرابورس ثبت نماد شده و به‌سرعت و در مدت کوتاهی پس از اخذ مجوز، در آبان ۱۴۰۱ پذیره‌نویسی شد.

امروز می‌توان گفت که شرکت‌های تأمین سرمایه‌ی کشور پس از نظام بانکی کشور، از طریق پذیره‌نویسی اوراق درآمد ثابت دولتی، تبدیل به قلک دولت در تأمین کسری بودجه شده‌اند. این واقعیت فقط محدود به صندوق‌های تحت مدیریت تأمین سرمایه‌ها نمی‌شود بلکه سایر صندوق‌های درآمد ثابت نیز با خرید اوراق دولتی به تأمین مالی دولت از طریق وجوه خرد و کلان شهروندان کمک می‌کنند.

شاید اینجا این سؤال به ذهن متبادر شود که ارزش بدهی ملی کشورهای توسعه‌یافته نسبت به تولید ناخالص داخلی نزدیک به صد درصد است و این حاکی از حجم بالای استقراض دولتی است. اینجاست که باید به انحصار جمهوری اسلامی در فروش اوراق بدهی و سلطه‌ی آن بر بازار سرمایه‌ی کشور اشاره کرد. در کشورهای توسعه‌یافته، ناشر نیمی از اوراق درآمد ثابت موجود در بازار، شرکت‌های خصوصی هستند، اما در ایران حجم اوراق بدهی بخش خصوصی نسبت به دولت بسیار ناچیز است.

جمهوری اسلامی بازار سرمایه کشور را هم برای خود می‌خواهد و همان نگاهی را نسبت به بازار سرمایه دارد که نسبت به بانک مرکزی و نظام بانکی کشور دارد. در این نگاه تمامی سازوکارهای تأمین مالی، در خدمت دولت و برای جبران ناترازی‌های حاکمیت هستند.

ناترازی‌های جمهوری اسلامی

کژفهمی نسبت به مسائل اقتصادی و کنارگذاشتن رویکرد کارشناسی سبب‌شده تا ناترازی‌های اقتصادی جمهوری اسلامی به نقطه‌ی غیرقابل جبرانی برسند. این ناترازی‌ها علاوه بر بودجه‌ی دولت، در حوزه‌ی تأمین انرژی نیز به مرحله‌ی وخیمی رسیده‌اند و تأسیس تأمین سرمایه‌ی خلیج فارس، تلاش نافرجامی است برای جبران این ناترازی در حوزه‌ی نفت و گاز و پتروشیمی.

نیروگاه‌های کشور با کمبود سوخت مواجه‌اند. مصرف گاز طبیعی از تولید آن پیش افتاده و نبود سرمایه‌گذاری در صنعت نفت و گاز به‌منزله‌ی عدم افزایش تولید در سال‌های آتی خواهد بود. طی این مدت رشد مصرف گاز، افزایشی خواهد بود و عجز و ناتوانی رژیم حاکم از افزایش قیمت انرژی، حاکمیت را در تنگنای گریزناپذیری قرار داده است. روند افزایشی مصرف بنزین هم به‌زودی کشور را نیازمند واردات بنزین می‌کند، درحالی‌که منابع ارزی برای این کار وجود ندارد.

این بحران در حوزه‌ی خودرو نیز به جایی رسیده است که لایحه‌ی واردات خودرو طی یک‌سال گذشته بین مجلس و دولت درحال رفت‌وبرگشت بوده به‌طوری‌که امروز سیستم حاکم درمورد واردات چند هزار خودروی ازرده‌خارج، از تصمیم‌گیری ناتوان است. واردات خودرو نه‌تنها نخواهد توانست مشکل قیمت خودرو را حل کند، بلکه تراز ارزی کشور را کاهش داده و در آتش بحران ارزی خواهد دمید.

تأسیس تأمین سرمایه‌ی تخصصی در حوزه‌ی صنعت پتروشیمی و فلزات اساسی به امید این‌که آبی بر آتش بحران ارزی کشور باشد، خیال باطلی است که سران جمهوری اسلامی از سر استیصال در آن افتاده‌اند. پذیره‌نویسی و تأمین مالی این تأمین سرمایه‌ها، به‌صورت ریالی است

درحالی‌که هزینه‌های سرمایه‌ای آن، ارزی است و به بهره‌برداری رساندن این طرح‌ها سال‌ها زمان خواهد برد.

۹۰ درصد عقلانیت، این است که انسان به‌موقع و به وقت خود عاقل باشد. جمهوری اسلامی همواره از بحران‌هایی که ایجاد کرده غافل بوده و هرگاه نیز به فکر جبران مافات می‌افتد، زمانی شروع به‌کار می‌کند که فرصت‌ها سوخته و در نهایت نیز چاره‌ساز نخواهد بود. تأمین سرمایه‌های تخصصی جدید سرنوشتی متفاوت از تأمین سرمایه‌های قبلی نخواهند داشت. تأمین مالی پروژه‌ها با نرخ ۲۰ درصد اگر نتواند به بهره‌برداری برسد در نهایت باید بازپرداخت‌شده و این فقط به مدد تورم و افزایش نرخ ارز میسر خواهد بود.

پانوشت‌ها:

[۱] ستان یا سامانه‌ی تبادلات اطلاعات مالی سامانه‌ای نظارتی تحت مدیریت معاونت نظارت "سازمان بورس و اوراق بهادار" است که بر انواع واسطه‌های مالی و کارکنان آن‌ها نظارت می‌کند.

[۲] در هیچ یک از کشورها سازوکاری معادل با "شورای عالی بورس" وجود ندارد و به جای آن کمیسیون تخصصی و یا مرجع تخصصی کار نظارت بر بازارهای مالی را برعهده دارد.

[۳] در اکثر کشورها سازوکار نظارت بر بازار سرمایه برعهده‌ی یک کمیسیون تخصصی است. برای مثال در آمریکا این نظارت برعهده‌ی "کمیسیون بورس اوراق بهادار آمریکا" (SEC)، در انگلستان برعهده‌ی "مرجع راهبرد امور مالی" (FCA) و در فرانسه برعهده‌ی مرجع بازارها و خدمات مالی (FSMA) است.

[4] Assets under Management

[5] Exchange Traded Funds

فریدون
fereydoun.org